प्रकाशिका - 23

Prakashika - 23

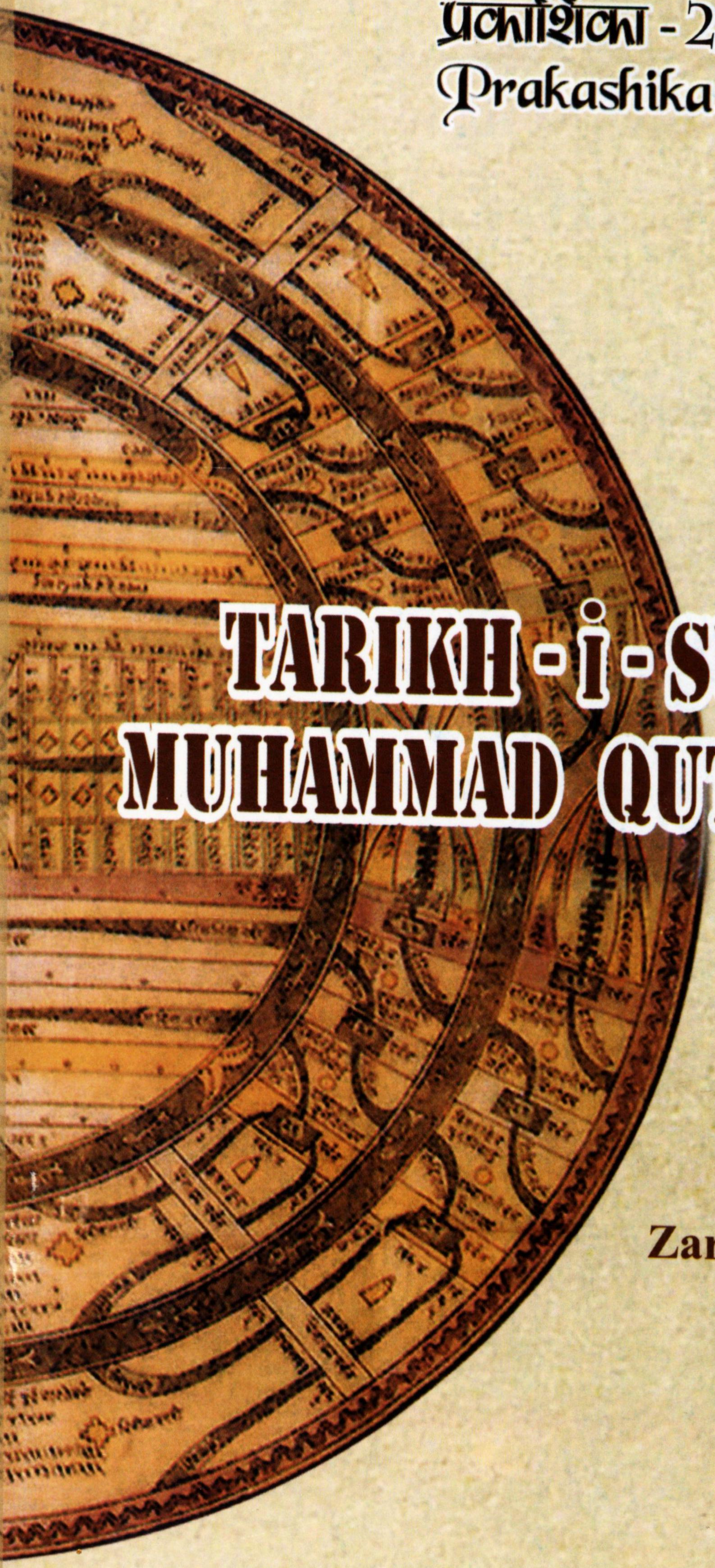

TARIKH - i - SULTAN MUHAMMAD QUTB SHAH

Editor

Zareena Parveen

राष्ट्रीय पाण्डुलिपि मिशन

॥ विज्ञानमुपास्व ॥

National Mission for Manuscripts

تاریخ سلطان محمد قطب شاہ

پرکاشکا سیریز

نمبر۔۲۳

جنرل ایڈیٹر

کنور سمیر لاتھر

ڈائریکٹر، منسٹری آف کلچر

گورنمنٹ آف انڈیا

تاریخ سلطان محمد قطب شاہ

ایڈیٹر

زرینہ پروین

ڈائریکٹر

اے. پی. اسٹیٹ آرکائیوز اینڈ ریسرچ انسٹی ٹیوٹ، حیدرآباد

National Mission for Manuscripts

نیشنل مشن فار مینُسکرپٹس

دِلّی کتاب گھر

ناشر
نیشنل مشن فار مینُسکرپٹس
۱۱-مان سنگھ روڈ، نئی دہلی ۔ ۱۱۰۰۰۱
فون : 23073387 11 91+
ای میل : director.namami@nic.in
ویب سائٹ : www.namami.org

بہ اشتراک

دِلّی کتاب گھر
۳۹۶۱۔ گلی خانخانان، جامع مسجد، دہلی-۱۱۰۰۰۶
فون : 23252696 11 91+
ای میل : dillikitabghar@gmail.com

قیمت : ₹ 350

Prakashika Series

ISBN 978-93-80829-02-9

978-93-80829-35-7

اشاعتِ اوّل ۲۰۱۵ء

© نیشنل مشن فار مینُسکرپٹس 2015

تاریخ سلطان محمد قطب شاہ

یا فتّاحُ

رب یسر بسم اللہ الرّحمن الرّحیم وتمم بالخیر و بہ نستعین

تحمیدے کہ شہباز بلند پرواز اندیشہ بساحت کبریائی آن طیران نتواند نمود تحمیدی کہ سیمرغ قلہ قاف عقول انسانی بذرہ عزت عظمت آن بال نیارد گشود سزاوار بارگاہ کبریائی آن منشیے قدر و قضاست کہ بقلم صنایع رقم اوراق روزگار افلاک وصفحات خطۂ خاک را بطفیل وجود باخود خلاصہ انبیاء و اصفیاء ابوالقاسم محمد مصطفیٰؐ و اہلبیت او صلوٰۃ اللہ علیہ و علیہم رقم زدہ انشا گردانیدہ از نقشہ مہر ولا ایشان کہ چون مہر سپہر درخشان است دل و دیدۂ اصحاب عقل را منور گردانید جل ثناء عظیم کبریائی و صلوۃ نامحدود و تحیات نامحدود نثار روضۂ مطہر و مرقد منور سلطانے تختگاہ رسالت آفتاب آسمان نبوت افضل کائنات و اکمل موجودات مقتدائی مجتبی سید الکونین محمد مصطفٰے و آل او سیما حضرت امیرالمومنین و امام المتقین اسد اللہ الغالب و مطلوب کل طالب ابے الحسنین علی بن ابی طالب کہ قبول نسخہ اعمال حسنہ عباد آز مہر مہر ولاے آنحضرت والا است صلوٰۃ اللہ وسلامہ علیہ و علیہم اجمعین اما بعد بر ضمیر مہر تنویر ارباب درک و دانش کہ گلدستۂ باغ افزینش اند محجوب و مستور نماید کہ چون این فقیر کثیر التقصیر از جانب بندگان عالی حضرت سپہر منزلت سلیمان مرتبت خورشید شوکت قدر قدرت قضا ابہت برجبین سعادت ناہید بجہت جمشید تمکین فریدون آئین والا گھر صدف شہریاری در درج سروری و جہانداری بدر آسمان کامرانی و بختیاری و خورشید سپہر سلطنت ماہ آسمان معدلت خلاصہ ملوک عالم زبدۂ سلاطین بنی آدم خسرو خورشید مکان و خاقان کیوان ایوان سلطان نشان شہنشاہ قضا فرمان تاج بخش جہان آرای خصم بند قلعہ کشای خسرو کشور گیر گردون سپہہ خورشید

تنویر قطعہ۔

آنگہ آمد روز باشش رایض ایام تند　　وانکہ شد بخت جوانش حامی گردون پیر
ہرکجا عزمش کند خلوت زمانہ پردہ دار　　ھرکجا عزمش دھد فرمان قضا فرمان پذیر
آن کند با عافیت عدلش کہ باران بانبات　　واں کند بافتنہ انصافش کہ آتش با حریر
کردہ ہرچہ در نفاذ امر کنجد جز ستم　　یافت ھرچہ بامکان اندر آید جز نظیر

اعنی آنسلطان الاعظم و خاقان المعظم بادشاہ جہاں پناہ فلک خرگاہ مسمی حبیب اللہ المویدمن عنداللہ سلطان محمد قطب شاہ اللہم خلدلواء دولتہ و معدلتہ و سلطنتہ الی یوم الدین بایجاز و اختصار تاریخ اباواجداد آن عالیمقدار کہ سابقا یکی ازچاکران این درگاہ درضبط احوال ایشان نوشتہ بود وبعضی تطویل داشت کہ آن رابتاریخ چندان نسبتی نبود مامورگشت باوجود عدم استطاعت وقلب نصاعت بنا برانقیاد امر مطاع جہانبانی شروع دراہ نمودہ۔

این مختصر کہ موسوم است بتاریخ سلطان محمد قطب شاہی، منقسم گردانیدہ برمقدمہٴ و چہار مقالہ وخاتمہ مقدمہ در ذکر مجملی از احوال رستم زمان واسکندر دوران قرا یوسف ترکمان و ذکر بعضی از احوال اجداد عظام آن شہریار عالی تبار مقالہ اول در ذکر شاہزادہ ارجمند کامگار امیرزادہ سلطان قلی قطب الملک کہ در بلاد دکن بہ برّ الملک مشہور ومعروف است مقالہ دویم در ذکر احوال جمشید قطب الملک و پسرش کہ معروف وسبحان قلی مقالہٴ سیوم در ذکر احوال عالی حضرت فریدون حشمت سلیمان شوکت بادشاہ جم سریر خلایق پناہ المویدمن عنداللہ ابوالمنصور ابراہیم قطب شاہ مقالہٴ چہارم در ذکر احوال سلیمان مکانی خاقان الزمانی مہر سپہر عظمت واجلال در دریائی سلطنت واقبال شہناہ انجم سپاہ المویدبتائید الہ ابوالمظفر سلطان محمد قلی قطب شاہ خاتمہ در ذکر بعضی از احوال خاقان کشورستان وشہنشاہ قضا فرمان درگرانمایہ دُرج شہریاری آفتاب فلک سلطنت و جہانداری بادشاہ خلایق پناہ ابوالمظفر ابوالمنصور سلطان محمد قطب شاہ کہ حق تعالی سالہاے بسیار وقرن ہای بی شماران شہریار را بجائی جد بزرگوار وعم علیمقدار پایندہ دارد بحق محمد والہ الامجاد۔

مقدمهٔ در ذکر مجملی از احوال خسرو زمان سکندر دوران

قرا یوسف ترکمان و برخی از احوال اجداد و اولادان عالیمقدار

مولف تاریخ جهانکشای می آورد که اول بادشاه هیکه از این طایفه بزیور اسلام محلی گشت آغرخان بن قراخان بوده وقراخان به اثر بطناً بعدبطن از زمان یافت بن نوح علیه سلام فرمان روائے مملکت ترکستان یافته بود وشرح احوال هریک از اجداد و امجادش در تواریخ مبسوطا مذکور است وقراخان را از یکی خوانین اصیل پسری آن بعنایت خوبروی و آن مولود مسعود بعد از تولد تاسه روز شیر نخورد و پستان مادر نگرفت و هر شب بخواب مادر آمده میگفت که ای مادر تاخانه دلبرا بنور اسلام منور نگردانی لب شیر تو نخواهم آلود چون این خواب بتکرار انجامید انخاتون بتوسط هادی غیب در سلک اهل اسلام منتظم گشت اما چون ظهاران متعذر بود اینمعنی را مخفی میداشت و چون آن مولود محمود بسن یک سالگی رسید بنا بر رسم انزمان خواستند که اورا نام نهند از مادرش پرسیدند که فرزند ترا چه نام باید نهاد آن طفل جواب داد که نام من آغراست و نام آن شاهزاده بهمان که گفته بود مقرر گشت و چون بسن تمیز رسید دختر عم اورا باوی در سلک ازدواج کشیدند اما چون از نور اسلام بی بهره بود بینها الفتی بهم نرسید از این جهته دختر عم دیگر را باو دادند و بسبب مذکور آغرخانرا باو نیز صفای دست نداد تا انکه دختر عم سیوم در خطبه بحوزهٔ اسلام در آورده خواستگاری نمود و زمان پیشین را عرق حسد در حرکت آمده خبر مسلمانی آغرخان بود بقراخان رسانیدنده اولشکر کشیده با پسر جنگ کرد آغرخان فتح نمود وقراخاں بقتل درآمد و آغرخان اکثر مملکت ترکستانرا بقبضه تصرف در آورده هفتاد سال بادشاهی کرد و چون امر ایالت بعداز آن بپادشاه عالی شان بطنا بعدبطن بامیر توره بیگ که از اولاد آغرخان و جد ششم امیر قرا یوسف است منتهی شد در ۵۹۹ء تسع وتسعین وخمس مایه که ابتداء خروج چنگیز خان بود امیر توره

بیگ لا علاج شده به ایل والوس خود بطرف ماوراء انهر توجه فرمود در بعضی از صحاری سمرقند و بخارا رحل اقامت انداخت تا آنکه خبر توجه چنگیز خان بعزم رزم سلطان محمد خوارزم شاه متواتر رسید امیر توره بیگ به ایل والوس از آب اموبه عبور نموده در صحاری بوادی دیار دیگر از روم توطن اختیار نمود بغزای کفار کرج و تاتار مشغول گردید و اصلا اطاعت چنگیز خان و اولادش نه نمود در مقام سرکشی می بود و بعد از اولادش همیں شیوه را مرعی داشته از هنگام سلطنت هلاکو خان و اباخان و کنجانون خان تا ایام سلطان ابوسعید خان حال برین منوال بود چون سلطان همیشه بامردم اصیل و خاندانهای قدیم بر مقام دوستی می بود در اواخر سلطنت خویش با امیر بیرام خواجه در صدد نوازش و دلجوی درآمده میخواست که رکن دولتش را بزور بازوی اقتدار خان امیر عالی مقدار استوار سازد که ناگاه هدف ناوک اجل گردید این معنی بظهور نتواند رسانید و هرج و مرج در آن ولایت راه یافته امیر بیرام خواجه ایل والوس راجمع کرده مسند ایالت رابوجود امیر قرا محمد برادر زادهٔ خود مزین ساخت و چون امیر شیخ حسن والی عراق و عرب درگذشت و پسرش سلطان اویس بر سریر سلطنت متمکن گردید سردار آنولایت موصل و سنجار و ارجیس سر از اطاعت پیچیده سلطان اویس را طلبا ساختند که رسولی نزد امیر قرا محمد و عم بزرگوارش امیر بیرام خواجه فرستاند عهد فرمود که چون آن نامدار ولایت از امرای مذکور انتزاع نمود متصرف گردد سلطان را در آن ولایت دخلی نباشد مشروط بآنکه احیاناً سلطان از کسی خصومت نماید امیر قرا محمد معاون سلطان باشد و امیر کبیر بجانب ممالک مذکوره متوجه گردیده عرصه مملکت را از گرد وجود مخالفان مصفا گردانید و دران اوان خواجه مرجان که از جانب سلطان بایالت بغداد منصوب بود باغیر شده نیز بیمن امداد آن امیر نامدار گوشمال یافت و سلطان اویس یازده ماه در بغداد گذرانیده بصوب دیار دیگر رواں شد قلعه تکریت را بصلح از دیوان تیمور بستد و در آن اثنا بفساد مفسدان میان سلطان و بیرام خواجه و قرا محمد نزاع بهم رسیده لشکر بر سر سلطان کشیدند و میان ایشان چند حرب واقع شده عاقبت سلطان عاجز آمده بصلح قرار یافت ولایت موصل و سنجار و میان فارقین و ارجیس و واسط را بامیر نامدار بازگذاشته مراجعت فرمود تا در قید حیات بود دیگر میان ایشان نزاع واقع نشد و چون

تخت سلطنت بعد از رحلت سلطان اویس بوجود فرزند ارجمندش سلطان حسین زیب و زینت یافت بتحریک مفسدان لشکر کشیده بعزم محاربه امیر قرا محمد متوجه ارجیس شد و بیرام خواجه به اراده امداد امیر قرا محمد از موصل بدآن صوب توجه نموده میان او و سلطان حسین جنگ واقع شد و از طرفین جمعی کشته و کشتند بعضی دستگیر شدند چون شب در رسید هر دو لشکر دست از جنگ باز داشته بطلایه مشغول گشتند و روز دیگر سلطان حسین اسیر آن را بمراحم شاهانه نواخته مرخص فرمود از این سبب امیر قرا محمد با جناب سلطانی در مقام محبت درآمده منازعه بمصالحه مبدل گردید و جناب سلطانی متوجه تبریز شده شاهزاده شیخ علی را با ببر علی بارک به بغداد فرستاد و امرا و اعیان را باطراف رخصت داده عادل آقا را بصوب سلطانیه روان فرمود خود به تبریز به عیش مشغول گردید و چون چندی برین نهج بگذشت سلطان احمد برادر سلطان بسبب نقاض خاطری که با برادر داشت متوجه اردبیل شده همره پسر فرخ یسار بالشکر انبوه باو پیوست و سلطان احمد برگشته به تبریز آمد و از راه متوجه دولت خانه برادر شده سلطان حسین را بقتل درآورده بر سریر سلطنت نشست وچون این خبر به عادل آقا و امرا و سپاه رسید ازراه حاضر گشته کس به بغداد فرستادند شاهزاده شیخ علی و ببر علی بارک را طلب نموده بجانب تبریز متوجه گردیدند و سلطان احمد قرار نمود با میر قرا محمد متوسل گشت و امیر نامدار متوجه تبریز گشته با شاهزاده شیخ علی و ببر علی بارک جنگ نمود وبقوت بازوی شجاعت امیر زاده جوان بخت امیر قرا محمد یوسف شکست بر لشکر تبریز افتاد شاهزاده شیخ علی و ببر علی بارک بقتل رسیدند و بعدازاین فتح سلطان احمد به تبریز درآمده امیر قرا محمد بمقام خود مراجعت فرمود و بعداز چندی که سلطان احمد بموجب قضایای که در تواریخ مبسوط مذکور است از تبریز به بغداد آمد صلاح درآن دید که با امیر نامدار خویشی کند بنا برین آنحضرت را به بغداد طلب نموده یکی از محذرات حرم محترم ایل کانی را در سلک ازدواج امیر کبیر کشید و یکی از مستورات سراپرده امیر ولا گهر را بعقد خود را درآورده مدتی میان ایشان مبانی اتحاد قائم بود وچون سلطان احمد دراواخر سلطنت بواسطهٔ خوردون افیون وخیالات فاسد بامرا در مقام نفاق درآمده هر یک را به بهانه بقتل میرسانیده اراده قید امیر کبیر نموده فرمان داد که الوس قراقوینلو

را به بغداد حاضر سازند و چون امیر کبیر برین اراده اطلاع یافت مردم خودراه جمع نموده متوجه تبریز گشت و بعداز مدتی که امیر کبیر در تبریز بود استماع نمود که کفار کرج متعرض ممالک اسلام میشودنه بناء علیه غرای کفار گردیده و دمار از روزگار ایشان برآورد درآن حال بسمع سلطان احمد رسید که مرکز اقبال از وجود امیر نامدار خالیست فرصت غنیمت دانسته متوجه تبریز گردیده الوس قراقوینلو را قتل و غارت نمود چون این خبر گوش زد امیر نامدار گردید بعزم انتقام متوجه ارجیس گردیده بکار سازی رزم مشغول شد که از پس پرده تقدیر واقعه دیگر روئی داد بادشاه علی الا طلاق بظهور امیر تیمور گورگان دفع شر وفساد ظالمان نمود۔

ذکر آمدن امیر تیمور بایران وگریختن احمد
و بیان محاربانی که امیر کبیر قراحمد
را با سپاه صاحبقران روی نموده

براصحاب خبرت محجوب نماند که درسنه خمسین وتسع ۷۵۵ مایه چون رایت تیموری بحوالی دامغان رسید عرایض امرا واعیان سلطان احمد بدرگاه صاحبقران رسیده استدعای توجه بآنحدود ونمودند صاحبقران برمضمون آن عرایض اطلاع یافته رایت نصرت بصوب تبریز برافراخته چون بانحدود رسید سلطان احمد از تبریز گریخته بجانب بغداد شتافت و صاحبقران بجانب بردع توجه نموده تمام ولایت آذربائیجان تحت تصرف درآورد چون اکثر سلاطین اطراف بقدم اطاعت پیش آمده درسلک امراء دولتش انتظام یافتند مترصد بود که امیر نامدار بافرزند ارجمند بطریق سایر ملوک راه انقیاد سپرند اما چون همیشه نهال دولت این دودمان از ابر احسان ملک منان سرسبز بود هرگز به هیچ ذی شوکتی اظهار خلوص نه نمود اند متوکلا علے اللہ مقابله و مقاتله را آمده گشته باستحکام قلاع که درحوزه تصرف آن امیر نامدار بود پرداخت و صاحبقران مکرر مکاتیب و رسولان ارسالداشته چون یقین نمود که فائده

بران مترتب نیست فرزند خود امیر زاده میرانشاه راباجمعی از امر اوسپاه بحدود ارجیس فرستاد واکثر بقاعی را که چندان استحکامی نداشت قتل وغارت نمود بحصول مطلب مراجعت نمودند امیر تیمور غضبناک گردیده این مرتبه محمد میرک برلاس را با امیر زاده میران شاه ولشکری انبوه نامزد فرموده وچون امیر نامدار برین احوال اطلاع یافت سرراه برمغول گرفته جمعی کثیررا بقتل رسانیده بقیة السیف درخدمت شاهزاده بلشکر صاحبقران پیوستند درین نوبت آتش قهر عالم سوز اشتعال یافته سپاه ماوار النهر وخراسان وسابر اقطاع راجمع نمود سه۳ فوج مرتب ساخت ومرة بعد اخریٰ بقصد انتقام امیر نامدار روان داشت وانگروه بعدازقطع منازل درمرکوہی بلشکر ظفر اثر رسیدنددرین مرتبه نیز به نیروی بازوی امیر زاده قرایوسف شکست برلشکر مغول افتاد لاله خواجه که از امرای بزرگ چغتای بود بقتل آمد باقی سپاه جانب وخاسر باردوی صاحبقران ملحق گردیدند ازین جهت غضب بیش از پیش بر صاحبقران مستولی شده خود بالشکر گران یلغار نمود درشب از عقب ہا وکوہیای سخت خودرا بالوس امیر نامدار رسانید وآن شیر پیشه شجاعت بقدر کوشش وسع نمود بواسطه حفظ نام وننگ اہل والوس خودرا بکوه ہای مستحکم کشانیده از سرلشکر امیر تیمور محفوظ گردید وصاحبقران درمقام انتقام بود میخواست که مرتبه دیگر بالشکر گران برسرامیر کبیر رود که منہیان بمسامعش رسانیدند که توقمش خان بادشاه دشت قبچاق متوجه ماوراء انہر بست صاحبقران ترک منازعه نمود عنان عزیمت بصوب ماورالنہر معطوف داشت بعداز۳سال که آنولایت از وجود خصم مصفاساخته بود باز متوجه ایران گردید امیر نامدار چون برمراجعت صاحبقران اطلاع یافت دراستحکام قلاع کوشیده خود مایل والوس کناراب فرات رامضرت خیام ساخت وبعداز چندی درسنه تسع وثمانین وتسعمایه (۷۸۹) ازاین دارفنا رحلت بعالم بقاکشید اللهم اغفرذنوبه۔

جلوس امیر کبیر نامدار خورشید اشتہار امیر قرا یوسف و بیان محاربانے کہ انشہر یار را باسپاہ امیر تیموری رومی نمودہ

برارباب ذکا پوشیدہ نماند کہ امیر نامدار بعداز تقدیم شرایط ماتم وعزا باستصواب ارباب عالم درساعت مسعود برسریر ایالت نشستہ وامرا واعیان رابمرحم شاہانہ نواختہ دراندک فرصتی لشکر گران جمع گردانید وچون امیر تیمور بولایت آذربایجان رسید تلافی مافات اساح اعلانرا کہ از شاہزادگان چنگیز بود جہانشاہ بہادر وچندسردار نامدار بالشکر گران بمحاربہ امیر کامگار نامزد فرمود خود بعزم تسخیر قلعہ اونیک کہ دران اوآن شاہزادہ مصر برادر امیر نامدار قرایوسف بضبط ودارای آن مشغول بود توجہ نمود چون خبر آمد لشکر چغتای بامیر نامدار رسید باستقبال شتافتہ جنگ عظیم درپیوست و درمیان آن دو سپاہ تاوقت عصر آتش قتال اشتعال یافتہ اخرالامر بہ نیروی بازوی غازیان شیر شکار شکست برلشکر چغتای افتاد شکستہ رکیب وکستہ عنان بموکب صاحبقران پیوستند و امیر تیمور چون برسراونیک رفتہ بود ناچار بمحاصرہ مشغول گردید مدت نہ ماہ باشاہزادہ مصر با مرمحاربہ قیام نمود میان آن شاہزادہ ولشکر صاحبقران بکرات جنگ ہای عظیم دست دادہ عاقبت بفریب وفسون انشاہزادہ نوجوان را از قلعہ بیرون اوردہ با فوج دینہ بجانب سمرقند فرستاند وسلطان احمد بسبب فتوری کہ براحوال اوراہ یافتہ بود چنانچہ شرح ان درتواریخ مبسوطہ مذکوراست دراثنا از بغداد بخدمت امیر نامدار آمدہ استدعاء امداد نمود و امیر نامدار بالشکر گران متوجہ شدہ بغداد مسخر سلطان احمد گردید و جناب سلطانی وامیر نامدار فرصت عیش راغنیمت دانستہ چند روزی بعشرت مشغول گردیدند کہ درخلال آنحال خبر رسید کہ امیر تیمور بالشکر افزون از حد وشمار متوجہ این حدود است امیر نامدار باجناب سلطانی باضرورت مردم خودرا از آب فرات گذرانیدہ متوجہ مصر وشام گردید۔

ذکر محاربہ امیر نامدار باشام وحلب وبفتح اختصاص بافتن ورفتن بملک روم و بیان بعضی وقایع دیگر

چون امیر نامدار وسلطان احمد بحوالی حلب رسیدند نامہ بملک فرخ حلب نوشتند از بیم انکہ مباد در ضمن آمدن این دو بادشاہ بزرگ حیلہ باشد لشکر آوردہ باستقبال شتافت وچون امیر نامدار وسلطان کامگار برین حال اطلاع یافتند با آنکہ در آنوقت خبر جمعی از مخصوصان ونزدیکان بآن دوشہر یار نماندہ بودند از عدت سپاہ خصم ملاحظہ نمود وچون دوشیر کہ دشمن بزور بازوی شجاعت ومردانگی آن گروہ انبوہ مانند زلف خوبرویان شکستہ و پریشان ساختند واز آنجا متوجہ روم گردیدند و دراثنای قطع طریق بسبب افساد ارباب حسد میان آن دو بزرگ صفابہ تیرگی مبدل گشتہ و یکدیگر تخلف نمودند و سلطان احمد بیشتر بملاقات ایلدرام بایزید مشرف شدہ بعداز چندروز امیر نامدار نیز والی روم را ملاقات نمود بادشاہ روم بعداز مہمانداری مال آن شہررا کہ از معظمات بلادروم است درجہ مدد خرچ امیر نامدار مقرر گردانیدوچون صاحبقران از تسخیر ممالک ایران وآزربائیجان باز پرداختہ استماع نمود کہ امیر نامدار سلطان عالیمقدار درظل حمایت قیصر روزگار میگذارنند نامہ بایلدرام بایزید نوشتہ سلطان احمد وامیر نامدار عالیمقدار طلب فرمود والی روم صلاح درآن دید کہ این دو بزرگ بحیلہ مقید ساختہ جہتہ صاحبقران بفرستد چون خبر بسمع امیر نامدار رسید مردم خود راجمع آوردہ تمام آنشہر را غارت نمود روی براہ آورد وہمہ جا شہروقریٰ و بلدان، آن مملکت رابقدم اقتدار برسبیل استعجال پیمود ازآب فرات گذشتہ صحرائے تبت را کہ میان شام و بغداد واقعست حضرت خیام گردید سلطان احمد نیز بعداز وقوف برین خبر از قیصر روگردان شدہ بہ بغداد آمد وبعد خندگاہ بوسیلہ نزاعی کہ میان سلطان وپسرش سلطان طاہر بہم رسیدہ بودتحف وہدایا بخدمت امیر نامدار فرستادلب امداد واعانت نمود وآن خسرو زمان لشکر کشیدہ سلطان احمد را از آن بلا رہائی داد و سلطان بعدازین معاملہ از مواعید خود

پشیمان گشته حصار بغداد را بروے امیر نامداردر بست آنخسر و زمان از نقص عہد سلطان غضبناک شده به تسخیر حصار بغدادفرمان داد و غازیان عظام آن حصن حصین رادراندک زمانی مفتوح ساخته سلطان محمد باده نفردرشب خودرابتکریب رسانیده حاکم آنجا سلطان را روانه شام ساخت امیر نامدار مدت دوسال دربغداد کامرانی مشغول بود که دران اثنا خبررسید که میرزا ابابکر و امیر زادۂ رستم باسی ۳ ہزارسوار خونخو ارحسب الامر صاحبقران در آب فرات گذشته متوجه بغداد اندامیر زادۂ نامدار باہزار سوار که در آنوقت حاضر بودند متوجه رزم گریدندو یک شبا نروز آتش جدال اشتعال داشت ودرآن معرکه امیرزادۂ یارعلی برادر امیر نامدار قرا یوسف بشہادت رسید امیر نامدار بآنضرورت بحیله آمده ایل والوس خودرا متفرق ویوسف و ار بمصر غریب توجه فرمود چون دو فرسنجی بلد مصر مرکز رایات ظفرآیات گردید ملک فرخ والی مصرا کابر واعیان رابا ستقبال فرستاد بمنزلی لایق فرود آورده ازوظیفه تعظیم وتکریم دقیقه مہمل نگذاشته وچون قبل از آمدن امیر نامدار سلطان احمد حریم دولت والی مصر را پناه خود ساخته بودصلاح اندیشان درمیانه امیر نامدار وسلطان کدورت رابصفا مبدل ساخته آن دو بزرگ دفع ملال غربت را بموانست یکدیگر مینمودند چون مدتی برین بگذشت ومسموع صاحبقران شد که آن دو عالی مقدار درشہر مصر بسرمی برند مشتمل بر عتاب وخطاب چنانچه شرح آن درمطلع السعدین مسطوراست بوالی مصر نوشت و امیر نامدار و سلطان را طلب فرموده بادشاه مصر از انتقام صاحبقران بعنایت ہراسان شده بفرموده امیر نامدار وسلطان را مقید ساخته در دو برج قلعه که در برابر یکدیگر بودنگاہداشتند و بنا برقرب جوارمیان آن دو عالی مقدار آمد وشد واقع میشد اتفاقاً در آن بین امیر نامدار رافرزندی که سیماے سلطنت از جبین او پیدا بودحق سبحانه تعالیٰ کرامت فرمود و سلطان آن مولود رافرزندخوانده والی و ولی عہد خود ساخت وبه پسر بوداق مسمی گردانید با امیر نامدار عہد وشرط نمود که چون ازین بلا خلاصی روے دہد وبرجادۂ موافقت ثابت قدم بوده باہم درمقام خلافت ونزاع نباشند وتبریز وآذر بائیجان باامیر نامدارتعلق داشته باشد وعراق وعرب و بغداد درقبضه تصرف اینجانب باشد از غرایب حالات آنکه در ایام حبس امیر نامدارشی در واقعه دید که شخصی

بصورت صاحبقران اور ادر بغل گرفته انگشتری که دردست داشت بیرون آورده در انگشت او کرد چون بیدار شدآن خواب را بسلطان نقل نمود سلطان بایطریق تعبیر فرمود که بهر باره از ولایت صاحبقران پادشاهی خواهد نمود وچون برین حال مدتی برآمد از جانب ماورالنهر خبر رسید که صاحب قران دل از ملک وجان برداشته بسر منزل خاموشان شتافت والی مصر از قیدآن دو عالیمقدار نادم گردیده از حبس رهای داد ومقرر فرمود که هریک هزار سوار نگاهدارند و امیر نامدار در عرض یکماه هزار جوان از او یماقات ترکمان بهم رسانیده بنظر والی مصر در آورد وسلطان مصر در صدد خاطر جوی وعنایت پیش از قیاس درآمده این معنی باعث حسد سایر امرا گردید وبحیله وفسون نوعی نمودند که خاطر والی مصر از امیر نامدار دیگرگون گردیده و در روز چوگان بازی بواسطه خفت آن عالیمقدار فرمود که مردم خودرا پیاده ساخته عرصه میدانرا از سنگریزه پاک سازد امیر نامدار چون آثار غبار در بسزه عزیز مصر و امراء او ملاحظه نمود از پشت اسپ وداع والی مصر نمود گفت بنا بر ضرورت باین مملکت آمده برضای شما چند روزی درین شهر بسر بردیم اکنون برخصت شما بوطن خود میرویم ومهمیز براسپ زده باجماعتی که همراه داشت بمنزل خویش آمده کوچ وبنه خود برداشته بجانب دیار دبکر متوجه کردند۔

بیان بیرون آمدن امیر نامدار از مصر ومحاربانی که آن عالی مقدار را باسپاه مصر وشام روی داده

چون امیر نامدار از شهر مصر بیرون رفت والی مصر بتحریک امرا سپاهی گران از عقب امیر نامدار روان گردانید چون تلافی عسکرین دست داد غازیان عظام بعداز یک شبانروز که جدال وقتال نمودند لشکر مصررا منهزم گردانید وسلطان مصر نوبت دیگر لشکر فرستاد باز انهزام یافتند ومرتبه سیوم نیز سپاه مصر و شام از دلاوران ترکمان شکست خورده مراجعت نمودند در روضة الصفا ومطلع السعدین مسطوراست

که امیر نامدار تا کنار آب فرات صدو هشتاد جنگ با امرای مصر وشام و مستحفظان سرحد ها در مجموع آنها بنصرت اختصاص یافته است وچون آن شیر بیشه شجاعت بدیار بکر رسید از اطراف امراء و اعیان روی بدرگاهش نهاد دراندک مدتی ده هزار سوار در ظل رایتش مجتمع گردیدند ودرسنه تسع وثمان مایه بعزم تسخیر قلعه اوتیک توجه نموده آنحصار را مفتوح گردانیده باساز تمام متوجه تسخیر آذربایجان گردید۔

ذکر محاربات که میانه امیر نامدار وشاهزادگان تیمور بوقوع پیوسته وکشته شدن میرزا امیرانشاه وذکر بعضی وقایع

چون فتوحات متواتره وخبر توجه امیر نامدار مسموع شاهزاده ابابکر گردید سپاه فارس و اصفهان و آذربایجان وغیره را جمع آورده بعزم محاربه امیر نامدار درسنه عشر وثمان مایه از بلدهٔ تبریز بیرون خرامید وچون تلاقی فریقین دست داد امیر نامدار امیر زاده اسکندر را با فوجی از دلیران در یمین سپاه بازداشت وامیر زاده شاه محمد باجمعی از غازیان بر یسار سپاه مقرر نمود خود در قلبگاه قرار گرفت و از یجانب مرزا ابابکر نیز صف آرا گشته آن دو لشکر درهم آمیخته خرمن حیات یکدیگر را بباد فنا میدادند واین جنگ سه ۳ شبانروز کشیده روز سیوم امیر نامدار تنها بمیدان تاخته درمیان هر دو صف ایستاد وبجانب مرزا ابابکر آورده بآواز بلند بیان فرمود که بسبب منازعه ما دو کس خون چند هزار کس بناحق ریخته میشود پس بمقتضای حال آن است که ما دو بدو بمصاف گاه درآمده کوشش نمایم تا نصرت هر که راباشد عروس مملکت درآغوش کشد میرزا ابابکر اصلاً گوش به آن سخنان نکرده از ترس قدم پیش نه نهاد امیر نامدار چون دید که فایده برآن اقوال مترتب نگشت غازیانرا دل یکبار بران داشته گروه لشکر غنیم را از آن جائی برداشتند میرزا ابابکر باجمعی که قضائی ایشان درآن معرکه نرسیده بود روی بوادی فرار آورده خود را به تبریز رسانید و بسبب خوف که از غازیان عظام داشت و درآنجا نیز قرار نگرفت

بجانب سلطانیه شتافت وامیر نامدار ایالت تبریز را بشیخ زاده سیدی احمد نموده خود درحدود مرند قشلاق نمود چون میرزا ابابکر بسلطانیه رسید فرامین بولایت همدان درگزین واصفهان وقزوین وغیره ذلک فرستاده لشکرهای متفرقه خود را طلب فرمود وامرای جانی قربانی را که به سببی از اسباب به دامغان آمده بودند نیز باخوه متفق ساخته دراوایل بهار باتفاق والد ماجد خویش میرزا میرانشاه بعزم محاربه امیر نامدار توجه نموده وازاین جانب امیر نامدار اطلاع برین احوال بجانب لشکر چغتای شتافته چون تقارب عسکرین روی نمود آن دولشکر صف آرای گشته دلیران جانبین چون شیر و پلنگ وازدها ونهنگ آهنگ جنگ نمودند و از چکاچاک تیغ و تعاقب ضربتهای بدریغ عرصه نبرد نمودار روز محشر گردیدا آخرالامر بمین تائیدایزدی شکست برلشکر چغتای افتاده امیرزاده میرانشاه بردست غلام امیر موسی بقتل آمد و امیر زاده ابابکر بناکام روی بوادی انهزام آورد امیر نامدار ازروی مروت غازیان نصرت شعار را از تکامیشے آنشاهزاره برگشته روزگار منع کردم و بعد ازین افتح ارجمند علم مراجعت بجانب تبریز برافراخت۔

برتخت نشاندن امیر نامدار ارجمند خود شاهزاده پیر بوداق وذکر وقایع که دران ایام روی نموده

چون خاطر خطیر امیر نامدار از ممر دغدغه میرزا ابابکر فارغ گشته به تبریز درآمد اراده فرمود که یکی از فرزندان خود را برسریر دولت سلطنت نشاند درین باب مکتوبی مشتملبر اعلام فتوح تازه و ذکر خواب و تعبیر نمودن سلطان و بفرزندی برداشتن امیرزاده پیربوداق را درقلم آورده بخدمت سلطان احمد ارسالداشت و چوں فرستاده امیرنامدار بداراسلام بغداد رسیده نامه را گذرانید سلطان احمد اورا بالطاف شهانه سرفراز گردانید درجواب نامه کتابتی باین مضمون درقلم آورده ارسال گردانید که آنچه

درمادہء فرزندار جمند امیر زادہ پیر بوداق مرقوم بود مصرع برہمان عہد و قایم کہ بودیم بدوستہا اکنون چتر شاہی و دیگر اسباب صاحب کلاہی بجہتہ فرزندار جمند روانہ است و چون مکتوب سلطان احمد بنظر امیر نامدار رسید بغایت مسرور گردیدہ اسباب جشن وطوی ترتیب دادہ ورسنہ اثنی وعشر وثمان مایہ آن نوباوہ باغ شہریاری رابرسریر سلطنت و جہانداری نشانید و چون تخت شاہی بجلوس شاہزادہ بوداق زینت یافت امیر نامدار امیر بسطام را کہ شجاعت و دلاوری درمعرکہ ننگ و نام مشہور خاص و عام گردیدہ بود بایالت عراق عجم مقرر فرمود وآن عالیمقدار چون بآنحدود رسید خواست کہ خدمتی مجدد بظہور رساند بنا بر آن تسخیر سلطانیہ را کہ درتصرف جمعی کثیر از ملاذمان میرزا ابابکر بود وجہ ہمت ساخت و دراندک زمانی مفتوح گردانیدہ از آنجاروی بتسخیر حصار شہریار وقزوین و درگزین و ہمدان آوردہ مجموعی رابقبضہ اقتدار درآورد و بعدازآن احوال امیر بسطام بجانب عراق عرب نامزد گردید آن مملکت نیز ہمین سعی اومفتوح ومعمور گردید واز وقایع دیگر آنکہ قاضی عمادالدین جانب احمد بایالت قلعہ الحق منصوب بود و چون سلطان بموجب قضایای کہ درتواریخ مبسوط مذکور است از تبریز بجانب بغداد عزیمت فرمود استقلال تمام یافتہ دم اناولا غیری میزد درین وقت کہ امیر نامدار براکثر آن ممالک استیلا یافت وبعضی ازولایات نزدیک بہ الحق رابا میرزادہ اسکندرا رزانی فرمود قاضی عمادالدین چندراجل گریبان گیر گشتہ باستصواب برادران طایفہ از اتراک را بدرون قلعہ برد وکہ دروقت شدت رفیق او بودہ بمعاونت ایشان کارہای مشکل از پیش برد و چون برآمد شہریار بیگ وحاجی قورچی کہ از بزرگ آن قوم بودند مشاہدہ نمودند کہ اہل ودخل قاضی ہمہ مردم تازیک اندوہیچ از ایشان را درمہمات مدخل نمید ہند عرق حمیت و غیرت آن قوم درحرکت آمدہ بہ خانہ قاضی شتافتند و مشارالیہ را با برادران بقتل رسانیدہ چون بی توسط حاکم مستقل از عہدہ ضبط آن قلعہ و توابع بیرون نمیتوانستند آمد شہریار بیگ را بخدمت شاہزادہ جوان بخت امیرزادہ اسکندر فرستادہ استدعای قدوم مسرت لزوم شاہزادہ کامگار نمودند امیرزادہ اسکندر بدان صوب توجہ نمود از پرتو رایت نصرت آیت قلعہ الحق را رشک فردوس برین ساخت و بعدازآن قاصدی بخدمت امیر نامدار

فرستاده قضایای گذشته را مفصلاً مرقوم گردانید امیر نامدار از استماع این خبر مسرور گردیده قلعه مذکور را باتوابع و مضافات بشاهزاده اسکندر ثانی ارزانی فرمود درآن روان میرزا رستم بن مرزا عمر شیخ در اصفهان به خدمت آن بادشاه انجم سپاه آمد و شاهزاده را پیش نهاده همت ساخت جمعی از لشکر ظفر اثر همراه شاهزاده رستم نموده بجانب اصفهان روان گردانید و چون بظاهر دارالسلطنت رسیدند و اهل شهر و متعلقان میرزا اسکندر تاب مقاومت باسپاه ترکمان نداشتند شهر را تسلیم امیر زاده نموده فارغ البال گشتند و امیرزاده رستم اصفهان را بتصرف درآورده امرای ترکمان را رخصت انصراف فرمود بعد از اندک روزی مردم اصفهان باشاهزاده بسبب قتل خواجه احمد صاعدی دگرگون شده اورا عذر خواستند و شاهزاده بالضرورت عازم خراسان گردیده میرزا اسکندر برعراق وعجم استیلا یافت۔

در ذکر منازعه سلطان احمد باامیر نامدار وشکست یافتن سلطان و فتح بغداد وعراق عرب

در تواریخ سنه اثنی عشر وثمان مایه میرزا علاو الدوله پسر سلطان احمد که بفرموده صاحبقران در سمرقند محبوس بود خلاصی یافته درگنجه بخدمت امیر نامدار مشروف شدو امیر نامدار بنا بر مصلحت وقت اورا به بغداد نزد پدر رفتن رخصت داده سفارش نمود که به تبریز داخل نشود علاو الدوله باغوای مفسدان به تبریز درآمده دست بفتنه برآورد و حاجی کوچک حاکم تبریز را گرفته بخدمت امیر نامدار فرستاده و بفرموده آن شهریار درقلعه عادلچور مقید گردیده درین اثنا رسولان از جانب سلطان احمد رسیده پیغام آوردند که چون طاقت گرمای بغداد ندارد در بهار آینده درقشلاق همدان نزول اجلال واقع خواهد شدودر باب پسرش علاو الدوله که مقید بود اظهار نه نموده بود امیر نامدار که موافق مزاج نیفتاده ازین پیغام نیز متاثر گشته گفت میان ماو سلطان عهد شده بود که قصد ملک یکدیگر نکنیم من خود نقض عهد نمیکنم اگر

سلطان مرتکب این شیوه نا مرضیه میشود حاکم است و این نوبت رسول سلطان را اکرام زیاده نمود مرخص ساخت خود بواسطه نسق ولایت بحدود ارجیس عادلچور رفت و چون این خبر بسلطان رسید متوجه قشلاق همدان شده تابستان را در آنجا گذرانیده بعدازان با چهل و پنجهزار مرد مسلح مکمل برسر سلطانیه رفت و مدت هجده روز معصوم برادر امیر بسطام را محاصره نمود کاری از پیش نبرد درآن اثنا خبر رسید که اویس نامی در بغداد جمعیتی بهم رسانیده هوای سلطنت دارد سلطان متوجه بغداد گردیده اویس مذکور را بقتل رسانید و چون سلطان از سلطانیه بجانب بغداد توجه نمود هامیر نامدار خاطر از ممر ضبط ونسق ولایت جمع نمود به تبریز معاودت فرمود مقارن اینحال عرضه داشت حاکم آذربایجان بدرگاه والا جاه رسید که امیر قراعثمان متعرض ولایت آذربایجان میشود بنابران امیر نامدار فرزند ارجمند میرزا شاه محمد رادر مستقر دولت گذاشته روانه آذربیجان گردید و چون این خبر بسمع سلطان احمد رسید بالشکر گران متوجه همدان شده ازآنجا عازم تبریز گردید و امیر شاهزاده محمد شهر را گذاشته بجانب خوی روان شدو سلطان احمد باتحمل تمام درغرهربیع الاول سنه ثلاث عشر وثمان مایه بشهر تبریز درآمد و چون امیر نامدار بنابر استدعای مردم آذربایجان بآنولایت رسید وبیم و هراس براهل آن مملکت مستولی گشته شهر را تسلیم نمودند وخطبه وسکه بنام نامی پیر بوداق خان موشح کردند چون دو روز بر فتح قلعه آذربایجان بگذشت خبر استیلای سلطان احمد برممالک آذربایجان مسموع امیر نامدار شد بالشکر ظفر اثر بعزم محاربه سلطان احمد مسافت راه طی نموده بصحرای که قریب شعب غازیان بودنزول اجلال فرمود چون خبر وصول سپاه کینه خواه بسمع سلطان احمد رسید برتهیه اسباب محاربه مشغول شد باساز تمام متوجه آوردگاه گردید و دلیران هردو سپاه پیاده حمله نایره حرب وقتال را التهاب داده چون صدمات حمله رزم آزمایان متواتر گشت نسیم فتح بر پرچم علم امیر نامدار وزیده سلطان احمد دل ازتاج وتخت برداشته روی بانهزام آورد و در وقت فرار ترکمانی باورسیده نادانسته دوزخم برسطلان زده از اسپ بینداخت وسلاح وجامهای قیمتی بادشاهانه با اسپ از وگرفته بگذاشت وسلطان ازغایت دهشت بسوراخ باغی که آب ازآنجا بیرون می آید پنهان شداز قضا کفش دوز پسری که بربالای درخت رفته نظاره جنگ میکرد

سلطان را درآنحال دیده بشناخت و بمجلس امیر آمده احوال را عرض نمود گماشتگان امیر نامدار رفته سلطان را از ان سوراخ بیرون آورده بمجلس بهشت آئین حاضر ساختند و چون نظر امیر نامدار بر سلطان افتاده برپای خاسته سلطان رابه پهلوی خود بنشاند و بزبان رفق و مدارا خلف عهد و پیمانی که از سلطان بظهور رسیده بود بیان فرموده گفت که بشکرانه نصرتی که مرا امروز شده دربارۂ تو جز نیکی نخواهم نمود بسطام آقا و امرای عراق چون استماع کلمات عطوفت انگیز از امیر نامدار نمودند شمشیر ها گشاده دپیش امیر نامدار انداخته بعرض رسانیدند که حیات شخصی موجب هزار فتنه وفساد داشت که امیر نامدار عهد نموده که قصدا ونکتند خونداران حاضر و درشرع قصاص جایز و چندان مبالغه نمودند که امیر نامدار رضا داد سلطان احمد رابخواجه جعفر که برادر او بفرموده سلطان کشته شده بود سپارند خواجه جعفر سلطان را بقتل رسانید و امیر نامدار امیر زاده شاه محمد رابامرای عراق روانه بغداد گردانیده شاهزاده بعد از یکسال که بغداد را محاصره نموده بود مفتوح ساخت و از آنجابر سریر قلعه بنشست و کردستان رفته تسخیر انولایت نمود حقیقت فتح را معروضداشت و امیر نامدار بجلدوی آن فتح عظیم بغداد را باتوابع بشاهزاده شاه محمد مسلم داشته معرض اونشد و شاهزاده مدت بیست و دو سال درآن مملکت بسر برد روزگار گردانید۔

ذکر گرفتار شدن کیومرث ولد شروان شاه و خلاصی او و توجه امیر نامدار بجانب ناردین و مراجعت نمودن بعزم روم مرزا اسکندر بجانب اصفهان و رفتن و مخالف شروان شاه و گرفتاری و استخلاص او

در وقتی که سلطان احمد بقصد امیر نامدار متوجه تبریز شد از امیر شیخ ابراهیم شروانی استعانت جسته شیخ ابراهیم فرزند خود کیومرث را باسپاه گران بامداد سلطان فرستاد شهزاده در روز جنگ قریب تبریز رسیده فرود آمده بود تا زمانی که از تعب راه برآساید اتفاقاً طایفه از ترکمان که بطلب غنیمت می گشتند رسیدند غارت نموده کیومرث را مقید ساخته بخدمت امیر نامدار آوردند چون این بخبر بشروان شاه رسید تحف و هدایای بسیار فرستاده استدعای خلاصی شاهزاده نمود امیر نامدار کیومرث را بخلع شاهانه نواخته بارسول بجانب شروان روانه گردانید در خلال اینحال منهیان بسمع اجلال رسانیدند که والی ناردین سر از حلقه اطاعت پیچیده هر چند زودتر در اطفاء نایره فتنه کوشند بصلاح دولت اقرب خواهد بود امیر نامدار بالشکر گران سنگ متوجه ناردین گشت چون به سلس رسید امیر شمس الدین والی ناردین شرایط جانسپاری بجا آورده امیر نامدار از آنجا متوجه قلعه سارو شده جمعی بمحاصره بازداشت و خود به ناردین آمده کوتوالی بقرا بهادر مرحمت نمود بجانب خرموک رایت ظفر آیت برافراخت و سپاه ظفر پناه از اطراف جنگ درانداخته خرموک را مسخر ساخته قتل عظیم نمودند و امیر نامدار از آنجا متوجه ارغن شده والی آنجا را شکست داده آنولایت راغارت نمود بجانب سریر معاودت فرمود و چون چندگاه برین بگذشت بسمع آنشهریار رسید که میرزا اسکندر نبیره صاحب قران لشکر ها جمع نموده داعیه آمدن به آذربایجان دارد امیر نامدار بالشکر بسلطانیه آمده آتش نهیب و غارت دران نواحی زده متوجه همدان

گردید درآن مرغذار بسیر و شکار چند روزی مشغول شد چون میرزا اسکندر خود را مرد میدان امیر ندید باصفهان مراجعت نموده امیر نامدار تا سرحد رفته دقیقه از قتل و غارت نامرعی نگذاشت و بوسیله عارضه که دران اثنا روداد بجانب تبریز مراجعت فرمود و بعد از چند روز که مزاج مبارک بحال قوت بازآمد بسمع شریف رسید که شیخ ابراهیم والی شروان بتوهم غلطی پسر خود کیومرث رابعلت اخلاص امیر نامدار بقتل درآورده پسران سید علی سکے وکوسندل بادشاه گرجستان رابا خود متفق ساخته بعزم جنگ پیش آمده است امیر نامدار راین معنی را از فتوحات دانسته بعد از اجتماع عساکر بجانب شروان نهضت فرمود چون بحوالی آب کرکه محل اقامت شروان شاه و بادشاه گرجستان بود رسیده سپاه منصور بے تحاشی از آب گذشته بزخم تیغ صاعقه کردار سپاه مخالف رامنهزم گردانیدند و اکثر بیدینیان کرج را بقتل آورده بادشاه ایشان گرفتار گشت والی شروان در اثنای فرار از اسپ افتاده دست او بشکست و ترکمانی مجهول اورا گرفته بخدمت امیر نامدار آورد وفرزندان و ارکان دولت او باهتمام اسیر و دستگیر شده آنچه از فرزندان واعیان والی شروان بودند بفرموده امیر نامدار مقید گردیدند و بر باقی بخشود هرکس بولایت خودرفتند و بعدازان چندے از آنجا که رحم و مروت امیر نامدار بود والی شراون را از قید نجات داده حکومت شروان زمین را بازتفویض نموده رخصت آن طرف ارزانی داشت۔

ذکر واقعه پیر بوداق و بر تخت نشستن امیر نامدار و محاربه با قراعثمان و بیان بعضی از وقایع دیگر

برکاملان خردمند پوشیده نماند که چون ندنیا محل زوال و منزل ارتحال است شاهزاده پیر بوداق خان درشهر شعبان سنه ستة عشر و ثمان مایه عارضه بهم رسانیده نهال سرفرازی اواز پای درآمد و بعداز یکماه امیر نامدار برسریر سلطنت نشسته خطبه وسکه بنام نامی اومزین گردید درآن اثنا خبر رسید که قراعثمان بر دیاربکر استیلا یافت متعرض سرحد دیگر ممالک محروسه میشود امیر نامدار از دارالسلطنة تبریز بجانب دیار بکر توجه نموده چون بآنحدود رسید قراعثمان باسپاه بیکران صف آرای قتال گردید هر دو لشکر تیغ بریکدیگر نهاد بسیار بقتل رسیدند عاقبت نسیم فیروزی برعلم نامدار وزیده قراعثمان روی بوادی فرار نهاده و امیر نامدار بعداز ضبط ونسق دیاربکر دارالسلطنة تبریز معاودت فرمود بعداز چندی عزم جهاد کفار گرج رامصمم ساخته باعسکر نصرت اثر بصوب گرجستان نهضت فرمود اکثر آن بلاد را تاخت نمود غارت کرده پانزده حصار نامی را مفتوح گردانید و باج وخراج برایشان مقرر داشته بصوب ارجیس متوجه گشت دراثنای راه بمسامع اجلال رسید که درغیب شهریار بازقراعثمان متعرض ممالک دیار بکر شده یکی از قلاع آنجارا بتصرف درآورده است امیر نامدار بعزم انتقام درحرکت آمده حوالی دیار بکر محل نزول اجلال گردید امیر قراعثمان تحف وهدایای بسیار بدرگاه فرستاد اظهار اطاعت نمود امیر نامدار قلم عفو بر جرایم اوکشیده ایالت آن ولایت رابدومفوض داشته روانه بلاد شام وحلب گردید و چون سپاه ظفر پناه بقلعه بهشتی رسید خراقوش نام غلامی که متصیدی آنجابود راه منازعه گشوده عاقبت آنقلعه مسخر اولیای دولت گردید و امیر نامدار چون بحوالی حلب رسید حاکم حلب بالشکر مصر وشام که بمدد او آمده بودند بیرون آمده میان آن دو سپاه سه ۳ روز جنگ قایم بود آخرالامر شکست برلشکر مصر وشام وحلب افتاده پناه بحصار برده امان خواستند وسکه وخطبه را بنام نامدار مزین ساخته استدعای عفو جرایم

خود نمودند و چون درآنحال خبر رسیده بود که شاهرخ بادشاه متوجه آذربایجان است التماس امرای شام وحلب درمحل قبول افتاده رایت نصرت بجانب تبریز درحرکت آمد و چون سریر سلطنت از وجود با وجودش زینت یافت امیرزاده جهان شاه را باستخلاص سلطانیه وقزوین که زمان غیبت امیر نامدار امرای چغتای متصرف گشته بودند نامزد فرمود شاهزاره دراندک روزی آن مملکت را از دست تصرف سپاه چغتای بیرون آورده بحکم در سلطانیه قرار گرفت و چون این خبر بشاهرخ بادشاه رسید امیر صدیق را برسم حجابت بخدمت امیر نامدار فرستاده قزوین وسلطانیه را طلب نمود آن شهریار پیغام داد که چشم و لشکر بے شمار بر درگاه ما مجتمع گردیده انداگر حضرت بادشاه اصفهان وقم وکاشانرا بگمشتگان اینجانب باز گذارند بدیع و بعید نخواهد بود و چون مضمون پیغام امیر نامدار گوش زد شاهرخ بادشاه شد از اطراف لشکر فراهم آورده بادوبیست هزار سوار روی عزیمت بصوب محاربه امیر نامدار نهاد و چون آن شهریار برین حال اطلاع یافت بعداز اجتماع عساکر بایکصد وبیست هزار سوار از دارالسلطنة بیرون آمده بعزم محاربه شاهرخ بادشاه رایات ظفرایات برافراخت۔

ذکر واقعه امیر نامدار وجلوس شاهزاده اسکندر و بیان محاربات او باشاهرخ وبعضی وقایع دیگر

چوں امیر نامدار دو سه منزل قطع نمود به ادجان رسید مزاج همایون از جاده استقامت و اعتدال انحراف جسته بتاریخ هفتم ذیعقد الحرام سنه ثلث وعشرین وثمان مایه بلبل روح پرفتوحش بحدایق قدس و بساتین انس خرامید و چون درآن روز هیچ یک از شاهزادگان درموکب همایون حاضر نبودند از دوری چناں بعظمت برهم خورده چون سپاه چغتای قریب الوصول بودند جمیع امرا متفرق گشته هریک بجانبی بیرون رفتند و امراء قدیم بادشاه با فوجی از غازیان بجانب قلعه الحق شتافته امیرزاده اسکندر را بموجب وصیت امیر نامدار بتاریخ غره رجب سنه اربع وعشرین وثمان مایه برسریر سلطنت

نشانیدند و آنشاهزاده بانتظام احوال رعیت و سپاه پرداخته دراندک زمانی جمیع امرا و برادران با و پیوستند و به تهیه اسباب جنگ پرداخته بعزم استخلاص ملک موروثی متوجه دارالسلطنت تبریز گردید و از اینجانب چون خبر واقعه امیر نامدار بشاهرخ بادشاه رسید دلدار شدخود بایسنقر میرزا را بامیرشاه ملک و لشکر بسیار بجانب دارالسلطنة تبریز روانه ساخت و خود روی توجه بصوب قراباغ آورده جمعی ازسرداران عراق عرب و اشراف مملکت گنجه و بردع و آنحدود بدرگاهش آمده بمراحم شاهانه سرفراز گردیدند و شاهرخ بادشاه نیز متعاقب امیرزاده بلشکر گران بجانب تبریز توجه نمود چون خبر رسید توجه امیرزاده اسکندر که بعدازین بسکندر ثانی ملقب خواهد شد خبردار گردیده بعزم رزم اسکندر ثانی بارجیس معاودت فرمود و چون تلافی آن دو سپاه دست داد سه ۳ شبانروز میان آن دوبادشاه جنگ قایم بود عروس مراد از آئینه ظفر رخ نمی نمود روز چارم از نیروی بازوی شجاعت شاه اقلیم جوانی اسکندر ثانی علامات عجز وانکسار برصفحات احوال سپاه چغتای ظاهر شده نزدیک بآن رسیده بود که غازیان ترکمان کوی ظفر بچوگان دلاوری ربانید شاهرخ بادشاه بجانب امیر شاه ملک که درمکر وحیله استادعمرو عاص بود روی آورده گفت موجب الحرب خدعه صورت مکری بیندیش آن مدبر بفرمود تا دوسر از مقتولان معرکه جدا نموده یکی را درپای اسپ امیرزاده ارجمند میرزا اسپند انداختند که این سر اسکندر ثانی است وسردیگر را در زیرسم اسپ اسکندر ثانی انداختند که سر امیرزاده اسپنداست و متعاقب نقاره شادیانه فروکوفته صدای ولوله وخروش به چرخ اسیر رسانیدند واز همه جانب بغلبه تمام فریاد برآوردند که ای سپاه ترکمان اکنون جنگ از برای که میکنند که شاه و شاهزادگان شمارا اسیر وقتل نموده ایم و اینک سرهای ایشان سپاه ترکمانان بیکبار روبصوب هزیمت نهادند بالضرورت سکندر ثانی متوجه کنار فرات شده تا جمع شدن لشکرهای پراگنده مدتی از ملک کناره گرفت و نامه به برادر ارجمند امیرزاده شاه محمد که والی عراق عرب بود نوشته امداد نمود و بعدازین اجتماع عسکر متوجه تبریز گردیده چوں امرای چغتای مقاومت نداشتند فرار نمودند سکندر ثانی درتبریز باردیگر برسریر سلطنت نشست و بعداز انتظام آنولاویت بقصد انتقام بعضی از سلاطین مثل ملک عز الدین پسر ملک والی کردستان و ملک شمس

الدین حاکم اخلاط و امیر قراعثمان فرمانفرمای دیار بکر که در وقت شکست سپاه منصور کم فرصتی نموده بسرحد ممالک محروسه خرابیها رسانیده بودند لشکر کشیده اولا بعزم تنبیه ملک عز الدین توجه فرمود مشارالیه با بیست هزار سوار صف ارای جدال گردیده بقتل رسانیده اکثر مردمش نیز مقتول گردیدند و بعداز استماع این خبر والی شروان و حاکم اخلاط و والی دیار بکر هر سه ۳ باهم متفق شده بالشکر گران متوجه اردبیل گشتند و سکندر ثانی چون برین حال اطلاع یافت بجانب اردبیل توجه فرمود سپاه آن سه ۳ بادشاه رامنهزم ساخته سه پسر ملک شمس الدین رابباد فنا برداد و از آنجا متوجه شروان زمین گشته چون شروان شاه قلعه شماخی پناه خود ساخته بود آنولایت را بقتل و غارت آورده به تبریز معاودت فرمود و درسنه اثنی و ثلاثین و ثمان مایه تمام ولایت آذربایجان تا سرحد روم بقبضه اقتدار در آورده از جوانب خاطر جمع نمود باراده استخلاص سلطانیه وقزوین رایت عزیمت برافراخت و بایوسف خواجه که ازامرائے معتبر شاهرخ بود درحوالی سلطانیه مصاف روداده حضرتش را دستگیر نمود وقزوین و سلطانیه و درگزین از سپاه چغتای انتزاع نموده به یعقوب سلطان سپرده بجانب تبریز مراجعت فرمود و چون گریختگان معرکه سلطانیه خبر گرفتاری یوسف خواجه و فتح قزوین و سلطانیه بسمع شاهرخ رسانیدند لشکر اطراف فراهم آورده باصد هزار سوار بعزم مصاف درحرکت آمد از این جانب سکندر ثانی نیز متوجه سپاه مخالف گشته بصحرای سلماس تلاقی فریقین دست داد و شبانروز میانه آن دو سپاه جنگ قایم بود آخر الامر امیر زاده ابوسعید برادر شاه سکندر سپاه بقول اصحاب غرض باجمعی کثیر از معرکه روگردانیده بدرگاه شاهرخ پناه برد و سکندر ثانی ازحیله سازی روزگار و بی مهری برادر جفاکار آزرده خاطر گشته بواسطه حفظ نام وننگ بکرات درعرصه جنگ تاخته از معارف سپاه چغتای رابرخاک هلاک انداخت اماچون بقیه سپاه رابسبب فرار شاه ابوسعید عنان تهور از کف اختیار بیرون رفته بود روی ازمعرکه تافته باطراف شتافتند و سکندر ثانی بابعضی ازعساکر بجانب دیاربکر روانه گردید امیر قراعثمان بنا برعداوت قدیم فرصت غنیمت دانسته سر راه برشاه و سپاه گرفت صورت حال بشاهرخ اعلام نمود و شاهرخ میرزا چوکی راباجمعی کثیر بمدد قراعثمان فرستاده بعداز تلاقی فریقین باسکندر ثانی صف آرای جدال گردیدند

و در اثنای راه گیرو دار قرا عثمان بدست سکندر ثانی بقتل رسیده باقی سپاه وی روی بوادی فرار نهادند و جمیع خزاین و دفاین قرا عثمان و ملوک آق قوینلو که بسالها اندوخته بودند بدست سپاه نصرت پناه درآمد چند قلعه و حصار آندیار را مفتوح ساخته از روم گردیدند و از این جانب شاهرخ حکومت آذربایجان را بشاهزاده ابوسعید تفویض نمود عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف داشت و چون این خبر بسکندر ثانی رسید بگمان اینکه برادر از کروه پشیمان شده در مقام اعتذار خواهد بود عزیمت آذربایجان نمود شاهزاده ابوسعید بقول مفسدان علم مخالفت برا فراخت بابر ادر صف آرای قتال گردید و در ثنای گیرو دار به تیر اجل از پای درافتاده سپاه چغتای بسوی خراسان گریزان شدند و اینواقعه درثمان و ثلثین و ثمان مایه روی نمود باردیگر شاه سکندر سپاه در ولایت آذربایجان برسریر سلطنت متمکن گردید و بواسطه بی اندامی که در زمان غیب از شروان شاه بظهور رسیده بود گوشمال اورا واجب دانسته بالشکر گران متوجه شد و والی آنجا چون تاب مقاومت نداشت متحصن شده ازروی عجز عریضه بخدمت شاهرخ نوشته احوال را معروضداشت شاهرخ اندیشه نمود بیقین دانست که تا بمیان فرزندان امیر قرا یوسف مخالفت بهم نرسد تسخیر مملکت آذربایجان فریفته امیرزاده شاه علی ولد امیر شاه محمد بن قرا یوسف را بامیر مازید آق قوینلو که استظهار سپاه ترکمان بود و سرداران دیگر بمواعید ازراه برده نوعی نمود که نیل بیوفای برخساره اعتبار خود کشید از ولی نعمت قدیمی روگردان شدند و بعداز فراغ ازین مهم بتاریخ سنه تسع و ثلاثین متوجه تبریز گردید شاهزادگان و امرای که مذکور شد در حدود ری بشاهرخ پیوستند و چون خبر بیوفائی برادران و امرا بسمع سکندر ثانی رسید لا علاج متوجه ارجس و از روم شدو شاهرخ به تبریز درآمد بعد از چندی سلطنته آذربایجان و عراق عرب را ب میرزا جهانشاه تفویض نمود در اوایل سنه اربعین و ثمان مایه بجانب خراسان مراجعت فرمود و سکندر ثانی بعد از معاودت شاهرخ بامیدانکه میرزا جهانشاه در ملک و مال باادمضایقه نخواهد کرد از روم عنان عزیمت بجانب تبریز معطوف داشت و بمیرزا جهانشاه در مقام مخاصمه درآمده درصوفیان تبریز صف آرائی قتال گردید و چون جماعتی قلیلی باسکندر ثانی مانده بودند مقربان صلاح در جنگ ندانسته عنان آن

شہریار را گرفتہ متوجہ قلعہ الحق شدند و چون قلعہ مذکور از فرحضور سکندر ثانی منور گردید جماعت مفسدان ولدان خسرو بادین دادشاہ قباد را کہ بسن چہاردہ سالگی رسیدہ بود برین داشتند کہ قصد پدر بزرگوار نماید و آن شاہزادہ نادان درشوال سنہ احدی و اربعین وثمان مایہ باتفاق آن در سہ۳ مدبر پدر بزرگوار را در بستر خواب شہید کردند مدت سلطنت آن شہریار شانزدہ سال بود و پنج فرزند ارجمند بیادگار بگذاشت امیرزادہ الوند و امیرزادہ یارعلی و امیر زادہ ملک قاسم وحسن بیگ و شاہ قباد اما امیرزادہ یارعلی در واقعہ مصاف شاہرخی بشروان افتادہ و الی آنجا آن شاہزادہ راقید نمودہ نزد میرزا شاہرخ بخراسان فرستاد و شاہ قباد بقصاص پدر بر دست میرزا جہانشاہ بقتل رسید و مجملی از احوال میرزا الوند در مقام خود انشاالله ذکر کردہ خواہد شد۔

ذکر سلطنت میرزا جہانشاہ و بیان محارباتی و حالاتی ان خسرو جم جاہ را در ایام سلطنت روی دادہ

قبل ازین رقمزدہ کلک بدایع شیم گردید کہ امیرزادہ جہانشاہ بفریب شاہرخ از راہ رفتہ با برادر در صدد درمنازعہ درآمدہ بر ملک و مال استیلا یافت و چون سکندر ثانی شہید شد استقلال تمام پیدا کردہ ملک عراق عرب نیز بعداز فوت میرزا اسپند ضمیمہ ولایت آن عالیجاہ گردید تا در سنہ خمسین وثمان مایہ کہ شاہرخ بدار بقار خرامید تاج شاہی را از فرق خود سر بلندی بخشیدہ سکہ وخطبہ را بنام خود موشح ساخت وتیمناً اول مرتبہ بہ غزای کفار گرج شتافتہ بسیارے ازان بید ینیان را بقتل آوردہ اکثر آن ممالک را بآتش غارت سوختہ بصوب مملکت چرکس توجہ فرمود وآن بلاد رانیز ویران ساختہ بمستقر سریر سلطنت بازگشت وہم درآن اوان انتزاع مملکت موروثی راپیش نہاد ہمت ساختہ اسفندیار بیگ رابا چندان امیر بزرگ بجانب سلطانیہ و قزوین کہ در تصرف گماشتگان امیر زادہ سلطان محمد بن

بایسنقر بن شاهرخ بود فرستادتا آن ممالک رامفتوح ساختند وچون این خبر بسلطان محمد رسید بالشکر گران بعزم محاربه مرزا جهان شاه متوجه آذربایجان گردید ومرزا جهانشاه با تمام سازاز تبریز بیرون آمده بقصد محارب بمیرزا سلطان محمد متوجه عراق گردید وچون تقارب عسکرین دست داد جمعی خیر خواهان جانبین درمیان آمده نزاع وجدال بصلح وصفا مبدل گردید ومحذره جهانشاه بمیرزا سلطان محمد نامزد فرمود هر یک ازان دوبادشاه بمستقر عزوجلال خود مراجعت فرمودند وچون میرزا سلطان محمد در اسفراین بفرموده برادر بزرگ میرزا بابر بقتل رسید میرزا جهانشاه تسخیر مملکت عراق رامرکوز ضمیر ساخته بعداز اجتماع عساکر رایت ظفر آیت از بتریز درحرکت آمد وچون بلده سلطانیه محل نزول جلال گردید محراب سلطان رابا سپاه فراوان بجانب قم وساوه نامزد فرمود سپاه ترکمان برهنمونی عیان ساده غافل بآن شهردرآمده امیر شیخ علی حاکم آنجارا دستگیر نموده بخدمت جهانشاه فرستادند بعدازاین متوجه قم گردید امیر درویش علی راکه به امر حکومت آنجااشتغال داشت محاصره نمود دراندک زمانی بدست درآوردند بعدازان امرای ترکمان بموجب فرمان جهان مطاع متوجه تسخیر اصفهان گردید قبل از وصول سپاه کینه خواه امرای چغتای حقیقت فتح قم وساوه وتوجه بجانب اصفهان را بخدمت میرزا بابر عرضه داشت نمودند ومیرزا بابر از راه بیابان تون متوجه عراق وفارس گردید وچون بشیراز رسید میرزا الوندبن میرزا اسکندر از جانب دیاربکر به شیراز آمده انواع مهر از میرزا بابر نسبت بمیرزا الوند بظهور رسید ودرآن خبر رسید که سپاه ترکمان صفاهان رامحاصره نمودنزدیک است که مفتوح نمایند میرزا بابر مملکت فارس بسلطان سنجر تفویض نمود بصوب اصفهان توجه فرمود دراثنای راه خبر رسید که میرزا علاوالدوله درخراسان خروج نموده داعیه سلطنت دارد میرزا بابر دفع میرزا علاو الدوله را اهم دانسته درشانزدهم رجب سنه ستة وخمسین وثمان مایه بسرعت تمام متوجه خراسان شد وچون ببلده تون رسید از عرضداشت امراوامیر براویس هزاراسی ظاهر شدکه بامیرزا اعلاوالدوله مصاف داده بعدازستیز وآویز علاوالدوله فرارنموده دررى به ارودی جهانشاه پیوسته است میرزا بابر خاطرجمع نمود آن زمستان راورآن حدود بسر بردازین جانب میرزا جهانشاه فرزند ارجمند میرزاپیربوداق رانامزد اصفهان نمود

وآن شاہزادہ اصفہان را مسخر ساختہ بہ فرمودہ پدر یکی از امرای معتبر سپردہ متوجہ فارس گردید چون سلطان سنجر را تاب مقاومت نبود عنان یکران را بجانب خراسان تافت شاہزادہ پیر بوداق بشیراز در آمد و درآن سال کہ سنہ سبع وخمسین وثمان مایہ بود ولایت عراق وفارس از حدود آذر بایجان تا سواحل دریا ے عمان داخل مملکت جہانشاہ بادشاہ شدو شاہزادہ پیر بوداق حقیقت فتح آندیار رامعروض پایہ سریر گرد انیدہ بجلدوی آن مملکت فارس بشاہزادہ مفوض گشت و درسنہ تسع وخمسین ومیرزا جہانشاہ بر بغداد استیلا یافتہ آنجارا از دست برادرزادہ اش ولد مرزا اسپند انتزاع نمود ودرسنہ احدی وستین مرزا بابر در مشہد مقدس وفات یافت آہنگ خراسان نمود از راہ عقبہ صندوق سکن بولایت جرجان درآمد وبامیرزا ابراہیم ولد میرزا علاوالدولہ محاربہ نمودہ او را منہزم گردانیدواسترابادما زندران را بتصرف درآوردہ ازراہ مشہد متوجہ ہرات گر دید میرزا علاوالدولہ از ہرات بناکام متوجہ کنار آب مرغاب شد و میرزا جہانشاہ در پانزدہم شعبان سنہ اثنی وستین وثمان مایہ تخت شاہرخی رابفرمود ہمایون زیب و زینت داد ایلچیان اطراف برسم تہنیت فتوحات باتحف وتنسوقات رسیدہ بعواطف خسروانہ سرفراز گردیدند ودران ولا میرزا علاوالدولہ بسبب استیلا پسرش میرزا ابراہیم بدرگاہ جہانشاہ پناہ آمدہ آنچہ مراسم تعظیم وتکریم بود دربارہ او بہ تقدیم رسانیدہ وشاہزادہ پیر بوداق از مملکت فارس بواسطہ گوشمال مخالف ایلغار پسر بوداقی نمودہ یک ماہ راہ رابمدت ہفت روز طی نمود بہرات آمدو جہانشاہ رادیدہ بنور طلعت حدقہ سلطنت روشن شدہ مدت چند روز بعیش و شادمانی گذرانید درین اثنا خبر از جانب آذربایجان رسید کہ امیر زادہ حسن علی ولد میرزا جہانشاہ رابعضی مفسدان ازحبس رہای دادہ اندسر بفتنہ برآوردہ اند و میرزا سلطان ابوسعید درخلال آن احوال از آب مرغاب گذشتہ میان آن دو سپاہ چند روز جنگ قائم بود از ہیچ طرف صورت فتح وظفر نمی نمود جمعی از نیک اندیشان سخن صلح درمیان افکندہ چون ہر روز اخبار ناخوش از جانب آذربایجان میرسید مرزا جہانشاہ بصلح راضی گردیدہ بدین مقرر شد کہ تمام ممالک فارس وعراق تاسمنان تعلق بہ میرزا جہانشاہ داشتہ باشد وخراسان را بہ میرزا ابوسعید بازگذارد و جہانشاہ خراسان را مرزا ابوسعید مسلم

داشته متوجه تبریز گردیده و در اوائل سنه ثلث وستین وثمان مایه در دارالسلطنه تبریز نزول اجلال فرمود میرزا حسن علی بدست درآورده باز نموده و درآن ایام چون خبر سرکشی میرزا پیر بوداق متواتر رسید متوجه ولایت فارس گردیدان شاهزاده را به سعی والده او به بغداد فرستاد ومملکت فارس رابفرزند سعادتمند امیرزاده یوسف تفویض نمود رایت فتح آیت بجانب تبریز نمود و چون شاهزاده پیر بوداق به بغداد درآمد و چندی ازآن بگذشت باز باپدر درمقام مخالفت درآمده هر چند میرزا جهانشاه بنصایح دلپذیر درتخفیف فتنه کوشید مفید نیفتاد عاقبت درسنه تسع وستین وثمان مایه بالشکر گران بدارالسلام رفته بوداق را محاصره نمود چون مدت بمحاصره به یکسال کشید و احوال رعایا رو باختلال آورد اهل بغداد امان طلبیده دروازه ها را گشودند و میرزا پیربوداق بفرمود پدر در سنه سبعین وثمان مایه بردست برادرش محمدی میرزا بقتل درآمده ممالک عراق عرب بتجدید داخل ولایات جهانشاه گردید بعد ازقتل میرزا پیربوداق درتمام ممالک عراق عرب وعجم و فارس وکرمان وسواحل عمان وارمن ومنازعی بغیر ازحسن بیگ بن قراعثمان که عداوت ازلی باین خاندان داشت نماند بنا بران درسنه اثنی وسبعین و ثمان مایه بقصد حسن بیگ لشکر بدیاربکر کشید واظهار اطاعت نمود از صلح درآمده بامیرزا جهانشاه فریب خورده باراده معاودت عمدهٔ لشکر را ازصحرای موش پیش فرستاد خود باجمعی ازمخصوصان بعیش مشغول گردید حسن بیگ جاسوسان گماشته غفلت میرزا جهانشاه رامعلوم گردانید باشش هزارسوار بایلغار تمام داخل از روی میرزا جهانشاه گردیده اکثر سپاه ترکمانرا بقتل رسانید و شاهزاده یوسف و شاهزاده محمد یرادستگیر نموده جهانشاه رو بفرار نهاد وبهادری بمیرزا جهانشاه رسیده بطمع اسپ ویراق آن شهریار جهانرا از پای درآورد وامیر حسن بیگ خزاین واموال جهانشاهی راتصرف نمود شاهزاده محمدی مقتول وامیر زاده یوسف مکحول گردید ایام سلطنت جهانشاهی ۳۰ و پنجسال است سیزده سال درزمان شاهرخ بیست ودوسال بعدازآن درولایت عراق و فارس وکرمان وآذربایجان باستقلال کامرانی نمودند و مدت عمرشریفش هفتادسال بود۔

ذکر احوال تتمہ اولاد امیر نامدار قرا یوسف انار اللہ برہانہ

آنچہ از ثقافت بصحت پیوستہ این است کہ امیر نامدار راشش پسر بود اول میرزا امیر زادہ پیر بوداق کہ شرح احوالش در ضمن احوال امیر نامدار مرقوم قلم جواہر رقم گردید دوم شاہزادہ امجد میرزا محمد شاہ کہ بعد از واقعہ سلطان احمد بہ نیابت پدر بزرگوار بیست و دو سال بحکومت بغداد اشتغال داشت وقتیکہ میرزا اسپند از جنگ شاہرخ روگردان شدہ ببغداد رفت شاہ محمد باو جنگ نمودہ شکست یافت و بجانب موصل بدر رفتہ عساکر متفرقہ راجمع فرمود دراندک فرصتی ولایت رامسخر ساخت وبعد از چندی درسنہ ستہ وثلاثین وثمان مایہ بمکر وفریب امیر حاجی ہمدانی درحدود ہمدان بقتل رسید وفرزند ارجمندش شاہزادہ شاہ علی بخدمت عم بزرگوار اسکندر ثانی شتافتہ بانواع مراحم خسروانہ اختصاص یافت سیوم امیر زادہ اسپند کہ بعداز شکست میرانشاہ محمد مدت دوازدہ سال بدارای دارالسلام بغداد پرداختہ عاقبت درسنہ ثمان واربعین وثمان مایہ باجل طبعی درگذشت و میرزا جہانشاہ و بعداز فوت آنشاہزادہ عراق عرب را از تصرف برادر زادہ بیرون آوردہ بولد امجدش امیر زادہ پیر بوداق کہ احوالش درضمن قضایای جہانشاہ بادشاہ مذکور گردید تفویض فرمود چہارم جہانشاہ بادشاہ کہ احوال ان عالیجاہ سابقاً سمت گذارش یافت پنجم سکندر ثانی کہ احوال ان عالی تبار بعداز واقعہ امیر نامدار مرقوم قلم مشکبار گردید ششم شاہزادۂ رشید امیر زادہ ابوسعید کہ چنانچہ سابقاً رقمزدۂ کلک جواہر سلک گشت بابر ادر بیوفائی نمود درہنگام رزم وجدال باجمعی از امرا بلشکر شاہرخ پیوست و شاہرخ مملکت آذربایجان رابشاہزادہ ارزانی داشتہ علم مراجعت برافراخت وچون بخراسان رسید سکندر ثانی از روم معاودت فرمود شاہزادہ ابوسعید بابر ادر صف آرای قتال گردید وبشامت مخالفت دراثنای گیرو دار بقتل رسید واینواقعہ درسنہ ثمان وثلثین۔

مایہ رویداد بیت چو بدکردی مشو ایمن زآفات کہ بد را بد بود بی شک مکافات

بیان احوال شاہزادہ الوند

امیر زادہ الوند کہ اصل شجرہ این دودمان عالی شان است ولد خلف سکندر ثانیست ودر ہنگام واقعہ ہایلہ واسکندر ثانی بدارای دیار بکر مشغول بود و بعداز شہادت سکندر ثانی چون میرزا جہانشاہ لشکر عظیم بقصد دفع امیر زادہ ارجمند بدیار بکر نامزد فرمودہ شاہزادہ را بکرات رسولان سخن گذار پیش عم بزرگوار فرستاد ازروی عجز و انکسار استدعای ترحم وتفقد پدرانہ نمود چوآن جوانی بغیر از تغافل نیافت حد جہانشاہی را درمنازعہ و رسیدن لشکر را بحدود دیار بکر معلوم نمود بالضرورت باستقبال شتافتہ لشکر عم را درہم شکستہ منہزم ودرآن اوآن شاہزادہ الوند را حق سبحانہ فرزند ارجمندی کرامت فرمودہ بمیرزا پیر قلی بیگ موسوم گشت وقدم ہمایونش را مبارک دانستہ بامیرزا جہانشاہ درمقام منازعہ ومخاصمہ می بود چندمرتبہ لشکری کہ مرزا جہانشاہ نامزد فرمود شکست یافتہ مراجعت نمودند اما چون باشاہزادہ بیشتر از دو سہ ہزار سوار نبود میرزا جہانشاہ ہر نوبت سپاہی زیادہ از چند وچون نامزد می فرمود بصلاح دید خیراندیشان باجمعی از وفاداران بجانب شیراز توجہ نمودہ بخدمت میرزا بابر پیوست و بعداز چندی کہ میرزا بابر خاطر از مہمات فارس وعراق جمع گردانید باتفاق متوجہ ہرات گردیدند و از انجا بعزم رزم میرزا ابوسعید بالشکر گران عزیمت ماورالنہر فرمود چون میرزا ابوسعید راتاب مقاومت نبود لاعلاج بقلعہ سمرقند بحصن جست ومیرزا بابر خدمتش رامحاصرہ نمودہ ہر روز جمعی از دلیران میرزا ابوسعید بیرون آمدہ جنگ میکردند شاہزادہ خشمناک گردیدہ در روز یکہ میان آن دوسپاہ جنگ مغلوبہ بود جمعی از غازیان برقلب سپاہ مخالف زدہ بسیاری از سروران را بدارفنا روان گردانید وشکست برلشکر سلطان ابوسعید افتاد امیر علی ترخان وامیر احمد سعید کہ از امرای معتبر چغتای بود بکمند امیر شاہزادہ درآمدند و بعدازین فتح چون میرزا بابر بہرات مراجعت نمود آن شاہزادہ باستصواب جمعی از مصلحت اندیشان

ترکمان عنان بکران بصوب سیستان تافتہ انملکت رابضرب شمشیر تیز مفتوح گردانید و ازآنجا متوجہ دارالامان کرمان گردیدہ آنولایت را از تصرف فرخ زادبیگ ترکمان کہ از جانب میرزا جہانشاہ حاکم بود بیرون آوردہ باستقلال تمام برسریر سلطنت متمکن گشت وحقیقت احوال راقلمی نمودہ باتحف وہدایای مرغوب بخدمت میرزا بابر فرستاد اظہار یکجہتی و اخلاص نمودہ و چون اخبار فتوحات شاہزادہ بسمع میرزا جہانشاہ رسید امیر بایزید وشہسوار بیگ را باچندی از عراق وخراسان نامزد دارالامان کرمان نمود چون آن سپاہ بحوالی کرمان رسیدند شاہزادہ الوند باستقبال شتافتہ بعداز کشش وکوشش بسیار سپاہ عم را کہ فی الحقیقتہ لفظ غم بود متفرق و پریشان گردانید گریختگان بدرگاہ جہانشاہ رسیدہ حقیقت حال را معروض داشتند میرزا جہانشاہ از استماع این خبر افروختہ گردیدہ فرزند ارجمند امیرزادہ یوسف راباجمعی از امرای نامدار و سپاہی بیرون از حد وشمار بطرف کرمان نامزد فرمودہ و شاہزادہ الوند در برابر آن لشکر بیرون از چند و چون صف آرای گردیدہ ہر روز از جانبین جمعی مقتول ومجروح میگشتند و چون امرای جہانشاہی پروردۂ نمک سکندر ثانی بودند در جنگ مغلوبہ تساہل ورزیدہ میخواستند کہ اپسی بان نونہال اقبال رسد و بدین سبب ایام مجادلہ قریب یکسال ونیم کشیدہ صورت فتح وظفر درمرات ہیچ یک جلوہ گر نمی گشت درین اثنا از جانب خراسان مسرعان خبر رسانید کہ مرزا بابر دربیست وہشتم ربیع الثانی سنہ احدے وستین وثمان مایہ این جہان فانی را وداع نمودہ امیر زادہ جہانشاہ خراسانی رابی منازعتی متصرف شدہ برمسند شاہ رخی متمکن گشت از استماع این خبر مجدداً پای ثبات ملازمان و خدمتگاران شاہزادہ الوند از جائی رفتہ مضطرب گردیدند و شاہزادہ از مشاہدہ این حال متالم گشتہ مصالحہ باعم بزرگوار برخاطر قرار داد و درین مرتبہ کہ میرزا جہانشاہ بعداز فتح خراسان مکاتبت نصیحت امیر مودت انگیز بخدمت شاہزادہ ارسالداشت وعہد نمود کہ درعوض دارالامان کرمان سعدآباد ہمدان را بشاہزادہ مفوض داشتہ بہ ہیچ وجہ بآن نونہال سلطنت بدی درخاطر نداشتہ باشد ومخدرہ شاہزادہ یوسف راکخبالۂ نکاح میرزا ابرقلی بیگ کہ قرۃ العیون شاہزادہ الوند بود درآورد شاہزادہ ترک منازعہ نمود باعم بزرگوار درصد واخلاص درآمد

قابل اقبال درین کہنہ دیر غلغلہ افگند کہ الصلح خیر

و دارالامان کرمان رابمنصور بیگ ترکمان کہ از جانب میرزا جہان شاہ آمدہ بود سپردہ متوجہ ولایت ہمدان گردید بعداز دوسال کہ میرزا جہان شاہ از جانب خراسان معاودت فرمودہ برسریر سلطنت سریرنشست شاہزادہ الوند بعزم ملاقات عم بزرگوار بدار السلطنۃ آمدہ بانواع مراحم وعواطف شاہانہ اختصاص یافت وچون چندی برین بگذشت بفرمود جہانشاہ بادشاہ اسباب جشن وطوی کہ رشک افزای سلاطین عالم بود ترتیب دادہ خدیجہ بیگم بنت شاہزادہ یوسف را باشاہزادہ ببرقلی بیگ بن شاہزادہ الوند عقد بستند بعداز انقضای ایام جشن وسور جہانشاہ بادشاہ شاہزادہ الوند را بافرزندان سعادتمندش امیرزادہ ببرقلی بیگ رخصت انصراف ارزانی داشت وشاہزادہ چون بہمدان رسید و چندی برین بگذشت حق سبحانہ بمحض عنایت ازلی شاہزادہ ببرقلی را از خدیجہ بیگم بنت شاہزادہ یوسف فرزند سعادتمند کرامت فرمود چون جہانشاہ چنین شاہزادہ ببرقلی بیگ بنور طلعت فرزند ارجمند منور گردید ابواب جشن وسور بروی خاص و عام گشودہ آن مولود مسعود را بمیرزا اویس قلی بیگ مسمی گردانید و چون مدتی برین بگذشت شاہزادہ الوند از خلعت صحت عارے گردیدہ پہلوی توانای بربستر ناتوانی نہاد واین خاکدان پر ملال راوداع نمودہ مرغ روحش بفردوس معلیٰ انتقال نمود ولا بالی کہ دروجہ اخراجات شاہزادہ مقرر بود بفرزند ارجمندش شاہزادہ ببرقلی تعلق گرفت۔

بیان احوال شاہزادہ حسن علی

شاہزادہ حسن علی بن شاہ جہان بن جہان شاہ بادشاہ بعداز شہادت پدر از حبس نجات یافتہ لشکر عظیم درہم کشید ومکتوبی بمیرزا ابوسعید نوشتہ ارسال نمود کہ عراق و فارس و آذربایجان آنحضرت را مسلم است اگر باین طرف توجہ فرمایند کہ باتفاق دفع امیر حسن بیگ نمایم اولی وانسب خواہد بود وخود در

برابر امیر حسن بیگ خیمہ وخرگاہ برافراشتہ برگرد اردوی خود خندق زد چون بیست و پنج سال درحبس بود دماغش خلل یافتہ از امرای جہانشاہی متوہم می بود ہر چند کہ سرداران قراقوینلو درباب جنگ مبالغہ می فرمودند رضا نمیداد انتظار موکب میرزا سلطان ابوسعید میکشید درین اثنا امیر شاہ علی و ابراہیم شاہ کہ از امرای نامی ترکمان بودند بواسطہ توہمی کہ داشتند سوابق حقوق را نابود انگاشتہ بہ اردوی امیر حسن بیگ پیوستند و امیرزادہ حسن علی از بیوفای امرا وقوف یافت وشنید کہ موکب میرزا سلطان ابو سعید بسلطانیہ رسیدہ دل دگرگوں کردہ باپنجاہ ہزار سوار کہ اعتمادی برایشان داشت از اردوی خود بیرون رفتہ درمیانۂ راہ ملاقات سلطان ابوسعید نمودہ در واقعہ سلطان بہمدان رفتہ درآنحدود بفتنہ انگیزی مشغول گردید امیر حسن بیگ ولد خود امیر زادہ اغریو محمد را باسپاہ بسیار برسراو نامزد فرمود واغریو محمد بایلغار آمدہ درحوالی ہمدان درسنہ ثلث وسبعین وثمان مایہ وقتی کہ شاہزادہ حسن علی غافل بود اکثر امرا ومقربان را بقتل رسانیدہ شاہزادہ را نیز شربت شہادت چشانیدند و بعد از کشتہ شدن امیرزادہ حسن علی ببرعلی بیگ ولد شیرعلی درزمان جہانشاہ امیر الامرا ورکن السلطنۃ بود مطلق العنان شدہ امیرزادہ یوسف بن جہانشاہ کہ امیر حسن مکحول گردانیدہ بود ونور باصرہ اش بکلی زائل نشدہ بپادشاہی برداشت و ہمدان آوردہ لشکری فراہم کشیدہ کاربجای رسانیدند کہ محمود بیگ عم امیر حسن بیگ بمیرزا یوسف التجا برآوردہ و میرزا سلطان علی بن حسن علی کہ سلاطین قراقوینلو بجان خواہان او بودند نیز بمیرزا یوسف و ببرعلی پیوستہ کار سلطنت ایشان رونق گرفت و میرزا سلطان قلی را اعزاز نمودہ آخر بسخن مفسدان بقتل رسانیدند و بدین سبب فتور زیادہ باویماق قراقوینلو راہ یافت و عاقبت شاہزادہ یوسف درتبریز بدست اغریو محمد ولد امیر حسن بیگ در پانزدہم ربیع الثانی سنہ اربع وسبعین و ثمان مایہ بقتل رسید۔

بیان احوال امیرزاده ببرقلی وفرزندان عالی نژاد آن شهریار

شاهزاده ببرقلی بن شاهزاده الوند بعداز فوت پدر بزرگوار همیشه بسیر و شکار مشغول بود اصلاً داعیه سلطنت بخاطر نمیگذاشت و چوں امیر حسن بیگ جهانشاه بادشاه را بقتل رسانیده بر ممالک آذربایجان استیلایافت در مقام تفحص شاهزاد های قراقوینلو در آمده نهال اقبال ایشان متاصل گردانیده و چون درخفیه تفحص احوال شاهزاده ببرقلی نموده بواجبی دانسته بود که داعیه سلطنت از سر بیرون کرده بعیش و شکار مشغول است و اکابر همدان نیز که بخدمتش رسیدند همگی معروض داشتند که چون شاهزاده را اصلاً داعیه سلطنت نیست و ملک صالح که از بزرگان و اعیان ولایت همدانست یکی از محذرات سراپردهٔ عصمت خویش مریم خاتون نام رابا شاهزاده اویس قلی درسلک ازدواج اوکشیده منکل الوجوه از ممر منازعه و فتنه شاهزاده خاطر همایون جمع بایدداشت که مابندگان همه ضامن ومتعهدیم که از شاهزاده ببرقلی امری که موجب اکراه بادشاه باشد صادر نخواهدشد امیر حسن بیگ بنا براستمالت اکابر همدان از سرآزار آن شاهزاده گذشته خدمتش رامشمول عواطف شاهانه ساخته قولنامه بجهته وی ارسال داشت و چون ملک صالح همدانی که بسمونسب وعلوحسب از جمیع اکابر ایران ممتاز بود و بسبب خویشی باین دودمان نیز داشت چنانچه مذکورشد محذرهٔ عصمت خودرابحباله نکاح شاهزاده اویس قلی درآورد و بعد ازتقرب شاهزاده نهال آمال آن بلقیس زمان از ترشح زلال جاه وجلال بمیوهٔ بختیاری و اقبال گرانبارگشت و چون ایام حمل منقضی شد درخشنده آفتابی از آفاق سلطنت وکامگاری طالع گشت که خورشید آسمان از رشک لمعان جبین مبینش درحجاب کسوف تیره متواری گردید ازخبر مسرت اثر آن مولود سعادت در دوشاهزاده ببرقلی وشاهزاده اویس قلی رانهایت بهجت رویداد ملک صالح را باجمیع اکابرواعیان طلب داشته بمراسم جشن وسور پرداختند ونام نامیش

شاہزادہ سلطان قلی گذاشتہ بحد تمام درمقام تربیت آن نوباوۂ باغ سلطنت درآمدند و چون شاہزادہ از مہد طفولیت وصباپای بسن ورشد وتمیز نہاد بعداز اختتام کلام ملک علام حرفی جز بزبان رماح و حسام نگفتی واز صفحہ شمشیر تیروخنجر خونریز کلام جہانگیری وارقام کشورگشای مطالعہ نفرمودی وچون آن شاہزادہ دوازدہ مرحلہ از مراحل زندگانی طی نمود از آنجا کہ شیوہ کجروی وبی مہری فلک ستمگاراست عارضہ برذات جد بزرگوار شاہزادہ ببرقلی مستوفی گشتہ ودیعت حیات رابمقتضای اجل موعود بازداد اناللہ وانا الہ راجعون وازان شاہزادہ دوفرزندارجمند یادگار ماند امیرزادہ اویس قلی وامیرزادہ امہ قلی وہم دران اثنا حسن بیگ درشب عید رمضان سنہ اثنی وثمانین وثمان مایہ وفات یافت یعقوب بیگ برتخت سلطنت نشست وبافساد مفسدان درمقام استیصال نہال گلشن شاہنشاہی درآمد چون این خبر بسمع امیرزادہ اویس قلی رسید در علاج این واقعہ بااقوام مخصوصات مشورت فرمود ہمگی جواب دادند کہ چون برجانب یعقوب بادشاہ ہیچ اعتمادی نیست اصلح آنکہ چندی بامفارقت فرزندارجمند ساختہ اورا درموافقت عم بزرگوار بجانب ہندوستان روان گردانی وشاہزادہ اویس قلی رابصوابدید اکابر واشراف مقبول افتاد بکارسازی شاہزادہ سلطان قلی مشغول شد وبعداز چندروز آنشاہزادہ باسباب خوب وتحفہ ہای مرغوب باتفاق عم بزرگوارش امیرزادہ امہ قلی روانہ ہندوستان گردانید و چون تقدیر ملک قدیر برآن نہج جاری شدہ بود کہ کواکب اقبال این دودمان عالیشان دربلاد ہندوستان درخشان گردد توفیق رفیق شاہزادہ سلطان قلی نمود تا دربلاد ہندوستان وکفروکہ ہرگز نوای اسلام بمشام جان ایشان نرسیدہ بود چراغ ملت محمدی راعلیہ الملک التحیات روشن گردانیدہ تمام ممالک تلنگانہ مسخرومفتوح ساخت اکنون عنان کمیت عجیبہ کہ ازآن ملک کامگارفرزندان عالیمقدارش در بلاد دکن بظہور رسیدہ معطوف میدادمن اللہ الاعانۃ والتوفیق۔

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

در ذکر احوال ملک موید مغفور شہید غازی بر املک انار اللہ برہانہ اسم شریف آن شہریار سلطان قلی است

اسم شریف آن شہر یار امیرزادہ سلطان قلی است وآن ثمرہ شجرۂ سلطنت خلف الصدق امیر زادۂ اویس قلی بن امیر زادہ قرایوسف بن قرا محمد بن قرا منصور بن قرا بیرم بن قرا تورمش بن میر تورہ بیگ است کہ سلسلۂ نسب آن امیر عالی مکان بہ آغرخان بن یافث بن نوح علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام اختتام وانتہا یافتہ درتواریخ مسطوراست کہ درزمانی کہ امیر حسن بیگ درصد قلع وقمع نہال اقبال سلاطین جہانشاہی بود چون یقین میدانست کہ امیر زادۂ ارجمند مرزا ببر قلی بیگ بہ مملکت موروثی خود قناعت نمودہ سرنزاع وجدال ندارد وسودای سلطنت از دماغ بیرون خواہش کردہ مشغول بصید وفراغت است بہ ہیچ وجہ متعرض شاہزادہ نگشتہ انواع عواطف بظہور میرسانید وتا امیر حسن بیگ ووالد امجدش امیر زادہ خلیل سلطان درقید حیات بودند حال بدین منوال جاری بود چون نوبت سلطنت بہ امیر زادہ یعقوب سلطان رسید برخلاف پدران عمل نمودہ ازروی توہم متفحص احوال و سوانح قضایائی مملکت می بود وچون درآن ملک جنت مکان بسن رشید رسیدہ بود وآثار نجابت وشکوہ سلطنت از جبین احوال وچہرہ آمال آن شاہزادہ ظاہر وہویدا بود دولتخواہان بعرض رسانیدند کہ شاہزادہ ارجمند بسن تمیز رسیدہ انوار قابلیت سلطنت از جبہۂ احوالش لامع وخاطر خاص وعوام برمحبت آن عالی مقدار مایل است جماعت ترکمان قراقوینلو کہ از جان ودل بندہ درگاہ اویند درین دیار اقامت دارند ممکن کہ عنقریب حادثہ رویدہد کہ دست تدبیر بذیل تدارک آن نرسد سلطان یعقوب راسخنان امر امتوہم ساختہ چون اورا ازفن رمل وعلم نجوم بہرہ بود جمعی را کہ درین مہارتے

تمام داشتند حاضر ساخته بفرمود تازایچہ طالع فرخندہ اثرش راملا حظہ نمایند منجمان حقیقت احوال بمسامع اقبال رسانیدند

پناہ جہان شاہ مالک رقاب نہد بردرش سرمہ و آفتاب
در آفاق کشور گشای کند جہان درجہان بادشاہی کند
ولیکن نباشد بہ ملک عراق بہندوستان افتد این اتفاق

چون سلطان یعقوب برین احوال اطلاع یافت ہر چند میدانست کہ آسیبی مملکت اواز آنحضرت نخواہدرسید توہم وہراس بیقیاس بخود رہ دادہ درصد استیصال شاہزادہ فرخندہ فال درآمد باجمعی از مخصوصان خاطر برنقل وتحویل شاہزادہ قرار دادہ آنحضرت راباچند سراسپ نامی وتحفہ ہائی گرامی باتفاق عم بزرگوارش امہ قلی بیگ روانہ ہندوستان گردانید۔

ذکر بعضی از احوال فرخندہ بآن ملک منصور بلند اقبال کہ نقاوہ سادات صدر جہان از آن فردوس مکان استماع نمود درکتاب مرغوب القلوب مرقوم القلم گردانیدہ است

درکتاب مذکور مسطوراست کہ آن جنت آشیانرااز اولاد امیر قرایوسف واقربای نزدیک امیر جہانشاہ بادشاہ است کہ احوال ایشان بہ تفصیل درکتب تواریخ مذکوراست ومسکن ومتوطن بادشاہ لشکر شکن وآبا واجداد عظامش قریہ مبارکہ سعدآباد ازمملکت ہمدان بودہ ومولد محمود آن خسرو صاحب جود نیز آن بلدۂ طیبہ است وآنحضرت بارفعت بعداز تسلط آق قوینلو کہ مقدم وبزرگ ایشان حسن بادشاہ است برقوم قراقوینلو درسن طفولیت یکمرتبہ بموافقت عم بزرگوار خود از خوف اعدای بجانب دکن توجہ فرمودہ بعداز ملاقات سلطان ہند درانجام مہمات بسعادت واقبال بازگشتہ بمملکت عراق

تشریف شریف ارزانی فرمود اند که از ہنگام مملکت دکن و اوضاع آن بنظر کیمیا اثر مادر آید ہمیشہ مکنون ضمیر منیر آن بوده که بسعادت دردکن باشیم لیکن چون مقتضای سن آن نبود که از خدمت عم بزرگوار جدا تو انیم بود بآن ضرورت مراجعت فرموده متوجه عراق گشتیم وچون از بادشاه دکن کمال عطوفت مشاہده شده بود وشمنان استقلال تمام داشتند نوبت دیگر اسپان باد پای برق رفتار وتحف و ہدایا بہم رسانیده درصحبت جناب عمی سفر تند پیش گرفته چون بدار العباد یزد رسیدیم بزیارت و ملازمت حضرت ارشاد پناہی عارف معارف الٰہی نور الدین نعمت اللہ ثانی قدس اللہ سرہ العزیز که نیز طریقه پیری و مریدی وخویشی درمیان بود رفتیم چه منکوحه حضرت ارشاد پناہی صبیه میرزا جہانشاه بود از آنجا کمال کرامت و ولایت آنجانب بود بعداز پرسش احوال واظہار التفات واشفاق این کلمات برزبان وحی ترجمان گذرانیدند که این فرزند بحصول عنایات امانی وآمال درہر باب واثق ومستظہر باش که بارگاه احدیت سلطنت قطری از اقطار ہندوستان بتو واولاد تو حواله کرده اند ودست مبارک ہر سروکتف من مالیده چند عدد اشرفی از زیر سجاده برداشته بمن دادند که این اول فتوح است بروبسلامت که آن سرزمین بتو حواله شده از اشارت بابشارت شاه معارف باللہ امیدوار شده استدعای فاتحه ودعا از آنحضرت نموده متوجه دیار ہند شدیم چون از بحر عبور کرده عزیمت دار السلطنة محمد آباد بیدر که درالوقت تختگاه سلطان ہفت کشور بود چون بدار السد ادمحمد آباد نزول واقع شد بعداز دوسه ۳ روزی که از کواکب وکلفت سفر آسوده گشته بودیم بتوسط امرا واکابر در ساعتی که آفتاب ناظر سعود ومشتری رفع نحوست زحل نموده بود ملاقات بادشاه بہمن نژاد از استداد سلطان محمود شاه بہمنی که درآن اوان برسریر سلطنت متمکن گردیده بود دست داد جناب عمی ہدایا واسپان که از ایران ہمراه آورده بودند نذر گذرانیده تحفائف درمحل قبول درآمد و جناب عم واین جانب بنواز شات شاہانه وتشریفات خسروانه معزز ومشرف گشته انواع الطاف وتوجہات بظہور رسید ومنزلی لایق تسکین فرمودند بعد از چندگاه که مہمات حسب المدعا ساخته شد جناب عمی ارادۂ مراجعت بوطن مالوف نموده از سلطان عالیشان رخصت خواستند سلطان درمقام منع ونگاہداشتن درآمده به تکلیف تمام

مبالغه لاکلام درباب ماندن فرمودند درآن حین خبرفوت سلطان یعقوب رسیده بود جناب عمی را دررفتن بوطن جدبسیار بود هرچند بیشتر تکلیف کردند ومبالغه فرمودند کمتر مفید افتاد چون بادشاه جمجاه مشاهده فرمودند که خاطرعمی به بودن مملکت دکن اصلامایل نیست برزبان الهام بیان آوردند که امیر الله قلی بیگ اگرتو خود میروی مختاری اما سلطان قلی را به هیچ وجه رخصت آن طرف نمیدهم وخدمتش را ترتیب می فرمایم اورا درپایه سریر سلطنت مصر گذاشته خود بوطن مالوف مراجعت فرمانید چون حضرت عمی دراین باب ازمن استفسارنفرموده بود ونمی دانستند که میل خاطرمن چیست جواب دادند که علی الصباح صورت حال بمسامع اجلال میرسانم وبسیارمتفکر بوثاق آمده مراطلب فرمودند وگفتند که سلطان میل آندارد که شما درملازمت وخدمت سریر سلطنت باشند مقتضای رای تو چیست درجواب عمی گفتم که اقتضای رای من آنست که درخدمت سینه این بادشاه عظیم الجاه باشم زیراکه مراطاقت آن نیست که بولایت ایران آمده تغلب وتصرف آن قوینلو که دشمنان قدیم این خاندان اندمشاهده نمایم دیگر آنکه بعنایت سبحانی سن قریب به بیست رسیده هنگام قوت وتوانائیست وهمیشه آباواجداد عظام ماکام جلادت درکام اژدهای شجاعت نهاده نام وناموس سلطنت رابخدمت حسام تیروخنجر خونریز بلند آوازه میداشته اندو باری غراسمه مرا ازجلایل خصائل ومحاسن شمایل پدران بزرگوار نصیبی وافرکرامت فرموده ونیز رسم این مملکت چنانست که هرکه فی الجمله تهور وشجاعت وجراتی دارد البته معزز ومحترم گشته بمصاحبت ومراتب غریبه ترقی مینماید پس ماندن خودرا درین دیاراولیٰ میدانم

شنیدم ای عم من از دوستان — که رسمی است در ملک هندوستان
که هرکسکه از تاب شمشیر روی — نگر داند اندر ره جستجوی
باندک زمانی شود سربلند — فتد توسن ملکش اندر کمند
بشارات شاه خلایق پناه — مرا منتظر دارد آن جایگاه
مرادادآن شاه بشاهی نوید — همی دارم از حق تعالیٰ امید
وطن کردم اینجا برو شاد کام — بسوی پدر برسلام و پیام

جناب عمی چون این سخنان از من شنید از مرافقت و مراجعت من مایوس شده قرار بآن یافت که من دردکن ساکن شوم وعم بزرگوار بآن دیار فیض آثار بگردد علی الصباح که خسرو گیتی افروز هنوز از روزنه وزیر نیآورده بود مبشری از دیوان معدلت نشان بطلب جناب عمی و این جانب آمده مارا بپایه مصر خلافت شاهی رسانید اول کلمه که برزبان حکمت بیان آن عالی شان گذشت این بود که امیر اللہ قلی بیگ حکایت دیروز چون شد وبچه قرار یافت جناب عمی فی الفور گفتند که امراز بادشاه دین پناه است مصرع بهرچه شاه اشارت کند سعادت ماست حضرت بادشاه جم جاه درجواب عمی فرحناک گردیده بخلعت های فاخره وبادشاهانه با نفایس تحفه هند جناب عمی راسرفراز ساختند و رخصت آن صراف قرین انعام واکرام ارزانی داشتند و میرزا بیشتر طلبیده نوازش وعواطف شاهانه بظهور آورده برزبان حکمت بیان راندند که سلطان قلی می باید که شما باما باشید ورخسار عروس وفاق بناخن سفر عراق بخراشد که یوماً فیوماً مراتب ومناصب جاه ورفعت درترقی خواهد بود القصه بادشاه سلیمان جاه درآن روز نوازش ومراحم بیش از پیش چنانچه بیگانه وخویش متعجب شده نسبت بملک کامگار فرموده درهمان روز رخصت آمدن وبودن درمیان مقربان حضور عنایت فرمودند و چون هیچ شاهزاده از ایران بجانب دکن و هندوستان نیآمده بود اکثر مردم ازازل درخدمت سلطان عالیشان اقامت داشتند و بسمع بادشاهی رسیده بود که آباواجداد عظام آنحضرت شاه وشهریار بوده اند و مدتی مدید دارای ایران زمین کرده اند که بهترین بلاد عالم است و باستقلال سلطنت نموده اند اکنون بحکم قضا وقدر وحوادث زمانه و استیلای دشمنان از وطن مالوف بهند افتاده اند خدمتش رااز سایر شهزادگان و امرا وخوانین عظام احترام بیشتر میداشت و روز بروز انواع عاطفت تازه و مرحمت بے اندازه از بادشاه عالیجاه که نسبت بآن نوگل گلشن سلطنت سمت اصدار می یافت چنانچه از رشک وغیرت دل اعدا به تیغ حسد شگافته گشته تدابیری اندیشیدند که ضمیر سلطان عالیشان را برملک بلند مکان متغیر سازند دراثنای این حال لطیفه ازمکمن غیب دست داد که باعث ازدیاد دولت ملک سعادت این وسبب کوری چشم حسد اعدا بود صورتی روی نمود که بتائید ایزدی ازعز واعتبار آن شاهزاده کامگار در هزار فرود۔

بشکار رفتن بادشاه بهمن نژاد و شکار انداختن ملک کامگار

که بروفق مراد سلطان بادین و داد و نوازش یافتن بتائید خالق عباد

شرح این اجمال آنکه روزی شهریار جهاندار داعیه سیر وشکار از ضمیر آفتاب انوار سر برزده حکم شاهی بنفاذ پیوست که مقربان ومخصوصان درگاه استعداد نموده دررکاب ظفر انتساب متوجه شکار شوند و بادشاه جمجاه از دارالسداد بیرون آمده متوجه شکار شد چندان جانور شکارگاه جمع شده بود که صورت واذ الوحوش حشرت معاینه می نمود لکن امراو مقربان درگاه بحسب دلخواه آن بادشاه صید نمی آختند و به هرطرف که می تاختند از بی هنری وعدم وقوف درشکار جانوران رارمانده از کمان آرزو تیرامید از هیچکس بصید مقصود نمی رسید ملک نامدار که شیوهٔ جلادت و آئین شجاعت باکمال هنر وفور تهور جمع داشت از هر یکطرف سمند اقبال برانگیخته درمیان شکاری حیوانات وحشی تاخت وبهر چوبه تیری بخجیر وبهر هوای آهوی می انداخت وشاه وامراوسپاه ازدور ونزدیک بر جلدی وتندی آنشاهزاده کامگار آفرین کرده مضمون هذا شی عجیب ادامی نمودند وچون ملک نامدار بدین مثابه شکار درنظر سلطان روزگار نمود ودرهمانروز سلطان خاتم نشان صدو پنجاه اسپ تازی وترکی وعراقی بازین ولجام زرین وخلعتهای فاخره بآن شهسوار مضمار جلادت ومردانگی بخشیده مزید شفقت ومرحمت معامله کرنگل رابا توابع ومصافات دروجه اخراجات آنحضرت مقرر داشت وخطاب مستطاب خواص خانی مرحمت فرمود توجهات خسروانه ومراحم بادشاهانه یوماً فیوماً درتزاید وتضاعف می بود که ازآن ملک کامگار شجاعت ودلاوری که ناسخ داستان رستم واسفند یار بود مکرر مشاهده بود سرش باوج گردون رسانیدند چنانچه بتفصیل مذکور خواهد گردید۔

در ذکر عذر و مکر مخالفان نسبت بسلطان و جنگ ملک کامران بایشان و ظفر یافتن بران فرقه نابکار بعون قادر متعال

در تواریخ ہند مسطور است کہ روزی بادشاہ بادین وداد پر توالتفات برباغ دل گشای شاہی انداختہ اسباب عیش وطرب حاضر ساختہ تاشب باستماع نغمہ ساز ومشاہدہ ساقیان پر عشوہ وناز مشغول بود چون شاہباز آفتاب عالمتاب روی بآشیانہ نہاد وسلطان عالیشان بازگشتہ زوئے بمقر سریر سلطنت آورد درآن وقت سایر امراو سپاہ بمنازل خود رفتہ بودند چون بادشاہ جمجاہ بمقر عزت قرار گرفت جمعی از امرای حبشی و دکہنی کہ ہمیشہ چنین آمال شان بدماغ بیوفای وعذر موسوم است با یکدیگر در قصد سلطان وغربیان ہمداستان شدہ جمعی کثیر مسلح ومکمل گردیدہ داخل دیار شہر یاری گشتہ از قضای سبحانی درآن وقت شاہزادہ سلطان قلی بادہ جوان سلحدار غریب درخدمت شہر یار حاضر بود چون شورش وغوغارا ملاحظ نمودہ برسرکار اطلاع یافتند سلطان را مضطرب دیدند ملک کامگار روی بسلطان آوردہ فرمود کہ بادشاہ عالیجاہ بایدکہ دل ہمایون قوی داردکہ بعون الہ اعدارا منہزم ساختہ مہمات حسب المرام پرداختہ خواہد شد بادشاہ را از دلداری ملک کامگار قوت مقاومت بہم سیدہ درصدد مدافعہ ومقابلہ درآمدند ملک کامگار کہ شجاعت ودلادری از آباوا جدادمیراث داشت کثرت وانبوہی اعدارا ملاحظہ نہ نمودہ بضرب شمشیر الماس رنگ خرمن حیات مفسدان بی نام وننگ راباد فنامی داد و سلطان گردان غلام شاہ برج برآمدہ بفرمود تا بہادران ودلاوران درصدد مبالغہ آن قوم شیطان شعار درآیند وازآنجاکہ مخالفان شاہ برج را احاطہ نمودہ بجان میکوشیدند وملک نامدار بادیگر جوانان آنچہ امکان سعی وکوشش بود بظہور می آورد درین اثنا پنج غریب بفر شہادت فایز شدند وملک کامگار شجاعت آثار با پنج نفر دیگر قدم جلادت پیش نہاد بضرب پیکان خدنگ قضای جہان برمخالفان تنگ میگردانید

مقارن اینحال فرمان واجب الاذغان سمت اصدار یافت کہ حسن خواجہ جہان باجماعت خراسان بمحافظت برج وبارہ اقدام نمایند آنقوم وفادارفرمان شہریارشنیدہ بجانب قلعہ شتافتند و چون طرف قلعہ را سبب آنکہ متمرد ان ازدرون استوارساختہ بودند مسرور یافتند دلیران غریب وبہادران ترکمان بزورکمند بارہ حصار برآمدہ و بضرب پیکان جانستان ہجوم مخالفانرا از اطراف وجوانب حصارمتفرق ساختند واز طرف دیگر ملک کامگار باپنج جوان غریب حملہ آوردہ بسیاری از سرداران آن قوم بیباک رابرخاک ہلاکت انداختہ ازدور شاہ برج دورنمود چون مخالفان بجانب بیرون شتافتند ملک نامدار وجہانگیر خان وحسن خواجہ جہان بادلیران ترک وخراسان بجانب دروازہ شتافتہ راہ بران گمراہان بسبب ظلمت شب دلاوران طرفین درروشنای مشاعل بآتش حرب وپیکارخرمن حیات یکدیگر میسوختند چون نصفی از شب دیو چہر بگذشت وماہ جہانتاب طالع شداطراف عالم از انوارخورشید آثارش منورگردید سلطان عاقبت محمود از مقربان مسلح ومکمل گردیدہ بملک نامدار وحسن خواجہ جہان ملحق گردید ملک کامگاراز مشاہدہ این حال شعلہ شجاعت اشتعال یافتہ اجتماعی برآنقوم برگشتہ روزگارحملہ آوردند وپای ثبات ووقارآن جماعت کہ چون کوہ استوار بود روبفرارنہادند چون جہان ظلماتی از اشعہ خورشیدنورانی گشت ازترس تیغ وبیم جان ستان بعضی از اصحاب یعنی بغی طغیان درخرابہاو بیغولہا مخفی گشتہ بودند وجمعی خود رااز بالای برج وبارہ انداختہ بدارالبوارمی شتافتند وبرخی درخانہا ومنازل خویش پنہان گشتہ ملازمان سلطان ایشان را پیداکردہ بسیاست میرسانیدند چون ازنیروی وبازوی ملک کامگاراینچنین فتحی روی نمود وسلطان بلندمکان زبان بہ تحسین وآفرین آن شاہزادہ باتمکین گشودہ بمنصب وزیرحکومتی دکن از مناصب عظمیہ است وخطاب مستطاب قطب الملکی مشرف وسرفرازساختہ وہریک از جماعت خراسانی راکہ درجنگ باملک نامدار جانفشانی کردہ بودند بانواع نوازشات شاہانہ ممتازساختہ منظورنظرعواطف شاہنشاہی گردانید۔

ذکر توجہ شہریار بصوب پلکوان و رایچور بعزم دفع فتنہ وفساد ملک دینار حبشی وعزیز الملک ترک بظہور آمدن آثار شجاعت ودلاوری ملک کامگار

در تاریخ دکن مسطوراست کہ چون بتقدیر ملک قدیر احوال اساس سلاطین بہمنی متزلزل گشت و شورش در آن مملکت بہم رسید ہریک از امراو وزرا در جاگیر خود اظہار مخالفت نمودند مجلس رفیع کہ معاملہ رایچور وپلکوان تعلق بمشارالیہ داشت عریضہ باین مضمون بدرگاہ عالی فرستاد کہ دستور ممالک ملک دینار حبش قدم از جادہ انقیاد بیرون نہادہ ملک خوش قدم ترک عزیز الملک درین شہریار درمُدافعہ این امراہمان نمایند یمکن کہ آتش فتنہ اشتعال یافتہ از اطراف امرابہمین شیوہ نامرضیہ عمل نمایند چون شاہ جم جاہ این خبر ملالت اثر استماع فرمودہ فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست کہ امراوعساکر آمادہ کہ رزم گشتہ بعزم دفع اعدا متوجہ درگاہ شوندوسلطان درساعت سعد بجانب متمردین روان گردیدہ امرااز اطراف منزل بمنزل ضمیمہ سپاہ میگشتند و از آنجانب دستور ممالک دینار حبشی وملک عزیز الملک خوش قدم ترک چون از توجہ رایات نصرت آیات خبر یافتند باستعداد تمام متوجہ شہریار گردیدند چون تقارب فریقین دست دادشہریار نصرت فرجام میمنہ لشکر بفرو جود مجلس رفیع ومستد عالی ملک فخر الملک ودیگر امرازینت دادہ میدہ رابنظام اہتمام برید ممالک ملک قاسم ترک و قدمخان وجہانگیر خان باز گذاشت وملک کامگار ملک قطب را فرمود تابالشکر خاص ہر طرف کہ بمداحتیاج افتد معاون ایشان باشد وخود باصلاح داران ترک وخراسانی وافغان ودلیران ہندوستان رایت نصرت درقلب گاہ سپاہ برافراشت ورزآنجانب مخالفان نیز بہ تعبیہ صفوف پرداختہ محار بہ را بروجہ تمام انتظام دادہ درمقابل آمدند بہادران جلادت آثار چون درہ وکوہ اہنین درحرکت درآمدہ

به شمشیر وخنجر خونریز کار یکدیگر میساختند درخلال این حال ملک فخر الملک که در میمنه سپاه بود بلشکر مخالف تاخت ودرحمله اول جمعی کثیر از آن بخت برکشتگان رابقتل آورده بمعسکر مراجعت فرمود ملک که درمیسره سپاه اقامت داشت برمخالفان تاخته جمعیت ایشانرا پراگنده ساخت امرای حبشی که باملک دینار بودند از مشاهده این حال دل از جان برگرفته برقلب گاه سپاه ظفر پناه تاخته بسیاری ازبهادران ودلیران لشکر اثر راضایع ساختند اساس جمعیت لشکری که درپیش قلب گاه ایستاده بودند متزلزل ومتفرق شده نزدیک به آن رسیده بود که چشم زخمی بمعسکر ظفر اثر رسد درین اثنا ملک کامگار ملک قطب را از مشاهدهٔ این حال جنگ درپیوسته ملک نامدار دران دشت کین کارزاری نمود که درناسخ نامه داستان رستم واسفند یارگشت پای ثبات لشکر جبوش که چون آهن وفولاد وبرمقرمجادله ومقابله مستحکم بود ازخدمت حسام تیرملک خونریز از جای رفته باوجود لشکر وسپاه بسیار رو بوادی فرار آورده ملک دینار گرفتار گردید وسپاه ظفر پناه درین جنگ غنایم موفوره یافته شهریار وامراسجدات شکروهاب بی منت بجا آورده انواع سپاس بتقدیم رسانیدند وجرم ملک دینار بوسیله شفاعت والتماس مجلس رفیع وسایر امراواعیان که درین شفاعت بامجلس رفیع همداستان شده بودند باب عفو شسته گردیده علاوه مراحم فرمان واجب الامتثال اصدار یافت که عساکر سلطانی آنچه از نقد واسپ وفیل وغیره ازلشکر وستور ممالک برسبیل غارت برده باشند بالتمام بازد هند بیت شفیع گرامی مدد کاربود باکهنه عفوشد گرچه بسیار بودند بعدازآن بادشاه بلند مکان درمجلس عظیم که امراوملوک وارکان دولت حاضر بودند زبان تحسین وستایش ملک کامگار گشوده ازوجواهر وخلعتهای نفیس واسپان تازی وعراقی وفیلان کوه پیکر بی حد حد وشمار مرحمت فرموده امیر الامرای جمیع ممالک تلنگانه ساخت وبرجاگیرآنخسر وکشورگیر که قصبه کوتگیر وارگی وبعضی از ولایات تلنگ اضافه گشت۔

ذکر توجہ رایات نصرت آیات سلطان بقصد تادیب بہادر گیلانی و مسخر شدن قلعہ مرچ بقوت بازوی خسرو نامدار ملک قطب الدین

تفصیل این احوال برنہجی کہ صاحب تاریخ محمود شاہی مرقوم گردانیدہ این است کہ بہادر گیلان کہ درشجاعت ومردانگی ثانی نداشت واز جملہ امرای ثانی وسلطانی بود وبعداز کشور خان خواجۂ جہان ولایت کوکن وبندر دابل گوؤہ وسایر بنادرسواحل مملکت دکن را بتصرف خویش آوردہ بود چند بارہ کشتی مشحون و اموال واسباب نامحصور کہ از سلطان محمود گجراتی وسوداگران بسبب طوفان کہ در قبضہ تصرف اُو بود غارت وتاراج نمود وچون این خبر بسلطان محمود گجراتی رسید بہ بہادر گیلانی نامہ ارسال داشت وطلب کشتیہا واموال فرمود وچون فرمان بہ بہادر گیلانی رسید از غایت غروری کہ داشت جواب ناملایم گفتہ کشتیہا واموال را بازپس نفرستاد بناءً علیہ سلطان محمود گجراتی رسولی چرب زبان باتحف وہدایا بخدمت سلطان فرستادہ مکتوبی باین مضمون ارسال گردانید الحمد للہ والمنہ کہ بین الجانبین مودت ومحبت حاصل است وہموارہ از اعدا اتفاق طرفین مخذول بودہ انداکنون جرات و جسارتی کہ از بہادر گیلان واقع شدہ مسموع شدہ خواہد بود اگر فرمانی سردفتر اہل طغیان نویسندا گراموال وکشتیہا را بمتعلقان این جانب سپارد از بآن نہایت خلوص ومحبت است وچون مکتوب سلطان گجرات بپایہ سریر رسید از تعدی بہادر گیلانی غضب ناک گردیدہ فرمود تا فرمانی بہ بہادر گیلانی نویسند کہ اموال واسباب سلطان محمود را بااموال عامہ سوداگران بدرگاہ فرستد وسفاین را از راہ دیار روانہ گجرات نماید چون خبر فرمان وآمدن رسولان بہ بہادر گیلانی رسید کس فرستاد رسولان را در راہ بازداشت رسولان کیفیت حال وطغیان بہادر گیلانی را بخدمت سلطان معروض داشتند سلطان بعداز

اطلاع براین معنی بالشکر بیکران بقصد تادیب بہادر روان شدہ چون رایات نصرت آیات قریب بمبارک بادمرچ رسید والی آنجا پوتہ نایک نام کہ کافر مشہور بے باک بود پنج ہزار سوار و یک لک پیادہ داشت بحصانت حصار وبسیاری پیادہ وسوار مغرور شدہ سراز ابقۂ طاعت پیچیدہ رایت مخالفت را برافراشت فرمان واجب الاذغان بمحاصرہ قلعہ برج صادر گردید حصار را احاطہ نمودہ آغاز جنگ کردند شہسوار معرکہ پیکار ملک قطب الملک باعساکر منصورہ درمحاصرہ کوشیدہ پیش بردند ودلیران از ہر طرف دست بہ تیرکمان بردہ ابدان کفار حصار راہدف تیرخاراشگاف می ساختند و بضرب تفنگ خرمن حیات بسیاری از اشرار راہر روز می سوختند تاروزی از قضا دیونا یک پسر پوتہ نایک کہ بکمال شجاعت وجلادت درمیان کفار معروف بود باجمعی انبوہ از سوار وپیادہ از قلعہ بیرون آمدہ دربرابر ملک نامدار مشغول جدال گردید دران روز ملک نامدار کارزاری نمود کہ باوجود بی رحمی زمانہ سخت دلی روزگار برکشتگان معرکہ جدال زار زار گریست ودیونا یک بافرقۂ کفار قدم استوار داشتہ مردانگی ہا نمود وآن روز اول صبح تا غروب ملک نامدار دربحر ہیجا غوط خورد دراثنای گیرودار دیونا یک کہ سردار واستظہار لشکر کفار بود درمیانۂ کفرہ بشجاعت ودلاوری چون رستم واسفند یار انگشت نما گشتہ درمواجہ ومقابلہ ملک کامگار واقع شد ودرمیان مبارزت بایکدیگر درآویختہ معرکہ خون وخوی بہم بر آمیختند بعداز چند زوروز بردستی وردو بدل ملک کامگار بزخم شمشیر آبدرا آن تابکار را بخاک مذلت انداختہ سرش راجدانمود لشکر کفار سردار خودراچون کشتہ یافتند رایت اقتدارشان نگونسار گشتہ برصوب حصار رو بہزیمت نہادند پوتہ نایک چون دستبردی چنین دیداز سطوت سپاہ خایف شدہ جمعی از نزدیکان خودرا فرستاد تااز روی عجز طالب امان گردیدند وقبول مال واجبی نمودند واسپان تازی وافیال کوہ پیکررا وسیلہ بجانب ساختہ امراوخوانین راشفیع خود گردانیدہ پادشاہ گیتی پناہ رقم عفو برجراید جرائم اوکشیدہ او بدین مقرر شد کہ مال وخزاین واسباب قلعہ تمام بہ بندگان درگاہ سلطانی تعلق داشتہ باشد وزن وفرزند کفار راکسی مزاحم نشود روز دیگر پوتہ نایک بافوجی از کفار بشرف آستان بوسی سلطان استعادیافت سلطان او را بہ تشریفات شاہانہ نواختہ مطمئن گردانید وچون سلطان رابہ نیروی

بازوی جہان گشای ملک کامگار چنین فتح عظیم روی نمود خدمتش رابیشتر از پیشتر منظور انظار عواطف ساختہ مرتبہ اش را بر جمیع امراوملوک ارفع ساخت وامر نمود کہ خزاین واموال پوتہ نا یک و کفار آنچہ در حصار باشد بملا ذمان ظفر شعار ملک کامگار تعلق داشتہ باشد وسلطان بعداز فتح حصار وتادیب بہادر گیلانی بہ مقرب عزوجلال انصراف نمود ملک نامدار وسایرامرا باصناف نوازشات شاہانہ نواختہ رخصت انصراف بولایت خود ارزانی فرمود ملک کا مگار چون دارالسلطنۃ محمد نگررا مضرب خیام نصرت فرجام ساخت اموالی کہ در جنگ بدست افتادہ بود بر بہادران قسمت نمود وروی با نتظام مہام کافۂ انام آورد بجود واحسان خاص وعام را شادمان گردانید۔

ذکر توجہ ملک کامگار وامرای عالی مقدار بعزم گوشمال ملک قاسم برید وقوع مصالحہ بسعی واہتمام سلطان باعدل وداد

چون ملک نامدار وسایر امرا بولایت خود مراجعت نمودند ملک قاسم برید ملک نامدار ومسند رفیع را از سلطان دور دید و باقی امرار یا خود متفق ساخت فرصت غنیمت دانستہ بخدمت سلطان شتافت و در موکب ہمایون بدارالسلطنت محمد آباد بیدر آمدہ منصب وزیر حکومتی بار دیگر بامر سلطان بخدمتش تعلق گرفت چون ملک قاسم درحکومت استقلال یافت اکثر مقربان سلطان رابہ بہانہ وبرانداخت واُمور بادشاہی راازپیش خود گرفتہ سلطان رابیدل ساخت وچون بواجی میدانست کہ ملک نامدار ومجلس رفیع وبعضی امرای کبار باین معنی باوہم داستان نخواہدشد بایشان درمقام مکروحیلہ درآمدہ ارادہ داشت کہ ہر یک از اینہارا بحیلہ مستاصیل گرداند ازین قصبہ یکسال برآمد وخبث طینت ملک قاسم بواجی معلوم ہمگنان گشت امرای عظام خیال استیصال ملک بریدرا برسبیل پاداش نقش خاطر ساختہ بیکدیگر پیغام فرستادند کہ فے الواقعہ ازحمیت ومروت و دوراست کہ سلطان بیدخل واعتبار در دست

برید ممالک گرفتار باشد وما که پرورده نمک این خاندانیم درصد وتدارک درنیائیم اکنون مصلحت آنست که باتفاق بخدمت سلطان شتافته سزای اعمال جماعت نابکاررا درکنارایشان نهیم القصه مجلس رفیع و ودستور ممالک امراهر یک از ولایات خود بالشکر بسیاراز پیاده وسوار بعزم تنبیه برید ممالک ومخالفان روی نمود توجه بدیارشهر یار نهادند مجلس رفیع ودستور ممالک رسولان باتحف وهدایا بخدمت ملک کامگار فرستاده اعلام دادند که بموجب صوابدید امراوسلاطین دکن بقصد تادیب ملک برید متوجه دارالسلطنة محمد آباد شدیم۔

که شه را نمود است بی اختیار　　چوشاهان شطرنج بی اعتبار
شهنشاه محمود بازیب وفر　　که شاهنشهی نیست جزاو دگر
بصد لشکر و ملک میر و وزیر　　بچنگ برید عنید است اسیر
ملک گر بیاید بآن خیل خاص　　تواند که شه راکند زوخلاص

ملک نامدار چون برمضمون مکتوب مجلس رفیع وباقی اعیان اطلاع یافت قبل ازان نیز حرام خوری برید معلوم آنشهر یارشده بود میدان بهرام صولت باجتماع عساکر متفرقه ممالک تلنگانه فرستاد دراندک مدتی سپاهی که محاسب وهم از تعداد آن عاجز است بردرگاه عرش اشتباه جمع گردیدند ودرموکب فرخنده آثار ملک نامدار بعزم منازعت ملک برید ومعاونت شهریار متوجه دارالسلطنة محمد آباد شدند چون این خبر بملک برید رسید باتیغ وکفن بخدمت شهریار آمده عرض نمود که امرا باهم متفق گشته باراده قتل من آمده اند چون شهریار مکرر گناه این غلام کنه کازعفونموده امیدوارم که ازروی ترحم برجان این مجرم بخشوده و درین گرداب بلا دستگیری نمایند سلطان را برعجزوزاری اورحم آمده جمعی از سادات اکرام وامرائے عظام رانجدمت ملک کامگار فرستاده پیغام داد که چون آنملک نامدارشیوۂ وفاداری وجوانمردی راازآبا واجداد خود یادرگار دارد تاحال امری که باعث ناخشنودی این جانب باشدازان شاهزاده بظهور نرسید اکنون وظیفه محبت وداد آن فرزند سعادت مندوآنکه پاس خاطر این جانب را منظورداشته امرارا که بابرید سرنزاع وجدال دارند برسرصلاح آورده نوعی نمایند که بعدازاصلاح

وفساد ہریک مقام خود بازگردند چنین کن کہ آنم ازوآرزوست ملک نامدار چون پیغام بادشاہ را از علماء وسادات استماع فرمودہ ازروی حق گزاری مدعیات را قرین قبول ساختہ مجلس رفیع ودستور ممالک ودیگر امرای عظام را بخلوت طلب فرمودہ پیغام۔

سلطان را باایشان درمیان نہادہ گفت ہمان بہ کہ راہ خرد پریم
ز فرمان شاہ جہان نگذریم امرای کبار چون بالمطیع والرغبۃ باملک

کامگار در مقام فرمان برداری بودند بآن ضرورت دراطاعت درآمدہ مصالحہ بران مقرر شد کہ برید ممالک ترک حکومت کردہ بجانب اوسہ وقندہار کہ جاگیر او بود شتافت ملک نامدار با مرای دشمن شکار ہریک بولایت خود مراجعت نمایند وہرسال جمیع امرا دردربار شہریار بیکبار حاضر آمدہ بفروبیدنیان بیجا نگر مبادرت نمایند وبرین قول عہود وپیمان درمیان آمدہ ازمیامن سعی ملک کامگار دشمنی ہا بدوستی مبدل گشت وسلطان عالیشان باملک کامگاران زیاد برسابق درمقام نوازش مرحمت درآمدہ ہشت ہزار اسپ بولایت جاگیر آن ملک نامدار افزود وامرای عظام رابہ تشریفات معتادی مخلع ساختہ رخصت انصراف فرمود۔

ذکر توجہ ملک کامگار بامداد سلطان سلیمان مکان وغزای کفار نابکار وفتح قلعہ رایچور ومدگل بعون حضرت آفریدگار

دراواسط سنہ ثمان وتسع مایہ شہریار بہمن نژاد بموجب قرار عزم جہاد مشرکین راوجہ ہمت ساختہ امرای کہ در پایہ تخت بودند از مستقر سریر سپہر اعتلا حرکت نمودہ چون موضع ارکی مضرب خیام ظفر فرجام گشت منہیان بمسامع اقبال ملک ملک خصال رسانیدند کہ سلطان علم نصرت بصوب بیجانگر

برافراختہ بموجب قصد غزادار دملک بفرمود تالشکر ہای کہ دراطراف بودند جمع آیند دراندک زمانی سہ ۳ ہزار سوار خونخواردہ ہزار پیادہ نیزہ گذار باسی ۳۰ سلسلہ فیل بیستون آثار مجتمع گشتہ ملک کامگار باین لشکر درموضع اڑگی بمعسکر سلطان پیوست چون مجلس رفیع وفتح اللہ عماد الملک دینار وسلطان احمد نظام الملک بحری استماع نمود کہ ملک نامدار بالشکر وسپاہ بسیار سلطان ملحق گردیدہ است امرای عظام باساز وسلاح تمام بصوب معسکر سلطانی شتافتہ بفر بساط بوسی وخلعتہای خسروانہ اختصاص یافتند وچون اجتماع امراوملوک دست داد سلطان عالیشان بمشورت ملک کامگار ملک عین الملک راباجمعی از امرا از راہ گلبرگہ بیشتر روانہ فرمود بولایت بیجانگر درآمدہ قتل وغارت نمایند وسلطان عالیشان باامرای بلند مکان متعاقب درحرکت آمدہ بعدازطی مراتب ومنازل ظاہر قلعہ رایچور را کہ باستحکام از سایر قلاع ہند امتیاز دارد ومضرب خیام نصرت فرجام ساخت وعساکر بمحاصرہ قلعہ مامور گشتہ دلاوران از اطراف وجوانب حصار را مرکزوار درمیان گرفتند وکفارنا بکار چون سیل بلاراہ براطراف وجوانب قلعہ محیط یافتند خایف وہراسان گشتہ بقدم اطاعت فرودآمدہ مال بسیار وجواہر بی شمار وسیلہ امان ساختہ باج خراج قبول نمودند بادشاہ رابراحوال آن بخت برکشتگان رحم آمدہ از جرائم ایشان گذشتہ حکومت قلعہ رایچورو مدگل وتوابع کہ بتصرف گماشتگان دولت درآمدہ بود بمجلس رفیع مرحمت نمود آنگاہ ملک و امرای کرام رابخلاع ونوازش شاہانہ سرفراز ساختہ رایت فیروزی بجانب دارالسلطنۃ بیدر برافراخت وملک نامداررا روانہ تلنگانہ گردانید سایر ملوک و امرار ابمقام وجاگیر خود مرخص فرمود۔

ذکر معاودت نمودن ملک قاسم برید بدارالسلطنۃ بیدر و محاصرہ نمودن وقتل خان جہان وقوع فتنہ وشر بتقدیر خیر البشر

چون مسند عالی ملک قاسم برید شنید کہ جناب سلطانی باجمعی خاص و عام بجانب بیدر مراجعت نمودہ زیادہ درخدمت نیست وقت راغنیمت دانستہ بالشکر بسیار باتفاق بعضی امرا کہ باووفاق داشتند متوجہ محمد آباد گشت و درنہم ذلحجہ الحرام سنہ تسع وتسع مایہ بظاہر بلدہ رسیدہ حصار فیض آثار محاصرہ نمود جنگ درپیوست وچون مدت محاصرہ امتداد یافت برید ممالک مستحفظان قلعہ رابمواعید بفریقت تادروازہ حصار راگشودہ برید ممالک را باسپاہ بدرون قلعہ آوردند ملک قاسم برید چون بقلعہ برید برسر خان جہان کہ دولتخواہ سلطان و منازع اوبود تاختہ اورابقتل رسانیدہ برسریر حکومت ووزارت متمکن گشت وبمقتضای ذات وشیمۂ دین وداد اورابی اختیار نمودہ امر بادشاہی را از پیش خویش گرفت چون اخبار ناملایم سرکشی وطغیان قاسم برید بسمع امراو ملوک اطراف رسید باردیگر مجلس رفیع رسل ورسایل بخدمت ملک نامدار فرستادہ تحریک سلسلۂ وفاداری وحق گذاری در رہایند شہر یار نامدار از مجلس تسلط برید باحسن وجہی اتفاق امرا وخوانین و رسوخ توجہ بجانب بیدر را اعلام نمود مصلحت امراوملوک ومضمون کتاب مجلس رفیع موافق رائے انورملک معدلت گستر آمدہ باندک فرصتی لشکر متفرق راجمع نمودہ متوجہ محمد آباد بیدر گردید ومجلس رفیع وسلطان احمد بحری وفتح اللہ وعماد الملک و دستور ممالک ہر یک از جای خود بالشکر بے شمار متوجہ گشتہ دراثنای راہ بیک دیگر رسیدہ ملاقات نمودہ باستصواب ملک نامدار باتفاق درحرکت آمدند وچون ظاہر دارالسلطنت بیدر مضرب خیام امرای عظام گشت برید ممالک نیز عساکر خودراجمعی نمود سلطان عالیشان راخواہی نخواہی باخود ہمراہ گرفتہ بعزم جنگ از شہر بیرون آمد وبعد از تقارب فریقین دلاوران جانبین دست باسلحہ جنگ بردہ سپاہ ملک برید باسلحداران خاص سلطانی

وباقی امراہیت مجموعی حملہ آوردہ تزلزل در بنای ثبات وقرار امراوخوانین نامدار انداختند ملک اسفند یارصولت چون جرات سپاہ ملک بریدر املا حظہ نمود بافوجی از بہادران ودلاوران برقلب سپاہ ملک برید زدہ درصدمۂ اول حیدرخان سرنوبت کشتہ شدہ جمع کثیر ازلشکر ملک برید برخاک مذلت افتادند واز کشتہ شدن حیدر خان پشت استظہار قاسم برید شکستہ گشتہ چون یقین میدانست کہ حریف صولت وشوکت ملک نامدار ومجلس رفیع نیست قرار برفرارداده خود رابہ اوسہ وقند ہار رسانیدہ بتدارک وحرکثرت پرداخت ومسند عالی ملک قطب الملک ومجلس رفیع بعداز فرار قاسم برید ترک منازعہ نمود متوجہ کریاس سلطانی گشتہ ملاقات سلطان نمودندو از راہ یکجہتی واخلاص درآمدہ معروض داشتند کہ دست حکم بادشاہ عالی جاہ درتحت اختیار و دیگری بلکہ کمینہ نوکری بود واز حق شناسی و وفاداری بعید وبدیع می نمود کہ سلطان عالیشان درقبضہ اقتدار اوچنین خوار و بی اعتبار باشد ومابندگان در دفع شروفساداو بکوشیم اکنون الحمدللہ والمنتہ منہزم ومنکرگشت شہریار کامگار درمستقر جاہ وجلال بامر سلطنت پردازد کہ ماہمان کمینہ چاکریم سلطان عالی مکان از مشاہدہ این حال واستماع این قبول شکفتہ گردیدہ امرای عظام راپاداش آن زروگوہرواسپ وخلعت دادہ بالطاف خاص مخصوص گردانیدہ وامرای گرام شہریار کامگار رابرتخت شاہی نشانیدہ ہریک بجاو مقام خودمراجعت فرمود۔

ذکر قصد سلطان معدلت نشان بعزم عادل عادل خان وقوع مصالحہ بسعی ملک کامگار

چون سلطان از تسلط برید بسعی ملک نامدار ومجلس رفیع خلاصی یافتہ در دار السلطنت بیدر بر سریر سلطنت بامر حکومت پرداخت دراواخر نہصد و دہ ہجری بے سببی از اسباب خاطر ہمایون سلطان از مجلس رفیع عادل خان آزردہ شدگرد کدورت وملال ازآن خان برضمیر سلطان گیتی ستان نشست

بنا برین چون ہمیشہ درشداید پناہ آن خسرو جم اقتدار ملک دشمن شکار بود رسولان سخندان باتحف وہدایا بخدمتش ارسال داشتہ مکتوبی باین مضمون درقلم آوردکہ برآن ملک روشن است کہ درترتیب مجلس رفیع از این جانب نہایت اہتمام بظہور رسیدہ انواع نوازشات شاہانہ دربارہ او مبذول داشتہ ایم اکنون سرازا طاعت مابنوعی پیچیدہ کہ اصلاح آن بجزضرب شمشیر آبدار وخنجر خونریز میسرنیست وظیفہ حق گذاری آن نورحدیقہ بختیاری آنکہ سوابق حقوق انعم این جانب رعایت نمودہ بمجرد رسیدن مکتوب محبت اسلوب استعداد سپاہ نمودہ متوجہ درگاہ شوند ونامہ دیگر بہ ہمیں مضمون بعماد الملک ملک فتح اللہ نوشتہ فرستادہ عماد الملک ازخوف عادل خان درمعاونت سلطان فی الجملہ مشاہدہ نمودہ اماملک نامدار بنا برین ملاحظ سوابق حقوق بامرتہیہ لشکر پرداختہ باسپاہ کینہ خواہ روانہ بیدر گردید چون دار السلطنتہ محمدآباد محل نزول ملک بادین ودادگشت بادشاہ بہمن نژاد را پشت قوی گشتہ عنان عزیمت بصوب بیجاپور معطوف داشت مجلس رفیع چون براین حال اطلاع یافت ویقین میدانست کہ مردمیدان سلطان جم نشان نیت صلاح درآن دیدکہ التجا بحبل المتین حمایت ملک تمکین زدہ از تعرض شاہ وسپاہ محفوظ ماند بامضامین این ارادہ مراسلامت محبت سمات مشتمل بر انواع معاذیر دلپذیر مصحوب رسولان زبان روان داشت ملک نامدار راعرق مروت درحرکت آمدہ باتفاق امرای عالی مقدار شفیع جرایم اوگشتہ غبار ملال را از خاطر سلطان بہمن نژاد درمحوساخت سلطان عالیشان بمقتضای کرم ذاتی رقم عفو برجراید جسارت اوکشیدہ بیمن سعی ملک کامگار بساط شروفتنہ درہم نوردیدہ شد وبعد از ارتفاع غبار شور وفتن ہر ایک از امری دکن رخصت سلطان بحال خود مراجعت نمودند ملک نامدار درموکب شہریار روانہ دارالسلطنتہ بیدر گردید بعداز اختصاص بنوازشات خسروانہ بیحدوقیاس بولایت تلنگانہ معاودت فرمود وچون از وقوع این حال مدتی بگذشت ملک فتح اللہ عماد الملک درموضع ایلچپور ومجلس رفیع درظاہر حصار کویلکنڈہ بامراض طبعی جہان فانی را وداع گفتہ تخت شاہی را بوارث گذاشتند خبر موت وفوت امیران عالیمقدار چون بسمع سلطان ولی شعار رسید بغایت متالم گردیدہ ولایت وجاگیر وخطاب رفیع را باسمٰعیل عادل خان پسر متہرش عنایت نمودہ ربع مملکت

دکن راچنانچہ پدرش مقرر بود وجاگیر واقطاعات عماد الملک و رابہ ملک علاء الدولہ کہ متہر اولاد او بود مفوض داشت و درہمین سال ملک معظم خدای بود خواجہ جہان در پرگنہ سندلا پور کہ درجاگیر او بود مریض گشتہ مرغ روحش بجانب خیال پرواز نمود وسلطان عالیشان خطاب خواجہ جہانی رابہ پسر کوچک ترین کہ بتور یخان مشہور بود دادہ موضع پرندہ رابا توابع ولواحق بمقاضیای خواجہ عالم مقرر داشت۔

ذکر توجہ بہمن نژاد باامرای سکندر سداد بعزم جہاد کفار بیجاپور وسوانح حالات دیگر

سال دیگر بموجب مقرر سلطان جم نشان را ارادہ جہاد از خاطر ہمایون سر برزدہ فرمان واجب الامتثال باطراف ممالک شرف نفاذ یافت کہ امرا وسرواران بالشکر فراوان متوجہ دربار شہریار گردند حسب الامر ملوک وخوانین بالشکر ہای عظیم متوجہ گشتہ پیش از ہمہ ملک نامدار بموکب ہمایون پیوست وبعدازان نظام الملک بحری واسمٰعیل عادل خان وعماد الملک دستور ممالک وغیرہم بسعادت بساط بوسی دریافتہ بجانب بیجانگر کوچ فرمودند چون موکب ہمایون بموضع ولولی رسید لشکر کفار باستقبال شتافتہ ازدوطرف تہیہ صفوف جنگ درپیوست چون ملک جم اقتدار جرات کفار را مشاہدہ نمود آتش خشم عالم سوزش شعلہ کشیدہ بافوجی از غازیان عظام برقلب لشکر کفار تاختہ ہر کہ رایافت پیک ضرب تا کمر شکافت وبہر حملہ جمعی رابرخاک ہلاک انداخت چون عساکر کفار ضرب دست ملک نامدار دیدنداز طرف میمنہ کہ بعہدہ اہتمام ملک مقام بودہ روی برتافتہ برطرف قلب گاہ کہ جای سلطان عالیجاہ بود شتافتند درآن اثنا اندک چشم زخمی بسپاہ ظفر پناہ رسید خدمت سلطان از قلب گاہ جدا افتادہ خواست کہ بجای دیگر میل کنداز غلبۂ واژدھام دلیران از موکب اقبال جدا گشت چون ہردو سپاہ

بہم آمیختہ بودند وموافق ومخالف را ازہم امتیازی نبود احدی از حال سلطان وقوف نیافت تادر زیر سم اسپان سرزقدی سلطان بابدن ہمایونش چند جامجروح وشکستہ گردید درین اثنا فوجی از بندگان درگاہ شہنشاہی رادرگذارنظر برشہر یارافتاداز روی استعجال خود رابسلطان بلند اقبال رسانیدہ آنحضرت را ازمیان اژدہام افواج بیرون آوردہ در پالکی نشانیدہ باچشم گریان بمنزل مرزا لطف الدین شاہ محبّ اللہ رسانیدند چون امراواعیان آنحضرت از این حال آگاہی یافتہ شاہ رامجروح دیدند

سوی شہر بیدر نہادند روی جہان شد پراز فتنہ و گفتگوی

چون موکب شہریاری قریب بدارالسلطنت محمدآباد رسید ہریک از امرای عظام برحکم معتاد بخلعت خاص وعنایات شاہانہ اختصاص یافتہ بحال جاگیرشتافتند اما قاسم بریدور ملازمت بدار السلطنت آمد چون عروس تخت سلطان را وداع گفتہ بودیار سلطان منصب وزیرحکومت برومقرر شد وازروی تسلط وتغلب برمسند جاہ وجلال نشستہ بامور سلطنت اشتغال نمود تاانکہ سلطان ولی شعاردر مجلس بے اختیاری مریض گشتہ پہلو بربستر ناتوانی نہاد ہر چند اطبا درمعالجہ کوشیدند مفید نیفتا دویوماً فی یوماً از دیا دپذیرفتہ درربیست وچہارم ذی الحجہ سنہ اثنی وعشر وتسعمایہ ندای

ایتھما النفس المطمینۃ ارجعی الی ربک راضیۃ مرضیۃ شنیدہ بسوی جان خرامید مدت عمرآن شہریار چہل وہفت سال ومدت سلطنتش سی وہفت سال بود۔

ذکر اختلاف امراوخوانین دکن بعد ازفوت سلطان مغفور وبرسریرسلطنت نشستن ہریک درمقام خود

چون موکب حیات جناب سلطانی غروب نمود ہریک از امرای عظام درمحال خود اسم سلطنت و خسروی برخود گذاشتند چنانچہ ملک نظام الملک سلطان احمد بحری در ولایت خیبر و دولت آباد علم

استیلا افراختہ دارالسلطنۃ احمد نگر را بنا نہاد مقرر سریر سلطنت ساخت و خطبہ و سکہ بنام خود زیب و زینت داد و در مملکت بیجاپور و مرچ و کوکن و توابع آن اسمٰعیل عادل خان کہ بوفور لشکر و سپاہ خویش را از سایر سلاطین بیش میدانست بیجاپور را دارسلطنۃ خودساختہ رایت استقلال باوج افلاک برافراخت و ہمچنین عماد الملک در برار علم شاہی بکوہ اسیر رسانیدہ ایلچپور را مستقر سریر عزت ساخت و برید ممالک کہ مجموع خزاین ودفاین واسباب حشمت سلاطین بہمنی را با دارالسلطنۃ بیدر در قبضہ تصرف داشت اسم شاہی و رسم صاحب کلاہی را آشکار گردانید وملک موید غازی آنچہ آن خسرو جنت مکان برضاورغبت دادہ بود قناعت نمود بخلاف سایر سلاطین دکن برجادہ وفاداری ثابت گردیدہ بہیچوجہ متعرض ومتصرف ممالک جناب سلطانی نگشت و بہ تعمیر قلعہ مبارکہ گولہ کندہ امر فرمود امرا و سرداران لشکر ظفر اثر را بضبط ولایاتی کہ خود بضرب شمشیر از تصرف کفار برآوردہ بود فرمان داد۔

ذکر شمہ ار وتاج ملک کامگار

ازتعلقات راویان بصحت پیوستہ کہ آن ملک موید مدت چند سال علی الاتصال آسایش برنفس خویش حرام ساختہ اکثر بہ جہاد و کفار مشغول بودہ داد تہور و مردانگی میداد احیاناً اگر بالشکر گرانسنگ مقابلہ و مقاتلہ واقع میشد بموجب الحرب خدعۃ عمل نمودہ بعد اظہار ضرب دست شجاعت ونیروی بازوی جلادت عنان را معطوف میگردانید ودشمنان عاقل از آنکہ پلنگ تند خوی چون حملہ آور چندگام بازپس نہد وشیر جنگجوی چون بسر پنجہ انتقام شکاری بخود نکشد اندک اعراضی نماید تعاقب نمی نمودند و چون سلک جمعیت شان ازہم پاشید ملک کامگار تفرقہ دشمنان مشاہدہ می فرمود عنان ظفر اقبال تافتہ مخالفین مقہور ومکسور ساختہ بمقر عزت مراجعت می نمود وگاہ واقع میشد کہ از پیش دشمنان عنان گردانیدہ یکدو کاوراہ بیرون میرفت وچون مخالفین خاطر جمع نمودہ آسودہ میشدند بیکبار چون

برق عالم سوز بافوجی غازیان عظام بر سر خصمان تاخته مجموع را به تیغ بیدریغ گذرانیده علم عزیمت بطرف دیگری افراخت والحق محاربات ومجادلات وشجاعت ومردانگی که از آن موید موفق بعرصه ظهور رسیده ورای حد تحریر وتقریر و بیرون از اندیشه صغیر وکبیر است وعقل دوربین از قبول آن ابامی نماید آنحضرت را از حالات عجیبه و وقایع غریبه وحروب مهلکه آنچه رودادہ است از حیز قوت و قدرت بشری بیرونست وہم درکتاب مرغوب القلوب صدر جہان از زبان ملک موید غازی میفرماید که سلطان محمود شاه بہمنی را بارباب تہور ومردانگی محبت بسیار بود و در ترتیب آنجماعت کوشش بسیار میفرمود و چون درچند جاشجاعت مارا مشاہدہ نمود قامت قابلیت مارا بخلعت امارت آراستہ چند پرگنہ ازولایت تلنگانہ بمادادہ رخصت انصراف ارزانی داشت و با جوانان دلاور و بہادر را ہرجا که دیدہ یا شنیدہ بودیم قول دادہ آوردہ آنمقدار انعام واکرام دربارۂ آنجماعت وقوع می یافت که اکثر جوانان چالاک ومتہوران بیباک درخدمت امرای سلطان بودند بخدمت ما رجوع کردند و چون درہر مرتبہ که امرای دکن با جناب سلطان درمقام خلاف درآمدہ بہر بہانہ آہنگ جدال وقتال می نمودند بتوفیق ملک علام و برحکم رعایت حقوق نمک وسوابق انعام سلطان عالی مقام امداد واسعاد خدمتش برذمت ہمت لازم دانستہ برمعاندان که درنہایت قوت وقدرت بودند ظفر می یافتم جناب سلطانی را نہایت محبت وخلوص باینجانب دست دادہ دقیقہ از دقایق تعظیم وتکریم مہمل ومعطل نمی گذاشت تا آنکہ احوال سلطنت آن بادشاہ بواسط اہمال و اغفال بہ پریشانی انجامیدہ ملک قاسم برید خدمتش را بگوشہ عزلت نشانید امرا مملکت را درمیانہ یکدیگر منقسم ساختند درین وقت مگر از جانب نظام الملک سلطان احمد بحری اسمٰعیل عادل خان وعلاء الدین عماد الملک مکاتبت وعرایض میرسید که از ممالک سلطان آنچہ بمجالدت ایشان سمت قرینی داشتہ باشد آن برادر امر فرمانید تا گماشتگان متصرف گردند واگر احیاناً از جانب سلطان کے درمقام ممانعت درآید باخود کمال امداد نمودہ نخواہیم گذاشت که آنچہ مرضی طبع ایشان نباشد واقع شود ومن بخود اندیشہ میکردم که مملکت سلطان را بیرضای او قابض شدن نہایت نمک بحرامیست عاقبت رای صواب نمای مابران قرار یافت که

اینولایت کہ تو داری سرحد مملکت تلنگانہ و ولایت کفار است ہمیں پر گنات کہ سلطان برضا در غبت بتو دادہ قانع شوی و شروع در تسخیر ولایت و در تصرف در آوردن بلاد آنقوم نابکار تمامی کہ اگر حق سبحانہ کہ بادشاہ حقیقت است خواستہ باشد کہ ترا مملکت وسلطنت وہدو درغزا وجہاد کفار بیدین وداد توفیق ارزانی خواہد داشت بنابرین اصلا چون امرای دیگر دخل درمملکت مورثی سلطان عالیشان نکردم وشروع در جہاد کفار نمودہ بہ تسخیر ممالک ایشان پرداختم الحال قریب شصت سال باشد کہ شب و روز با کافران غزا نمودہ بتوفیق اللہ تعالیٰ از سرحد ورنگل تا بندر مچھلی پٹن و راج بندری قریب بہ شصت ہفتاد قلعہ و حصار رفیعہ مستحکم بضرب شمشیر آبدار بتصرف اولیای دولت ابد پیوند درآوردہ ام مثل قلعہ کویل کنڈہ و دیورکنڈہ و پانگل و گھنپورہ و جرکنڈہ ویل گندل وملنگور و اینتگیر و میدک و بھونگیر و دلپکنڈہ و ورنگل وکمامیت وایدرکنڈہ واودگیر وگوندپلی وایلور وجتکول وغیرہا کہ ذکر مجموع تطویل میگردد واین فتوحات عظیمہ از یمن و برکت آنست کہ روز یکہ ابتدای تسخیر ممالک کفار نمودم باخود نذر شرعی کردم کہ اگر حق تعالیٰ مارا بخلعت توتی الملک من تشاء مشرف گرداند خطبۂ والا رتبہ دوازدہ امام علیہم السلام در تمام قلمرو وخود اجرا نمودہ مذہب بحق وصی خیر البشر وایماء اثنا عشر را درین مملکت کہ ہرگز بوی از گلشن اسلام بمشام ایشان نرسیدہ رواج دہم و وقوع اینحال قبل از ظہور شاہ اسمعیل و رواج مذہب جعفری درمملکت ایرانست تا کسی را بخاطر نرسد کہ من تقلید آنشاہ غفران پناہ کردہ ام بلکہ درزمان سلطنۃ سلطان یعقوب صفحۂ خاطر را بمہر مہر ائمہ اثنا عشر علیہ السلام مسلوک گردانیدہ ام و مذہب سدید شیعہ مذہب آبا و اجداد عظام ماست بعد ازین فرمودند کہ انیست عمر قریب بصد سال رسیدہ و اکثر اوقات الحمد اللہ کہ بغیر از جہاد کفار مصروف گشتہ واگر درعنفوان جوانی اقدام برمعاصی نمودہ باشد بتوفیق اللہ تعالیٰ از جمیع ذنوب توبہ نصوح واقع شدہ اکنون مکنون ضمیر آنست کہ بقیہ عمر بطاعت وعبادات وتلاوت قرآن مجید وصحبت علما وسادات سعید مصروف گشتہ از ثواب شہدا محروم نماند صدر جہاں تا اینجا از زبان ملک گردون بارگاہ نقل نمود اکنون عنان خامہ بتذکار احوال آن ملک بلند اقبال معطوف گردانید من اللہ توفیق والاعانۃ۔

ذکر جلوس ملک موید ملک سلطان قلی قطب الملک
برسریر سلطنت و بادشاہی بعون وتوفیق الٰہی
از راویان اخبار سلاطین دکن بہ صحت پیوستہ کہ چون
متواتر اخبار بادشاہی و برتخت نشستن سلاطین دکن

چنانچہ مذکورشد بمسامع اجلال ملک بلند اقبال رسید واز بنا وتعمیر قلعہ محمد نگر خاطر ہمایون فراغت یافت امرا و سرداران و اکابر واعیان درموقف خدمتگاری بپای ایستادہ معروف داشتند

شہا شہریار کرم گسترا — سراسر و را برسران مہترا
توی از پدر بر پدر بادشاہ — ترازیبد آئین تخت و کلاہ
بمیراث شاہی ترا میرسد — بغیر از تو این خود کر میرسد
اگر بر نشینی تو بر تخت گاہ — بسربر نہی خسروانی کلاہ
براہ تو ماجان سپاری کنیم — وفای تورا حق گذاری کنیم
اشارہ ز تو جانفشانی زما — ز تو خسروی پہلوانی زما

ونیز برضمیر خورشید نظیر ملک گردون سریر واضح ولائح است کہ حکیم علی الاطلاق رابطۂ انتظام مکنونات رابوجود سلطان عالیمقدار نظام دادہ وتشید مبانی مسلمانی را بارتفاع کاخ جہانبانی بادشاہ فلک اقتدار استحکام بخشیدہ است واعلام ہدایت انجام شرع مبین رابہ نیروی بازوی خسروان فرخندہ فرجام کہ بعلو ہمت درحفظ حدود ممالک جدتمام وسعی مالا کلام نمایند افراختہ است تا از شرکفار بیضۂ دین را صیانت فرمایند اکنون کہ در ملک دکن دریای شور بتلاطم درآمدہ درہرسری ہوای سلطنت جاگرفتہ است وجود صاحب تمکینی کہ کشتی روزگار از گرداب تزلزل وفساد نگاہدارد و جہانداری کہ حدود ممالک را از ترک وتازنوایب محافظت نماید چہ درکار است چہ اسباب ظلم وتعدی دست بہم دادہ خلایق دربوادی ہموم لگدکوب حوادث گردیدہ اند درچنین ہنگام

برای اعلای اعلام اسلام و دفع اشرار لبامم تیغ انتقام غازیان عظام را در نیام تعطل و اہمال گذاشتن از ہمم عالیہ شہریار بسیار استبعاد دارد چون ملک موید ملک سیرت از مقربان و مخصوصان حضرت و ارکان دولت این سخنان صادق الدلایل استماع فرمود و یقین میدانست کہ جلوس فرخندہ اثرش باعث نجاح و نجات بلاد از سرپنجۂ عباد و فساد است دیگر زیر از سلطان احمد بحری و عادل خان بہمین مضمون مکاتبات میرسد قبول آنمعنی نمودہ در ساعتی کہ سعود آستان بدان مباہی و مفتخر بودند ساحت گیتی را کہ ظلام ظلم و فتن و تیرہ و مظلم گشتہ بود از انوار جلوس ہمایون منور گردانید تخت شاہی و مستند شاہنشاہی از وجود ہمایون آنشہر یار زیب و زینت یافت و افسر بادشاہی از فرق فرقدان سای آن ظل الٰہی مشرف و مباہی گشت و چون ملک موید غازی بر تخت سلطنت دست دریانوال بعطای انعام خاص و عام گشودہ کافر انام را مرفہ الحال گردانید و عرصہ مملکت تلنگانہ بآب تیغ آبدار از لوث اعدای دین و دولت شستہ ریاض اسلام را خضارت و نضارت بخشید و خلایق از اطراف و جوانب روی بدرگاہ والا جاہ آوردہ درخت علم بقوت سیاستش از بیخ برکندہ برگردید تا بر سریر بادشاہی استقرار یافت ہمگی ہمت مصروف امضای اوامر و نواہی و اجرای احکام مذہبی اثنا عشری نمودہ روس منابر وجود را بالقاب بمستطاب ایئمہ اثنا عشر مزین و محل گردانید و فرمان واجب الاذغان باطراف و جوانب ولایت و پرگنات تلنگانہ سمت اصدار یافت کہ خطبای بلاغت گستر روس منابر را از خطبہ والا رتبہ ایئمہ اثنی عشر بفرق فرقدین و فوق نیرین رسانیدہ پیش نمازان و موذنان در اقامت صلواۃ پنجگانہ و سایر عبادات شرعیہ و رسوم دینیہ قواعد اہل بدعت و خلاف را متروک و منسوخ ساختہ کلمہ کافی ہدایت ملت پناہ علیاً ولی اللہ را داخل کلمات اذان سازند و گماشتگان و حکام ہر بلاد و دیار از ہر کہ امری مخالف شرع عزا و ملت زہرا مشاہدہ نمایند بموای اقتلوا المشرکین کافۂ نہال حیاتش از پای در آوردند و چون ملک موید موافق او امر و احکام دین متین سید المرسلین و عترت طاہرین صلوات اللہ علیہم اجمعین را پیش نہاد ہمت خورشید نہمت ساختہ طریقۂ مرضیہ جعفری را ترویج فرمود حق سبحانہ دست ولایت شاہ ہدایت را ممد و معاون آنملک نامدار ساختہ روز بروز اسباب سلطنت و بادشاہی او تضاعف پذیرفتہ ساحت درگاہش از ورود جنود ظفر ورود مملو و مشحون گشت و بدستیاری شوکت و سرافرازی و نیروی بازوی تہور و شجاعت مملکت تلنگانہ را با قلعہائے و حصار ہا چنانچہ بعد ازین بتوفیق اللہ تعالیٰ مرقوم خواہد گشت از تصرف راجہای متہور برآوردہ مسخر ساخت

ملک کرد چون مذہب حق قوی خدادا اذان آورا خسروی

بہرجاکہ رو کرد دشمن گریخت رواں رشتۂ جمع ایشان گیخت
ہمہ را جہای قوی پنجہ رو نہادند برخاک درگاہ رو

بیان بنانہادن دارالسلطنۃ گول کندہ

چوں تمامی ہمت عالی شہریار والا نژاد برنگونساری عبدہ اوثان و اصنام و اعلای اعلام اسلام وخرابی دیارآن جماعت نابکار بود ہرسالہ با فوجی از مجاہدان و غازیان تاخت بولایت دارالحرب بیجانگر بردہ آتش تاراج درقری و بلدان آن ولایت زدہ بمقر سریر سلطنت معاودت میفرمودند و ازمحل اجلال تامملکت کفار چون فی الجملہ مساقی بود رای عالم آرای بہ مقتضای دور بین انقضا نمود کہ بلدہ طیبہ گولکنڈہ رامعمور ساختہ شہر بنا کنند تا متعلقان لشکر ظفر اثر از حوادث زمان محفوظ بود ہ ہنگام مراجعت لشکر نصرت فرجام مرفہ الحال باشد بنابرین درخط فردوس مثال نزول اجلال واقع شد اختر شناسان فلک پیا و بنایان ومہندسان دانش شعار نہایت احتیاط مرعیداشتہ بساعتی فرخندہ و طالعی خجستہ بنیاد شہر اختیار فرمودند انگاہ ملک موید غازی بہ بنای قلعہ و حصار پرداختہ بارتفاع عمارات عالیہ فرمانداد وارکان دولت واعیان حضرت رابساختن قصور رفیع و بناہای منیع ووسیع مامور گردانیدند وخود بنفس نفیس ملتفت افکار بود تا ارکان عمارات رادرغایت استواری و استحکام برآوردند وطراحان بانی آثاردرنک ضلع دولتخانہ مسجد جامعی طرح انداختہ باندک روزی باتمام رسانیدند ودرپہلوی آن حمامی ترتیب دادہ ازجملۂ خانہ الطاف آنشہر یارلنگی ہای لطیف بجہتہ مقیم و مسافر تعین فرمودند وحجابان چابکدست بخدمت ایستادہ خاطرہا از اجرت حمام ومزدحجام ارادہ زبان عالمیان بہ ثنای آن بادشاہ کامران وستایش آنخسر و زمان گشادبود بالجملہ دراندک فرصتی بیمن توجہ آنشہر یارشہری کہ رشک ہردیار وغیرت افزای سایر بلاد وامصار بودصورت اتمام یافت۔

ذکر توجه ملک نامدار بجانب قلعه راج کنڈه و تسخیر قلعه مذکور و گرفتن رای آن حص حصین را بتائید ملک غفور

چوں خاطر خطیر ملک گردون سریر از فکر تعمیر قلعه و حصار رشهر گلکنڈه فارغ گشت داعیه جهادر بر عادت معهود از ضمیر منیر آنخسر و کشور گیر سر برزد و امرا و اعیان را در خلوت طلب نمود در باب غزای رای راج کونده که هر سال بولایت قریب دارالسلطنة بعرض میرسانید مشورت فرموده امرا و سرداران یکدل و یکزبان معروض داشتند که اراده شهریار کامگار محض صوابست و ماهمگی تا جان در بدن و رمق درتن داریم درلوازم جان سپاری خود را هیچ معاف نداریم و بضرب تیغ آتشبار و سنان جان شکار دمار از روزگار کفار خاکسار برمی آریم ملک کامگار ایشان را بعنایت شاهانه مستظهر گردانیده به تهیه لشکر و اسباب جنگ و جدال مامور ساخت و باندک فرصتی از اطراف ممالک لشکر گرانسنگ همه مستعد پیکار و جنگ بدرگاه گیتی پناه جمع گشته در خدمت شهریار نامدار متوجه راج کنڈه گردید و چون حوالی حصار مضرب خیام غازیان عظام گشت اطراف حصار را مرکز وار درمیان گرفته مجاهدان غازی که در میدان جهاد بموجبُ ومن یجاهد و فی سبیلی فله اجرهٔ سمند جلادت تاختند دست ولاوری از آستین شجاعت برآورده بضرب پیکان خارا گداز و توپ و تفنگ صاعقه کردار برج و باره آنحصار را چون خانهٔ زنبور مشبک ساختند و هرکس از کافران بیدین سر از باره تمرد برمی آورد هدف سهام انتقام میگردید و هرچند از قلعه و حصار بیرون آمده پای جرات درمیدان مبارزت می نهادند چون دلاوران اسلام تیغ جهاد از نیام انتقام برآورده مانند شیر خشمناک برمدبران می تاختند بجانب حصار گریزان شده قلعه دیوار را پناه خود می ساختند چون اینصورت بکرات تکرار یافت دریای غضب شهنشاهی بجوش آمده فرمان واجب الامتثال بصدور پیوست که بهادران و دلاوران از همه جانب روی جلادت

بسوی کفار آورده و غازیان بموجب فرمان فدای وار بجانب دروپ حصار شتافتند ہر چند از درون توپ و تفنگ و تیر و سنگ آمد ہیچ التفات نمود با آنکہ از غازیان جمعی بعز شہادت فایز شدند خود را بدروازہ رسانیدہ بضرب تیر و تفنگ صاعقہ بارشہاب کردار شیاطین کفار را از حوالی برج و بارہ بنار جحیم فرستادند و جمعی خود را بمیان حصار انداختہ وینکٹی نایک را با جمعی از سرداران دستگیر کردہ رایت فتح برافراختند وونکٹی نایک را با کافران دیگر مقید ساختہ بافتحنامہ مصحوب مستحفظان ہشیار روانہ محمد نگر گلکنڈہ گردانیدند بر حال بقیۃ السیف کفرہ بخشودہ مردم اکثر قصبات و ولایات کہ قریب براج کندہ بودند اظہار اطاعت نمود در سلک رعایا منسلک گردانیدند۔

ذکر توجہ ملک موید کامگار بعزم تسخیر قلعہ دیور کنڈہ و فتح ان حصار بعون خالق جبار

چوں علے الدوام شہریار نیکنام رفع و دفع کفار و تسخیر ممالک ایشانرا پیش نہاد ہمت ساختہ علم و رزم و پیکار آن بدکیشاں را افراختہ بود در ہنگامی کہ خاطر از ممر تسخیر راج کنڈہ و ضبط ولایات آنجا فارغ گردیدہ بمستقر سریر سلطنت معاودت نمودہ بعد از چند بار داعیہ غزا کفار و جہاد مشرکین خاکسار از ضمیر جہانگیر برزدہ بہ احضار امرا و مجاہدان فرمان واجب الاذعان بنفاذ پیوست و در اندک زمانی سپاہ پر دل کینہ گداز ہمہ مسلح و مکمل فوج فوج تشون قشون بموکب گردون احترام پیوستند و چون جمیع امرا و سپاہ در زیر ظلال اعلام ظفر و اقبال مجتمع گردیدند ملک نامدار بساعت ممتاز از دارالسلطنت حرکت فرمودہ بعد از قطع منازل قریب بحصار ثریا آثار نزول اجلال واقع شد و چون کفار از توجہ شہریار خبر یافتند باستعداد قلعداری و تہیہ ساز جنگ پرداختہ از ہر طرف مشرکین و بیدین جوق جوق متوجہ حصار گردیدہ در اندک فرصتی برج و بارہ و خندق آنرا مرمت نمودہ منتظر رایات نصرت آیات بودند و

چون حوالی حصار از نزول آنشہر یار رونق پذیرفت غازیان عظام باشارہ مطاعہ حصار مذکور را کہ برقلۂ کوہی بود و بمزید حصانت و استحکام از سایر قلاع ممتاز محاصرہ نمودہ از جانبین چون شب و روز بہم آمیختہ دادمردانگی میدادند چون ایام محاصرہ امتداد یافت بتائید ایزدی و بہ نیروی دولت آنشہر یار مردم حصار باضطرار انجامید غازیان بلند اقبال از اطراف رایت شجاعت از برج و بارہ حصار افراختہ جبراً وقہراً مسخر ساختند آنگاہ مجاہدان دین پناہ آتش درمنازل و معابد اوثان و اصنام انداختہ از اموال و اسباب آنچہ قابل نگاہداشتن بود تصرف نمودہ ماقی را سوختند و بجای بتخانہا مساجد بنانہادہ موذنان ببانگ نماز شعاردین متین باظہار رسانیدند و تمام رایان و چودہریان و سرداران انولایت باتحف و ہدایا بشرف آستان بوسی مشرف گشتہ سر از اطاعت برخط مالدہی وباج گذاری نہادند و ملک ملک مدار بجہتہ آسودگی سپاہ بدارالسلطنتہ گلکنڈہ معاودت فرمودند۔

ذکر وقوع محاربہ میان ملک معدلت گستر وارای بیجانگر و بفتح اختصاص یافتن انخسر و و فتح قلعہ پانگل

چون خبر فتح قلعہ دیورکنڈہ و استیصال گماشتگان کشن رای کہ فرمانفرمای تلنگانہ و بیجانگر بلکہ اکثر ہندوستان بود بحشمت و کثرت سپاہ از جمیع رایان و راجہای ہندوستان ممتاز برای مذکور رسید شعلۂ غیرتش زبانہ کش گردیدہ باسی ۳۰ ہزار سوار و سہ لک پیادہ بعزم تسخیر و تخریب ولایت ملک نامدار متوجہ گردید و جمعی از راجہ ہا بالشکر نامحدود فرستاد کہ بعضی قرا و بقاع کہ در سرحد خود بود غارت نمودہ آز اربسیار بکآن آنجا رسانیدند چون این خبر وحشت اثر بسمع خسرو غازی رسید شعلہ غضب بادشاہی کہ فے الحقیقت صورت قہر الٰہی بود سر بفلک لاجوردی کشیدہ در ساعت فرمان واجب الاذغان شرف اصدار یافت کہ امرا از ہمہ جانب باساز جنگ و سپاہ بآلات حرب متوجہ درگاہ گردند امیران از

پرگنات جاگیر خود روانہ سریر خسرو کشور گیر گشتہ متعاقب ہم برتقبیل سدّہ ملک مرتبت میرسیدند و چون اجتماع سپاہ دست داد ملک نامدارشان دید پنجہزار سوار وسی ۳۰ ہزار پیادہ درشمار آمد باآنکہ لشکر کفار دہ برابر سپاہ منصور بودند ایشانرا وقعی نہ نہادہ دراسعد اوقات رایات نصرت آیات برافراشتہ بصوب قلعہ پانگل کہ مضرب خیام کفار بود توجہ فرمود چون اعلام اسلام نزدیک رسید ومقدمہ لشکر کشن رائے از رسیدن خسرو عالی مقام اعلام یافتند متفرق گردیدہ ہریک بجای راہ فرار پیش گرفتند و مجاہدان لشکر اسلام ازعقب آن مخذولان شتافتہ ہرکہ رایافتند بیئس المصیر فرستادند وچون گریختگان نیم جانی بہ لشکر رسانیدہ حالات رابہ آن کافرباز نمودند دود تحیر وتحسر در دماغش پیچیدہ بوفور لشکر وخزانہ مغرور بود بعزم تلافی و تدارک پیش آمدہ درمقام جنگ شداز اینجانب ملک موید باستقبال شتافتہ تقارب فئتین قریب بقلعہ پانگل اتفاق افتاد بعداز تلافی عسکرین ملک نامدار ہریک از امرا واعیان رابجانب میمنہ ومیسرہ وقلب و جناح تعین فرمودہ ہزار پانصد سواد جرار راکہ بارہا نقد شجاعت و مردانگی ایشانرا برمحک امتحان زدہ بود مقرر فرمود کہ دریک جانب عسکر نصرت اثر قرار گیرند تا ہرطرف ازلشکر راکہ بمدد ومعاونت احتیاج افتد امداد نمانید وخود درقلب لشکر مقرر ومقام اختیار فرمود دلاوران و بہادران جانبین بریک دیگر تاختند وفضای معرکہ را ازخون لالہ گون ساختہ ازطلوع خسرو خاور تا غروب دریای ہیجا درتلاطم بود بسبب تواتر حملہ ہای کافران نزدیک بآن رسیدہ بود کہ حامیان اسلام مغلوب گردند ملک بلند اقبال چون حال بدینمنوال مشاہدہ نمود بنابرعادت دایمی بعداز ادائے دوگانہ روی ہمایون برخاک نیاز نہادہ نصرت و فیروزی بر اعدای ملک و ملت را از وہاب بی منت مسالت فرمود تیرد عا برہدف اجابت رسیدہ ازہاتف غیبی مضمون این ابیات بگوش ہوش و جان رسیدہ

کہ حفظ الٰہی نگہبان تست　　جہان از گران تاگران آن تست
بزن گو کہ چوگان میدان تراست　　خدای جہانی جہان برتراست

آنگاہ خسرو عالیجاہ بفتح ونصرت امیدوار بودہ دراثنای گرمی ہنگامہ جنگ وجدال بآن ہزار و پانصد

سوار کہ بجہتہ معاودت مقرر شدہ بود خود را مانند اژدہا بر قلب کشن رای زدہ جمع کثیر را از کفار نابکار بر خاک مذلت انداخت کشن رای چون اکثر لشکر خود را از ضرب تیغ مجاہدان غازی کشتہ و خستہ دید لا علاج خیمہ و خرگاہ فیل و اسپ سایر اسباب و آلات حشمت را بحال داشتہ قرار برفرار داد

ستارہ گرچہ بود بیشمار پشت دہند　　چو مہر یک تنہ رو آورد بسوے پیکاری

از غایت وحشت فوجی از طرف بدر رفتند و مجاہدان لشکر منصور متعاقب نمودہ آن کافران سرگردان را طعمۂ اژدہای سنان و ضرغام حسام خون آشام میکردند و بعضی امرا و لشکریان کہ از عقب دشمنان رفتہ بودند اسیر و غنیمت بیشمار بدست آوردہ منصور و مظفر بر سعادت بساط بوسی فایز گشتند و ملک موید بشکرانہ این فتح عظیم کہ از فتوحات سلاطین روزگار است امرا و سپاہ را کہ در جہاد مساعی جمیلہ بظہور رسانیدہ بودند بخلع فاخرہ و افسر و کمر نواختہ طوی عظمی نمودہ عزیمت تسخیر پانگل را وجہ ہمت ساخت۔

گفتار در تسخیر قلعہ پانگل

مستور نماند کہ قلعہ پانگل در استواری و ارتفاع ضرب المثل سایر جبل و قلاع است و پیرامونش مشحون بہ جنگلی کہ از کثرت اشجار گذار باد در آنجا دشواری

کسی ندیدہ فرازش مگر بچشم ضمیر　　کسی نرفتہ نشیبش مگر بنای گمان

چنین قلعہ را سپاہ جلادت آثار محاصرہ نمودہ از ہر جانب آغاز جنگ و کوشش نام و ننگ نمودند چنان کار بر اہل قلعہ تنگ ساختند کہ کسی را یارای آن نبود کہ خود را بحصار نمودار گرداند چون بر کشن رای ظاہر شد کہ کار بر اہل محصوران تنگ شد عنقریب حصار مسخر خواہد شد صلاح دران دید کہ جمعی از متہوران کفار را بفریستد کہ شبخون بر اردوی ہمایون زدہ دست بردی نماید بناء علیہ سی صد سوار جلد جرار و ہزار پیادہ نیزہ گذار از لشکر خویش چیدہ فرستاد تا در شب تار خود را بر عسکر نصرت اثر زنند و از

جانب دیگر اہل قلعہ بامداد معاونت بیرون آمدہ لشکر اسلام را درمیان گرفتند مجاہدان دین چون برین حال آگاہ گشتند دست بہ تیر وکمان بردہ رایت پیکار افراختند و بیک لحظہ نقش وجود آن ملاعین را از صفحۂ ہستی حک نمودہ بیس المہاد فرستادند قریب بہ سے وچہل نفر کہ نیم جانی بدر بردہ بودند خود رابکشن رای رسانیدہ حقیقت احوال ولاوری لشکر اسلام را تقریر نمودند و چون از طلوع خورشید عالم گیر جہان تیرہ فام روشنی پذیرفت ملک کامگار بار عام دادہ امرا و سپاہ غنایم و اسیرانی کہ از ان قوم گمراہ آوردہ بودند بنظر ہمایون در آورد و غنایم مجموعاً برایشان مسلم گردید بعضی اسیران کہ قابل سیاست بودند موجب فرمان قضا جریان پایمال فیلان گشتند و چون جرات و جسارت آن کافران مجدداً ملحوظ نظر کیمیا اثر گشت پیشتر از بیشتر در تضیق ومحاصرہ محصور آن کوشیدہ از اطراف سیبہ و الک پیش بردہ در برابر ہر برجی علم مجادلت بر افراشتند و مردم قلعہ چون بہ متانت و استحکام آن حصار استظہار تمام داشتند ہر روز برآمدہ اثار شجاعت وتہور میرسانیدند۔

ازین سو نہنگان خار اشگاف زدہ رخنہ برتارک کوہ قاف

وزان سو ہژبران رزم آزمای چو آتش بسنگ اندرون کردہ جای

ہمچنین تامدت دو ماہ درمیان این دو سپاہ جنگ وجدال بود و چون مدت محاصرہ متمادی گشت محصوران راکار بجان وکارد باستخوان رسید حاکم آنحصار کہ یکی از اقوام کشن رای بود از روی تضرع کس فرستادہ بجان امان طلبید کہ لشکر مقصورہ دست از ستیز باز کشند تا فردا بیرون آمدہ زمین عبودیت راسجدہ گاہ جبین استکانت سازم چون فرستادہ بپایہ سریر رسید مدعیات او مقرون بہ اجابت گشتہ غازیان بفرمان ہمایون دست از جنگ باز داشتند روز دیگر ملک کامگار دروازہ قلعہ را از فر اقبال عزت چرخ اخضر گردانید تا یک قلعہ برحکم میعاد از حصار بیرون آمدہ از روی تضرع طلبیدہ مفاتیح حصار را بگماشتگان دولت تسلیم نمود آنگاہ ملک موید حکومت آنقلعہ و ولایت آنرا بہ یکی از معتمدان تفویض فرمودہ عنان عزیمت بصوب تسخیر قلعہ گہنپورہ وکویل کنڈہ معطوف داشت۔

ذکر توجہ موکب ہمایون بعزم تسخیر قلعہ گھنپورہ وحصار کویلکندہ و فتح این ہر دو قلعہ سپہر اثار

چوں خاطر ہمایون از ممر قلعہ پانگل جمع گردید ہمای رایت سایہ برساحت ولایت گنپوہ کہ مابین پانگل وکویلکندہ واقع است انداختہ خوب ظاہر آنحصار محیم اردوی اعلا گشت بادشاہ دین پناہ رسولی نزد والی قلعہ فرستاد و اعلام داد کہ ہر چند تو نظیر قلعہ سپہر و ایوان کیوان است اماقوت دولت روزافزون چنانچہ مشہور عالم گشتہ از حد بیرونست ترا مصلحت آنست کہ ہر جا بخود رحم آوردہ زن و فرزند اہل قلعہ را باسیری ندہی و بزیر آمدہ قلعہ راتسلیم مانمای آن بدکیش از آنجا کہ بہ فور حصانت و حصین حصار خویش مغرور بود صدای توپ وتفنگ را جواب ساخت نایرۂ غضب شہریاری اشتعال یافتہ فرمان عالی عز اصدار یافت کہ دلاوران قلعہ گشای قدم شجاعت بردامن آنکوہ فلک شکوہ نہاد مانند تیر دعابران کوہ صعود نمایند غازیان نصرت شعار بفرمان شہریار حصار را درمیان گرفتہ مانند نہنگ خشم آلود دست جلادت بر آوردند و کفار نیز برآمدہ مشغول جنگ و پیکار گشتند و بضرب تیر وتفنگ آتش درخرمن یکدیگر انداختہ بہادران اسلام دست بہ تیر وکمان و تیغ و سنان بردہ فضای معرکہ را از خون آن سپاہان گلگون ساختند

ز بس کشتہ شد ہندوی بد نشان — رخ چرخ شد سرخ از خون شان
ز بس تیغ و تیر از کف فتنہ ریخت — زہم رشتہ روز و شب برگیخت
در آخر ز ہندو برگشتہ کار — بہ پیچید زو بازوی روزگار

کافران برحکم ضرورت رو بفرار نہادہ بجانب قلعہ شتافتند مجاہدان تا کمرگاہ کوہ تاختند و ہر کہ را یافتند طعمہ شیر شمشیر ساختند القصہ برین نسق میانہ کفار لیام و غازیان عظام تادو ماہ متوالی از صبح تا شام

نایره مجادله وشعله مقاتله ملتهب بود هر روز جمعی از بهادران به فرشهادت فایز میشدند وخلقی کثیر از ان سپاه سیاه روزان نیز بر عرصه هلاک می افتادند و به سبب ارتفاع جبل وصعوبت راه تسخیر آن از حیز مکان بیرون بود چرا که از دو جانب درهٔ عظیم و درمیانه راهی که بقدر یک گز زیاده عرض ندارد واقع است و باوجود این جهت زیادتی استحکام بسی مواضع رابسنگ گچ استوار کرده بودند و برسر دروازه که محاذی آن دودره واقع است و برج برافراشته بودند که بغیر انجای دیگر توپ گیر نداشت ملک موید ازروی اقبال و دولت تدبیری اندیشیده امر فرمود که توپچیان توپهای صاعقه کردار را برابر برجهای دروازه حصار مجری گرفته دلاوران و غازیان نصرت شعار مسلح ومستعد قتال گشته منتظر اشاره همایون باشند آنگاه بادشاه جم جاه باجمعی از مقربان بنفس نفیس متوجه دروازه قلعه شدتوپچیان را امر فرمود که ازدوجانب بیکبارتوپها آتش زدند حسب الامر توپهارا آتش دادند قضاراهردو برج که بافلک لاف برابری میزدند بیک لحظه بخاک یکسان گردیده ملک موید غازیان عظام را رخصت جنگ داد از اطراف و جوانب متوجه حصار گشتند ومخالفان از برج و باره تیروسنگ وتوپ وتفنگ فروریخته بقدر جهد وقوت خویش سعی میفرمودند و غازیان دست به تیر وشمشیر برده جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداختند دراثناء اینحال که بازار اقبال درمیان این دوگروه گرم بود جمعی از مجاهدان به یاوری اقبال ملک فرخنده فال از جانبی که صعود بران اصلا متصور نبود بالارفته تکبیر گفتند و از روی تهور و پردلی ازهمانجا خروش برآورده شمشیر بازی مشغول شدند دلیران قلعه از مشاهده این حال بغایت متحیر شده از نهایت سراسیمگی و دهشت دست از جنگ بازداشته فغان الاماآن رابگوش ساکنان گردون رسانیدند ومجاهدان خود را بدرون قلعه انداخته قلعه را که با فلک الافلاک دم از مساوات میزد مسخر ساختند و بسیاری ازمشرکان لعین رابقتل آورده زن وفرزند و مال ومتال کفار بدست غازیان ظفر شعار درآمد وملک موید بعزم تماشای قلعه باجمعی از امرا وخوانین به بام حصار برآمده چون صعوبت راه واستحکام برج و باره آن منظور گشت فتح آنرا از تائید ایزدی نه آن قوت قدرت سپاه دانسته سرنیاز برزمین خشوع نهاده لوازم شکرانه الهی بجاآورده پس ازان بنایان چابکدست را امر فرمود که بتخانهارا ویران

کرده بجای آن مساجد وصوامع بنا نمایند وقلعه را به یکی از معتمدان دولتخواه سپرده بقصد تسخیر قلعه کویل کنڈه عنان عزیمت بدانصوب منعطف گردانید۔

ذکر توجه موکب همایون بعزم تسخیر قلعه گنپوره وحصار کویلکنڈه وفتح این دو قلعه سپهر آثار

چوں ملک نامدار بعد از فتح قلعه گنپوره علم ثریا پرچم بصوب کویل کنڈه برافراخت کفار چون از توجه آنشهریار آگاه گشتند بمحافظت واستحکام قلعه پرداخته مهیای رزم و پیکار گردیدند چون ساحت آن سرزمین از نور نزول آنخسرو کامگار منور گشت فرمان عالی بنفاذ پیوست که بهادران بلند اقبال آنحصار را مرکز وار درمیان گیرند مجاهدان جنگ درگریبان محاصره و جنگ زده از همه سو آغاز رزم و پیکار نمودند و کافران چون از حد وحصر افزون بودند همه روز از قلعه برآمده باغازیان عزم مقابله و مقاتله مینمودند ولحظه مجادله کرده چون گرداب بلا را محیط خودمی یافتند گریخته بحصار پناه می بردند و عساکر گردون ماثر دست بردهای مردانه بخصمان نمود جمعی رابرخاک هلاک می انداختند مجملاً مدت محاصره متمادی گشته بسیاری ازمسلمانان وکفار بمعرض قتل درآمدند اما روز بروز آثار نصرت وغلبه لشکر ظفر اثر وعلامات ضعف وانکسار کفار بظهور می پیوست خاطر موید غازی ازتمادی ایام محاصره ملالت یافته بفرمود تا عساکر نصرت قرین علی الصباح یکبار روی جلادت بجانب آنحصار آورده مسخر سازند چوشب دیوچهر درگذشت وسلطان مهر به تسخیر این قلعه سبز فام تیغ شعاع از نیام برآورد غازیان به نیروی دولت ملک نامدار تا دروازه رفته باکافران دست وگریبان شدند وجمع کثیر را بجهنم فرستاده از جانب رخنه در حصار انداختند مقدم ونایک قلعه چون قوت دولت روزافزون دیده وقفیۂ گنپوره شنیده بودند لاعلاج از مخالفت احتراز نموده باجمعی بیرون آمده چنین مذلت برخاک ره گذار نهادند و

کلید قلعه وخزاین را سپرده طالب مغفرت گردیدند و مراحم بادشاهانه برگریه وزاری ایشان بخشیده امر فرمود که احدی مزاحم ساکنان قلعه نشود وخود به تماشا و اخذ خزاین بالای حصار برآمده معتمدان را بضبط خزاین و اموال قلعه مامور گردانیدند و چندان غنایم بتصرف اولیاے دولت قاهره درآمد که محاسب وهم از عهده حساب آن برنیاید آنگاه ملک فریدون جاه ضبط و ربط حصار یکی از معتمدان حواله نمود مقدمان آنولایت راباتشریفات خسروانه مخلع گردانیده عنان عزیمت بصوب مستقر سریر سلطنت برتافت و چون موکب همایون بیک منزلی دارالسلطنة رسید اکابر واهالی وسادات وموالی که درگلکنده اقامت داشتند باستقبال شتافته بشرف بساط بوسی استعاد یافتند وخسرو غازی پر توالتفات به تعمیر قلاع و بقاع انداخته باندک زمانی بعضی مواضع که از آسیب حوادث وسمت خرابی یافته بود بالتمام معمور گردید۔

ذکر محاربه خسرو نامدار ملک قطب الملک باقوام الملک ترک و فتح اختصاص یافتن و بیان بعضی وقایع

بتبیین اینمقال آنست که قوام الملک که یکے از امراے سلطان محمود بهمنی بود و بعداز رحلت سلطان قلعه ویلکندل وملنکور وبعضی پرگنات آنحدود را بتغلب وتسلط متصرف شد پنج شش هزار سوار و ده هزار پیاه درزیر علم فساد او جمع گشته بودند در وقتی که ملک موید بجنگ کفار وتسخیر قلاع ایشان مشغول بود فرصت غنیمت دانسته بکرات بعضی از ممالک محروسه را تاخت و غارت نمود خرابیها رسانیده بود چون ملک منصور بمستقر سریر سلطنت رسید اول رسول دانای نزد او فرستاده اعلام داد که مناسب حال امرای نامدار که بسمت ایمان و اسلام موسوم نداشت که بموجب آیه کریمه انما المومنون اخوة بامسلمانان در مقام شفقت بود نگذارند که غبار عناد وفساد ساخت دین متین را مکدر گرداند چه جای آنکه در مقام

تعرض ممالک اہل اسلام درآئیند باوجود آنکہ از قدیم الایام مبانی محبت دوداد درمیانہ استحکام داشتہ لایق بحال ایشان نبود کہ درغیبت موکب اقبال تاخت بممالک محروسہ در آوردہ انواع خرابیہا رسانند اکنون مرجو وملتمس ازآن امارت پناہ آنکہ روابط دوستی و اتحاد را مستحکم دانستہ من بعد سمند عنادرمیدان فسادنتازدی

تخمی چنان بکار گر بار ورشود ازوی ثمر بباغ سعادت توان گرفت

چوں قوام الملک وفور سپاہ ولشکر و حصانتو کثرت اسباب سلطنت نوعی از راہ بردہ بود کہ بسخنان مصلحت آمیز ترک سیرا کنند ہرچند شہریار درنصیحت وشفقت کوشید آن مخذول بیشتر درصدد خلاف درآمدہ تاخیر بولایت آوردہ دشمنی صریح باولیای دولت قاہرہ ظاہر ساخت

کسی را کہ برگشت از و دولت ملک کند آنکہ افتد بدام مذلت

ملک موید چون ازان بدافعال مشاہدہ اینحال نمود ہمت ہمایون براستیصال اوگماشتہ باحضار عساکر نصرت مآثر فرمان دادبعداز اجتماع سپاہ بصوب ویلکندل توجہ فرمودہ بعدازقطع منازل قریب ممالک آن مخذول نزول اجلال واقع شدقوام الملک ازتوجہ خسرو نامدار اطلاع یافتہ بعدازتہیئہ لشکر وسپاہ و اسلحۂ وساز جنگ از ویلکندل یکمنزل باستقبال شتافتہ در برابرلشکر ظفر اثر فرود آمد روز دیگر چون خسرو رومی چہرتختگاہ سپہر را از فرطلوع منور ساخت ملک غازی بہ تسویۂ صفوف پرداختہ آہنگ جنگ نمود وقوام الملک برسپاہ خود را آراستہ بعرصۂ میدان تاخت و دلیرانہر دو سپاہ دست برتیر وشمشیر بردہ بریکدیگر حملہ آوردند

بجنبش درآمد دو دریای خون شد از موج آتش زمین لالہ گون
ز پولاد پوشان لشکر شکن تن کوہ لرزید بر خویشتن
اجل بر سر تیزۂ آبدار چو زہری نہفتہ بدندان مار
ز نظارۂ تیغ الماس فر تحقق پذیرفت قطع نظر

وآنروز ازصبح تاہنگامی کہ خسرو گردون سوار قریب بدایرۂ نصف النہار رسید آتش کارزار درالتہاب

بود ملک نامدار چون مایہ ثبات مخالفین را قائم و برقرار دید با دو ہزار سوار خونخوار خود برسپاہ مخالف زدہ ہر چند بعدد بسیار بودند باسطوت حملہ ملک کامگار چارہ جز فرار ندیدند قوام الملک چون لشکر خود را شکستہ یافت لا علاج چون بخت برگشتہ اش روگردانیدہ خود را بحصار رسانیدہ و بعدازین فتح ملک نامدار غازیان دشمن شکار را محاصرہ وتخریب قلعہ نابکار مامور گردانید چون پرتو این خبر بہ پیشگاہ ضمیر آن مطرود یافت وضرب حسام بہادران عظام را مشاہدہ نمود بود پای ثباتش از جای رفتہ دل از ملک و مال برداشتہ از حصار فرار نمود التجا بعماد الملک والی برار برد و سپاہ نصرت پناہ داخل قلعہ شدہ بضبط اموال وخزاین قوام الملک پرداختہ اکثر سپاہ او از غریب وحبشی و دکنی حلقۂ عبودیت درگوش کشیدہ ضمیمہ عساکر نصرت مآثر شدند و ملک نامدار محافظت وحکومت قلعہ ویلکندل و ملنگور را برمعتمدان کاروان حوالہ نمود بمستقر [سریر سلطنت بازگشت]۔

ذکر وقوع محاربہ ملک نامدار باعماد الملک والی برار بسعی واقسام قوام الملک بدکردار وفرار نمودن بتقدیر خالق جبار عماد الملک

چوں قوام الملک از عرصۂ کارزار نیم جانی بیرون بردہ ملتجی بعماد الملک گردیدہ تحف و ہدایاء بادشاہانہ از دُر و گوہر بخدمتش گزرانیدہ اظہار عجز وتذلل نمود و اعیان دولت را بدرم و دینار فریفتہ بوسیلہ آنہا طلب امداد و اعانت نمود عماد الملک را عرق حمیت بحرکت آمدہ چون شرارت ذاتی داشت باملک گردون مطاع درصدد مناقشہ ونزاع درآمد و ازاینجانب ملک چون اینخبر یافت رسولی فرستادہ پیغام داد کہ بران سلطنت پناہ معلوم خواہد بود کہ قوام الملک شریر سر بفتنہ و فساد برآوردہ ہموارہ حوالی

ممالک محروسہ راتاخت نمودہ ایذ اواضرار باہل اسلام می رسانید بکرات رسولا نرا فرستادہ واورا ازان افعال شنیع منع میمنودیم چون این ہیچگونہ فایدہ بران مترتب نگردید تنبیہ و دفعتش را لازم دانستہ چنانچہ معلوم عالمیانست سزای اعمال وافعالش رادرکنار اوگذاشتیم ہمچنانکہ بزرگان فرموداند

چوبدکردی مباش ایمن زآفات　　که بدرابد بودبی شک مکافات

اکنون بمسامع اقبال رسیدہ کہ آن مفسد پناہ بخدام بلند اقبال آوردہ چشم امداد داردترصد ازان سلطنت پناہ انکہ عہود قدیمہ را منظور داشتہ قوام الملک مخذول رادرمملکت خویش جائی ندہند و از ولایات خوداخراج فرمایند تا ابواب محبت مفتوح داشتہ درتہیج مواد فتنہ سعی فرمودہ باشند

شاخی چنان نشان کہ سعادت دہدثمر　　تخمی چنان بکارکہ بتوانیش درو

ودیگرمشہود ضمیر انورانکہ ولایت ہفت تبہ را کہ خاصۂ سلطان مغفور بود و داخل ولایت برار نبود ونیت دریں ایام ایشان ازروی تسلط صرف نمودہ اند بنا برقرب جوار وبعضی حقایق کہ برذمۂ سلطان مغفور ثابت نمودہ ایم وبآنولایت وظیفۂ محبت آنکہ انولایت راتسلیم گماشتگان مانمایند چون پیغام ملک عالیشان بعماد الملک رسید غرور ونخوت اورابران داشت کہ درجواب سخنان نصیحت آمیز کلمات وحشت انگیز برزبان راند چون قاصد بازگشتہ جواب ناصواب عماد الملک رامعروض داشت ملک موید از استماع آن غضبناک شدہ بعداز اجتماع عساکر کینہ خواہ ملک فریدون سپاہ تادیب عمادالملک روی براہ آورد و از اینجانب عماد املک لشکری مرتب ساختہ باتمیاز تمام از مقام ایلچپور درحرکت آمدہ باستقبال ملک بلند اقبال شتافت و بعدازقطع منازل سپاہ ہردو بادشاہ درظاہر قلعہ رامگیر بیکدیگر بازخوردہ در برابرہم خیمۂ وخرگاہ برافراختند روزدیگرخسروخاور برادہم شب سورسوار گردید دولشکر بل دو بحرموج گستر بتلاطم درآمدہ ازخروش کوس حربی ونفیر نای رزمی گوش سپہر بعقد حررا جم گرفتار گردانید آنگاہ ملک موید یمین و یسار سپاہ را با امراوخوانین سپردہ خود درقلبگاہ قرار گرفت وعماد الملک نیز میمنہ ومیسرہ وقلب وجناح آراستہ ازدو جانب چون نہنگان لجہ دریای ہیجا بادپایانرا برانگیختہ بہ تیغ وسنان خون دلیران رابا خاک ہلاک آمیختند سپاہ عماد الملک چون بسیار بودند

لحظہ بلحظہ ہر فوجی کہ شکستہ میشد جوقی بمدد رسیدہ داد مقابلہ ومحاربہ میدادند وآن دوگروہ چنان درہم آمیختہ بودند کہ قاہر ومقہور ومنہزم ومنصورہ مغلوب گردند ملک مویدرا از جرات وجسارت آنگروہ و طول مدت پیکار آتش غضب علم کشید بنابرعادت قدیم وشیوۂ مستدیم بنفس نفیس متصدی محاربہ ومقاتلہ گردیدہ از یکطرف قلب گاہبادو ہزار سوار جرار وکرار پردل آہن کسل

ہمہ کمان کش رزم آزمای تیرانداز ہمہ مبارز و آھن کداز وجوشن در

ھمہ فگندہ تن اندر مغاکہا ی ہلاک ہمہ نہا دہ تن اندر مغاکہای خطیر

چون شبر بیباک بران گردہ انبوہ حملہ آوردند وصفہای لشکر عماد الملک راشگافتہ خرمن حیات اکثر بہادران آن لشکر راذرہ وار بباد فنا دادند امراء عظام وخوانین کرام کہ بحکم آنشہر یار میمنہ ومیسرہ جاہ ومقام داشتند چون مشاہدہ نمودند کہ سپاہ قلب گاہ بتائید دولت خسرودین پناہ لشکر دشمن را جا برداشتہ اند تا بقیہ برآن گروہ تاختہ بضرب شمشیر جان ستان مخالفان راسہل وآسان از جاہی برداشتند عماد الملک چون دید کہ از ضرب تیغ آن آفتاب جہانبانی قیامت ثانی آشکارا گردید از ودہل رعب پای ثبات وقرارش متزلزل گشتہ بابقیۃ السیف آن بخت برگشتگان روی ادبار بوادی انہزام آور ددلاوران عساکر منصور تعاقب نمود جمعی کثیر رابقتل رسانیدند وبعضی دیگر از سپاہ نصرت پناہ دست بتا راج اموال واسباب عماد الملک برآوردہ آلات سلطنت راغارت نمودند بعد از شکست عماد الملک وفراغت از مہم محاربہ ملک نامدار عمال وگماشگان فرستاد ولایت ہفت تبہ را تصرف نمودہ بجانب سریر سلطنت نہضت فرمود چون دار السلطنت محمد انگر از فر حضور شہر یار منور گردید امراو خوانین وبعضی لشکری کہ در جنگ آثار تہور ومردانگی بظہور رسانیدہ بود ہر یک فراخور احوال بمراحم ونوازشات شاہانہ سرفراز گردیدہ رخصت انصراف بحال و پرگنات خویش یافتند درخلال این حال و وزرای کہ دار السلطنۃ بواسطہ مہمات ولایات ماندہ بودند بعرض رسانیدند کہ شتابخان راجہ کمامیت کہ کافری بیباکست درایام غیبت موکب ہمایون فرصت غنیمت دانستہ حوالی واطراف سرحد ممالک محروسہ راتاخت نمود خرابی رسانیدہ است وبآن اکتفانہ نمودہ اکنون درمقام کارسازی جنگ است ملک

نامدار چون این حال خبردار گشت درآن ساعت باحضارا مراوسپاه حکم فرمود دراندک وقتی که همه بردرگاه والا جمع آمدند

ذکر تسخیر قلعه ویمل کنده ووقوع محاربه ملک کامگار باشتابخان رای کمامیت وظفر یافتن براو

بعدازاجتماع سپاه کینه خواه ملک موید درساعتی سعد بعزم استیصال شتابخان که راجه بود قوی پنجه چند قلعه وحصار مستحکم معتبر مثل کمامیت ورنگل ویملکنڈه درقبضه تصرف داشت وهمیشه دوازده هزار تفنگی قدر انداز ملازم او بودند روان گشت ودرمبداء حال تسخیر قلعه ویملکنڈه راجه همت ساخته بعدازقطع مسافت ظاهر قلعه ویملکنڈه رامخیم سپاه نصرت پناه ساخت غازیان آنحصار رامرکز وار احاطه نمودند شجاعان فیروزی فربمر اسم کارزار وپیکار پرداخته سعی وکوشش می نمودند وکفار حصار بقدر طاقت وتوان کوشش های مردانه نموده همواره از نشیب وفراز سهام دلدوز وتفنگ صاعقه افروز درمیان روان وبازار جان ارزان بود چون مدتی برین نهج بگذشت وتسخیر حصار درخیر تاخیر بود برخاطر ملک موید ظاهر گشت که ایام محاصره ومحاربه بطول خواهد انجامید وعروس ظفر بزودی رخ نخواهد نمود رای قلعه گشایش اقتضای نمود که سپاه کینه خواه بهیات اجتماع حمله آور دبکمند نردبان وهر حیله که ممکن ومقدور باشد برج وباره قلعه بالا روند برطبق این فرمان داده خود بسعادت واقبال دامن مردانگی برمیان زده سپر عنایت کردگار برسرکشیده روبقلعه نهاد چون امراوخوانین وغازیان عظام خسرونامدار رادیدند که بنفس همایون عزم مقاتله نمود از جوانب زور آورده خود راباپای حصار رسانیدند وهر چند اهل حصار درمیدان ممانعت اظهار شجاعت نمودند چهره ظفر رامشاهدنمودند بیشه ببالای برج وباره برآمده هر که رایافتند تنش از بارسر سبک ساختند چون قتل وکوشش از حد بگذشت خسرودیندار رابربقیة السیف ترحم

آورده فرمانداد که غازیان عظام دست از باز ماندگان کفار بازداشته ترک نمایند معتمدان ونایک واڑیان بضبط خزاین واموال قلعه مامور گشتند چنانچه چندان زروگو هردسایر اموال واسباب ضمیمه خزانه همایون گشت که زبان خامه از تحریر آن عاجز و قاصراست که خبر تسخیر قلعه ویملکنڈه به شتانجان رسید فی الفور بالشکر افزون از چند وچون بعزم ستیز خسرو نامدار درحرکت آمده بجانب لشکر ظفر اثر متوجه شدوچون این خبر بشهر یاررسید آمدن آن نابکار ازفتوحات شمرده بالشکری مانندکوه آهن سنگدل و پولا دشکن باستیصال خصم شتافته بعدازقطع مسافت قریب به لشکر شتابخان نزول اجلال فرمود آن دولشکر دربرابر یکدیگر فرار گرفته بقیۂ آنروز وشب را باستعداد ترتیب آلات وادوات ضرب بسر برده بامدادان که خسرو شیرسوار گردون بتیغ شعاع سینه زنگی شب را بشکافت دلیران هر دو سپاه بعزم رزم متوجه آوردگاه گردیده دربرابر هم صفها مرتب ساختند و چون صفوف هر دولشکر آراسته گشته دست قضا ابواب شور وشر بر روی زمین گشود خروش کوس رزمی و ناله ونفیر کرنای غلغله درسپهر مینا انداخت دلیران هر دوصف بسان شیرژیان قدم درمیدان نهاده غبار معرکه را نقاب چهرۂ آفتاب گردانید و سوران رزم آزما مانند نهنگ مردم ربا میدان هیجارا از خون کشتگان چون دریای عمان ساخته جهانیان را درکمان روز قیامت انداختند وچون شتابخان ملعون چنانچه مذکورشد دو هزار تفنگچی قدرانداز در شب درکمین گاه نشانیده بود ازلشکر اسلام خلقی بے شمار شهید و مجروح گشتند ملک نامدار از مشاهدۂ اینحال غضبناک شده با دو هزارسوار خنجر گذار برقلب دشمنان زده بضرب شمشیر آبدار مردو مرکب رابرخاک هلاکت می انداخت کفار بیکبار حمله آوردند نیزآن کارزار نبوی التهاب یافت که تا این چرخ مینارنگ درگردش است چنین کارزای هیچکس را بنظر درنیامده و درهیچ دیاری مثل این پیکار مشاهده نیفتاده شهریار دشمن شکار صفهای لشکر کفار را که چون کوه ثبات اصناف داشت مانندموج دریا ازهم شکافته و پریشان ساخت شتابخان چون دانست که شربت شمشیر ابدار ملک کامگار لشکر نکبت اثر گشته و خسته شده چاره بجز فرار نیست بالضرورت وداع ملک و مال و ننگ و ناموس گفته روی بوادی فرار آورد غازیان نصرت سپاه کفار را متعاقب نموده چندان از ان بخت برگشتگان را

بقتل در آوردند که صدائے الامان از ساکنان آسمان برآمد و سایر اموال و اسباب و خیمہ و خرگاہ و آلات حشمت و سلطنت کفار بدست غازیان ظفر آثار درآمدہ مظفر و منصور بخدمت شہریار نامدار بازگشتند و ملک موید بمراسم شکرانہ آفریدگار پرداختہ مجموع غنایم کہ ازآن کافر بدست آمدہ بود برغازیان نصرت شعار قسمت فرمودہ منشیان بلاغت نشان فتح نامۂ ہا باطراف و اکناف و جوانب روان ساختند۔

ذکر توجہ نمودن خسرو کامگار نوبت دوم بعزم رزم شتابخان و تسخیر قلعۂ کمامیت و ورنگل و نصرت یافتن برکفار بعون کردگار

چون شتابخان از جنگ گاہ گریختہ خود را بقلعہ کمامیت رسانیدہ از ضرب شمشیر جانستان غازیان امان یافت براجہای صاحب شوکت کہ قلاع و حصار و لشکر بسیار داشتند میان رای گوند پلی واندرکونڈہ وار وہ پلی واینگیر پیغام داد کہ این صاحب شوکت کہ امروز درمیانہ سلاطین بقوت و شجاعت و تائید ایزدی امتیاز دارد و باقتضای قضا براکثر ممالک تلنگانہ استیلا یافتہ قلاع و حصار ہای کہ تاحال کمند تسخیر ہیچ یک از خسروان بلند اقبال بکنگرہ آن نرسیدہ بضرب تیغ خونریز مسخر ساختہ است والحال از وشکست تمام رسیدہ اگر از جانبین سلسلۂ اتحاد موافقت درست نہ شود و امداد و اسعاد یکدیگر نمایم و بقوت و استظہار لشکر بیشمار کاراور انسازیم عنقریب سیلاب بلا برجمع این بلاد محیط خواہد گشت و تمامی قلاع و حصارہا و ولایات از قبضۂ تسلط رایان گردون مطاع انتزاع خواہد فرمود اکنون شما در مادۂ صلح و جنگ وقبول ورد نصیحت مشفقانہ اختیار دارید

نیک خواہاں دہند پند ولی نیک بختان بوند پند پذیر

چون پیغام آن زشت فرجام برایان آن محال و مقام رسید از آنجا کہ بخت ازایشان رمیدہ و

آفتاب دولت شان برسر بام رسیده بود بسخنان حشو آمیز آن مردود گمراه شده هریک از مقام خود باسپاه و جمعیت تمام متوجه کمامیت و ورنگل شدند و دشت وصحرا و جنگل آن سرزمین در لشکر کفار چنان مملوگشت که مهندس عقل از شمار عشر عشیر ایشان درنگارخانه وهم صورت نمی بست وسیاح خیال چند و چون اورا درنمی یافت

لشکری بیشتر زمورو ملخ تند و سرکش چو شعلهٔ دوزخ

راجه های بیدین وشتابخان لعین بالشکر بسیار وفیلان اژدها کردار و پیاده های توپچی وکمانداران عزم جنگ ملک نامدار نمود مضمون این مقال بگوش هوش آنجماعت می رسانیدند

غلط بین که بدخواه رادر سراست که نیروی از کثرت لشکر است

نداند که هنگام کین گستری زحق نصرت آید نه از لشکری

وچون منهیان این خبر بسمع اقبال رسانیدند شهریار کامگار دفع اشرار وغیر کفار را برذمت همت شاهانه لازم دانسته بالشکر جرار رایت ظفر آیت بصورت استیصال آن کافران برافراشته بعدازطی مراحل درساحت کمامیت شغه سایبان وخرگاه بذروهٔ مهر و ماه رسانید شتابخان ازینحال خبردار گردید و بارایان وراجهای قوی پنجه ولشکری عظیم باستقبال شتافت چون تقارب عسکرین دست داد صف آرای نموده هر یک از راجهای قوی پنجه را باجمع از دلیران سفاک وفیلان بیستون آثار وتفنگچیان قد انداز درمحل استوار داشته خود بنفس خبیث درقلبگاه علم کفر وضلالت برافراشت و ملک فلک غلام پیش غازیان عظام دربرابر لشکر کفر وظلام به تسویهٔ صفوف و میمنه ومیسره وقلب وجناح آراسته عزم رزم و پیکار نمودند آنگاه دلیران هردو سپاه دست باستعمال تیر وکمان وسیف وسنان برده داد مردی ومردانگی داده از شمشیر مجاهدان ابروارخون می بارید واز حدت پیکان راه عدم درجسم وجان گشوده می شد زبس کشته گشتند هردو گروه ها زخون خاست دریا واز کشته کوه خسرو کامگار بادلیران اسلام ازیمین وسیسار حمله کوه شکوه برسپاه کفر آورده بیک صدمه ارباب ظلم را چون زلف سیاه بتان درهم شکسته رایت اقتدار شان که از سرتبختر وطغیان بفراز آسمان افراشته بودند نگونسار گشت ونفوس غرور و پندار آن کفار بآب

تیغ غازیان یکبارہ شستہ گردید سرداران و راجہای آن اشرار برحکم اضطرار روی ہزیمت نہادہ نسیم فتح برچمن آمال غازیان بلند اقبال وزید ومجاہدان باخسرو صاحبقران تکامی کافران نمودہ راجہای بزرگ وعظمان کفار اسیر و دستگیر کردند خزاین و دفاین و اموال و اسباب بیحد وشمار بدست غازیان نصرت شعار درآمد وشتابخان بصد حیلہ جان ازین معرکہ بیرون بردہ ترک مال وعیال وقلاع وحصار نمود پناہ بنام چندر دیوکی از راجہای معظم مملکت تلنگانہ بود واکثر قلاع وحصار ہا کہ درقبضہ تصرف داشت بابعضی ازقلاع دیگر مثل قلعہ ایتکیر و اندرکندہ نیال کوندپلی بہ تحت وتصرف داشت اولیای دولت قاہرہ درآمد وملک نامدار فتح نامہا باطراف وجوانب فرستاد بجانب قلعہ کمامیت توجہ فرمود۔

ذکر فتح قلعہ کمامیت و بیان بعضی وقایع
کہ دران حین روی دادہ بود

چون مانچہ رایت فیروزی آیت پرتو وصول برنواحی حصار کمامیت کہ درتمام دکن وتلنگانہ بکمال استحکام ومتانت اشتہار داشت وعقل سلیم تسخیر آنرا بقوت غلبہ لشکر ونقب توپ ومنجنیق وسایر اسباب گرفتن قلاع محالی بل عین خیال می شمرد انداخت ہندوی کوتوال کیوان مثالش ابواب مخالفت گشاد دروازۂ قلعہ را بستہ اظہار سرکشی نمود ملک نامدار او چون نمیخواست کہ شیران عرصۂ کارزار بسبب تسخیر حصار بدرجہ شہادت رسید ازروی شفقت بمردم آنجا پیغام داد کہ شتابخان سردار و استظہار شما با جمیع راجہای تلنگانہ از ضرب حسام مادوی بفرار آوردہ اکثر طعمۂ شیر شمشیر غازیان گردیدند حالیاً برجان و مال زن وفرزند خود بخشودہ بمرحمت شاہانہ امیدوار بود متوجہ پایۂ سریر گردون مصیر گردید کفار خاکسار رسخنان شفقت آمیز ملک نامدار بخاطر نیآروردہ شروع در جنگ و جدال نمودند وشہریار نامدار از شقاوت آنجماعت غضبناک گردیدہ فرمان قضا جریان بصدور پیوست کہ سپاہ کینہ خواہ از گرد راہ

حصار را احاطہ نمودہ در تسخیر آن نہایت سعی بظہور رسانند مجاہدان و غازیان حسب الامر بہ ترتیب اسباب قلعہ گیری پرداختہ ہر چار طرف قلعۂ جنگ درانداختند و چند شبانہ روز نفیر صدائے توپ و تفنگ پیغام و پیامی درکار نبود و ہر روز جمعی از دلیران اسلام قدم جرات برخاک زیرنہادہ شربت فنا می چشیدند و از اہل حصار بسیاری بضرب تیر و تفنگ برخاک فنامی افتادند چون شہریار کامگار ملاحظہ نمود کہ بہادران لشکر اسلام بدست کفار ضایع میشوند صلاح دران دید کہ بہیات اجتماعی ازاطراف جنگ انداختہ جبراً وقہراً رامسخر سازند بنابران ملک موید بابہادران صفدر [روبہ] قلعہ نمودہ کفار ہرچند قدم جرأت برمر ممانعت استوار داشتند فایدہ بران مترتب نیافتند و ملک نامدار باغازیان ومجاہدان ملت سید ابرار سرتا برسرکشیدہ خود رابخندق انداختہ از راہ ستیز بخاک ریز برآمدہ باانکہ از صحاب توپ و تفنگ باران بلامی بارید و درہرقدمی جمعی از غازیان قلعہ گشا شہید و زخمی میگردیدند بہادران شیرصولت بیمن دولت ملک موید پای برکشتگان خود نہادہ بزور نردبان و کمند برآنحصار عروج نمودند وبہ نیروی اقبال آنشہر یار حصاری بدان استحکام مسخر ملک فلک علام گشت و غضب شاہانہ برقتل عام فرمانداد صغیر و کبیر کفار شریر عرصۂ تیغ و سپر غازیان شدہ درانحصار از کفار دیاری نماند و زبان تقدیر مضمون ایت کل من علیھا فان بگوش ساکنان آن مکان رسانید بعدازان دست غارت و تاراج گشاد جمیع دفاین وخزاین و دروگوہر کہ شتابخان و اجداد شقاوت بنیادش اندوختہ بودند ضمیمہ خزاین ملک موید گردیدہ دختران و اہل وعیال شتابخان بسرکار اقدس ہمایون جمع گشتند و بفرمودۂ آنشہر یار اماکن و مساکن کفر و بتخانہا ویران گردیدہ بجای آن مساجد و مجامع اسلام باتمام رسید و جمیع ولایت شتابخان باورنگل و توابع بتصرف ملک فلک قدرت درآمد درہرولایت و پرگنہ امیری بافوج از غازیان مقرر گردانیدہ مقامات ورعایا رابالتفات سرفراز گشتند۔

ذکر محاربہ خسرو کامگار بہ اکجارام چند مشہور بہ گجپتی دوید یادرشتابخان و رایان گردنکشان مملکت ہندوستان و اختصاص یافتن بفتح و ظفر و مسخر ساختن تمام ولایت تلنگانہ تا کنار بحر اخضر

فارسیان مضمار سخن گستری دراحوال شہسوار اقلیم سروری کمیت خامہ را چنین بجلوہ درآوردہ اندکہ چون شتابخان ازبیم حسام دلاوران عظام درین نوبت انہزام یافت بہ رام چندر پسر راجہ گجپتی کہ رای فرمان فرمای بروبحر تلنگانہ و اودیسہ تا اقصای بنگالہ بود و گوندپلی تخت گاہ آن گمراہ بود بکثرت لشکر و وفور خزاین و سایر اسباب سلطنت ازجمیع رایان ہند پیشی داشت و زبان حالش ہموارہ مصداق این مقال را ادامی نمود ابیات

منم آن رای کز شجاعت ورای — تنگ شد برجہان زملکم جای
من کجا و کجا شہان دگر — آفتاب است برسرم افسر

پناہ برد ماجرای احوال بالتمام معروضداشت وازروی عجز وزاری خاطرنشان این نادان چنین کرد کہ خسرو کامگار کہ برممالک تلنگانہ صاحب اختیار گشتہ است ازایات فتح برذاتی و باندک توجہی تمام قلاع و بقاع وخزاین و زن وفرزند مرامسخر ساختہ و دستگیر کردہ است عنقریب طلیعۂ سپاہ اوباین مملکت خواہد رسید اگر رای معظم فکر کارواندیشہ انتقام اوبہ محاربہ و پیکار نکند و ہر چند زود ترتہیۂ اسباب وآلات مجادلہ و مقاتلہ نہ نماید لامحال باندک فرصتی عیال و اطفال مملکت رای پایمال حوادث گشتہ بتصرف اوخواہد آمد اکجارام چندررابرتخضع وتخشع آن بیدین ترحم آمدہ ازسخنان فتنہ انگیز ترس عظیم دردل برعکس راہ یافتہ ازکمال خوف در مقام استعداد ادوات جنگ درآمدہ فرمان دادکہ عساکر نکہت اثر از سرحد بنگالہ تا اقصی تلنگانہ کہ در قبضۂ تصرف اوبود حاضرآیند امرای کفار از

اطراف و جوانب جوق جوق وفوج فوج متعاقب یکدیگر بسریر ضلالت مصیر پیش میرسند تا قریب سه۳ لک پیاده وسی۳۰ هزار سوار همه نیزه گذار مردافکن وصفدر ودشمن شکن مجتمع گشتند آنگاه رام چندروشتابخان ویا درودهری چند ودیگر رایان وراجه هاوعظمائے لشکر کفار برقصد درفع ملک نامدار هم سوگند گشته علم شقاوت برافراشتند وچون مهنیان این خبر بمسامع اجلال رسانیدند فرمان واجب الامتثال صادرشد تا امرای عظام وخوانین کرام از محال و پرگنات خود روی بدرگاه سپهر احتشام آوردند وعزم جهاد ومحاربه آنملاعین جزم فرموده سنت سنیه مشورت را مرعی داشته دران امر خطر با امرائے روشن ضمیر مشورت فرمود

چو فرمود رای جهان رای خویش نخنهاے فرخنده آور ده پیش
گران مایگان سپاه گزین نهادند ز اخلاص سر برزمین

که فرض است فرمان صاحب قران بهادران اسلام رابجهاد کفارتحریض نمود دلیران هر دوصف قدم شجاعت درمیدان کین نهاده دست به تیغ وسنان کشاده خاک رزمگاه راتوتیاهی دیده مهر وماه گردانید ندوزمین معرکه راازخون دلاوران رنگین ساختند ملک شیردل بسان بحر جوشان ونهندآتش خروشان گردیده چون نهنگ خودرا بمیان دریای لشکر انداخت واز مرکز زمین خاک باوج کیوان رسانیده دماراز اهل کفر وضلال برآورده واز طرف میمنه شاهزاده حیدرخان روز روشن رابراهل شرک تارساخته سرگردان هند بخاک درآمده یادر گرفتار گردید وشیرن ابیشه هیجاز طرف میمنه ومیسره لشکر رامچند ر رابزور بازوی مردی ومردانگی متفرق ساختند ملک کامگار ردرآنوقت چون شیری که دررمهٔ آهوافتد شمشیر درکفار نهاد بسیاری از بیدینانرابرخاک هلاک انداخت مبارزان کفار بقدر طاقت وتوان دست بردهامی نمودند اماچون ستیز ماماو بحدشه ضعیف نهاداست سروش عنایت از بی آیه کریمه ینصر کم الله نصراعزیزاور گوش ملک کامگارخوانده از صلابت مجاهدان اسلام سلک جهت ارباب ظلام از هم گسته قرار برفرارنمودند رامچند رگرفتار گردید ودویدزمادرطعمه شمشیرخون آشام حیدرخان کشته

سربباد دادست چون علم کفرنگونسارشد سرور کفار گرفتار شد

وافیال واموال وخزاین واسباب رامچندرو اکثر راجہا بتصرف اولیای دولت قاہرہ درآمدہ چہارلک ہون نقدا باجواہر ومرصع آلات واسباب طلاونقرہ واصل خزانہء عامرہ گردید وغنیمت فراوان نصیب مجاہدان گردیدہ عنان اوامرونواہی کشور ہندوستان وتلنکانہ براوبحرادر قبضہء اقتدار ملک نامدار درآمد وقریب یکہزار بتخانہ بمساجد ومساکن صلحا تبدیل یافت بعدازین فتح ملک دریانوال شاہزادہ نامدار حیدرخان راکہ دران جنگ کارنامہ رستم واسفند یاربظہور رسانید دید یادر رابقتل آوردہ مشمول عنایات بیدریغ گردیدہ درمیان اقران بلند پایہ سرفرارگردانید وبہمن دستور برمرتبہ وجاہ فتحی خان کہ نہایت دلاورے ومرادانگی بتقدیم رسانیدہ بود افزودہ طبل وعلم سرفرازیش داد وبدولت واقبال روانہ کندپلی گردیدہ کوندپلی راکہ درنہایت استحکام بود باسہل وجہی بآلات قلعہ از توپ وتفنک وآذوقہ و سایراسباب وغیرہ بتصرف بندگانش درآمدہ بود بخورشید خان سپردہ جمعی از دلیران معتمد ونایکواڑیان واحتشام راباوگذاشتہ علم ثریا پرچم بقصد تنبیہ زمرہ کفار بصوب راجیندری وایلور برافراشت بعداز وصول بانحدود غازیان عظام بکوہ وجنگل ونشیب وفراز ولایت کفار درآمدہ جمعی کثیر رابقتل رسانیدہ بتخانہ ہا ومساکن ایشانراخراب نمودہ درولایت ایلور خلقی بیشمار بدوزخ فرستاد اسیر وبردہ بسیار گرفتہ باغنیمت ومال فراوان مظفر ومنصور شدہ بمعسکر نصرت اثر خود پیوستند۔

ذکر ارادہ شبخون آوردن ارباب ضلال برلشکر منصور خبر یافتن ملک موید وکس برسرایشان فرستادن ونصرت یافتن مجاہدان وغازیان اسلام بعنوان ملک العلام

چون کنار ندی گنگ کہ متصل راج بندریست محل نزول اجلال اردوی کیہان پوی گشت بمسامع اقبال رسانیدند کہ فوجی عنقریب منتظر جنگ آور پناہ بہ بیشہ وجنگل بردہ عزم شبخون دارند ملک نامدار

چون این خبر شنید فی الفور فتحی خان ورستم خان را که از شجعان زمان وعظمای لشکر مملکت ہندوستان بودند بادو ہزار سوار فرستاد که جزای کفار نابکار دہند چون لشکر منصور بآن جنگل وبیشه که پناه آن قوم گمراه بود درآمدند کفار خبردار گشته مسلح ومکمل باستقبال شتافتند و بترتیب وآین رزم ازطرفین صفہا آراسته غریو کوس ونفر باوج سپہر اسر رسانیدند

دولشکر بیکدیگر آمیختند زگیتی قیامت برانگیختند

چکا چاک شمشیر برنده برق زمین رابدر یای خون کرد غرق

کافران مقہور از محض جہل وغرور بالشکر منصور فدای وار میکوشیدند ومجاہدان فیروز از اطراف برآن گمراہان سیاه روز تاخته تیغ ستیز سنان خونریز ایشان نہاد قریب بدو ہزار ہندوی زحل کردار به تیغ تیز مریخ نشان بیجان ساختند از مشاہدهء ایخال آثار راعب وہراس درارکان جمعیت فرقه ضلال افتاد ترک ستیز نموده راه گریز پیش گرفتند ومجاہدان منصوران زن وفرزند واہل واعیال آن گروه گمراه را اسیر ودستگیر نموده باغنایم موفور واموال نامحصور بکریاس گردون اساس مراجعت فرمودند۔

بیان مصالحه فرمودن ملک نامدار وباسنادد یو

وسنادد یو که بین الجمہور یکجہتی معروف ومشہور است واز اقصائے بنگاله تا سرحد تلنگانه درتصرف داشت چون اخبار گرفتاری راجه رام چندر وشکست لشکر کفار شنید بامرای مملکت وارکان دولت خود درباب صلح وجنگ باملک نامدار مشورت فرمود مجموعاً بعرض رسانیدند که این موید که ممالک تلنگانه استیلا یافته است ہمانا که شجره دولتش دست نشان اعطاف سبحانی است و برضمیر رای اعظم ظاہر و ہویدا است که بامعدودی دربرابر سیصد ہزار پیاده خونخوار وسی/۳۰ ہزار سوار نیزه گذار درآمده بقوت بازوی مردانگی رامچند ر رابا چندین رای راجه معظم درہم شکسته ممالک رادر تصرف ایشان انتزاع فرموده

است وسلاطین اسلا پنجاه ہزار سوار و بجنگ این شہسوار آوردہ ناکام فرار نمودہ اند

چنین کارہا برنیاید زکس بجز یاری ایزد ازغیب بس

گر آثار مخالت ظاہر شود عنقریب طلیعہ سپاہ نصرت پناہش با ینجانب خواہد رسید بنا بران مقدمات صلاح دولت دران می بنیم کہ باین موید از درفتنہ وجنگ درایم بلکہ از راہ عجز واستغاثہ پیش آمدہ تحف وپیشکش شاہانہ بہمراہی یک دو مرد سخندان روانہ داشتہ، بدرگاہش توسل جوئیم وسناد دیو چون غافل وفرزانہ بود سخنان دولتخواہان صواب اندیش را بسمع رضا اصغا نمودہ رسولان باتحف لایق ارسال نمودہ پیغام داد کہ اگر قبل ازین تقصیر رفتہ باشد ازان نادم گشتہ من بعد درراہ وفاداری واخلاص خواہد کوشید از الطاف شاہانہ امیدوار است کہ گناہا نرآباب کرم شستہ ولایت اینجانب آب گنگ از تصرف این بندہ بیرون نیاورند ولایاتی کہ اورا بجانب واقعست تعلق بآن خسرو نامدار داشتہ باشد کہ مابند کہ مابندگان بہ ہیچ وجہ قدم از جادہ عبودیت

بیرون نہ نہیم وازمقتضای فرمان تجاوز نہ نمایم ہمہ بندگانیم خسرو پرست

رسولان بعداز وصول بہ اردوی کیہان پوی بوسیلہ مقربان درگاہ بشرف آستان بوسی سرفراز گردیدہ تحف وہدایارا گذرانیدند واز جانب وسناد دیو چندان عجز و زاری نمودند کہ مراحم شاہانہ شامل حال اوگشتہ رسولان رابتشریفات شاہانہ نواختہ امر فرمود تا قولنامہ نویسند مشروط بانکہ ندی گنگ درمیان ولایت اوڑیسہ وتلنگ سرحد باشد ومن غازیان متعرض ولایت اونگردند وآن نوشتہ رابسکہء ہمایون مزین ساختہ فرستادگان وسناد دیورا باقول نامہ واسپ وتشریفات رخصت انصراف ارزانی فرمود او وولایت وپرگنات ایلور با مضافات بہ جہت تصرف گماشتگان دولت روز افزون درآمدہ ضبط ونسق آنرا بمعتمدان حوالہ نمود علم عزیمت بصوبہ مستقر سلطنت برافراشت اکنون عنان خامہ بصوب ذکر تسخیر بعضی اضلاع دارالحرب بیجانگر معطوف میگردد ومن اللہ الاعانۃ۔

ذکر محاربۂ ملک موید با کفار دار الحرب بیجانگر و تسخیر قلعہ یلم کنڈہ بعضی وقایع دیگر دران بین روی دادہ

چون خاطر خطیر ملک گردون سریر از ممر منازعہ ومصالحہ کفار اودیسہ وکندیلی جمع گردید بمسامع اجلال رسانیدند کشن رای راجہ بیجانگر در ہنگام غیبت موکب ہمایون بحدود ممالک محروسہ آمدہ بعضی از سرحد ہارا تاختہ چون خبر مراجعت اردوی کیہان پوی بسمع آن کینہ جوی رسید سیہ روی بولایت خویش باز گشتہ است از استماع این خبر آتش غضب آن خسرو زمانہ کشیدہ فے الفور عنان یکران بصوب تادیب آنگروہ تافت امرای صافی پذیر بعرض رسانیدند کہ قلعہ کندویر متصل بمملکت محروسہ است الحال صلاح دولت می بینم کہ بہ تسخیر انحصار پرداختہ بعداز انکہ دست کفار از حوالی این بلاد کوتاہ گرد وشہریار لشکر بدانصوب کشیدہ بتادیب آنجماعت پردازد ملک ملایک سپاہ راسختان مصلحت اندیشان پسند خاطر آمدہ درساعت مختار علم اقتدار بصوب قلعہ کوندویر برافراشت وچون حوالی مذکور مضرب خیام ملک سپہر احتشام گردید مثال واجب الامتثال شرف نفاذ یافت کہ غازیان نصرت پناہ باتش تیغ جانسوز وپیکان دیدہ دوز خرمن حیات مخالفانرا سوختہ جمعی دیگر بہ تیشہ تدبیر جنگل اطراف قلعہ را پاک سازند مجاہدان بموجب فرمان اشتغال نمودند بامر قلعہ گیری پرداختند درخلال این حال جمعی از مہتوران کفار ساکن قلعہ یلم کندہ وینکوندہ کہ ہرایک درد وکاوی کوندبیر واقع بودند ہر شب در ہنگام غفلت بحوالی وحواشی اردو آمدہ مردمی راکہ باطراف متردد بودند ایذا وتشویش میرسانیدند وبقتل وغارت مبادرت می نمودند چون اضرار اشرار حد گذشت رای قلعہ گشای ملک موید چنان اقتضا نمود کہ اول بہ تسخیر آیندوحصار پرداختہ بعداز فراغ ازان روی عزیمت بصوب محاصرہ کوندبیر آورد دو بنابرین رایت ظفر آیت رابصوب قلعہ یلم کندہ درحرکت آوردہ ظاہر انحصار راکہ دربلندی واستحکام

نظر ملک مینا فام بود غنیم عساکر نصرت فرجام گردایند و دلیران قلعه گیر از اطراف و جوانب هجوم آورده از دهشت و هیبت مجادله و مقاتله گردون بی سر و پا را روش گردش فراموش گشت و عقل کل دران واقعه هایله حیران مدهوش ماند سکان آثار شجاعت بظهور آورده به برج و باره برآمد دست به تیر و سنگ و تفنگ دراز نمودند و ابواب نزاع و جنگ برروی خویش گشودند شهریار کامگار را از ستیز و جرات کفار شعله غضب زبانه کش گردیده فرمان داد که از اطراف حمله آورده به برج و باره برآیند و بلوازم قتل و کشتن اشتغال نمایند

نبرد آزمایان دشمن شکار رخ کین نهادند سوی حصار

سپر بر سپر دوش بر دوش هم دویدند شیران قدم بر قدم

هر چند اهل حصار درمقام مدافع اظهار شجاعت نه نمواند چهره مرادرا شاهده نمودند از صدمه تیغ و سنان دلیران پائی ثبات شان از جارفته مجاهدان اطراف بالارفته خود را بدرون حصارا نداختند و هر که را یافتند پیکرش از سر سبک ساختند

بتاراج جان مرک بکشاد دست شد از کشته برپشته بالا و پست

ز بس قتل شد مرگ باخود بجنگ که بسیار کردی بیک جادرنگ

چون کشتن از حد گذشت فریاد زن و مرد بفلک لاجور درسید دریاے مرحمت آنشهر یار به تموج درآمده بر بقیة السیف بخشایش فرمود بعدازان پرتو التفات برحال متوطنین آنحصار انداخته در ارتفاع و تعمیر بروج و جدار آنحصار تاکید فرمود و غنیمتی که ازان قلعه بدست آمده بود بالتمام بدلیران اسلام مرحمت نمود دارای آنقلعه بسهیل خان خواجه که بشجاعت و وفاداری مشهور بود عنایت فرمود بجانب قلعه کوندپلی متوجه گردید سبب انکه قلعه مذکور بتصرف اولیای دولت درآمده بود جمعی از نا یکواریان راه مخالفت پیش گرفتند و شاهزاده بلند اقتدار حیدرخان را به تسخیر آنقلعه و تادیب آنجماعت نامزد فرمود بوجه بخاطر همایون رسید که خود متوجه کوندپلی گردیده خاطر از جمع آنقلعه جمع نمود متوجه قلعه کوندبیر گردید و درین اثنا واقعه عجیبی روی نمود تفصیلش انکه چون خبر توجه شهر یار بعزم تسخیر قلعه کوندبیر

بکشن رای که درآن ولا فرمانروای بلاد بیجانگر بودرسید وخواهرزاده خودرا باپنجاه هزارسوار بامداد اهالی کوندبیر فرستادو چون آنجماعت بولایت کوندبیر رسیدند ملک کامگار فتح یلم کنده نموده بجانب کوند پلی نهضت فرموده بود سپاه کفر غیبت آنشهر یار را غنیمت دانسته برقلعه یلم کونده آمده شروع درجنگ وجدال نمودند سهیل خان کس پیش سردار کفار فرستاد که سه روز مرافرصت دهید که قلعه راتسلیم نمایم وهمان لحظه کس بخدمت ملک کامگار فرستاده شرح حال راعرض نمود کفره ازسهیل خان فریب خورده فارغ البال ومرفه الحال بعیش ولوندی مشغول گشتند۔

ذکر مراجعت ملک نامدار ومجادله نمودن با کفار بیجانگر وفتح اختصاص یافتن وتسخیر قلعه کوندبیر بامر ملک قدیر

چون خبر محاصره یلم کونده بشهر یار رسید مانند بحرذخار جوشان وخروشان روبدانصوب آورده مثل بلا های ناگهان بمیان سپاه بیجانگر درآمده دماراز روزگارایشان برآوردوچون سردارلشکر بیجانگر روی ستیز ندید وادی کریز پیش گرفت شاه وسپاه خیمه وخرگاه راگذاشته تاسرحد بتوقف جایز نداشتند وغنیمت بسیاراز زروجواهرواسپ وفیل وخزانه که رای اعظم کشن رای برشصت فیل بارنموده بواسطه اطمینان ساکنان قلعه کوندبیرویلم کنده فرستاد بود درآنروز تبصرف اولیای دولت قاهره درآمد بعد ازاین فتح موکب همایون بصوب قلعه کوندبیر نهضت فرمود درظاهرآنحصار قبهء بارگاه باوج مهروماه برافراشت دولیران نصرت شعار را بافروختن آتش کارزارامر فرمود آن لشکر خونخواردر برابر هربرجی فوج ودربرابر هرکنگره قشونی صف کشیدندو دلیران قدم درمیدان محاربه گذاشته بضرب توپ وتفنگ تزلزل دربنای انقلعه انداخته از اطراف وجوانب چون صبا که شکاف درگل سوری افگند بیک صدمه چند موضع رارخنه کردند ومدت چند شبانروز آتش پیکاروکین از بالاپائین فروزان بودشهر یارخودمتوجه تسخیر

قلعہ گردیدہ روی بدیوار حصار درحصہ ہاآورد وبہادران چون مشاہدہ نمودند کہ ملک نامدار خود متوجہ کارزاراست بیک حملہ قلعہ پائین را از تصرف دشمنان برآوردو کفار از بیم جان بجانب قلعہ کہ برقلہ کوہ بود شتافتند وغازیان لشکر اسلام روے ستیز بہ تسخیر آنقلعہ گردون شکوہ آوردہ از اطراف آتش پیکار برافروختہ جمعی راکہ سرراہ برسپاہ بستہ بودند مغلوب ومتفرق ساختند سردار کفار چون دانست کہ قوت مقاومت باسپاہ نصرت پناہ از حیز مکنت روبرون است دست دردامن استغاثہ زدہ کلید حصار را بخدمت شہر یار آوردہ طالب آمان گردید ملک نامدار پای عفونقوش جرایم اہل حصار راشستہ حکم جہانمطاع شرف نفاذ یافت کہ عساکر نصرت ماثر متعرض نقوس ساکنان حصار نگشتہ آنقوم رابالتمام متصرف کردند حسب الفرمان غازیان دست بتاراج اموال اہل ضلال برآوردہ جمیع مایعرف

ایشان رابحوزۂ تصرف درآوردند　　چوبرباد تاراج رفت آنچہ بود
فگند ندآتش دران بوم زود　　نماندند چیزی بجز سنگ و خاک
وزان پس باتش سپردند پاک　　زآسیب قہر اندران بوم و بر

نماند از عمارت بکلی اثر

ذکر محاربہ خسرو دادگر با کفار بیجانگر و بیان بعضی وقایع دیگر

مخبران احوال سلاطین دکن چنین روایت کردہ اند چون تسخیر قلعہ کونڈبیر' بانواع ولحواحق بکش رای رسید اندیشہ نمود کہ اگر بزودی درمقام تلافی وتدارک درنیابد عنقریب طلیعہ سپاہ نصرت دستگاہ بیجانگر خواہد رسید بناء علیہ بسوہ راج نام کافر باشجاعت راکہ داماد اوبود باصد ہزار پیادہ وبیست ہزار سوار مستعد آلات جنگ بطرف کوندبیر نام زدفرمود روانہ ساخت و چون این خبر بسمع ملک نامدار رسید بامراومقربان مشورت فرمود گفت

بود قلعه زندان شاہان و بس　　بدان سان کہ زندان بلبل قفس
درودشت جائ پلنگ است و شیر　　نشد شیر از طمعۂ شہر سیر

دولت خواہان نیز صلاح دران دیدند کہ قلعہ خالی نمودہ یکدو منزل بطرف کوندپلی توجہ فرمایند واز روی دانستگی بدفع ورفع کفرہ پرداختہ جزا وسزای ایشان بدہند بجہتہ امضای این عزیمت آذوقہ برغازیان تقسیم فرمود دروازہا سوختہ اکثر برجہاد عمارات راباخاک یکساں ساختہ بالشکر و سپاہ از قلعہ نہضت نمود درکنار ندی گنگ نزول اجلال فرمود کفار قلعہ گذاشتن راحمل برترس وبیم آن شہریار نمودہ اجمال و اثقال خودرا درقلعہ کوندبیر گذاشتہ ازروی نخوت وغرور بسرعت تمام بعزم رزم لشکر اسلام متوجہ گردیدند چون منہیان توجہ کفار را بسمع آن شہریار رسانیدند سرور آنسپاہ راباالطاف شاہانہ امیدوار ساختہ بزبان گوہربیان گذرانید کہ خصم قوی پنجہ روی نیاوردہ است غیرت اسلام مقتضی انست بجہتہ تحصیل ننگ و نام ابواب اتفاق و امداد مفتوح داشتہ بضرب تیغ اتشبار دماراز روزگار برآوریم امرا وسپاہ دست اطاعت بردیدۂ قبول نہادہ از سر اخلاص عرضداشتند کہ تاجان وتن ورمق داریم دست ازرکاب ظفر انتساب بازنداشتہ درجان سپاری دقیقہ ازدقایق خسرو گذاشت نکنیم

چوکا رافتد بوقت جانسپاری　　زما کوشش ز اقبال تو یاری
زہی توفیق آن فرخندہ چاکر　　کہ در بارز د براہ خدمتت سر

چوں خاطر ملک کامگار ازجانب دولت خواہان اطمینان یافت باپنج ہزار سوار کہ درانوقت ملازم رکاب ظفر انتساب بودند مانند شہبازی کہ شکار کبک وتیہورا آسان شمارد روی بجانب کفار نہادند چون تلافی فریقین دست داد ازجانبین عزم رزم نمودہ اول روز تا وقتی کہ مہر عالم افروز بدائرہ نصف النہار رسید آتش کارزار درالتہاب بود شہریار کامگار چون ثبات وستیز خصم را مشاہدہ نمودہ با دوہزار نامدار چون برق اتشبار برسپاہ کفار حملہ آوردہ تفرقہ درسلک جمعیت انداخت آن اشرار وسپاہی کہ کوہ بہ وقار خود استظہار داشتند بیک حملہ کوہ شکوہ درہم شکستہ روی بوادی فرار آوردند ولشکر ظفر اثر ازعقب تاختہ جمعی را از تیغ بیدریغ گزرانیدند وخود را بقلعہ کوندبیر رسانیدہ از حسام خون اشام

غازیان استخلاص یافتند وشہریار نامدار بادلیران قلعہ را مرکز و اردرمیان گرفتہ کار برایشان تنگ ساختند سپاہ کفر چون از ہمہ جہت خود را گرفتار بند و بلا میدیدند و چاشنیے ضرب تیغ وشان بہادران اسلام رادیدہ و چشیدہ بودند و استعداد قلعہ واری نیز بروجہ اتم نداشتند لاعلاج دست دردامن عجزو استغاثہ زدہ درپناہ امان گریختند وقبول نمودند کہ اگر شہریار قلعہ رابماوا گذار و ہرسال سہ۳ لک ہون بخزانہ عامرہ واصل می ساختہ باشند و دولک ہون نقد باتحف و ہدایای وافر بخدمت شہریار فرستاد مگر یک لک ہون کہ موجودنداشتند دوسہ راجہ زادہ ہای معظم را گذاشتہ درمقام فرمانبرداری درآمدند و چون خبر فتح ملک کامگار وشکست ارباب ضلال بیجانگر بنا یک و اریان قلعہ کوند پلی کہ مدت دو ۳سہ ماہ بود کہ شاہزادہ رستم نشان ایشانرا محاصرہ نمود بود و ایشان فدای و اربالشکر اسلام کوشش می نمودند رسید دانستند کہ ملک کامگار موید من عنداللہ است لا علاج کس بخدمت شاہزادہ فرستاد اماں طلبیدند شاہزادہ اہل حصار را امان دادہ بعفو امیدوار ساختہ بہ تشریفات شاہانہ سرفراز گردانیدہ رخصت انصراف ارزانی فرمود نا یکواریان چون امان یافتند باتیغ وکفن روی بدرگاہ آوردہ مفاتیح قلعہ راتسلیم بندگان ان آستان نمودند شاہزارہ عریضہ بخدمت پدر بزرگوار نوشتہ صورت فتح قلعہ را درج نمود شفیع جماعت نا یکواریان گردید و چون عریضہ بشہر یار رسید بنا برالتماس شاہزارہ از گناہ نا یکواریان گذشتہ قلعہ کوند پلی راباتوابع بجلدوی آنخدمت بشاہزارہ نامدار مرحمت نمود و امرشد کہ نا یکواریان بافیلخانہ متوجہ قلعہ گنپورہ کردند مبادلہ جمعی از نا یکواریان اعتمادی رابمحافظت قلعہ کوند پلی مقرر دارند و ہر یک از امرا و بہادرانی کہ جانسپاری نمودہ بودند بمزید الطاف خسروانہ سرفراز گردانید عزم سریر گردون نظیر فرمود۔

ذکر توجہ ملک کامگار بعد از تسخیر قلعہ مرتضیٰ نگر و مصطفیٰ نگر بجانب سریر خلافت مصیر و بیان بعضی وقایع وحوادث کہ دران اثنا روی نمود

چوں جمیع ممالک تلنگانہ بحیط تصرف آنخسر و نامدار درآمد و درآن دیار احدی نماند کہ غاشیۂ طاعتش بردوش وحلقہ عبودیتش درگوش نکشید عنان عزیمت بجانب دارالسلطنۃ گلکونده منعطف دراثنای راہ منہیان کارآگاہ بعرض رسانیدند عادل خان بنا بر التماس برای بیجانگر قلعہ کویل کندہ را محاصرہ نمودہ است اگر خسرو نامدار اول بدفع شیر سپاہ عادل خاں و رہانیدن اہل حصار از آسیب اشرار پردازند بحال سلطنت آنسبب می نماید تبیین این مقال آنکہ چون بہ نیروی اقبال جمع قلاع و بقاع ولایت کوندبیر مفتوح گشت بعضی از سپاہ بیجانگر کہ نیم جانی ازآن غرقاب بیکران کشیدہ بودند خود رابکشن رای رسانیدند شمۂ از شکوہ وصولت ملک موید معروضداشتہ احوال را معلوم نمودند کشن رای اندیشہ مند گشتہ بادولت خواہان درباب صلح و جنگ مشورت نمودند ہمہ متفق اللفظ عرض نمودند کہ رام چندر وشتابخان و دیدآور باسیصد ہزار پیاد وسہی ۳۰ ہزار سوار وقریب یکہزار فیل بقصد محاربہ آنملک متوجہ کارزار گردیدند آنشہر یار از کمی وبیشی لشکر ملاحظہ نمودہ باپنج ہزار سوار دمار از روزگار انجماعت برآوردہ رامچند ر را دستگیر نمودہ و دیدیا درودیگر را جہارا برخاک ہلاک انداخت و حالا دو مرتبہ شد کہ دلیران نامدار کہ استظہاری رای اعظم بدیشان بود ازان شہریار شکست خوردہ آمدہ اند و بقیۂ سپاہ را خوف و رعب غالب گشتہ تاب مقاومت ندارند صلاح دولت دران می بینم کہ تحف و ہدایای لایق بخدمت اسمعیل عادل خاں فرستادہ اظہار اطاعت وفرمانبرداری نمودہ بتفصیل کلی برسم باج ہاوخراج گردید استدعای امداد نمایم برینوجہ کہ ہر محل آنشہر یار بواسطہ امداد ما بندگان متوجہ ولایت عالی حضرت

قطب فلک جلالت گردیده نوعی نمایند که دست تصرف سپاهش از ولایت کوندبیر کوتاه گردد و مبلغ دو لک ہون نعل بہا بخزانہ عامرہ برسانیم شاید باین وسیلہ مابین بادشاہان اسلام نزاعی قائم گشتہ رای اعظم از استیلای لشکر اسلام فارغ البال کرد وکشن رای بموجب صلاح دید و دولت خواہان عقل نمود ہ تحف و ہدایای بہمراہی رسولان سخندان فرستاد تقبیل نمود کہ کہ در ہر منزلی کہ عادل خان بحدود تلنگانہ نزول فرماید فرستادگان پنجاہ ہزار ہون ادا نمایند عادل خان کہ ہموارہ مترصد این نوع مقدمات بود بقتل امداد نمودہ حقایق اسلام برطاق نسیان نہاد بمعاونت ارباب شقاوت متوجہ ولایت تلنگ گردید۔

ذکر توجہ اسمعیل عادل خاں بجہتہ اعانت
رای بیجانگر و محاصرہ نمودن قلعہ کویل کنڈہ
و بیان محاربات ملک موید با عادل خان

چون حوالی قلعہ کویل کنڈہ مضرب خیام سپاہ عادل خان گردید جعفر بیگ کہ از اعمام ملک نجستہ فرجام بود و از جوانب آن خسرو ملک موید بحکومت انجا اشتغال داشت حقیقت حال را معروضداشتہ در استحکام برج و بارہ سعی و اہتمام تمام بجا آور دو چشم و ساکنان انجا رابمراحم شاہانہ ملک نامدار امیدوار ساختہ بامر قلعہ داری چنانچہ عنایت سعی وخبرداری باشد پرداخت لشکر عادل خان کہ زیاد بر بیست ہزار سوار و پیادہ بودند بمحاصرہ مشغول گردیدہ از طرفین داد مردی و مردانگی میدادند ملک نامدار از استماع این خبر وحشت اثر غضبناک گردیدہ با امرا و اعیان درباب جنگ و جدال عادل خان مشورت فرمود ازروی دولت خواہی بعرض رسانیدند کہ آنچہ بخاطر مابندگان میرسد اینست کہ درینوقت اکثر بمحافظت اطراف ولایت مقرر گشتہ اندو نیز مدت دوسال است کہ سپاہ نصرت پناہ

محنت ہاکشیدہ اندو اسپ و فیل لاغر شدہ باعادل خان مطلقا از درجنگ و جدال درآمدن صلاح دولت نیست اکنون مصلحت آنست کہ باخصم قوی از درموافقت و دوستی درآمدہ نبوعی اظہار محبت و یکجہتی نمایم کہ عادل خان برملاطفت و اتحاد آمدہ ازکین وعناد درگذرد آنگاہ سپاہ متفرقہ را جمع نمود اسپان وفیلان را فربہ نمودہ قدم انتقام درمعرکہ ننگ و نام نہیم خاطر خطیر ملک موید از سخنان مصلحت آمیز وزرای کافی تدبیر آشفتہ گشتہ برزبان مبارک گذرانید کہ ازطلوع آفتاب جاہ وجلال تا حال اصلا ملاحظہ از بسیاری سپاہ دشمن نکردہ درجمیع امور تکیہ برکرم پروردگار نمودہ ام فتح ہمان بخشد ونصرت ہمون دہد بتوفیق اللہ دراکثر معارک اعلام نصرت انجام این جانب کہ نسیم فتح دراہتزار بود اکنون کہ عادل خان بی سابقہ عداوتی بواسطہ امداد کفار اضرار اہل اسلام را جائزی شمارد و یکماہ بیشتر است کہ قلعہ کویل کندہ را محاصرہ نمودہ کار محصوران تنگ ساختہ است در مذہب مروت کئی روا باشد کہ ملاحظہ از وفور لشکر دشمن نمودہ بی ارتکاب جنگ وجدال از درزبونی درآیم

بیرون شدن زمعرکہ بی رزم عار ماست امرا باز جرات نمودہ معروضداشتند کہ چون سپاہ مخالف اضعاف مضاعف لشکر نصرت اثر ملاحظہ مینمایم کہ العیاذ باللہ مبادا چشم زخم بچہرہ اقبال رسد و اثاثہ سلطنت ومکنت بدست دشمن درآید اولی وانسب دانست کہ یکچندی روی از صوب محاربہ و مقاتلہ تافتہ چنانکہ رای بیجانگر از عادل خان استمداد جستہ ما نیز بعالی حضرت برہان نظام الملک طرح دوستی افگندہ آن بادشاہ اعلی حضرت راباخود متفق ساختہ کماینبغی ازخصم قوی انتقام کشیم ملک نامدار مرۃً بعد اخری از کلمات وزرای مصلحت اندیش چون شیر خشمناک وآشفتہ گردیدہ باانکہ درانوقت بیشتر از سہ ۳ ہزار کس درکاب ہمایون نبودند از آن لشکر مخالف ملاحظہ نہ نمودہ در روز فیروز از شہر مبارکی بیرون خرامید و بجہت تسلی خاطر اہل حصار جاسوسی فرستاد اعلام داد کہ درمحافظت قلعہ دقیقہ فروگذاشت نہ نمایند کہ عنقریب رایت نصرت آیت سایہ وصول بآن دیار انداختہ شمارا از ضیق حصار نجات خواہد داد و بعدازقطع مسافت موکب اجلال چون بحوالی گہنپورہ رسید ملک نامدار صلاح دران دید کہ رسل و رسایل فرستادہ عادل خان را بالشکر محاربہ منع وتحذیر نماید و رفع کدورت فرمایدتا

کاربان نہ کشد کہ دو بادشاہ مسلمان با یکدیگر درمقام ضرب وقتل آمدہ خون مسلمانان ازجانبین ریختہ شود بناء علیہ رسولان سخندان نزدعادل خان فرستاد نامہ باین مضمون نوشت کہ درمذہب مروت وکیش فتوت روانیست کہ سلاطین اسلام بجہت امداد مشرکان لعین ابواب کین بروی یکدیگر گشانیداکنون ازآن بادشاہ عالیجاہ استدعادارد کہ ترک جنگ جدل کہ باغوای رای بیجانگر اختیار فرمودہ اندنمودہ دوست از محاصرہ قلعہ کویل کندہ بدارندودرمقام اتلاف خون اہل اسلام کہ جانبین درمعرض ہلاک خواہند بود درنیانید تاموجب رضای خدا وخوشنودی رسول وائمہ ہدی باشد فرستادہ چون نامہ رابعادل خان رسانیدازغروری کہ بوفورلشکر داشت لب بجواب ناصواب گشادرسول راباز گردانید و چندی از امرای خود رابمحاصرہ کویل کندہ گذاشتہ متعاقب رسول باستقبال ملک نامدارشتافت چون قاصد بپایہ سریرسلطنت رسیدصورت جواب عادل خان رامعروضداشتہ آمدن اور امتعاقب معلوم نمود ملک موید افاضل وعلما را طلب نمود از آنجاکہ نہایت دینداری آنشہر یار بود استفصار فرمود کہ علماء دین متین درین معنی چہ فتوی میدہند کہ ہرگاہ بادشاہی کہ خود رامسلمان داندوبمعاونت وامداد کفار کمرکین بسلاطین اسلام بستہ درتخریب بلا ووقتل وعبادسعی نمایدآیا بااومحاربہ نمودن ودردفع ورفع اوکوشیدن بحکم شرع شریف مجوز ومستحسن است باقی علماء وفضلاء بعرض رسانیدند کہ مقابلہ باکسی کہ از جملہ اعوان انصار ارباب شرکت وعناداست مانندغزا وجہاد است ملک موید بعدازتحصیل این فتوی بائین ہرچہ تماتر باشد بتربیت صفوف پرداختہ میمنہ رابوجودعین الملک وجمعی ازامراواعیان مضبوط نمودہ میسرہ رابفرتحی خان وبعضی از دلیران استحکام بخشید وشاہزادہ اسکندرتوان حیدرخان رابافوجی از بہادران درقلبگاہ مقرر داشتہ خود باجمعی از دلاوران طرح شدہ دریکجانب لشکر مقام ساخت تاہرجانب از میمنہ ومیسرہ قلب جناح را بمددا حتیاج افتد بدفع ہجوم مخالفان متوجہ شدہ قطع منازعہ نماندواز انجانب اسماعیل عادل خان بتربیت سپاہ پرداختہ میمنہ ومیسرہ وقلب وجناح رابامراد وخوانین سپردہ ، بتربیتی تمام بمیدان خرامیدوچون صفوف آن دولشکر آراستہ رسم ورجم آرزم برخاستہ شدا ز جانبین دلاوران بریکدیگر حملہ آوردہ نایرہ بلاد شعلہ عنا دچنان

بالاگرفت که مریخ خونریز را تیغ ستیز درانتقام بگداخت وشیر فلک از ہول آن واقعہ والہ وحیران شد ملک موید دران ادست بروی بلشکر عادل خان نمود روز ملک برفراز سطح فلک زبان بآفرین آن جم تمکین کشود واز غرہ صباح نایرۂ جدال اشتعال داشت وچون خسرو خاوری علم نیلوفری براوج ہوا برافراشت وبہرام خون اشام بربام سپہر منزل ساخت ہر دوسپاہ دست از جنگ باز داشتہ از ہر دو طرف جمعی بلوازم پاس وطلایہ منصوبہ گشتہ بمحافظت وحراست قیام واقتدام نمودند وہمچنین سہ۳ روز از وقتی کہ فضائے معرکہ سپہر بانوار تیغ زر نگار خسرو ثوابت وسیارسمت اضاء ت میگرفت تازمانیکہ اطراف افق ازعکس خون کشگان گونہ لعل ومرجان می پذیرفت ملک نامدار درمعرکہ کارزار بلوازم خونریزی وشرایط مردانگی وکشش قیام نمودہ ہنگام شب دست از محاربہ ومقاتلہ باز داشتہ بمقام خویش مراجعت میفرمود وبہادران بتدارک زخمہا مشغول شدہ طلایہ طرفین درکارمی ربود چون روز سیوم بسیاری از اعیان لشکر عادل خان بقتل رسیدہ جمعی کثیر زخمی ومجروح گشتہ بودند وعادل خان افتاد تصور باطلی درمعارضہ چشم ثوابت وسیار بآفتاب نیزہ گذار ومقاتلہ لشکر سوز باملک سلیمان کردہ بود ظاہر شدہ دست حیلہ دردامن تدبیر زدہ دوسہ۳ ہزار سوار راہمدران شب تار بدارالسلطنت گلکندہ فرستادہ تادران شب دست بردی نمایند شاید بدینوسیلہ تفرقہ درجمعیت خاطر ملک نامدار بہم سدوبدین تدبیر دست امید دراغوش مقصود کند صبح روز چہارم کہ لوای بیضای افتاب کشور کشای از مطلع طالع گشتہ انوار فیروزی اثار منتشر گردانیدو بہ تیغ شعاع عالمگیر جنود بخوم را انہزام داد سپاہ کینہ خواہ ہر دو بادشاہ دربرابر یکدیگر صف آرا گشتند اما چون روز گذشتہ بسیاری از امراواعیان سپاہ عاد خان مقتول ومجروح گشتہ چشم انگروہ ازشکوہ آن حضرت بغایت نرسیدہ بود بدستور سابق دلیری پیش دستی نمی نمودند درخلال اینحال منہیان بمسامع اقبال رسانیدند کہ عادل خان دوسہ ہزار سوار بطرف دارالسلطنتہ فرستاد کہ آنچہ مقدور ومیسر باشد از خرابی وقتل وغارت بفعل آوردہ خودرا معاف ندارند بعداز استماع اینخبر رای زرین اقتضا نمود کہ قبل از وصول سپاہ عادل خان بدارسلطنتہ مارینہ وبنگاہ را باقلعہ گنپورہ روانہ ساختہ خود بافوجی از غازیان نصرت شعار برلشکر خصم شبخون آورد بنابرین بعضی

از امراوسرداران را بابنہ وبنگاہ بجانب گنپورہ روان نمودہ خود با جمعی از دلاوران وبہادران از موجہ تعاقب پامردی نمودہ درشب دوم بسپاہ عادل خان بازخود چون اکثر سپاہ بر بستر غفلت آسودہ بودند ہم دراول آنشب تار بزخم تیغ وسنان جان شکار جمعی کثیر رادریکساعت وچون بندہ عرصہ ہامون را از خون لالہ کون گردانیدندو آثار تفرقہ ورلشکر عادل خان ظاہر شدہ روی بانہزام آوردندولشکر نصرت فرجام تعاقب نمودہ جمعی را اسیر و دستگیر کردہ بموکب ہمایون پیوستند وبعضی از مردم عادل خان کہ دراجل ایشان تاخیر بودگسستہ عنان خودرا بعادل خان رسانیدندوصورت حال بازنمودند عادل خان وسایر امراوسپاہش از دلاوری ومردانگی ملک متحیر شدہ بیشتر از بیشتر درباب منازعہ ومحاصرہ وسعی تسخیران حصار بیحدشدہ بعزم محاصرہ قلعہ مذکور مراجعت نمودند۔

ذکر شبیخون آوردن ملک موید بالشکر عادلخان وبفتح اختصاص یافتن

چون ملک موید ایلغار برسر سپاہ عادل خان بردہ ایشان رامنہزم ساختہ بفتح اختصاص یافت ہرایک از امرادولیرانی کہ درمراسم جنگ آثار سعی بظہور آوردہ بودند بمزید قرب و جاہ ونوید مناصب مسرور ومطمئن گردانیدہ برزبان الہام بیان گذرانیدند کہ چون درینولا مارابلشکر عادل خان محاربات بیحدو حصر واقع شدہ وہمیشہ فتح و فیروزی از اینجانب بود بالفعل بتوفیق سبحانہ چنین فتح رویدادہ مقتضای رای جہان آرائی آنست کہ فراق شدہ بادوسہ۳ ہزارکس اطراف وجوانب سپاہ مخالف را تاختہ نگذاریم کہ ہیچ وجہ من الوجوہ آذوقہ وسایر مایحتاج از ولایت بیجاپور بلشکر عادل خان رسدوگاہ بیگاہ ہنگام فرصت درمیان شب آثار جلادت ظاہر ساختہ دست بردہا نمودہ باشیم وبالکلیہ راہ آمد و شد برایشان مسدود ساختہ کاربران سپاہ دشوارنمودہ نگذاریم کہ ہیچ کس از دشمنان بجہتہ دواب علف

بیاردوقدم از دایره بیرون نهد شاید که دشمنان به تنگ آمده دست از ولایت تلنگ باز داشته عنان بصوب مراجعت معطوف دارند امراو خوانین بفرعرض رسانیدند که آنچه بخاطر همایون گذاشته عین صواب است

همین است تدبیرو انیست رای آنگاه شهریار نامدار بعضی از لشکر یانرا که اسپان لاغرداشتند روانه دارالسلطنت نمود جمعی دیگراز بهادران راکه از سپاه کینه خواه برگزیده بود باخود گرفته دل در مددگار بسته رایت ظفر انجام را بصوب انتقام خصم بدفرجام برافراخت وجاسوسان فرستاد اطراف وجوانب لشکر وسپاه عادل خان رابخاطرآورده عزم شبیخون جزم فرمود بایلغارمتوجه لشکر خصم برگشته روزگارگشت درشب تارکه صغار وکبارانسپاه بعیش وعشرت اشتغالداشتند بعداز دوپاس بران غفلت زدگان زده بسان شیران آشفته درمیان آهوان خفته افتاد تیغ بیدریغ دران تیره روزان نهاد ند سپاه غفلت پناه چون دیده از خواب بهزار اضطراب گشودند راه گریز از اطراف مسدود یافته لا علاج شروع درجدال نمودند وبعضی از بیم جان روی هزیمت سراپرده عادل خان نهادند برخی دیگر شمشیر دریکدیگر گذاشته قصد نهال حیات هم میکردند چون خسروموکب آسمانی از مشرق تائید سبحانی طالع گشته بتیغ فیروزی سرهندوی شب را بینداخت ملک نامدار دست از کشش بازداشته متوجه گهنپوره گردید عادل خان چون اکثر سپاه را کشته وخسته دیدامرارا طلب داشته از روی قهروغضب مخاطب ساخته گفت که این شیرستیزنده بادوسه۳ هزارسوار دماراز لشکر مابرآورده بکرات ضرب دست خود ظاهر ساخته است وبالفعل اکثر سپاه راخسته ومجروح گردانیده بیرون رفته است شماباین لشکر بیشمار واستعداد کارزار چگونه نام مردی میبرید وخود از روی اعتراض متوجه کارزار ملک نامدار گردیدامراعرضداشت نمودندمن بعد تاجان داریم باسپاه خصم کوشش نموده دقیقه از جان سپاری نامرعی نگذاریم ومجموعی با بگدیگر متفق شده فے الفور متوجه رزم آن خسروگردون سریر گردیدندو چون اینخبر بملک موید رسیدعنان یکران دولت بصوب دشمنان گردانیده راه بران تیره روزان بسته بخدمت تیغ ابدارلشکر بسیار رامتفرق بسعادت روان شدباز دشمنان از اطراف حمله آورده دلیران سپاه نصرت پناه باایشان

دست بردنامی نمودندوعقد محاربہ بدست شجاعت می کشودند تاتوابع گھنپورہ رسیدند ملک نامدار چون مشاہدہ فرمود کہ بلشکر عادل خان لحظہ بالحظہ مردو مدد میرسد ہرچند توقف میشود قوت ایشان زیادمیگر ددفع ورفع آن جماعت راا ہم دانستہ بابہادران نصرت شعار برانقوم بیکبار حملہ آوردہ صفوف ایشا نرادرہم شگافتہ بسیاری ۔ از نامداران سپاہ رابرخاک انداخت وہم درین اثنا مرد مجہولی از عقب درختان بیرون آمدہ شمشیر ازروی نادانستگی بران شہریار انداخت اتفاقاً برروی مبارکش آمدہ مجروح گردانیدوبعد از آنکہ ان مرددانست کہ زخم یکہ زدہ بود روبوادی فرارآوردہ خبر بعادل خان بردا دبمجرد شنیدن حکم بقتل ان ملعون نمود آخربشفاعت بعضی مردم از سرخون اوگذشتہ دستش راقطع نمود باوجود ایخال امراے عادل خان راتاب مقاومت نماندہ روبوادی فرارآورند ومبارزان از عقب آن گمراہان رفتہ جمعی کثیر را اسیر گردانیدند وبرخی بصد ہزار حیلہ خود را باردوی عادل خان رسانیدہ کیفیت حال بآن معاون اہل ضلال بازنمودند مجملاً شاہ وسپاہ از نیروی بخت بلند ملک نامدار متحیر گشتہ عادل خان راخجالت دست داد اما از روی عناد درابقای جنگ وجدال میکوشید تاانکہ بخاطرش رسید کہ دربرابر قصری کہ درقلعہ محاذی لشکر واقع بود از این جانب تفنگچیان وکمانداران گاہ گاہ برلشکر عادل خان تیروتفنگ می انداختند توپ صاعقہ آشوبی مجری گرفتہ قصررا منہزم سازند درخلال انحال خبربجعفر بیگ رسانیدند کہ توپ کلان را در برابر قصر مجرای گرفتہ اند جعفر بیگ بغیر یک اندازی گفت کہ اگر قصر خراب گردد کار دشوار خواہد شد ویمکن کہ درخاطر اہل حصار شائبہ وہم ہراسی اخطورکند باید کہ توپی رابرابر دہن توپ عادل خان مجری گرفتہ آتش دہی وازضرب سنگ بیدرنگش درہم شکنی توپچی ہرچند ماہرفن نبود اما اعتماد برقوت بخت واقبال ملک دریا نوال نمودہ توپی رادر مقابل نہادہ آتش داد

ازآن سنگ کزتوپ اول بجست بیامد بتوپ مخالف شکست
ز توپی دل شاہ و میر و سپاہ شکست و شد احوال ایشان تباہ

القصہ بمقتضای قضا مدت یازدہ ماہ درمیانہ سپاہ این دوبادشاہ آتش حرب ہرروز و ہرشب اشتعال د

اشت و ملک نامدار رادر عرض دو سہ ۳ ماہ چہل و پنج جنگ صف بالشکر عادل خاں واقع شد کہ در جمیع حروب نسیم فتح بر پرچم علم نصرت اثر وزید چنانکہ عادل خاں مکرر میگفت کہ اگر حق تعالی اورا بر طرف نکند بازی مرا مرگی دہد کہ پیش ازین نمیتوانم دید و جعفر بیگ با معدودی کہ قرین موکبش بودند گاہ و بیگاہ از قلعہ بیرون آمدہ خلقی مجروح و مقتول گردانیدہ مراجعت می نمودند و درین ماہ جمعی کثیر از لشکر عادل خاں تلف گردید عقد جمعیت ان گروہ باشکوہ ازہم گستہ آثار ضعف و انکسار بر وجنات احوال شان ظاہر گردید۔

ذکر قوت اسمعیل عادل خاں و بہ تخت نشین پسر بزرگش ملوخان و وقوع مصالحہ با ملک نامدار و امراجعت نمودن

چوں اسمعیل عادل خاں باہمہ کثرت و جمعیت سپاہ درین مدت یازدہ ماہ آنچہ مقدور وسعی و کوشش باشد بجا آورد کہ شاید خلل در ارکان دولت و قصوری در بنیاد سلطنت آنحضرت انداز دبا قلعہ از اقلاع کہ در تصرف بندگان درگاہ سپہر ارتفاعش بود مسخر سازد نتوانست ازیں غم و غصہ مزاج وی از جاء مصلحت انحراف یافتہ مرضی صعب بروی

طاری شدہ بآن درگذشت ز بس خوف و حیرت زغم جان نبرد
سراسیمہ گشت و زغصہ بمرد امراوخوانین پسر مہترش راکہ بملوخاں موسوم

درلشکر حاضر بود بیادشاہی برداشتہ کمر مطاوعتش رابرمیان جان بستند و از روی ضرورت علما و سادات و اہل زہد و صلاح را درمیان انداختہ امر محاربہ را بصلح و صفا مبدل ساخت سلامت راغنیمت دانستہ برسبیل استجال بیجاپور روانہ گردیدند بعداز وقوع این قضیہ کہ ازنوادر اتفاقات اقبال ملک نامدار بود رایات کرامت ایات بمستقر عز و اجلال مراجعت فرمود بہادران شیر صولت راکہ درایام شدت

ازموکب ہمایون تخلف نو رزیدہ جان سپار بہا نمودہ بودند بعنایات شاہانہ سرفراز ساختہ ہر یک رافر اخور احوال خوشحال گردید وجعفر بیگ وبعضی سرداران و نایکو ارایان کہ درقلعہ کویل کندہ آثار شجاعت بظہور رسانیدہ آنحصار را از کیداعادت صیانت نمودہ بودند از روی شفقت بنوعی نوازش فرمود کہ محسود صغارو کبار گردیدند چون مدتی بود کہ شاہ و سپاہ اصلا آسودگی ندیدہ بودند مراحم بادشاہانہ شامل حال امرا و سپاہ گردیدہ ہریک را بتشریفات فاخرہ سرفراز گردانیدہ رضای رفتن بجاگیر و مقاصات خودمرحمت فرمودند۔

ذکر طلوع افتاب شاہنشاہی از مشرق فضل بن منتھای الٰہی یعنی ولادت باسعادت حضرت خلافت پناہ شہریار جم سریر سلیمان بارگاہ الموافق بتائیدالہ ابراہیم قطب شاہ

ریاض سلطنت وگلشن ابہت حضرت ملک موید از رشحات فیض و الطاف وہاب بیچون نضارت و طراوت یافتہ درماہ شوال سنہ ستہ وثلاثین وتسع کہ غرہ شہور کشورستانی بودآن شہریار نامدار رادربلدۂ سعادت اثر گولکندہ دیدہ دولت بنورطلعت فرخندہ فرزندی روشن گشت کہ بواسطہ بقای دودمان جاودان امتدادش وجودمبارک اوبود ورابطہ

ایام ابدمیعادش ظہور بخجتہ فرجام او ملک راخدا داد فرزند نو
رُخ او ز خورشید بردہ گرو یکی غنچہ از باغ دولت دمید
کزان سان گل چشم گیتی ندید انوارسلطنت بادشاہی ازناصیۂ ہمایونش مانند
فروغ مہر ازاوج سپہر واضح و درخشاں گرامی دُرّی ازدریای شاہی
چراغی روشن از نور الٰہی مبارک طالعی فرخ سریری

بطالع تاجداری تخت گیری درخشان اختری از اوج شاہی
زرویش لامع انوار الٰہی ملک مویدازشنیدان خبرولادت وافی سعادت

نونہال چمن دولت خوشحال شدہ کافۂ خلایق رابانعام عام مسرور ساخت و بموجب ارباب الدول ملہمون اگرچہ میدانست کہ آن مولود عاقبت محمود حامی شریعت و وارث خلافت خواہد بوداما بجہت ازدیاداطمینان خاطر منجمان واختر شناسان راامر فرمودتا زایچہ طالع فرخندہ اثر شاہزادہ راملاحظہ نمود آنچہ معلوم ومفہوم ایشان گردد بعرض رسانید منجمان بعد از تامل مضمون این ابیات

بعرض رسانیدند اسد طالعۂ اوست با آفتاب بخواہد شدن خسرو کامیاب
بخواہندگان گر شہی ز ردہد بجای ز راو شہر و کشور دہد
بہرجا کہ قہرش فرستد سپاہ بگیرد و بران خصم اجل پیش راہ
یگانہ است درہوش و تدبیر و رای مسمی باسم خلیلش نمائی

ملک نامدار ازیں سخن بسیار شادمان گردیدہ منجانرابہ تشریفات و انعام سرفراز ساختہ شاہزادہ رامسمی خلیل اللہ گردانیدہ و ہمت عالی برتر بتیش مقصود ساختہ انحضرت را از میان سایراولاد بمزید مرحمت اختصاص تمام دارد و بعداز تولد مولود مسعود عزم طوی وجشن نمود حسب الامر فراشان و شاگرد پیشہ گان خیمہ وخرگاہ بادشاہانہ وسراپردہ ہای خسروانہ برپانمودند وشاہزادگان نامداد وخواتین عالی مقدار و سایرارکان دولت و اعیان حضرت بدست خوشدلی ابواب عیش وعشرت گشادہ دادطرب میدادند و طوایف اکابر و اشراف ازسادات وعلما کہ از اطراف و اکناف بدرگاہ عالم پناہ شتافتہ بودند دران مجلس مسرت فزافراخور زینہ و حال نیل آمال بہرہ مند گشتہ بخلعتہای شاہانہ و انعامات بادشاہانہ و مشرف ومسرور گردیدہ زبان بہ تہنیت وثنا گشادند اکنون عنان خامہ بصوب تذکار محاربہ ملک نامدار باملک قاسم برید وبعضی از سوانح کہ مقارن آنحال روی نمودہ معطوف میگردد من اللہ الا عانتہ و التوفیق۔

ذکر محاربہ ملک کامگار با ملک قاسم برید و بفتح اختصاص یافتن انشہر یار بر ہزیمت آن بدکردار

دران اوان کہ شہریار جہانرا با عادل خاں نزاع و خلاف دست داد پنہاہ قریب یکسال نایرہ جنگ و جدال اشتغالداشت ملک قاسم برید فرصت غنیمت دانستہ بکرات لشکر فرستادہ ولایات و پرگنات مملکت تلنگانہ راقتل و غارت نمود دقیقہ از دشمنی وکم فرصتی فرونگذاشت چون ملک نامدار را باخودقوی معارضہ واقع بوددران ہنگام فرصت تلافی و انتقام نیافتہ کوشمال ملک قاسم بریدار بوقتی دیگر باز گذاشتہ و ہرچند مستحفظان ممالک محروسہ درنیبات عرایض نوشتند تغافل میفرمود تا آنکہ خاطر ازمر منازعہ عادل خاں جمع نمود امراو سپاہ را رخصت جاگیر دادہ بنفس نفیس چندگاہی بدار السلطنۃ بہ جشن وسورگزرانیدہ آنگاہ بارادہ بازخواست جرات ملک قاسم برید فرمان قضا جریان بامرادخوانین شرف صدور یافت کہ بالشکر واستعداد رزم ونبرد متوجہ درگاہ گردند

بفرمان زہر کشوری مہتری بدرگہ رسیدند بالشکری

بادشاہ گیتی پناہ بعد از اجتماع عساکر رایت نصرت آیت بعزم رزم وکشورستانی برافراخت ومتوجہ شہر بیدر گردید چون این خبر بملک قاسم برید رسید سپاہ متفرقہ راجمع نمودہ بعزم پیکار از دارالسلطنۃ بیدر بیرون آمدہ باستقبال ملک نامدار شتافت و در ظاہر بلدہ بیدر تلافی عسکرین دست داد آنروز توقف نمود شب از جانبین بطلابہ لشکر پرداختند و چون روز دیگر خسرو سپہر بہ تیغ شعاع لشکر ثوابت وسپاہ را منہزم ساخت

کشید از کمین تیغ کین شاہ مہر پرداخت زانجم سپاہ سپہر
بفرمان صاحب قران جہان خدیو جہان بخش وگیتی ستان

سپاه منصور صف آرای قتال و جدال گشته شاهزاده حیدرخاں درمیمنه لشکر جای گرفت میسره بوجود فتحی خان استحکام یافت آنشهر یار درقلب سپاه اقامت فرمود و از این جانب ملک قاسم برید بترتیب صفوف پرداخته میمنه ومیسره وقلب و جناح رابامرای متهور و بهادران نامی آراسته مسلح ومکمل بمعرکه جدال درآمد دلاوران از هردو جانب روی بیکدیگر آورده دست باستعمال تیغ و سنان کشوده ازگرمی هنگامه ستیز هول روز رستاخیز هویدا ساختند و درین روز خلف صدق ملک کشورستان حیدر خاں از جانب میمنه با فوجی از بهادران عزم رزم پیکار نمود درد ربای هیجا غوطه خورده اثنای قتال و جدال زین خان که از امرای معتبر ملک قاسم برید بود شربت حسام شاهزاده نیک نام چشیده بقتل آمد و از مخالفان جمع کثیر مجروح ومقتول گشت چون فلک نیلگون درعزای آن کشتگان سیاه پوش شد هر دو سپاه دست از رزم بازداشته بآرام گاه خویش شتافتند و از هر دو جانب پاس وطلایه میداشتند

چو شاهنشاه صبح آمد براورنگ سپاه روم زد برلشکر زنگ

سپاه هر دو بادشاه کمرکین یکدیگر برمیان بسته رو بمیدان نهاده دادجنگ و جدال میدادند و از هیچ طرف فتح وظفر متمیز نبود دراین اثناء خاں شجاعت مکان فتح خاں از جانب میسره بافوجی از سپاه کینه خواه برلشکر مخالف زده بسیاری ازان بخت برکشتگان رابرخاک هلاک انداخت وازطرف دیگر حیدرخاں با بهادران نامدار برسپاه خصم تاخته ازنایره تیغ و سنان آتش درخرمن حیات انقوم زدواز جانبین حمله های متواتر نموده چندمرتبه ازطرفین غلبه دست داده یکدیگر راعقب می نشانیدند ازتکرار حمله های مخالف آتش جمعیت شاهزاده زبانه کش گردیده بی توقف بادلیران زمان بردشمنان حمله آورده پیاده بسیار درزیردست و پای اسپان لکدکوب فنا گردیده اثار عجز وانکسار ازضرب تیغ آبدار شاهزاده نامدار بروجنات احوال مخالف ظاهر گردید ملک موید عساکر را فرمود که بیکبار حمله آورده سپاه خصم را ازجای بردارند بموجب فرمان برمخالفان ساخته ازمیامن اقبال ملک بے شبه و همال سپاه مخالف را بیکبار کی درهم شکسته متفرق و پریشان ساختند ملک قاسم برید از روی اضطراب پشت هزیمت داده روبگریز نهادعنان تازه برهریکی راسپرد

بصد حیله زان رزم که جان ببرد　　عساکر نصرت ماثر از روی ستیز تعاقب ارباب گریز نمود خلقی بے شمار را پایمال نموده سایر اثاثه سلطنته بملک برید را بدست درآورده از نظر ملک نامدار گذرانیدند ملک موید غنیمت بآن کثرت و فراوانی را بجز یکصد و پنجاه سلسله فیل که تعلق بپادشاهان میدارد و برسپاه نصرت پناه قسمت نمود و امرا و سپاه رابفرمود تا بولایت بیدر درآمده قتل و غارت نموده هرچه بران اطلاق شی توان نمود اثر نگذارند عساکر بموجب فرمان دست بقتل و تاراج برآورده و پرگنات را سوخته اثری ازان نمیگذاشتند

سپاه ملک چون به بیدر رسید　　هرآن شهر و معموره و ده که دید
پس از قتل و غارت بکند و بسوخت　　دران مملکت شعله کین فروخت

چون مردم انولایت دانستند که از ملک برید دفع آن آتش جانسوز ممکن و متصور نیست چودهریان و مقدمات ولایت گجویل و ایلور و توپران بادشاه عقل دوربین تحف و هدایات برداشته بفرزمین بوس درگاه معزز گردیده بزبان حال مضمون این مقال گشودند

بشه گربدی کرد قاسم برید　　سزای خود از ضربت تیغ دید
اگر شاه گیتی ستان روی کرم　　کند قتل و غارت دریں ملک کم
زگجویل ایلور توپران نام　　خراجش سپاریم و باجش تمام

ازانجا که کرم ذاتی و عفو خیلی آنشهریار بود ملتمس مقدمان رعایا را مقرون بقبول گردانیده قول و دلداری داده گماشتگان بضبط و نسق آن پرگنات منصوب گشتند و بقیه مملکت ملک برید بسبب قتل و غارت باخاک یکساں گردید۔

ذکر محاصرہ قلعہ کوہیر و محاربہ دویم با ملک برید و بفتح و ظفر اختصاص یافتن ملک با تائید

بعد از تسخیر انولایت سپاہ منصور بمحاصرہ قلعہ کوہیر کہ یکی از قلاع مستحکم بود مشغول شدہ جہد و سعی بیحد در تسخیر آنحصار بظہور آوردہ برساکنان قلعہ کوہیر کار دشوار ساختند چون ملک برید ازین حال آگاہ گشت متحیر و پریشان خاطر گردیدہ بارکان دولت درباب تدبیر آن صلاح دید عین الملک کنعانی کہ بمزید کفایت و کاردانی از سایر امراء امتیاز داشت بعرض رسانید کہ ملک موید ممالک ستان بضرب تیغ و سنان سہ محل بزرگ متصرف گشتہ و اکنون قلعہ کوہیر را کہ ازان مستحکم تر حصاری در تصرف نیست محاصرہ نمودہ و لشکر ما تازہ شکست یافتہ بیدل شدہ اندو روز بروز آثار ضعف برصفحۂ احوال ایندیار ظاہر میگردد انچہ بخاطر این بندہ میرسد اینست کہ اگر آنقلعہ نیز از دست برود تمام ملک از دست رفتہ حالا کہ لشکر کمی با ملک موید اند باید کہ دست بخزانہ نمود لشکر بسیاری گرفتہ پیش ازانکہ دست تدبیر از دامن تدارک کوتاہ گردد بزور سپاہ کار اور ابسازیم قول عین الملک مستحسن افتادہ ہشت ہزار خنجر اہن گداز پوش جمع نمودہ بافیلان کوہ پیکر و استعداد لشکر بقصد ممانعت ملک کشور گیر بصوب قلعہ کوہیر شتافت و از این جانب ملک نامدار نصفی از سپاہ را باحاطہ حصار گذاشتہ بانصفی دیگر باستقبال ملک برید متوجہ گردیدہ بعد از تلافی عسکرین بہادرین طرفین بریکدیگر حملہ آوردہ بازار جنگ و ہنگامہ نام و ننگ را گرم ساختند

چشان تیغ کین ریخت از ہر گروہ — کہ زرد بحر چوں کوہ برتیغ کوہ
دم تیغ کوی می آشام شد — زخون خورد دریا دلان جام شد
سپاہ از دو سو جنگ ناداشت پاس — بکشتند از ہر دو سو بیقیاس

چنین بود تا روز بنگاه گشت　　زشب دامن کوه کوتاه گشت
چو سلطان زنگی زرومی گریخت　　روان رشته شب زهم برگیخت
دو لشکر دگر جنگ ساز آمدند　　بهم ازدر رزم باز آمدند
چنین بود احوالش تا سه ماه　　بجنگ و جدل مشتغل هر دو شاه

چوں ایام معارضہ درازگشت و بمدت سہ ماہ متوالی انجامید آثار ضعف وتصور برصفحہ احوال ملک برید باوجود کثرت ظاہر کشتہ دست دردامن حیلہ و تذویر زدہ زر وسیم فراوان پیشکش ملازمان ومقربان کردہ وسایل عجیبہ انگیخت تا متفق اللفظ والمعنی بغرض رسانیدند کہ مدت محاربہ ومحاصرہ بطول انجامید عساکر محنت و مشقت کشیدہ اندعنقریب است کہ از کثرت فراز ونشیب و دشت وصحرا یکساں گردیدہ از بسیاری لای وکل نزول و ارتحال سپاہ ظفر پناہ دشوار خواہد شد اکنون انچہ این بندگان مصلحت وقت دران میداند آنست کہ چون ملک برید بسپردن پرگنات و بدادن قلعہ کوہیر ومحالات راضی شدہ متعذر جرایم سابقہ است موکب ہمایون ازین محال معاودت فرمود ترک محاربہ ومعارضہ نماید و بعداز انقضای ایام برشکال وآسودگی لشکر مراجعت نمودہ بہ تسخیر ممالک دی پرداز د ملک موید بسخن صلاح اندیشان عمل نمودہ قرار معاودت داداعیان ازین بشارت برید ممالک را آگاہ گردانیدہ پیغام دادند کہ ملک موید را بالفعل بلطایف الحیل ازمنازعہ گذرانیدہ ایم اولی آنکہ پیشتر علم مراجعت برافرازند کہ انحضرت نیز بجانب دارالسلطنۃ معاودت خواہد فرمود برید ممالک ازین خبر مسرور گشتہ کلید قلعہ کوہیر راتسلیم گماشتگان خسرو کشور گیر نمود بجانب بیدر مراجعت فرمود آنگاہ خسرو دین پناہ بجانب مستقر سریر سلطنت علم معاودت برافراشتہ عساکر نصرت شعار نقد مقصود درکنار باغنایم بیحد درخدمت موکب ہمایون بمنازل ومقام خویش معاودت فرمودند۔

ذکر توجہ ملک نامدار بعزم جہاد کفار و فتح نمودن قلعہ نلگنڈہ بتوفین حضرت کردگار

چون ملک نامدار یکچندی بفیروزی مستقر سریر سلطنت رابوجہ شریف رشک خلد برین ساخت و بعیش کامرانی گذرانید بنابر عادت عزم جہاد کفار نمودہ باحضار سپاہ کہ بمحال و پرگنات خویش بازگشتہ بودند فرامین صادر فرمود حسب الفرمان دراندک زمانی لشکر بسیار درسایہ علم آنشہر یار جمع آمدند و چون کافری کہ والی نلگندہ بود درعینی کہ ملک موید بجنگ عادل خاں و برید مشغول بود خرابی بسیار بولایت شہریار رسانید انواع قبایح ازو بوجود آمدہ بود ملک کامگار ابتدا بہ تنبیہ اومتوجہ شدہ علم اقتدار بصوب آنحصار برافراشت و بعداز قطع منازل حوالی آنقلعہ را مضرب خیام ساختہ آنروز توقف فرمود روزدیگر کہ آفتاب علم ظفر پیکر برافراشت ملک نامدارکش پیش رای برگشتہ احوال فرستادہ اور ازصولت صرام سلطنت تخویف وتجدیر فرمود ازانجا کہ شقاوت و بدبختی آن کافر مقہور بود تیغ مخالفت راصیقل زدہ آمادہ پیکار غازیان نامدارگشت و ملک موید اطراف برج و بارہ آنحصار را برامرا تقسیم فرمود ایشان النگ بیشتر بردند روز دوم باسوارو پیادہ بیشمار از قلعہ بیرون آمدہ بقصد محاربہ روے بدآن لشکر خون آشام آورد بہادران بدیع و استیصال ایشان توجہ نمودہ بران گمراہان تاختہ حربی عظیم درپیوست ملک نامدار شمشیر آبدار از نیام انتقام کشیدہ بحملۂ صف شکاف فوج لشکر کفار را شکافتہ غایت قدرت و دلاوری بظہور رسانید غازیان چون اینحال را مشاہدہ نمودند بیکبار بران مدبران تاختہ بضرب تیغ دمار از روزگار کفار برآوردہ برادر رای گرفتار گردید و پیادہ بسیاری از کفار درزیر سم اسپان ضایع گردیدہ رای را پای ثبات از جای رفتہ بابقیۃ السیف رخت ہزیمت بربالای قلعہ کشیدہ متحصن شد وانقلعہ چون برکوہی بلند از یکبارہ سنگ واقع شدہ بود ہرطرف وممر کہ احتمال آنداشت

که پیادگان کوه بر بالا نتوانند رفت آنرا بگچ و سنگ استوار ساخته یک طرفش را با روکشیده بودند دروازه نصب نموده کفار براستحکام آنحصار تکیه نموده آماده رزم و پیکار گشتند و امرای عظام از جوانب سپها پیش برده اسباب قلعه کشای از توپ و منجنیق و غیر ذلک مهیا ساخته پیکار زار مشغول گردیدند و راجه هری چندر هر روز از قلعه بیرون می تاخت و از لشکر خود جمعی را بکشتن داده بازمیگشت و غازیان همه روز بپای قلعه شتافته کوششها دمردانگی مینمودند جمعی از جانبین بجنت و جهنم می پیوستند اما چون این قلعه خیبر تمثال بمشابهٔ بود که وهم تیز کام برحوالی بامش بدستیاری اندیشه دور کردن نیارستی تسخیر آنحصار درحیز تا افتاد ایام محاصره بطول انجامید و هر روز جمعی از غازیان مجروح و زخمی میگردیدند رای عقده کشای ملک نامدار که آئینه غیب نما بود چنان تقاضا فرمود که رسولی سخندان نزد کفار فرستاد مضمون الحرب خدعه را بعمل آوردند لهذا بزبان استمالت و خاطر جوی پیغام داد که چون شما همواره در اوقات فرصت متعرض ممالک محروسه اسلام میگردیدند برذمت همت واجب ساخته ایم که تا تسخیر این حصار میسر شود دست از محاصره بازنداشته آتش تاراج و غارت درحوالی و حواشی زده نگذاریم که غله و ذخیره و سایر مایحتاج باهل حصار رسد و انشاالله بعد از فتح صغیر و کبیر را بقتل درآورده آتش در منازل و مقام آنگروه خواهم افروخت اگر رای برگشته رای از گناهان سابق پشیمان گشته عهد و شروط نماید که من بعد تعرض بممالک محروسه نرسانیده هر ساله مبلغی برسم باج گذاری بخزانه عامره میرسانیده باشد سپاه نصرت پناه رامیفر مایم که دست از محاصره و مجادله بازداشته خود باسپاه روانه مستقر سریر سلطنت نمی شویم چون پیغام ملک موید بکفار رسید بنا برانکه آذوقه و دارو وسایر مایحتاج قلعه داری بکمی نهاده بود از سر طوع و رغبت قبول نموده تحف و هدایاء شاهانه بدرگاه فرستاده اظهار انقیاد نمود چون فرستادگان رای قلعه تحف و هدایا گذرانیده بفربساط بوسی مشرف شدند ملک نامدار فرستادگان را به تشریفات شاهانه سرفراز ساخته اظهار بشاشت و ابتهاج فرمود و بجهته رای تشریفات خاصه و فاخره فرستاد فرمان باین مضمون نوشت که چون از درمیان غبار نزاع و جدال برطرف گشته ابواب صلح و صلاح کشاده گردیده است اگر شما اظهار یگانگی و موافقت میمایند و درمقام اطاعت هستید چون این قلعه بکمال متانت و

استحکام از مناع قلاع امتیاز دارد دار ادہ آنست کہ با یک دونفر ببالای قلعہ آمدہ نظارہ صنع کردگار نمایم و چون بنفس ہمایون بتماشای قلعہ برآئیم لشکر منصورہ ازمیان قصبہ کہ درتحت قلعہ واقع است گذشتہ بجانب دارالسلطنہ مراجعت نمایند چون فرستادگان کفار پیغام شہریار رارسانیدند آنکا فرشقی این غنیمت حال راغنیمت دانستہ اندیشہ قصد ملک موید نمود باخود گفت کہ باین تدبیر بآسانی خاطر ازمرد غدغہ بادشاہ اسلام فارغ میتوان نمود آن مخذول جمیع دلاوران کفار را مسلح ومکمل ساختہ بآن گمراہان قرارداد کہ ہرگاہ بادشاہ عالیجاہ با دوسہ خواص بدرون قلعہ آید از اطراف و جوانب پیش رفتہ اظہار متابعت نمایند و چون بآنحضرت نزدیک رسند دست بہ تیغ وخنجر بردہ کار انشہر یار را بسازند و کس بخدمت ملک موید فرستاد عرضداشت نمود کہ چون از بندگان آن آستان اشفاق و الطاف بسیار و انعام و اکرام بے شمار دربارۂ مابندگان بظہور رسیدہ اگر شہریار بادونفر بتماشای قلعہ تشریف ارزانی فرمانید از این جانب ہیچ مانعی نیست بلکہ باعث سرفرازی و اطمینان خاطر است ملک موید از استماع این بشارت بغایت خرم گشتہ غازیان ومجاہدان را کہ قرین موکب ہمایون بودند طلب نمودہ بانجماعت مقرر فرمود کہ چون بنفس نفیس بدروازۂ قلعہ تیغ آتشبار بہ نیروی و امداد شاہ دلدل سوار حیدر کرار علیہ السلام من الملک القہار از نیام انتقام برآوردہ بادوسہ بہادران غازی کہ ہمراہ خواہند بود آتش حرب وقتال اشتعال دادہ تا رسیدن سپاہ دروازہ قلعہ را آنگاہ خواہم داشت باید کہ شما ملاحظہ فلان علامت نمودہ جلوریز خود را بمارسانید شاید کہ تدبیر موافق تقدیر افتد وصفت مروی تہوری الی یوم القیام برصفحہ روزگار باقی نماند آنگاہ ملک موید از سپاہ ورزم جوی چار جوان بہادر صفدر کہ بہنگام نبرد و جنگ خود را درکام شیر و پلنگ می انداختند برگزیدہ ایشانرا بروش محل داران مسلح ومکمل ساختہ بموجب مقرر باخود ہمراہ گرفت و مانند آفتاب کہ درجہانگیری بمعاونی محتاج نیست روی ہمت بسوی قلعہ خیبرآسا نہاد قدم در دروازہ قلعہ گذاشت و دران مقام خطرناک پای افزودن درآن تنگنای جای سوار نبود مثل سپہر پیادہ رودست از اسپ بازداشتہ یادوسہ سلاحدر کہ ہمراہ بودند وبکفار خاکسار آوردہ و چون شیرغران و ببردمان درمیان ایشان افتادہ وتا از خود خبردار گردیدند جمعی

از نگهبانان دروازه را در خاک وخون غلطانیند و کفار بامید آنکه ملک موید سه چار نفر بیش نیستند بیکبار حمله آوردند چنانچه بیکمرتبه قریب دو سه هزار تیر و تفنگ و سنگ بجانب آنحضرت روانه میشد و حقه های آتشبازی حواله می نمودند و ملک موید بآن سه چهار جوان درمقام مدافعه درآمده مجموع آنهار از خویش رفع میفرمودند و آنشهر یار چون اژدهای خشمناک درمیان آنقوم افتاد درآنروز بنفس نفیس کوششی نمود که جلاد بیمهر سپهر را آنگشت تعجب و تحیر دردندان مانده چرخ سرگردان را پای حیرت بگل فرورفت وقریب بدوسه ساعت نجومی باتفاق دوسه بهادر صف شکن باده هزار کافر خونخوار مقاتله و کارزار نموده داد مردی و مردانگی میداد تادر اثنای محاربه علامتی که مقرر فرموده بود ظاهر شدعساکر بدیدن انعلامت فوج متعاقب هم بمدد شهریار رسیده بضرب شمشیر آبدار کفار را از پیش دروازه بمیان حصار دوانیده بمراسم حرب وقتال پرداختند چون ازتهور ومردانگی ملک نامدار براهل حصار تنگ گردید دست از کار بازداشته فریاد الامان از ایشان برخاست ملک موید آن رای سپاه روراور قفس آهن محبوس ساخته قتل عام اشاره فرمود و بموجب فرمان غازیان عظام شروع درقتل وکشش نمود احدی ازصغیر وکبیر جان بسلامت نبرد غنایم فراوان نصیب غازیان عظام شده گنج وگوهر بیحد وحصر بتصرف گماشتگان دولت ابدپیوند درآمده و چون نوای فرح افزای و ینصرک الله نصرا عزیزا بگوش هوش همایون رسید علم مراجعت برافراشت و بجانب دارالسلطنة خرامیده ندای این فتح دراطراف و اکناف عالم منتشر ومبتشر گردانید۔

ذکر توجہ رایات شاہنشاہی بعزم جہاد کفار ولایت کوندبیر و تسخیر آنحصار بعون ملک قدیر

دران آوان کہ ملک نامدار را باسمعیل علی خاں و ملک قاسم برید مجادلہ و محاربہ دست دادہ بود کفار قلعہ کوندبیر دست برآورد ممالک محروسہ را تاخت و تاراج نمودہ درادای سہ لک ہوں کہ تقبیل نمود بودند کہ ہر سال بخزانہ عامرہ رسانیدہ اہمال ورزیدند و چون دران ہنگام خسرو جمشید احترام رابواسطہ معارضہ خصم قوی فرصت تلافی و انتقام نبود در ینوقت سلب مظفر و منصور بدارالسلطنۃ مراجعت فرمود و عساکر از مشقت سفر آسودگی یافتند فرمان واجب الاذعان باحضار عساکر صادر گردید امرا و سرداران سپاہ روی بدرگاہ نہادہ دراندک فرصتی جمعیت لشکر دست داد فراشان بموجب حکم جہان مطاع پیشخانہ بیرون زدند و بکوچ متواتر حوالی قلعہ کوندبیر مرکز اعلام نصرت فرجام گشت و غازیان حسب الامر اطراف انحصار را ہالہ کردار درمیان گرفتہ رایت مبارزت برافراختند و چندی از مرای نامدار بولایت کفار نامزد گردیدہ بفرمود آنشہر یار اکثر قصبات سرحد بیجانگر را بجاروب غارت گرفتہ غنایم بسیار بدست تصرف سپاہ افتاد مقتضی المرام بپایہ سریر سلطنت بازگردیدند و غازیان درفنون قلعہ گشای و رسوم دلاوری آثار شجاعان روزگار بظہور رسانیدہ از ہر دو جانب بنوعی آتش جدال اشتعال یافت کہ تاثیر زمانہ آن کرہ زمہر پررا درجوش و شرارہ اش زمانہ را درخروش آوردو چند روز از صباح تا شام ابر شمشیر خونریزی و نایرہ سنان بہ جہانسوزی اشتعال داشت و چون ایام محاصرہ امتداد یافت و روز بروز اثار غلبہ و استیلای سپاہ واضح گردید رای قلعہ دست بدامن مکر و تذویر زدہ درخفیہ کسان نزد امرا و مقربان ملک نامدار فرستاد بزور جواہر تطمیع نمود تا آن خسرو را بہر تدبیر و حیلہ کہ دانند از سر تسخیر آنقلعہ بی نظیر گذرانند اکثر امرا و ارکان دولت بااین معنی ہمداستان شدہ بعرض رسانیدند کہ تمام

محلات در پرگنات ممالک کفار تاخت و تاراج شده و رای قلعه از گروهای سابق نام و پشیمان گشته متقبل باج و خراج میگردد و اگر مراحم شاهانه گناه این قوم گمراه را باین بندگان درگاه بخشد از الطاف خسروانه بدیع و بعید نخواهد بود ملک موید چون اتفاق امرا و اعیان رادرشفاعت ارباب خذلان مشاهده فرمود زهرخنده نموده گفت که کفار لعین راجه یاری که تعرض بممالک اسلام رسانیده قصبه و پرگنات سرحد را تاخت و تاراج نمایند بتوفق ربانی قلعه رابا اهالی آن باتش قهر سوخته مکان و مسکن ایشان را از بیخ و بنیاد کنده انشا الله بجای آن مسجد بنانهاده بنوعی آثار قهر ظاهر سازم که جمیع کفره بیجانگر وسایر هندوستان تنبیه شده من بعد قدم از جادۂ خود بیرون نه نهند بنابرین از روی غضب فرمانداد که توپچیان توپهارا ویران سازند و ملک موید بجهته مشاهده محاصره ومحاربه وتقویت و دلداری غازیان سوار گشته امر فرمود که بهادران روی همت به تسخیر حصار آورد جبراً وقهراً مفتوح سازند شیران پشه هیجا از آن طرف رو بقلعه آورده بربالای کشتگان بانهاده خود رابدروازه برج و باره حصار رسانیدند و از صدای کوس حربی و نالۂ نای رزمی وهای و هوی دلیران ونعره شیران و هم و هراس بیقیاس دردل اصحاب کفر افتاد دست و دل کافران از کار بازمانده صغار کبار از حصار بیرون آمده بعفو شهریار التجا آوردند مراحم شهریاری رقم عفو برجراید جرایم ایشان کشیده از تیغ خونریز دلیران امان داد و بعد از تسخیر انحصار بعزم تماشا ببالا برآمده درمحلی مرتفع برسم یادگار بموجب فرمان انصاحب قران استادان چابکدست برجی رفیع باوج مهرو و ماه برافراشتند و بعدازتسخیر قلعه یکی از معتمدان روالی آن ساخته چودهریان ولایت راقول واستمالت داده بصوب مستقر سریر سلطنت معاوده فرمود۔

ذکر توجہ ملک نامدار بعزم تسخیر قلعہ ایتگیر و آمدن شاہ طاہر بخدمت آنحضرت بر سبیل رسالت وصلاح ذات المبین

از جانب نظام شاہ باستدعای ملک قاسم برید و آوردن کلید قلعہ میدک وفرستادن لشکر بامداد نظام شاہ

تبین این مقال بروجہ اجمال انکہ چون ابراہیم عادل خان بعداز انکہ بسعی اسد خان کہ رکن آن دولت خانہ بود برادر بزگتر خود ملوخان راکہ ولی عہد بود گرفتہ میل کشید و برمسند سلطنت تکیہ فرمود بر سلاطین درمقام نزاع وجدال درآمد ہنگامیکہ ملک موید بمحاصرہ وتسخیر قلعہ کوندبیر اشتغال داشت فرصت غنیمت دانستہ باتفاق ملک برید لشکر فرستادہ سرحد ممالک محروسہ را تاخت وغارت نمود درینوقت کہ ملک موید از سفر کوندبیر بدار السلطنت مراجعت فرمود وعساکر از تعب سفر یکچندی فراغت یافتند از اطراف سپاہ متفرقہ راجمع نمودہ بصوب ایتگیر کہ درتصرف گماشتگان عادل خان بود عزیمت فرمود وچون حوالی آندیار از نسیم رایت نصرت ایات شہر یار معطر گردید درساعت سپاہ منصور را برسر ولایت کاکی وپرگنہ ناوکی وسمت کرولی کہ سابقاً تعلق بآنخسرو کامگار داشت ودر ہنگامیکہ بعزم محاصرہ ومحاربہ رام چند روشتا بخان بطرف تلنگانہ توجہ فرمود بود اسمٰعیل عادل خان بہ تغلب متصرف گشتہ بود نام زد فرموہ د وسپاہ منصور دراندک روزی تمام ولایت ومضافات را از دست تصرف امرای عادل خان بیرون آوردہ مفتوح ساختند وچون خاطر از مر تسخیر ولایت قدیمی جمع فرمود بہادران رابمحاصرہ قلعہ ایتگیر مامور ساخت ہزیران پیشہ وغا انحصار را مرکز وار درمیان گرفتند وملک موید دراثنای محاصرہ رسولی پیش برید ممالک فرستاد پیغام داد کہ انشا اللہ تعالیٰ بعداز تسخیر قلعہ ایتگیر پرتو رایت فتح آیت بر ولایت بیدر خواہد افتاد انحضرت آمادۂ قتال وجدال باشند والا قلعہ میدک و

کولاس را بگماشتگان ما باز گذارند تا قواعد وداد خلل پذیر نگردد ملک قاسم برید که بقوت فطنت و ذکا از همگنان امتیاز داشت چون یقین میدانست بحر توسل به برهان نظام الملک از ضرب تیغ ملک نامدار محفوظ نمی توان بود بناء علیه رسولان با تحف هدایا بخدمت برهان نظام الملک فرستاده التماس نمود که بهر تدبیر که داند وتواند ملک مویدرا از منازعه بگذارند وچون دران ایام بواسطه قلعه شولا پور میانه برهان نظام الملک و ابراهیم عادل خان نایره نزاع ارتفاع داشت برهان نظام الملک شاه طاهر علیه الرحمه راروانه نمود تا میانه حضرت ملک موید قاسم برید رفع مواد منازعه نمود نوعی کند که قلعه میدک را قاسم برید به گماشتگان دولت شهریاری گذاشته از تیغ خونریز عادل خان امان یابد وبعد از وقوع ازین مصالحه باید که نحوی نماید که ملک موید با مداد نظام الملک بالشکر کینه خواه متوجه گردد با تفاق برسر دشمنان رفته سزا وجزا بواجبی داده آید چون شاه طاهر بشهر بیدر رسید و دلایل دلپسند خاطر نشین برید ممالک نمود که عالی حضرت نظام الملک وعماد شاه جنبین صلاح دیده اند که چون قلعه وولایت به میدک دروسط مملکت ملک موید است و درزمان سلطان مغفور سلطان محمود بهمنی نیز آن ولایت تعلق بملک قطب الملک داشته اکنون آنقلعه را با مضافات بگماشتگان آنحضرت بسپارد تا میانه ایشان کدورت بصفا مبدل گردد برید ممالک قبول این معنی نموده کلید را با تحف و هدایا با یکی از مخصوصان خویش سپرده منصوب شاه طاهر بخدمت ملک موید فرستاد عریضه برکمال عجز وانکسار نوشته از دقایم سابقه عذرها خواست چون حضرت شاه از پیش برید ممالک مدعیات را سامان داده عزیمت ملاذمت ملک موید نموده درهنگامی که آنحضرت بمحاصره ایتگیر مشغول بود بدار السلطنة گلکنده رسیده نائب غیبت وگماشتگان شهریار شاه والا جاه رادر منزل خوب فرود آورد خدمات پسندیده بتقدیر رسانیده حقیقته آمدن بادشاه را معروض داشتند وچون درآن ایام هنگام برشکال نزدیک رسیده بود بواسطه صلاح ملک ومال ترک محاصره ایتگیر نموده باردوی اعلی روانه دارالسلطنة بود منهیان درراه خبر آمدن شاه طاهر را بسمع ملک کامگار رسانیدند وبعد از وصول موکب همایون شاه طاهر بسعادت ملاقات مقرر گشته بوفور تعظیم وتکریم ونهایت لطف و دل نوازی ممتاز گردید وتحف وهدایا قاسم برید را با عریضه

وکلید بنظر اشرف رسانیده پیغام نظام الملک را معروض داشت وچون اصلی از آمدن شاه غفران پناه استحکام روابط وداد و اتحاد میان آنجناب وعالیٰ حضرت نظام الملک و امداد بارسال سپاه کینه خواه تسخیر قلعه شولا پور ومقابله ومقاتله ابراهیم عادل خان بود ملک موید چند سراز امرای نامدار را با پنج هزار سوار مسلح ومکمل آراسته بهمراهی شاه طاهر بجهت امداد عالی حضرت برهان نظام الملک روانه فرمود در چنیکه شاه مغفور از خدمت شهریار نامدار وداع نموده روانه میشد خسرو دریانوال مبلغ بیست هزار هون نقد بادیگر تحف و هدایا بادشاه غفران پناه مرحمت فرموده دوستحکام باسپاه کینه خواه رخصت مراجعت انصراف ارزانی داشت۔

ذکر واقعه هایله شهادت ملک موید غازی شهید ملک قطب الملک وانتقال اگروجشمید آئین بفردوس برین و بیان بعضی از وقائع که دران ایام رویداده

چون خاطر سلطان سلیمان مکان معدلت شعار کیخسر و جم قدر سکندر آثار رافع الودیه غز و جهاد دافع ارباب شرک وعناد بادشاه سعید شهید ملک قطب الملک طاب ثراه از امور تسخیر وضبط مملکت فارغ گردید وجمیع رایان وراجهای قوی پنجه وسایر گردنکشان حدود واطراف ممالک محروسه طوعاً وکرهاً مطیع ومنقاد گردانید قرین فتح و اقبال بمستقر سریر سلطنت متمکن پرتو التفات و اهتمام برعمارت وآئین طرح باغات دلکشا ومعموری ولایات واستمالت رعیت وسپاه افگنده کما ینبغی بان پرداخت وازیمن معدلتش جهان وجهانیان درمهاد امن وامان مرفه الحال وفارغ البال نموده زندگانی می نمودند وآن خسرو نامدار مکرر می فرمودند که الحمدلله که عمر عزیز دغزای کفار وجهاد اشرف صرف نموده ایم اکنون مرکوز ضمیر انست که بقیه عمر بطاعات وعبادت واکتساب مثوبات خسروی مصروف گردد ونیز از واهب بی منت مسالت آنست که درین آخر عمر از ثواب و درجه شهدا محروم نگذارد وآنحضرت راحق سبحانه

تعالیٰ شش خلف شایستہ وچہار صبیہ کرامت فرمودہ بود اول حیدر خان کہ درزمان حیات آن بادشاہ عالی شان عالم فانی را وداع نمود بسرای جاودانی شتافت دوم شاہزادہ قطب الدین کہ منظور انظار آن خسرونامدار بود چنانچہ رقم ولی عہد بروکشیدہ میخواست کہ سریر خلافت رابو جودش زینت دادہ کافہ رعیت و سپاہ رامحکوم اوگرداند وچون نوبت بجمیشد قطب الملک رسید ہر دوچشم آن شاہزادہ رامیل کشید بعد از چند روز باجل طبعی درگذشت سیوم بارقلی جمشید خان کہ بغایت قہار وسفاک وتندخوی بود چہارم عبدالکریم کہ درزمان حیات آنشہر یار گریختہ پیش مسندرفیع رفتہ وفساد بسیار میکرد تا آخر کشتہ شد پنجم دولت خان کہ معروف بدیوانۂ ملک زادہ بود و درزمان دولت حضرت ابراہیم قطب شاہ باجل طبعی درگذشت ششم شاہزادہ عالمیان ابراہیم قطب شاہ انارا اللہ برہانہ وچو جمشید خان توجہ شہریار رانسبت بملک قطب الدین بیشتر از خود بلکہ از سایر اولاد امجادش میدید حسد برادران حضرت یوسف دامن گیر گشتہ باپدر بزرگوار درمقام عذرومکر درآمد منتظر وقت بود تادر استیصال نہال سلطنت واقبال سعی نماید لا جرم خاطر شہریار نامدار از جمشید خان آزردہ گشتہ ازروی احتیاط بند برپای اونہاد درگلکندہ محبوس ساخت دازین رہگذار خشونت و آزار میانہ آن دوگلدستہ ریاض دولت قائم گردیدہ بنای کلفت وعداوت بنوعی استحکام یافت کہ مال حال انجامید بیان این کلام بر سبیل اجمال آنکہ درروز پنجشنبہ اواخر شہر جمادی الاول سنہ خمسین وتسع مایہ ملک بمسجد صفا کہ الحال بمسجد جامع محمد نگر اشتہار داردواز محدثات شہریار بودرفتہ بخاطر مبارکش خطور نمود کہ یک طاق مسجد را مشک نمود دروازہ آنرا از بیرون مسجد قرار دبدتازان راہ بمسجد درآمدہ بادای نماز قیام می نمود باشد واین ارادہ بجہتہ حفظ نفس ورعایت حرم ودوربینی بود چہ بسیاری از سلاطین را درحین نماز شہید وزخم دارنمود اند ونیز بواسطہ زخمی کہ برروی مبارک رسیدہ بودنمی خواستند کہ بیگانہ رانظر بران افتد بنابران شہریار نامدار درآنروز مسجد نشستہ معمار آنرا طلبیدہ امرفرمود کہ بچہ نہج ترتیب دہند و آنجماعت درساعت اسباب وادوات عمارت مسجد درآوردندودرانحین آنحضرت بارادہ اینکہ ازمسجد بیرون آید برخاست اتفاقاً رومالی کہ سکہ موشح باسامی حضرت ائمہ اثنا عشر علیہم الصلوات من اللہ الاکبر

درو بود وہموارہ تبرکاً باخود می داشت، بی سببی از دست مبارک آن شہریار برزمین افتاد این معنی را بفال نیکو ندانستہ معمارانرا فرمود کہ آنروز دست بکار نکردہ چند روز درحیز تاخیر بگذراند و خاطر مبارک انملک نامدار آزردہ گشتہ از مسجد بیرون آمد و بنوعی کلفت ناک بود کہ اکثر امراو مقربان کہ ہمراہ بودند بر اشفتگی خاطر مبارک اطلاع یافتند و در روز جمعہ خود بمسجد تشریف نیاوردہ جمشید خان را کہ محبوس بود باشاہزادہ قطب الدین بہ نیابت خود بمسجد فرستاد تاانکہ در روز شنبہ دویم جمادی الثانی سنہ خمسین وتسعمایہ بوقت عصر کہ جمیع مقربان ومخصوصان درمنازل خود بودند وآنحضرت مشغول نماز بود ہیچ یک از خدمت گاران حاضر نبودند میر محمود مفسر ہمدانی کہ بدبختی بود سفاک تبریز حسب الامر ملک موید بشبانہ داری ونائب غیبت قلعہ گلکونڈہ اشتغال داشت باغوای جمشید خان شیطان از راہ ارشاد منحرف گشتہ خودرا خسر الدنیا والآخرۃ نمود اابن ملجم وار برتن آشہریار بیست وسہ زخم زدہ آن خسرو مظلوم رابدرجہ شہادت رسانید اناللہ وانالیہ راجعون و بعد از شہادت وانتقال ملک موید بجوار رحمت ذوالجلال سادات وائمہ وعلماء فضلائے پایہ سریر سلطنت تجہیز وتکفین قالب مطہر ومنورش پرداختہ درلنگر فیض اثر کہ از جملہ محدثات

معمار معدلت آن شہریار بود چون گنج درگنج لحد مدفو ساختند جانش مقیم روضہ دار السرور باد

جنت سرائے مرقد او پراز نور باد ایام سلطنت سلطان مغفور ومرحوم شصت سال بود

از آن جملہ مدت شانزدہ سال بہ نیابت سلطان محمود شاہ بہمنی علم جاہ وجلال برافراشت وبعد از واقعہ سا بدارای وفرمان فرمائی بلاد وتلنگانہ اشتغال داشت وایام عمر شریفش قریب نود ونہ سال رسیدہ بود ط

وھی حی ولا یموۃ

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

در ذکر احوال بادشاہ جم سریر سکندر سپاہ
المؤید بتائید الہ جمشید قطب الملک و
برخی از احوال خلف الصدق شہریار سبحان قلی

از ناقلان احوال سلاطین دکن چنین بصحیت پیوستہ کہ چون از شمر ثانی اصل دیدہ شدہ تا محمود ہمدانی برچنین قطب زمانی بچنین فعل قبیحی اقدام نمود فی الفور بخدمت شاہزادہ شجاعت نشان جمشید خان کہ بفرمود والد بزرگوار قلعہ محبوس بود شتافتہ بنداز پای شاہزادہ ارجمند برداشتہ باتفاق جمعی از اہل فتنہ بمنزل ملک زادہ قطب الدین کہ باسم ولی عہدی موسوم بود رفتہ میل درچشم جہان بین آنشاہزادہ مظلوم کشیدند وبعدازان شاہزادہ جمشید خان بجای پدر برتخت نشستہ امرای وخوانین طوعاً وکرہاً بااو بیعت نمودندوچون مسند سلطنت بفرو جود شاہنشاہ مزین ومشرف وگشت درصدد ترتیب و استمالت سپاہ ورعایا در آمدہ مجموعی رامسرور ومطمین گردانیدہ درممالک محروسہ خطبہ وباسم سامیش خواندہ شد و چون سلاطین دکن از فوت ملک موید وجلوس شاہزادہ اعظم بآخر گشتند بشرایط زیارت ختم پرداختہ نامہ ہای مشتمل برتعزیت فرستاد خدمتش را بجلوس برمسند خسروی مبارک باد و تہنیت فرمودند۔

ذکر عزیمت شاہزادہ بلند اقبال ابوالمظفر ابراہیم قطب شاہ بجانب بیدر و ملاقات با برید و توجہ نمودن برید بعزم تسخیر قلعہ محمد نگر و آمدن برہان نظام الملک بامداد جمشید قطب الملک و گریختن ملک برید بجانب بیجاپور و رفتن شاہزادہ بجانب بیجانگر و بیان بعضی وقایع دیگر

بیان این احوال انکہ چون شہریار جم تمکین از قصد و دفع ملک زادہ قطب الدین پرداخت قصد برادر کہتر ابوالمظفر ابراہیم قطب شاہ را پیش نہاد ہمت ساختہ رسولان و فرامین مشتمل بر طلب آن گلبن حدیقہ جہانیان بجانب قلعہ دیور کندہ کہ بواسطہ رفع کیداعانت بنا بر مصلحت ملک موید مکان انشاہزادہ نامدار گردیدہ بود روانہ گردید و چون رسولان بخدمت شاہزادہ با جمعی از مخالفان یکجہت دران باب مشورت فرمود حمید خان وسید جی و دلاور خان کہ دولت خواہ وفدوی آن نونہال اقبال بودندہ بعرض رسانیدند کہ عزیمت محمد آباد باید فرمود و ملاقات برید ممالک نمودہ یکچندی با مشقت سفر و تلخ کلامی باید ساخت مصرع تا خود فلک از پردہ چہ آرد بیرون شاہزادۂ عالی مکان بنابر مصلحت دولخت خواہان با جمعی از خدمتگاران قدیمی از حلقۂ دیور کندہ بجانب دارالسلطنۃ بیدر نہضت فرمودہ بعد طے مسافت چون حوالی شہر بیدر محل نزول اجلال گردید برید ممالک فرزندان و امراء را باستقبال فرستاد از روی اعزاز و اکرام تمام داخل شہر گردانیدہ منازل خوب بجہت نزول آنحضرت مقرر فرمود و بعد از چندگاہ کہ شاہزادۂ دین پناہ بیدر مسکن داشت و برید ممالک عساکر متفرقہ را جمع نمودہ درصورت امداد شاہزادہ ارادۂ تسخیر ممالک تلنگانہ نمودہ بجانب دارالسلطنۃ محمد انگر متوجہ گردید چون

دران ایام سلطنت شاہ جم نشان چندان استقرار نیافتہ بود واکثر امراوسپاہ ملک جنت مکان بسبب درشت گوئی وتندخوی ازجمشیدخان آزردہ خاطر بودند از جنگ فوج ملاحظہ نمودہ درگلکندہ متحصن شدوسپاہ ملک برید حصار سپہر آثار را محاصرہ نمود درمیان آن دوگروہ نایرۂ قتال اشتغال یافتہ جنگہائے مردانہ روی می نمود جمشید خان روی باجمعی از بہادران بیرون آمدہ خلقی ازسپاہ ملک بریدرا بعالم فنا فرستاد مراجعت می فرمود وچون این خبر باطراف وولایت دکن منتشر شدشاہ غفران پناہ شاہ طاہر کہ بسمت پیشوای عالیحضرت برہان نظام شاہ موسوم بود بعرض رسانید کہ برید ممالک را داعیۂ سلطنت مملکت دکن بالفرادہ درخاطر جاگرفتہ ارادۂ تسخیر ولایت تلنگانہ نمودہ است وبہ بہانہ امداد ودل جوئی شاہزادۂ معظم ابراہیم قطب شاہ کہ بحکومت برادر بزرگ راضی نشدہ نزد او رفتہ لشکر روی مناقشہ بحصار سپہرآثار گلکندہ آوردہ ارادۂ آن دارد کہ آن ولایت را مسخر ساختہ بدفع دیگران پردازد وگرد ردفع ورفع وقلع وقمع او مساہلہ رود وآن ولایت بتصرفش درآمد لامحالہ شوکت واقتدارش مضاعف گشتہ قدم درعرصۂ عناد وفادخواہد نہادع علاج واقعہ پیش از وقوع باید کرد برہان نظام الملک راسخنان شاہ مغفور معقول افتاد بعداز امرا باحضار عساکر واجتماع آن بقصد اعانت وامداد شاہ جمشید نشان متوجہ دارالسلطنتہ گلکونڈہ گردید چون حوالی قلعۂ کوہیر کہ در آن ولایت داخل ممالک ملک برید بود مضرب خیام نصرت فرجامش گردید بہادران کشور گیر را امر فرمود کہ اول بقلعہ کوہیر را مسخر سازند وبعدازان بدفع فتنہ ملک برید پردازند سپاہ نظام الملک بموجب اشارہ اعلی حصار را احاطہ نمودہ ہرچند اہل قلعہ درمقام پیکار قدم استوار نمودند چہرۂ مقصود ندیدہ لشکر نظام الملک خود راپیادے حصار رسانید چون تیر نظر برج دار وبروج وعروج نمودند واہل حصار چون راہ فرار بستہ دیدند فغان الامان برداشتہ در دروازۂ حصار کشودہ بعز بساط بوسی معزز گردیدند وعنایات شاہانہ شاملِ حال ایشاں گشتہ یکی از معتمدان را بقلعہ فرستاد اہل حصار را مطمئن گردانید وچون خبر فتح کوہیر بسمع ممالک وبرادرش خان جہان رسید در ساعت ترک محاصرہ نمودگریز آن بجانب بیجاپور شتافتند و دراثنای راہ از آنجا کہ خبث طینت وی بودہ دراسپ وفیلی کہ ہمراہ شاہزادہ بود نمود قصد آن نونہال

حدیقۂ اقبال فرموده وچون شاہزادۂ ازین حال اطلاع یافت لاعلاج باجمعی از خدمتگاران قدیمی دراثنای راه از رفاقت ملک برید تخلف نمودعنان عزیمت بصوب بیجانگر معطوف گردانید اتفاقاً رامراج که سابقاً درسلک جاگیرداران ملک موید مغفور انتظام داشت باقتضائے قضاداران اوان حاکم وصاحب سریرولایت بیجانگر گشته بودشرح این احوال آنکه چون ملک موید مغفور را بجوانانِ دلاورمردانه توجه تمامی بودومیدانست که رامراج ازراجهاے معظم بیجانگر است التفات شاہانه بیشتر از سایه امثال شامل احوالش گردیده جمعی از راج بدنهاد را حواله اونمودمیت سندتی را باوسپرده بود تا آنکه بعداز سه ۳ سال سپاہی از عادل خان بعزم آن که دست بردی نمایند بآن جنگل درآمدند رام راج بسبب قلت سپاه خود بسیاری لشکر عادل خان تاب مقاومت نیاورده میت را گذاشته بخدمت ملک موید پیوست وقصۂ آمدن سپاه را معروض گردانید از آن جاکه تهور ذاتی وشجاعت جبلی آن حضرت بود فرار پے اختیاررامراج راحمل برجبن نمود همان ساعت حکم باخراخش فرمود ورامراج متوجه ولایت بیجانگر گردیده بخدمت کش رای پیوست ورای مذکورچون میدانست که رامراج از خاندان اصیل است دودمان سلاطین قدیم است وآثار رشد وقابلیت از بشره اش ظاهر درمقام تربیتش آمده بدامادی خودش سرفراز کردوچون مدتی برین بگذاشت کش رای جان بمالکان دوزخ سپرد پسرکوچک سالی ازروی ماند رامراج امورسلطنت را از پیش خودگرفته جمیع سرداران وسپاه را ببذل درم ودینارمسرورگردانیدمطیع خودساخت وبعدیکچندی پسرکشن رای رانیز ازمیان برداشته اسم ورسم سلطنت برخودگذاشت وروزبروزعلم اقبالش ارتفاع یافته جمیع گردنکشان حلقه اطاعتش درگوش جان کشیده بسلطنت اوقراردادند مجملاً چون شاہزادۂ معظم بصوب مملکت بیجانگر روان شد سیدجی سلاحدار که درشیوۂ شجاعت ثانی نداشت وریحان حمیدخان حبشی وکاناجی بهمن وچندنفراز خواص همراهی آن شاہزاده اختیارفرمود روان شدند چون از ندی که مابین سرحد اسلام وکفراست گذرنمود درآن جانب نزول اجلال واقع شدناین ماما نام پنیدت که مابین هردوسرحد مقام داشت وجمعی از دزدان رابرخودجمع کرده اطاعت هیچ یک ازسلاطین نمی نمود برتوجه شاہزاده واقف شده باجمعی ازسوار

وپیادہ راہ بران شہریار گرفتہ مانع رفتن شد ودرساعت کس بخدمت جمشید خان فرستاد ؎

بدام تو افتاد عنقا بگیر وگرنہ کراگشت عنقا اسیر

چون این خبر بجمشید قطب الملک سید اظہار خوشدلی نمود فی الفور دوسراسپ نامی ویک سلسلۂ فیل مست باپنج ہزارہون وتشریفات فاخرہ مصحوب بعزشخان برادر حبیب خان کہ یکی از اعیان بود بنزد باین ماماپندت فرستادہ اورا بوعدہ وعید تحریص وتخویف نمود چون خبر توجہ بعزشخان بسمع سیدجی وحمیدخان رسید آن دووفادار مخلص بغایت مضطرب وپریشان حال گشتہ چوں بظاہر قوت منازعہ ومحاربہ نداشتند دست بدامن حیلہ وتذویر زدہ کس پیش رامراج فرستاد احوال خود را اعلام نمودند رامراج بمجرد استماع این خبر فرمانی بنام باماد بقلم آورد کہ اگر صاحبزادہ مرا این جانب نمودی فبہا والاسرترا از پیکر بدن خاہم فرمود وآمدن لشکر را آمادہ باش چون تاین ماماى ملعون بارای اعظم تاب مقاومت نداشت فی الحال شاہزادہ رامعہ متابعان رخصت نمود بطرف بیجانگر راہی گردانید از قطع منازل چون بحوالی بلدۂ بیجانگر رسیدند رای اعظم ازمقدم آن حضرت خبر یافتہ جمیع اکابر و مقربان وخویشان وفرزندان خود را باستقبال فرستاد شاہزادہ را بہ تعظیم تمام بشہر درآوردند وبعداز ملاقات آن حضرت باخود برتخت عزت نشانیدہ رعایت جانب ولی نعمت زادۂ بواجی فرمود آنحضرت بارفعت را دربلدۂ وقایع غریبہ دست دادہ کہ حیزتحریر وتقریر بیرونست ودرمجموع آن حوادث بزور بازوی مردانگی ودلاوری برخصمان قوی دست غالب آمدہ از پیش بردہ است از آن جملہ از ثقات روات بصحت پیوستہ کہ ملک عین الملک کنعانی کہ از عظمای امرای عادل خان بوددران آوان بسببی از اسباب ازان دولتخانہ روگردان شدہ باچہار ہزار سوار وسایر استعداد سلطنت بخدمت رای اعظم متوسل گشتہ بود وجود زای مذکور بشجاعت ومردانگی وحشمت او را بواجی معلوم نمودہ بود کماینبغی دراعزازش کوشیدہ آں قدر مبالغہ در تعظیمش می نمود کہ اورابردار می خواہد روزی بحسب اتفاق عین الملک باکوکبۂ تمام از پیش رای اعظم برگشتہ بمنزل خود میرفت کہ شاہزادہ باسیدجی وحمیدخان ودوسہ از خدمتگاران سوارہ باں فوج برخوردند وچوں راہ تنگ بود درعرف دکن برگشتن وروی گردانیدن عیب

وعارمی باشد سید جی وحمید خان بعرض رسانیدند کہ برحکم قاعدۂ دکن مناسب حال شاہزادہ بلند اقبال آن ست کہ مابندگان پیش افتادہ مردانہ وارخود را برافواج سپاہ عین الملک زدہ بیرون رویم آنگاہ شاہزادہ تکاور برانگیختہ بان دوسہ دلاور خود را برفوج عین الملک زدہ جمعی راکہ راہ بران شہر گرفتہ ممانعت می نمودند بضرب شمشیر آبدار برخاکدان دہر انداختہ چون برق آن صف را شکافتہ بیرون رفت وبعدازشکافتن افواج خویش را بہ نزد رامراج رسانید عین الملک خون دلاوری وصف شکنی شاہزادہ وخدمتگاراں امشاہدہ نمود بغایت آشفتہ گشتہ بقصد انتقام درہمان مقام بایستادکہ چون شاہزادہ از پیش رامراج برگردد بقدم حرب وقتال استقبال نماید ودرتلافی کوشد مہنیان بمسع رامراج رسانیدندکہ شاہزادہ ازکمال دلاوری جرات نمودہ فوج ولشکر عین الملک را شکافتہ بخدمت آمدہ است اکنون عین الملک بالشکروسپاہ مسلح ومکمل ایستادہ انتظار شاہزادہ میکشد تابتلافی قیام نماید رامراج از استماع این خبر برشجاعت ورمردانگی آن شہریار آفرین گفتہ کس نزد عین الملک فرستاد پیغام دادکہ مناسب حال این بودکہ عزت واحترام شاہزادہ نگاہ داشتہ راہ دہندہ چون این آدمیت نکردہ اندوشاہزادہ ازغایت غیرت وحمیت موروثی لایق ندیدہ کہ عنان تافتہ برگردد از فوج گذشتہ نزدما آمدہ است اولی وانسب کہ دست از معاوضہ بازداشتہ بمقام منزل خود مراجعت فرمای عین الملک سخن را مراج را قبول نکردہ ہمان جاایستاد منتظر بود درین اثنا سید جی این معنی رابخدمت شاہزادۂ معروضداشت ازاستماع آن شعلہ غضب خسروانہ افروختہ کشہ بعزیمت دفع عین الملک از مجلس رای اعظم برخاستہ بی توقف بجانب اوروان گردید چون رامراج با امراواعیان مشاہدۂ حال نمودہ ازغایت تہور وپردلی شاہزادہ تعجب نمودہ بملایمت والحاج تمام مانع رفتن شاہزادہ گردید آنگاہ یکی ازنزدیکان راپیش عین الملک فرستاد پیغام دادکہ ترابخاطر چہ رسیدہ است این شاہزدۂ ولی نعمت زادۂ منست ومن مدتی بخدمتگاری والدماجدش قیام نمودہ ام کاری مکن کہ دریای غضب بادشاہی بتلاطم درآمدہ بفرمایم تاازاہل بازار بضرب سنگ ترازشہر بیرون کنند چون این خبر پیغام عنایت امیربعین الملک رسید ترک منازعہ نمودبمنزل خودبازگشت وآن شاہزادہ مدت ہفت سال دران

دیار بسر برده الخاتمہ عنان خامہ تندکار بہ بعضی از قایع غریبہ کہ شاہ جم جاہ جمشید قطب الملک را باسلاطین دکن روی نمود معطوف کردد۔

ذکر ملاقات جمشید ثانی باعالیحضرت برہان نظام الملک وباتفاق عادل غان و برید ممالک محاربہ نمودن وبفتح مخصوص کردیدن

چون ملک برید بہ ہنجی کہ سابقاً مذکور گردید متوجہ بیجاپور گشتہ دراثنای راہ شاہزادۂ موید بجانب بیجانگر توجہ نمود شاہ جمجاہ زتنکنای محاصرہ برآمدہ برسبیل استقلال واعتذار تحف ودہداياء بادشاہانہ باخود برداشتہ متوجہ ملاقات اعلیحضرت برہان نظام الملک گردید وچون منہیان خبرعزیمت بادشاہ جم جاہ رابسمع نظام الملک رسانیدند جمیع شاہزادۂ وامراء وخوانین راباستقبال مقرر فرمودۂ آن جماعت بشرف ملازمت خسروجمشید صفات مشرف گردیدند باتفاق آن شہریار متوجہ ملاقات عالیحضرت نظام الملک گشتہ مقارنہ سعیدین دست دادعالی حضرت نظام الملک شرایط تعظیم وتکریم بجا آوردہ بعد از طوی وجشن ارادہ نمود کہ چتر وآفتاب گیر کہ مخصوص بادشاہ آن ست بجہتہ آں خسروجم جاہ اورد بخطاب مستطاب قطب شاہی سرفراز گردانیدہ تاکید فرماید کہ من بعد کسی آں شہریار ملک بخواند جمشید قطب شاہ قبول نفرمودہ جواب داد کہ ؎

مرانیست باچتر و شاہی نیاز — خطابی نخواہم بعمر دراز
کہ شاہان ملک دکن بالتمام — گرفتند از آن چترشاہی بنام
کہ ازروی مردی ومردانگی — ہمان زور شمشیر و فرزانگی
ربودند کوئی از سپہر دورنگ — ز میدان مردی بچوگان جنگ
چومن ضرب دست شجاعت بشاہ — تمایم بگیریم خطاب و کلاہ

من آنگہ کستم چترشاہی قبول　　کہ گیرم ز دشمن بعون رسول

عالیحضرت نظام الملک راغرور ونخوت جاہ جم مرضی طبع ہمایون افتاد تفقد ومہربانی بسیار فرمود ومراسم تکریم وتعظیم بجای آوردہ وچون دران ایام میانۂ برہان نظام الملک وبراہیم عادل خان غبار جدال ونزاع ارتفاع داشت برسر تسخیر قلعۂ شولاپور از جانبین جنگہای عظیم بوقوع می آید برہان نظام الملک عماد الملک والی برار راباامداد خویش طلبیدہ بود مقارن وصول موکب شاہ جم جاہ عماد الملک نیز رسیدہ عالیحضرت نظام الملک باشہریاجمجاہ وعماد الملک بجانب شولاپور توجہ نمودہ ساحت آن قلعہ رامحل نزول اجلال فرمودند وعساکر حسب الامر آن حصاررا احاطہ نمود از اطراف بجنگ مشغول گردیدند وچون این خبر بمسامع ابراہیم عادل خان رسید متفکر گشتہ چون قوت مقاومت نداشت باستصواب امرا باتفاق برید ممالک عنان از صوب محاربہ ومقاتلہ بالشکر بسیاری بجانب پرینده کہ درتصرف گماشتگان نظام الملک بود شتافت وچون بآنجا رسید عساکر را بمحاصرہ مامور ساختہ از جوانب جنگ درانداختند وچون منہیان این خبر بسمع نظام الملک رسانیدند دست ازمحاصرۂ قلعۂ شولاپور بازداشتہ باتفاق جمجاہ وعمادالملک علم اقتدار بجانب پرینپدہ برافراشتند وچوں موضع خاص پوری محل نزول اجلال پادشاہان بلنداقبال گردید ابراہیم عادل خان بابرید ممالک دست از محاصرہ بازداشتہ باستقبال شتافتند ودرموضع مذکور تلافی فریقین دست دادہ آن دولشکر قیامت اثر دست بہ تیغ وسنان ؎

بردہ خون دلیران رابرخاک ہلاک می انگیختند　　ز بس خون کہ ازکشتگان شد روان

جہاں گشت دریاگران تاگران　　آں روز ازطلوع شمس تا وقتِ غروب میانۂ

عسکرین بازارقتال گرم بود آخرالامر شاہ جم جاہ جمشید قطب الملک از متداد مجادلہ درغضب رفتہ بافوجی از دلیران روی بسپاہ خصم نہاد صف وغرابۂ لشکر را برہم زدہ خود رابمیان اردو وبنگاہ انداخت از دوجانب نیز بفرمود آن شہریار برسپاہ خصم تاختہ جمیع صفواف آن سپاہ رابرہم زدہ متفرق ساختند وعادل خان وملک برید چون سپاہ خود را متفرق یافتہ اکثری را کشتہ وزخمدار دیدند بناکام دست از ننگ ونام شستہ سراپردۂ خوابگاہ وفیل خانہ وبارگاہ وسایراسباب سلطنت را گذاشتہ روی بیادیۂ فرار

نہادند وخسروجمجاہ کہ ہمیشہ درصددانتقام بریدممالک بود چون دانست کہ بریداز عادل خان جداشدہ بجانب بیدر متوجہ است باجمعی از دلیران تعاقب نمودہ شمشیر دران لشکر نہاد وبہ نفس نفیس برسپاہ بریدحملہ آوردہ بضرب تیغ آبدار وپیکان آتشبار دماراز روزگار خصم برمی آورد بالجملہ تادروازۂ قلعۂ بیدر رسانید خلقی کثیر را زخمی واسیر نمود کوکبۂ واثاثہ سلطنت ملک برید رابدست درآوردہ عنان عزیمت بصوب دارالسلطنت گلکوندہ معطوف ومنعطف ساخت۔

ذکر محاربہ دوم بادشاہ جم جاہ بابرید ممالک
وبیان بعضی زسوانح کہ مقارن آن دست داد

چون برید ممالک ہموارہ خبرمی گرفت کہ بادشاہ جمجاہ دراکثر احوال باستعداد آلات رزم اشتغال می نماید وبرای العین ضرب دست شجاعت آن شہریار را ملاحظہ نمودہ بود بخاطر گذرانید کہ بادشاہ جم جاہ باد وہزار سوار چنیں ضرب دستی نمود اگرقوت وشوکتش پیشتر شود لامحالہ ملک از دست خصم انتزاع نمودن بروی سہل وآسان خواہد وآن وقت دست تدبیر بدامن علاج آن نخواہد رسید بنابرین بارداۂ محاربہ ومقاتلہ ہشت ہزارسوار خونخوار وپیادو تفنکچی بے حدوشمار ہم رسانیدہ بجانب دارالسلطنۃ گلکنڈہ روان گشت وچون این خبر بمسامع اقبال رسید وازمنہیان معلوم گردید کہ ملک برید بچلکور کہ یک کاوی از دارالسلطنۃ است رسیدہ بنابرآن کہ جمیع امراوخوانین بحال وپرگنات خودمرخص گشتہ بودند وزیاد برسیصد سلاح دار درظل رایت فتح آیتش حاظر نبودند ومصلحت درآنست کہ دارالسلطنۃ جمعی ازمعتمدان سپردہ خود بافوجی از بہادران بطرف بیدرمتوجہ گردیدہ آتش تاخت وتاراج درآن بلاد زند بنا علیہ قلعہ گولکندہ را بدلیران کار دیدہ سپردہ خود باسی صدسواراز راہ دیگر بجانب بیدرتوجہ فرمودہ بایلغار تاحوض کم شہانہ کہ نزدیک قلعہ واقعہ است عنان یکران بازنکشیدند آن گاہ سپاہ کینہ خواہ

رابغارت وتاراج ولایت خصم امرفرمود علم اقتدار بنوعی برافراشت کہ از بیم شمشیر خون فشانش دروازہ ہای شہر بیدر بستہ حقیقت حال برید ممالک اعلام نمودند وچون این خبر بملک برید رسید بغایت متعجب گشتہ صلاح درمعاودت دیدہ بجانب مملکت بیدر متوجہ گشت وبحسب اتفاق مابین پٹنچروں وکلب کورتلافی عسکرین دست دادہ بادشاہ جم جاہ عزم جدال وقتال را جزم نمودہ چون خصمان درنہایت کثرت سپاہ منصور درغایت قلب بودند وبرسبیل امتحان از سیف خان وعین الملک کہ درشجاعت ورمردانگی صد چون رستم داستان بالیستیے غاشیہ کش اوباشند واز جملہ دست گرفتگان ہمان شہریار بود پرسید صلاح چیست عین الملک درجواب گفتہ کہ بغیر از استعمال شمشیر تیرونیزۂ خونریز علاج دیگریے آن شہریار برعین الملک آفرین گفتہ باسیصد سوار برلشکر بیشمار مخالف زدہ چندان کارستانی بی شمار نمودہ کہ تاشہسوار مضمار افلاک توسن سپہر را رام ساختہ وبہرام خون آشام حسام انتقام از نیام آختہ درہیچ روزگاری چنان کارزاری بنظر درنیامدہ ودرہیچ دیاری مثل آن پیکاری مشاہدہ نشدہ درین اثنا یک کفش از پای گیتی گشای بادشاہ جم جاہ بیفتاد فوجی از فدویان خواستند کہ فرودآمدہ بردارند آن جماعت قسم دادہ بنفس ہمایون از بارۂ کوہ پیکر بزیرآمدہ کفش پوشیدہ سوار گشت آن گاہ برسپاہ بدخواہ کہ از اطراف وجوانب فروگرفتہ بودند حملہ آوردہ صفوف آن دریای لشکر نہنگ وار شکافتہ جمعی کثیرازان گروہ باشکوہ را برخاک ہلاک انداختہ بسیاری را مجروح وزخمدار گردانید چون ملک برید آنضرب دست مشاہدہ نمود دست تحیر بدندان حسرت گزیدہ دست از محاربہ بازداشتہ آنگاہ ہریک از بادشاہان بجانب مستقر سریر سلطنت خود روانہ گردیدند۔

ذکر محاربہ جمشید صولت بابرید ممالک وبستن قلعہ گردون اساس وکولاس ومحارباتی کہ درمیانۂ آن بادشاہ جم جاہ وملک برید واقع شد

از روایان اخبار بصیحت پیوستہ کہ چون ارکان دولت جمشیدی فی الجملہ استحکامی یافتند وخاطر ہمایون ماثر از ممر خرابیہا وانتقام ملک برید فارغ گردید یکچندی بعیش وخرّمی مشغول می بود روزی از ایام طرب کہ برتخت سلطنت نشستہ بامراسخن خونریز ما کرد فرار وخال عابر رخسار ناموس ملک برید وسپاہش ظاہر گردید چتر وآفتاب گیر کہن بادشاہان بہمنی را بضرب دست از وگرفتیم اکنوں از منہیان صادق بمسامع اقبال میرسد کہ جبر وتلافی آن را در مقام جمع ساختن سپاہ وترتیب اسباب محاربہ است ونیز درہنگام واقعۂ ہایلۂ ملک موید مغفور برادرم میرزا ابراہیم را فریفتہ قلعۂ میدک باچہل زنجیر فیل وشصت ہزار ہون از وگرفتہ است بنابرین شرط کشورگشای ورسم جہان آری آنست کہ پیشدستی نمود باسپاہ جنگجوی روی بجانب دارالسلطنۃ بیدر آوردہ مجموع آندیار را باتش نہیب و غارت سوختہ جزا و سزائے او بدہم امر وملوک از روی تجہیتی وہواخواہی عرض داشتند کہ رای جہان آرای بغایت صواب اقتضا فرمود اکنون بہرطرف کہ موکب ہمایون توجہ فرمانید از مابندگان بجز خدمتگاری وجانسپاری بظہور نخواہد رسید بادشاہ جم جاہ را از ممر تجہتی امرا خاطر جمعی گردیدہ درساعت ممتاز باعساکر نصرت ماثر از دارالسطنت محمدانگر بجانب شہر بیدر درحرکت آمد وچون کولاس مضرب خیام خسرو جمشید فر گردید لشکر منصور را بولایت وپرگنات مملکت ملک برید فرستاد تا آتش تاراج دران دیار زدہ از مساکن واماکن اہل آن بلاد اثری نگذاشتہ تا غنیمت فراوان بارودی کیہان پوی ملحق گردیدند وچون این خبر وحشت اثر ببرید ممالک رسید متفکر شدہ چون علاجی بجز مقابلہ ومقاتلہ نبود سپاہ خود را از اطراف جمع

نموده باهشت هزارسوار وپیاده بیشمار همه تفنگچی وکماندار روی کین بصوب محاربه شهنشاه جمشد آئین نهاد وبعدازقطع مراحل چون موضع ناراین کھیڈہ وحسن آباد مرکز اعلام کمنیه فرجامش گرادیداین خبر بمسع بادشاه جم جاه رسید درباب صلح وجنگ با مقربان مشورت فرمود جگد یوراو ونا یکواری که از جمله سرداران معتبر صاحب تدبیر بود وبرهمکنان سبقت گرفته بعرض رسانید که اگرحکم بادشاه جم جاه صادر گردد این بنده دولتخواه دراندک فرصیتی بربالائے اینکوه باشکوه که متصل بقصبه کولاس است قلعۂ که مثل اودرحصانت ومستحکمی بدیدۂ گردون درنیامده باشد مستعدمی نمایم ؎

چناں قلعه بندیم از بهرشاه که افتد فلک را ز برجشن کلاه

آنگاه بایدکه آن شهریار ذخیره واسباب قلعه داری وادوات آتشبازی بآن حصارفرستاده دوسه سردار را بجهته ضبط قلعه مقررفرمانید وبعدازان بابرید مملکت از راه ستیز درآمده اورا مقهور ومغلوب گردانند جمیع اعیان دولت ومقربان حضرت براصابت رای وتدبیرصواب نمای جگد یوراو وافرین کرده شاه جم جاه نیز تحسین نمود قامت قابلیتش را بتشریفاتشات شاهانه مزین گردانید ودوسه امیرازامرای نامدار را باسپاه بسیارجهته تاکیدبستن قلعه وحفظ آن نزدجگد یوراو گذاشته خود باجمعی بطریق شیرخشم آلود بعزم رزم برید ممالک متوجه گشت ودرحوالی قصبه ناراین کھیڑہ قریب بشام تلافی عسکری روایداده تمام آن شب بسارجنگ وطلابه مشغول بودندچون خسروزرین عالم جنود شب راانهزام دادآفاق را بنورفتح منورگردانید بادشاه جم جاه بعدازترتیب صفوف متوجه کارزارگردید برید ممالک نیز به تعبیه جنودخویش پرداخته قدم درمیدان نهاد وآن گاه از هردوطرف دست باستعمال آلات جنگ برده بازوی ستیز بخون ریزی یکدیگر ؎

گشادند وخرمن حیات را هم بباد فنا میدادند فتادند درهم چوپیلان مست

نه این را هزیمت نه آن را شکست چوں بجردمحاربه ومقاتلۂ امراوخوانین بهم قتال وجدال فیصل تمام نمی یافت درروزقریب عصررسید بادشاه جمجاه را آتش غضب برافروخته باجمعی از مقربان ودولت خواهان خودرا برسپاه خصم زده میمنه لشکرخصم رامتفرق ساخت وبجانب میسره تاخت

بردہ خلقی انبوہ گشتہ وزخمدار گردانید واز آں جاروی بردلی بسوی قلبگاہ سپاہ بدخواہ بردہ برید ممالک کہ درقلب جاداشت بعزم مدافع پیش آمدہ درمادہ کوشش۔

وخوں ریزش نہایت اہتمام بظہور رسانید زہر دو طرف ماجرا شد دراز
نمی شدہ گرہ ہای آں رشتہ باز چوں شب برسردست درآمدوسپاہ ہردوبادشاہ

دست از حرب بازداشتہ بمقام خویش قرارگرفتہ بلوازم طلایہ وپاس پرداختند تاآنکہ مدت توقف ہردولشکر بطول کشیدہ از منازعہ ومجادلہ طول گشتند درین اثنا پسرعین الملک کہ یکی ازعظماوسراداران معتبر برید ممالک بود بوفور دلاوری از سایرا امراامتیاز تمام داشت بہ سببی از اسباب خائف و ہراسان شدہ باسپاہ ولشکر از اردوی ملک برید جداشدہ بلشکر ظفراثر پیوست وبدین سبب فتوری تمام باحوال لشکرملک بریدراہ یافتہ چند روز جنگ وجدال موقوف داشتہ صف آرای نگشت وخلال آن حال عریضہ از جگدیوراو رسید کہ بیمن دولت بے زوال قلعہ کولاس را بموجب خاطرخواہ بادشاہ جمجاہ بستہ برج وبارۂ وخندق آن را باتمام رسانیدہ ام خسروجمشید فرار دادۂ تماشای قلعہ مذکورنمود پسرعین الملک را باجمعی از سرداران ولشکرظفراثر گذاشتہ درباب محافظت وہشیاری تاکید بسیارفرمود باجمعی از بہادران عنان عزیمت بجانب قلعہ کولاس معطوف داشت وچون رایات جمشیدی سایہ وصول برآن حصار انداخت بعداز تماشای آن قلعہ نیکوخدمتی ومشقت جگدیوراو درمعرض قبول افتاد پایۂ منزلش از اقران گذرانیدہ بخلع شاہانہ سرفراز ساخت مقارن این حال خبر رسید کہ چون توجہ خسروجمشیدنشان بعزم تماشای قلعۂ کولاس معلوم برید ممالک گردید فرصت غنیمت دانستہ متوجہ کارزار گشت درآن وقت پسرعین الملک کہ سرداری لشکر بعہدۂ اہتمامش بود بربالای پشتہ مرتفع باجمعی از نزدیکان خودنشستہ بشرب مشغول بود ہرچند دولت خواہان عرض نمودند کہ لشکر دشمن از اطراف درآمدہ مارا احاطہ می نمایند چون پیمانۂ حیاتش پرگشتہ بوداز سرغفلت مبالغہ بزرگان را چندان بخاطر نیآوردہ آن قدرتوقف نمودکہ سپاہ مخالف از ہمہ جانب آورادرمیان گرفتہ بقتل رسانیدند بقیۂ سپاہ چون سردارسالاری نداشتند شکست خوردہ بجانب حصارکولاس فرارنمودہ جمیع اموال واسباب لشکرظفراثر

نصیب سپاہ ملک برید گردید وچون بادشاہ جم تمکین از شکست لشکر واہمال پسر عین الملک وکشتہ شدن او اطلاع یافت وجہان درچشم او تاریک گردیدہ بعزم انتقام لشکر پراگندہ راجمع نمود فی الفور برسبیل جبروکبر متوجہ میدان رزم وانتقام گردید وچون برید ممالک یقین میدانست کہ بادشاہ جمجاہ بعد از استماع خبر بلاتوقف درمیان تلافی خواہد آمد شباشب کوچ برکوچ نمود خود رابدارالسلطنۃ بیدر رسانید شہریا جمشید فرولایت کولاس وناراین کھیڑہ وحسن آباد از تصرف ملک برید بیرون آوردہ بگماشتگان دولت سپردہ قلعہ رامشحون بذخایروآلات قلعہ داری نمود وسرادری وایالت آن ولایت رابجگدیو راو مقرر فرمود جمعی ازامراوسپاہ رابجہتہ محافظت سرحدولایت گذاشتہ روانہ دارالسلطنت گلکونڈہ گردیدہ۔

ذکر توجہ بادشاہ جمجاہ بعزم ملاقات برہان نظام الملک و مسخر شدن قلعۂ میدک واوسہ وتصرف نمودن این دوبادشاہ بعضی از ولایت ملک برید

چون درین ایام کہ بادشاہ جمجاہ بجہتہ بستن قلعۂ کولاس باملک برید چند ماہ جنگ وجدال داشت بسبب اتحادی کہ میانۂ آن شہریار واعلیحضرت نظام الملک بود ہموارہ حقیقت احوال را بخدمت آنحضرت مرقوم می ساخت درین وقت نیز کہ ملک برید فرصت یافتہ پسر عین الملک رابقتل آوردہ متوجہ بیدر گردید وحقیقت حال را بخدمت برہان نظام الملک نوشتہ اظہار فرمود کہ اکثر آن حضرت ازان جانب بالشکر وسپاہ عنان عزیمت بدین صوب معطوف دارد باتفاق قلعہ وولایت برید ممالک مملکت را از تصرفش بیرون آوردہ دست حیلہ ومکراو را از سر خلق کوتاہ سازیم چون رفاہیت عامہ عباد خواہد بود برہان نظام الملک چون ہمیشہ منتظر این قسم منصوبہ بود درساعت بجہتہ تسخیر قلعہ اوسہ وارو گیر باسپاہ بیکران توجہ فرمود رسولی بخدمت بادشاہ جم جاہ فرستاد پیغام داد کہ چون آن سلطنت و

ملوک و اقبال پناہ مرقوم ساختہ بودند کہ برید ممالک دست تعدی دراز نمودہ درمقام فتنہ انگریزیست بایدکہ باتفاق دفع شراونمودخلایق را امرفہ الحال گردانیم وظیفۂ محبت آنکہ چون باتفاق عمادالملک بارادۂ تسخیر ولایت ملک برید بدانصوب توجہ فرمودایم آنحضرت ملک برید بیرون آوردہ گماشتگان ایشان متصرف کردند بادشاہ جم جاہ چون از رسول عالیحضرت نظام الملک خبر توجہ آن شہریار داشتند امرا وخوانین را از محال وپرگنات طلب فرمود باساز تمام متوجۂ قلعۂ کولاس گردید واز آن جاکوچ برکوچ قطع منازل نمودہ در ہنگامیکہ عالیحضرت برہان الملک باعماد الملک قلعۂ اوسہ را محاصرہ نمود بودند ملاقات آن دواختر برج سلطنت دست داد وبدیدار یکدیگراستبشار بسیارنمود بعداز ان درباب تسخیر ولایت ملک برید باہم مشورت فرمودند آخرالامر بدان قرار یافت کہ بادشاہ جم جاہ بالشکر ظفر اثر باستخلاص قلعۂ میدک کہ برید ممالک بحیلہ ومکر از عالیحضرت ابراہیم قطب شاہ گرفتہ بود متوجہ گردیدہ تصرف نماید واعلیٰحضرت نظام الملک کہ قلعہ اوسہ را بحوزۂ تسخیر درآوردہ بنابراین بادشاہ جم جاہ عنان عزیمت بصوب قلعۂ میدک معطوف داشتہ چون رایت فتح آیت پرتو وصول برظاہر آن قلعہ انداخت آن عساکرفتح ماثر حسب الامر اطراف آن حصار رااحاطہ نمودہ بضرب پیکان دل نشان وتوپ رعد آشوب دما راز روزگار اہل حصار برمی آوردند ومردم قلعہ سپرممانعت برسرکشیدہ کوششہای مردانہ می نمودند وہرروز جنگہائے عظیم واقع می شدتا آنکہ ازطول مدت محاصرہ بادشاہ جم جاہ غضبناک گردیدہ بہادران ودلیران راامرفرمودہ کہ یکبارحملہ آوردہ بقوت بازوی مردانگی قلعہ رامسخر سازند ودربحصار او آوردہ دادقتال دادہ خود را بپاے قلعہ رسانید ندوساکنان حصاردست از جان شستہ فدای وارمشغول جنگ وپیکار کشتہ ہرچندسعی نمودند تیرتقدیر رابسپر تدبیر رد نتوانستند نمودہ عاقبت الامرنسیم فتح وظفر برپرچم رایت نصرت آیت سلطان جم جاہ وزیدہ دلیران شیرشکارعقاب وار برآن کوہ سپہر آثارعروج نمود حصار بدان استوار راجبراً وقہراً مفتوح ساختند اہل قلعہ بدرگاہ والا جاہ شتافتہ بسعادت قدم بوسی مستعدشدہ از روی عجز واضطرارجبین مذلت برخاک اعتذار مالیدہ طالب امان گردیدند دریای مرحمت خسروانہ جم مرتبت بتلاطم درآمدہ بران بخت برگشتگان ترجم فرموداز تیغ

سپاہ ظفر پناہ امان بخشید وعساکر نصرت ماثر ہر بالای قلعہ رفتہ اموال بسیاری وغنیمت بیشمار بدست تصرف خود در آوردند

نہ چندان غنیمت بلشکر رسید کہ اندازۂ آید آن را پدید
زسیم و ز یاقوت و از لعل و دُر منازل گران تا کران گشت پر

واز غنایم انچہ لیاقت خزانہ عامرہ داشت بمستحفظان تصرف گماشت تتمہ برسپاہ تقسیم یافت وچون از آن طرف برہان نظام الملک وعماد الملک قلعہ اوسہ واودگیر را مسخر ساختہ بودندہ ملک بریداز ہیبت این فتح عظیم بغایت مضطرب ومتحیر گشتہ فتوری تمام بحال اوراہ یافت۔

ذکر محاربہ بادشاہ جمجاہ باملک برید واخلاص خان ودیگر امرای عادل خان وبفتح اختصاص یافتن

چون ملک برید ضرب تیغ بیدریغ بادشاہ جمجاہ را مشاہدہ نمودہ بود وقوت مقاومت نداشت لاعلاج التجا باابراہیم عادل خان بردہ ورسولان سخندان باتحف و ہدایای بیکران بخدمتش ارسال داشتہ کتابتی نوشتہ طلب امداد نمود عادل خان واخلاص خاں بخشی را باپنج ہزار سوار جوشن پوش نیزہ گذار

سپاہی برسر جنگ آورد تیز ہمہ چون خونریز غمزۂ دلدار
ہمہ سرکش چو آتش تیر چون باد ہمہ چون کوہ آہن غرق فولاد

بمدد ملک بریدارسال فرمود وچون لشکر عادل خان بدارالسلطنۃ بیدر رسید ملک برید کارسازی جنگ نمود متوجۂ قلعۂ کولاس گردید چون این خبر ببادشاہ جم جاہ رسید قرین فتح وظفر از دارالسلطنت کوچ بکوچ متوجہ رزم وپیکار گردیدہ بعداز قطع مسافت درناراین کھیڑ تلاقی فریقین دست داد وآن روز

درہمان منزل قرار گرفتہ تمام شب بپاس وطلابہ مشغول بودند روز دیگر کہ خسرو رومی چہر مہر برتختگاہ سپہر برآمد عساکر از جانبین بصف آرای وفوج پیرای مشغول گردید بادشاہ جمجاہ میمنہ را بعہدۂ اہتمام سیف خان عین الملک باز گذاشتہ میسرہ رابرای اعظم جگد یوراو سپردہ خود در قلب گاہ علم شجاعت برافراشت ازان جانب ملک میمنہ را باخلاص خان حبشی وسپاہ نامرادی ابراہیم عادل خان سپردہ میسرہ را برادر خود خان جہان دادہ نمودہ خود در قلب گاہ قرار گرفت آن گاہ ہردولشکر چون دو بحر اخضر درہ آمیختہ بنوعی نائیرۂ جدال وآتش قتال براشتعال داشتند کہ اسباب زندگانی سالکان پہلوانے بباد فنا رفت وازطرفین

چنان گرم گشت آتش کار زار کہ از نعل اسپان برآمد شرار
ز بس کشتہ افتادہ برخاک راہ چو بازار محشر شد آورد گاہ

بادشاہ جم جاہ ازخیرگی سپاہ عادل خانوملک برید درغضب رفتہ بمتقضای شیوۂ مردی ولشکرشکنی پدر مغفور بزرگوار یادگار داشت بافوجی از دلیران برصف لشکر دشمن زدہ چوں نہنگان خون آشام دندان تیغ وسنان بقتل مخالفان تیز گردانیدہ ازطوفان خون کوہ وہامون را مساوی گردانید ؎

چوشہ از پی رزم وپیکار خواست زمانہ بترسید و زنہار خواست
ز بس جوشش و کوشش بادشاہ بلرزید مہر و نہان گشت ماہ

ہرچند ملک برید واخلاص خان بجہتہ حفظ تنگ وناموس فدای وار کوشیدہ داد قتال وجدال دادند ہیچ گونہ فایدہ بران مترتب نشد وبہ نیروی ظفر واقبال بادشاہ جمشید خصال درہم شکستہ اعلام غرور واستکبار ایشان درہم شکست ونگونسار گردید ملک عین الملک چون مشاہدۂ این حال نمود از میمنہ بافوجی از دلیران ظفر گستر برہمین خصم حملہ آوردہ آن صف را از جای برداشت وازمیسرہ نیز جگد یورا وحملہ آوردہ دشمنان رادرہم شکست ملک برید واخلاص خان چون تمام لشکر خود را شکستہ ومنہزم دیدند لاعلاج روبوادی فرار آوردند وسپاہ جلادت آئین از عقب ہرکہ را یافتند شربت تیغ خون آشام چشانیدہ جمعی از کثیر ازسپاہ آن دوسردار اسیر ودستگیر عساکر نصرت شعار گردیدند وغنایم واموال

نامحصور واصل گماشتگان بادشاه جمجاه گردیده سپاه نصرت پناه تمام اموال واسباب خیمه وخرگاه دشمنان را تاراج نمودمزید جاه ومکنت خویش گردانیدند بادشاه جم جاه ہم عنان فتح وظفر بصوب مستقر سریرسلطنت توجه فرمود ودارالسلطنة گلکونده را از طلعت ہمایون رشک سپہر بوقلمون گردانید و امرا و سپاه رابتشریفات وانعامات بادشاہانه توجه بحال خود رخصت انصراف ارزانی داشت۔

ذکر توجه برہان نظام الملک بارادۂ تسخیر قلعه شولا پور آمدن ابراہیم عادل خان بعزم محاربۂ نظام الملک بجانب قلعه مذکور واستخلاص یافتن ملک برید از قید عادل خان یمن توجه بادشاه جم جاه جمشید قطب الملک وبیان بعضی از وقایع حالات که قریب آن روی نموده وتوجه بادشاه جمجاه بدارالسلطنت گلکنده

از اقوال فرازندگان اعلام سخندانی به ثبوت پیوسته که ملک برید ہموارہ باعلیحضرت برہان نظام الملک نہایت عداوت و نفاق بود چنانچه عمادالملک اظہار یکجہتی و درستی بانظام الملک می نمود ملک برید باحضرت عادل خان ہمان شیوہ راپیش گرفته بارسال تحف وہدایا بروی خاطر عادل خان نمود چندان دریکجہتی مبالغه فرمود که بمعسکر عادل خان ملحق شده بملاقات آنحضرت وآن روز کثرت عادل خان مقام اورا بقدم اعزاز تلقی از احترامش مبالغه فرمود تا آنکه چون قلعۂ اوسه را عالی حضرت نظام الملک وقلعۂ میدک بادشاه جم جاه متصرف گشتند ملک برید چنانچه مذکور گشت ملتجی به عادل خان شده استدعای امداد نمود عادل خان واخلاص خان را بمدد او فرستاد شکست فاحش بایشان رسید بادشاه جم جاه این ماحول را مشروحاً بعالیحضرت نظام الملک آن داده درمکتوب ہمایون درج نمود که چون

بریدملک پیوستہ درتحریک مادہ فساد سعی نمودہ غبارِشروفتنہ می انگیزددرین وقت کہ میانۂ آنحضرت وعادل خان بنیان دوستی ویگانگی استحکام دارد باید کہ مکتوبی بعالیحضرت عادل خان نوشتہ نوعی نمایند کہ رفع خلال وفساد آنسردفتر اہل بغی وعناد کردہ شود نظام الملک بہمین مضمون کتابی بعادل خان نوشتہ خیانات بریدممالک را در رشتہ رقم کشیدہ بود چون نقص عہدوپیمان ملک برید وضوح یافتہ بود برہمکنان ظاہر گردیدہ کہ ہموارہ قدم دردادی فتنہ وفساد کہ ہرآینہ مستلزم خرابی وبرہم خود کی بلاد وعباد است نہاد باعث خونریزی چندین ہزارخلق بیگناہ میشود عادل خان نصایح سودمند نظام الملک را قبول فرمود بصوابدید دولتخواہان ومصلحت اندیشان جانبین بدین قرار یافت کہ برہان نظام الملک ولایت قندہار را کہ در تصرف ملک بریدبود مستخلص ساختہ تصرف نمایند وعادل خان بولایت دارالحرب بیجانگرتوجہ فرمود آزان ولایت چندآنکہ تواند بحوزۂ تسخیر درآوردہ متصرف گردد بنابراین برہان نظام الملک بامراوسپاہ از احمدنگرمتوجہ قندہارگشتہ آن حصار را احاطہ فرمود دراندک مدتی مفتوح گردانید وچون از اطراف کردگار بربریدممالک تنگ شد قلعۂ بیدر را از ذخائر وادوات قلعہ داری مملوساختہ بمستحفظان کاروان سپرد بخدمت عالیحضرت عادل خان متوجہ گردید وچون درمیان آن دوشاہ درآن ہنگام مبانی محبت وددادا استحکام یافتہ بود واز مکتوبات نظام الملک حیلہ وتذویر ملک برید ظاہرگردید عادل خان بریدممالک راگرفتہ مقید نمود وسپاہ خویش را جمع فرمود برقرارمعہود وعلم اقتدار بصوب دارالحرب بیجانگر برافراشت وبعون ایزدی بسیار ازمعظمات ولایت کفار وقلاع مستحکم آں دیار را مفتوح ساختہ علم دولت واقبالش تابفلک اعلاء ارتفاع وستعلایافت وچون خبرفتوحاتی کہ عادل خان را دست دادہ بود بمسامع اجلال نظام الملک رسیداز روی دوراندیشی ملاحظہ فرمود کہ اگر برسبیل استعجال باحضرتش درمقام قتال درنیاید یوماً فیوماً اعلام دولت وحشمتش ارتفاع یافتہ خزانہ وسپاہ آن عالیجاہ متزاید خواہدگشت بنابرین ارادۂ تسخیر قلعۂ شولاپورنقش ضمیر نمودہ درتاریخ سنہ اربع وخمسین وتسع مایہ بالشکرگران سنگ بدانصوب توجہ فرمودہ آن حصار رامرکز وارد درمیان گرفتند وچون این خبر بعادل خان رسید محاربہ وممانعت نظام الملک را ازتسخیر بلادکفاردانستہ بسرعت تمام متوجہ رزم برہان

نظام الملک گشت واز استماع توجہ ابراہیم عادل خان برہان نظام الملک نیز باستعداد جنگ وجدال پرداختہ امادۂ حرب و پیکار گردید وچون دران اوآن صیت شجاع ودلاوری بادشاہ جم جاہ درمیان سلاطین دکن بلکہ سایر بادشاہان زمن بلندگشتہ بود ہردوبادشاہ را استمداد ازان خسرو بادین وداد مطلوب گشتہ ہریک بارسال تحف وہدایابخدمت آنحضرت توسل جستہ رسولان فرستادہ استدعا نمودند کہ آن بادشاہ جم جاہ باید کہ ہنگام اشتعال نیران قتال مدد ومعاون ماگردیدہ باسپاہ کینہ خواہ متوجہ گرددوچون پیغام بادشاہان بمشام اقبال رسید ظہوراین معنی راموجب فتح ونصرت خویش دانستہ باسپاہ پرغرور بصوب قلعۂ شولاپور توجہ فرمود وبحوالئی شولارپور رسید مابین آن دوبادشاہ کہ مسافت میا نۂ ایشان پیش از یک کاونہ بود نزول اجلال فرمود ہیچ یک را از وصول موکب ہمایون اعلام نبخشید اماچون خبر وصول آن حضرت بسمع نظام الملک وعادل خان رسید ہریک بمظنۂ ا آنحضرت بامداد وتشریف آوردہ مسرور کردیدہ درخفیہ رسولان بخدمت آن خسروجمشیدنشان فرستاد از روی خواہش استدعای معاونت وامدادنمودندودرنہانی ملک برید ہم ازمجلس بخدمت آن شہر یار فریاد رس کس فرستاد بزبان مذلت واعتذار پیغام داد کہ اگرقبل ازین بموجب لجاج بشریت از بندہ سہوی یاتقصیری واقع شدہ باشد ازگذشتہ وکردہ پشیمان وعذرخواھم اکنون ملتمس از مکارم عام شہریار جمشید احتشام آنست کہ شفقت شاہانہ شامل حال این بندہ گنہگار گردانیدہ از قید حبس نجات دہند کہ شرط واجب نمود ہ ام کہ من بعد درمقام اطاعت وفرمانبرداری بودہ اصلاً راہ خلاف نہ پیام امید کہ کمینہ را از بندگان درگاہ دانستہ ازین محبس وارنانند کہ مملکت بندر را باہر ولایت کہ مرضی طبع ہمایون باشد پیشکش گماشتگان دولت خواہم نمود وآن قدر اظہار عجز واخلاص وتجہتی کردکہ بادشاہ جم جاہ راہرحال زار وگرفتاری اورحم آمدہ عنایت شاہانہ شامل حالش گردید آنگاہ شہریارنامدار حاجب عادل خان را طلب فرمود برزبان گوہرفشان گذرانید کہ عالیحضرت ابراہیم عادل خان از ہواداری ویگانگی بادم زدہ است واستدعا می نماید کہ درہنگام نبرد ممدومعاون ایشان بود بااعدامجادلہ نمائیم وحال آنکہ ہرعہود وپیمان آن سلطنت پناہ اصلاً وثوق واعتماد نیست شاہد حال ومصداق این مقال آنکہ ملک برید کہ

ہمیشہ دم از موافقت و دوستی آنحضرت زدہ درمعرکہ مصافی کہ ایشان را بابرہان نظام الملک دست داده بود شعار اخلاص و جانسپاری مرعی داشتہ باسپاہ خویش بنوعی درجنگ وجدال سعی وکوشش بجا آورد کہ برہان نظام الملک درمقام استیصال نہال اقبالش درآمدہ اکثرمحلات وپرگنات اورا تصرفش انتزاع نمودہ ارادہ داشت کہ شجرۂ دولتش را بواسطۂ دوستیی ویگانگیی کہ بعادل خان دارد وازپنج برکند اان بیچارہ ازین جہت پناہ بدرگاہ آن عالیجاہ آوردہ امیدواری تمام بامداد ایشان داشت وچون بملاقات ایشان مشرف شدخلاف توقع اوبظہور رسانیدہ بحبس اواشارہ فرمودتمام لشکروبنگاہ اورابتاراج بردند بنابرین مقدمات چگونہ برقول وپیمان ایشان اعتماد توان نموداگر چنانچہ آن عالیحضرت میل اعانت دامداداز جانب مادارند باید کہ ملک برید را ازحبس نجات دادہ اورابتشریفات نواختہ بروجہی بنزدیک مافرستدکہ ہمگنان رافی الجملہ اعتمادی برآنحضرت بہم رسدودیگر اسپ معروفی کہ بصباح الخیر موسوم است وفیل نایرہ وفیل چنچل را برسم نعل بہاارسال داشتہ عہود را بایمان موکد سازند کہ مابادرمقام عذروحیلہ نیایند تابذل قوی وعزم درست بخدمت ایشاں شتافتہ منفق شدہ دردفع اعادی۔

کمری بر میان جان بستہ جان کمر وار بر میان بستہ

جدوجہد تمام بجای آوریم حاجب عادل خان ابن فصول این استماع نمود فی الفور بخدمت حضرت شتافتہ پیغام را مشروحاً بسمع عادل خان رسانید واز آن جانب برہان نظام الملک تحف وہدایا مصحوب رسولان سخندان بخدمت بادشاہ جمجاہ فرستادمکتوبی کہ بیان نسبت واتحاد قدیم آباواجداد و اظہارمحبت ودادد رومندرج بود ارسال داشتہ بجہتہ تجدید مراسم اتحاد وتشید مبانی ودادطلب امدادنمود چون رسولان تحف و ہدایا و مکتوب را رسانیدند جاسوسان صورت حال را بالتمام بخدمت معروضداشتند وآن حضرت چوں یقین می دانست کہ بادشاہ جم جاہ بہرطرف کہ میل فرمود بمراسم اعانت وامداد پرداز بیشک بفتح وظفر اختصاص خواہد یافت لاعلاج ملک برید را ازحبس بیرون آورد در تلافی مافات کوشیدہ خدمتش را بافیلان کوہ پیکر واسپ صباح الخیر وہدایا مصحوب رسولان بخدمت

مایل باستخلاص ملک برید بود بموجب ارادۂ آن برادر اورا از حبس نجات دادہ باتحف مطلوبہ بخدمت ارسال داشت اکنون بموجب وعدہ درمادۂ امداد خود را معاف نخواہند داشت چون رسولان ابراہیم عادل خان تحف وہدایات از نظر بادشاہ جم جاہ گذرانید ملک برید را بخدمت رسانید پیغام معروضداشتند آنحضرت از روی مصلحت وقت جوابی کہ خاطر خواہ عادل خان بود گفتہ رسوالان را رخصت انصراف ارزانی فرمود وچون خاطر از استخلاص ملک برید جمع گردانید بامقربان وسرداران درباب امداد ہردوبادشاہ مشورت فرمود بزبان الہام بیان گذرانید کہ برہمگنان اظہر من الشّمس است کہ از قدیم الایام میان دودمان ، وعالیحضرت نظام الملک قواعد محبت وداد ومقاعد مودت واتحاد واستحکام تمام داشتہ درہیچ وقتی از اوقات غبار خلاف صفحۂ اخلاص جانبین را مکدرنساختہ است اکنون حضرت عادل خان کہ بنابرخاطر جوی وطلب مدداز این جانب برید ممالک راباسپ صباح الخیر وفیلان کوہ شکوہ وسایرامعتہ نفیسہ برسم تحفہ نزد مافرستاد اظہار اخلاص واتحاد از مروت بسیار بعید می نماید کہ باہریک ازین دوبادشاہ درمقام جنگ وپیکار درآئیم درین باب آنچہ مقتضای خرد دور بین باشد بعرض باید رسانید امر وملوک معروضداشتند کہ آنچہ مابندگان را بخاطر می رسد اینست کہ درین وقت ہیچ کس ازین دوخسرو جنگجوی ملحق نگشتہ درمقام امداد وہردونیانید بلکہ اگر برید ممالک راہمراہ گرفتہ بدار اسدادمحمد آباد بیدر رسانند غایت نامداری وکمال ظہورے قدرت شہریاری خواہد بود۔

شود نام شہ زمین نیکوی بلند کہ برہاند او خصم خود را ز بند
بملکش رسانید و زنہار داد بر ویش در مرحمت برگشاد

بادشاہ جم جاہ راسخنان امرامطبوع افتاد باہیچ یک ازان دوبادشاہ ملاقات نہ نمود پای دررکاب دولت درآوردہ ملک برید را قرین موکب ہمایون گردانیدہ بصوب دارالسلطنۃ گلکنڈہ روان گردیدہ چون حوالی شہر بیدر کہ برممر سپاہ آن خسرو جمشید فر واقع بود مرکز اعلام ظفر انجام گردید ملک برید را از کردہای سابق باد آمدہ خاطرش پردغدغہ گشت کہ مبادا برسبیل پاداش وانتقام بسیاست وتعذیب ہرچہ تمامتر بسزا وجزارسیدہ ملک ومالش بآسان تر وجہی از دست رودہمکنان نیز حزم فرمودہ

بودند کہ ملک از سخط وغضب بادشاہان بجان امان بخواہد یافت اماچنانچہ اکابر فرمودہ اند ع ''از بدان نیکی نمی آید واز نیکان بدی'' بادشاہ جم جاہ برخلاف مظنہ عالمیان اصناف اشفاق نسبت بریدممالک ومقربان ونزدیکان اوظہورآوردہ اسباب ولوازم سلطنت وبادشاہی درجمیع مایحتاج خسروی مرتب ساختہ باتشریفات شاہانہ وتاج وکمربندمرصع بملک بریداکرام فرمودہ نزدیکان ومقربان اورا نیز بخلع بادشاہانہ وتاج وکمرمشرف وسرافراز گردانیدہ رخصت انصراف بدارالسلطنت شہربیدر ارزانی فرمودہ چون ملک برید یکباردیگر بیمن توجہ بادشاہ جمجاہ عروس ملک را کہ از آغوش رفتہ بود دربرکشید بطفیل آنحضرت چندطوی شاہانہ ومیزبانیہای بادشاہانہ نمود از اقسام مطربان خوش آواز وکلادندان پری چہرہ وگل رخسار ودلبران شکرلب شیرین گفتار از ہرطائفہ کہ بواسطہ معموری ولطافت آب وہوا از اطراف درشہربیدر مجتمع گشتہ بودند دران مجلس حاضرنمود خدمات شایستہ بتقدیم رسانیدہ واز سایر خدمات پسندوقبول طبع بادشاہ جمجاہ افتادہ آن جماعت بودند کہ درہنگام کوچ بفرمود آن خسروونامدار مردوزن وصغیروکبیرایشان را برفیل سوارنمودروانہ مستقرسریرسلطنت گردانیدوچون ملک برید بمنزل ومقام خویش رسید بتدارک مافات وتلافی احسانات کہ از بادشاہ جمجاہ بظہوررسیدہ بوداز جواہرنفیسہ واقمشہ غریبہ واسپ وفیل وآنچہ دست مکنتش بدان می رسیداز ہرقسم بیحد وشمارمصحوب جمعی ازمقربان برسبیل ہدیہ بخدمت بادشاہ جمجاہ ارسال داشت وچون فرستادگان آن تحف را بنظراشرف درآوردند واصلاً وقطعاً نظرتوجہ بجانب آن خرمنہای دُر وگوہر ولعل ویاقوت نہ انداختہ بنظردرنیاوردہ بلکہ بفرمودتااز سپاہ ہرکہ ہرچہ خواہد بردارد سایرسپاہ ولشکریان بفرمان جہان مطاع آن تحفہ نامی نادرہ را کہ ملک بریداز خزانہ بادشاہان بہمنی کہ بسالہاے درازاندوختہ بودند بتصرف یک لحظہ درآوردہ بود ودرحضورموفورالسرورباد شاہ عالیجاہ از ہم ربودہ بتاراج ویغمابردندوآن حضرت قرین فتح وظفر بدارالسلطنۃ گلکوندہ بازگردید۔

ذکر واقعہ ہایلہ بادشاہ والا جاہ سلیمان سپاہ جمشید قطب الملک

تبیین این مقال پرملال برسبیل اجمال آنکہ چون بادشاہ جمجاہ بمستقر سریرفرت رسید بفارغ البال بعیش ونشاط مشغول گردیدہ ازصبح تاشام بتجرع جام مدام از دست ساقیان سیم اندام زنگ غم ازآئینہ خاطر انوری منیر دودوکام دل ازلعل دلبران مہرکسل می ربودتابرحکم آنکہ ہراتفاقی رافراقی وہراقبالرا اوباری لازم است آفتاب دولت بادشاہ جمجاہ کہ بدرجۂ کمال رسیدہ بود بصوب زوال گرائیدہ واختر سلطنتش ازاوج شرف واقبال متوجہ حضیض وبال گردید برپشت مبارکش درم قرحہ کہ نزد اطبا بسرطان موسوم است ظاہر شد وازسموم حرارت آن جراحت طراوت کل وجودش پژمردگی پذیرفتہ اختر بخت ارجمندش مایل غروب واقوال گردید بادشاہ جمجاہ پہلوبربستر توانی نہاد روز بروز آثار ضعف برذات ہمایونش بیشتر از بیشتر ظاہرمی شد ومعالجہ تداوی اطبا مفیدنمی افتادتا آنکہ ازطول مدت عارضہ طبیعت ہمایون از احتمال درمان عاجز گردیدہ بتاریخ سبع وخمسین وتسع مایہ دست قضا از ساغرگل نفسٍ ذایقۃ الموت شربت فوت درکاش ریخت وچون طایر روح خسروجمشید جاہ از دام کاہ دنیا بروضہ قدس پرواز نمودامرواعیان وسادات وموالی نعش ہمایون رابرداشتہ بعدتغسیل وتکفین درجواہر خطیرہ ملک موید مدفون ساختہ مدت سلطنت آن بادشاہ ہفت سال وکسری بود وآن خسرو جنت مکان بانواع فضایل وکمالات از بادشاہان زمان اعتبار تمام داشتہ اندوگاہی اشعار آبدار درسلک نظم می کشیدہ اند واین ابیات از زادہای طبع گوہر باران آن بادشاہ عالیمقدار است ؎

من القصاید

ای بتوختم ملک زیبای کار عشق از تو یافت بالای

کاکل و چین زلف و خال لبت ہریکی در کمال رعنای

در رهِ عشق هرکه پابنهاد اخسر او سرکشد برسوای
شده سرمشنده از رخت خورشید می سرودزین سپهر مینای
چشم شوخ تو دل ربود ازمن عقل و هوش و دگر شکیبای
جمله شاهان نشسته در کوبت منتظر با تو رخ برآرای
آفتاب از رخ شرمنده ابر گرداست پرده آرای
من بدبونگی شدم مشهور تو بخوبی و عالم آرای
توهمان آفتاب بی همت من هُمان عاشق تماشای
چند گردم بگرد کویت من نظری کن به بی سروپای
چند باشم زدست تو جانان شُهره بُودن چنیں بشیدای
نظری کن بحال من ورنه داد خواهم زدن بدانای
پیش شاهی که درجهان هرگز کس بدوخود نکرده همتای
شاه هر دو سرا اعلیٰ ولی بندهٔ اوست چرخ خضرای
من غلام توام شها از جان کارمن زآن گرفته بالای
آں شهی توکه خضر از دل وجان می کند بر درِ تو سقای
خاکپای ترا من مسکین
سرمه سازم عین بینای

من الغزلیات

بی لب لعل بُتان باده حرم است مرا لب میگون بنما چون سرجام است مرا
باسرزلف تو سودای سیاہی دارم ایں چه سوداست که بازلف چوشام است مرا
برسرکاکل تو مرغ دلم بند شداست خال تو دانه و آن زلف چو دام است مرا

هر زمان از پئ دیدار تو آیم بدرت　　برسر کوی بلای تومقام است مرا
ترک این کار نخواهم من بیدل کردن　　منکه جمشیدم واین کاربنام است مرا
اشکم از دیدهٔ به بینید که چون می آید　　کوکب بخت منست اینکه برون می آید
آنچه اشکست که از دیده روانست مرا　　قاصدی گوی که از شهر جنون می آید
چند در عشق بتان شهره شوی ای جمشید
گرکند غیرتو این کار زبون می آید

آں پری روی به بینید چسان می آید　　دل زمن برده کنون از پئ جان می آید
جان بسودای تو داریم که سودی بکنم　　ایں چه سوداست که دایم بزبان می آید
زان سبب آرزوی سوختن شمعم شد　　که چو من شعلهٔ آهش بزبان می آید
چوں به بینید بتان از سر نازم گویند
عاشق دل شده جمشید جهان می آید

ای بُرخ نور دهِ دیدهٔ صاحب نظران　　خون شد از محنت هجرت دل خونیں جگران
عمرهارفت که رفتی و براهِ تو هنوز　　همچنان چشم ترم مانده بحسرت نگران
زندگی بی توحرام است نمی خواهم عُمر　　گرچنیں میگذرد باقی عمرم گذران
همچنان مهر تو در سینهٔ ماهست که بود　　ما برآنیم که بودیم تو هم باش بران
خبر از دردندارند بتان ای جمشید
آه ازین بیخبران آه ازین بیخبران

سربلندی من از قامت رعنای توشد　　ولہ　　این پریشانیم از زلف سمن سای توشد
بار جفای چونتونگاری نمی کشم　　ولہ　　غیر از جفا وجور تو باری نمی کشم

ذکر جلوس شاہزادۂ سبحان قلی بر سریر سلطنت وسوانح بعضی حالات کہ دران او آن روی دادہ بود

چوں امرای عظام و وزرای کرام وسایر سرداران سپاہ از ادای مراسم تعزیت وشرایط مصیبت فارغ گردیدند ولد امجد بادشاہ جم جاہ رضوان دستگاہ کہ بسبحان قلی موسوم بود و ہفت مرحلہ از مراحل زندگانی طے فرمودہ بود بر سریر سلطنت نشانیدند وچون بخودی خود از عہدۂ امور سلطنت برنمی توانست آمد بلقیس زمان وخدیجۂ دوران کہ زوجہ ملک مغفور بود بصلاح بعضی از امرا چناں مقرر شد کہ سیف خان عین الملک را کہ بیشتر بہ سببی از بادشاہ جم جاہ رنجیدہ بجانب احمد نگر رفتہ بود طلب فرمودہ منصب وکالت وپیشوای را بحضرتش سپارند وتا شانزدہ سال کہ بسن رشد وتمیز رسد بسر انجام مہام سلطنت قیام می نمودہ باشد بنابرین رسولان ومکاتیب بجانب احمد نگر فرستادہ عین الملک را طلب داشتند ودران آوان کہ شاہزادہ را بر تخت می نشانیدند جگد یورا وچنان صلاح دید کہ چون شاہزادۂ سبحان قلی بغایت کوچک سال است وکار کلی ملکی وانتظام جمہوری نمی تواند پرداخت واز این جہت خلل در ارکان دولت راہ خواہد یافت ہمان بہتر کہ شاہزادۂ دولتخان را کہ ولد صلبی ملک موید مغفور است وبسن رشد وتمیز رسیدہ بسلطنت بادشاہی برداریم تا امور مملکت وسلطنت سپاہ ورعیت بنظام وانتظام تمشیت پذیرد وبحری خان وجگپت راؤ و جملہ الملک کہ رکن سلطنت جمشیدی بودند باین معنی با او ہمداستان شدہ درمقام عناد وخلاف درآمدند جگد یوراؤ خایف گشتہ با فیل وسپاہ خویش از دارالسلطنۃ بجانب قلعہ بھونگیر کہ شاہزادۂ دولت قلی درآن جا مقید ومحبوس بود شتافتہ نایکواریان ونائب غیب وسایر حشم را از خود ساختہ شاہزادہ را از قید خلاص گردانید وبر تخت سلطنت نشانیدہ اکثر قلاع وبقاع ولایت را متصرف گردید چون سیف خان عین الملک بدارالسلطنت بادشاہی را از پیش

خود گرفتہ درمہام ملک ومال استقلال تمام یافتہ ارادہ محاربہ ومدافعہ جگد یوراؤ وشاہزادۂ دولت قلی نمود وچون مشارالیہما ازین حال خبردار گردیدند رسولان باتحف وہدایا بخدمت تفال خان کہ رکن رکین سلطنت عماد الملک بود فرستادہ استدعای اعانت نمودند وتفال خان کہ بنابر استدعای شاہزادۂ دولت قلی وجگد یوراؤ بالشکر فراوان از جای خود حرکت نمودہ درظاہر قریہ سنگرم تلاقی عسکرین دادہ مہم از قال ومقال بحرب وقتال انجامید ومیانۂ آن گروہ محاربہ دست داد کہ درہیچ زمان از سلاطین وبادشاہ عظیم الشان بدان مثابہ کارزاری نشان ندادہ اند آخر الامر سیف خان عین الملک از جرأت ومردانگی سپاہ عمادالملک بتات رفتہ باجمعی از بہادران خود را برقلب سپاہ عمادالملک زدہ اکثر سپاہ وسرداران ودلیران ایشان بقتل آوردہ بضرب تیغ جانستان سپاہ تفال خان را منہزم گردانید وچون شاہزادۂ دولت قلی وتفال خان وجگد یوراو وتمام لشکر خود را گریزان دیدند بالضرورت روابانہزام آوردہ پشت بمعرکہ کارزار دادند وعین الملک تعاقب تفال خاں نمودہ جمع اسباب سلطنتش را بدست آوردہ برسپاہ خویش منقسم ساخت ومتعاقب آن حال برسبیل استعجال شاہزادۂ دولت قلی وجگد یوراؤ دنبالہ نمود ایشان بابقیۃ السیف از جنگاہ گریزان خود رابقلعۂ بھونگیر رسانیدند وعین الملک باسایر سرداران وعساکر منصورۂ قلعۂ بھونگیر را محاصرہ نمودہ از اطراف سیابہ پیش بردہ جنگ درانداختند ومدت یکماہ حرب وقتال درکار بود ہروقت کہ جگد یوراؤ باجمعی از دلیران از قلعۂ بیرون آمدہ بسیاری از سپاہ عین الملک را برخاک می انداخت عین الملک چون ملاحظہ نمودہ کہ ہرقدر جمعی از دلیران وبہادران کشتہ وزخمی می شوند صلاح دران دید کہ از درمصالحہ درآمدہ جگد یوراؤ را رام سازد وچون بعداز فرستادن استمالت نامہ جگد یوراؤ بصلح راضی نشدہ بود بفرمود تادرتضیق اہل حصار کوشیدہ ازاطراف وجوانب کاربرایشاں تنگ ساختند آخر الامر از امتداد محاصرہ وقلت آذوقہ کاربرمحصوران تنگ گشتہ نایکواریان وسایراحشام حصار بجان طالب امان گشتہ از درعجز وانکسار درآمدند جگد یوراؤ وشاہزادہ چون حال برین منوال دیدند لاعلاج کلید قلعہ بھونگیر راتسلیم گماشتگان سیف خان عین الملک نمودہ بمصالحہ وامان از قلعہ بیرون آمدند وچون عین الملک قلعہ را از تصرف ایشان انتزاع نمود مشار الیہما

را گرفته جمیع اموال واسباب سلطنت ایشاں را بباد غارت برداد وشاہزادۂ دولت قلی را ہمدران قلعہ محبوس فرمود جگد یوراؤ راہمچناں مقید باخویش ہمراہ گرفتہ بجانب دارالسلطنت گولکندہ مراجعت فرمود وبعداز وصول بشہر باجمعی از نزدیکان وخویشان بربالای قلعۂ دارالسلطنت مقید ومحبوس ساخت وجمعی را برایشاں موکل گردانید ۔

نہادند بند گرانش بپای بروتنگ گردند از کینہ جای
ہمی بود دربند یک چند زار ہمی جست یاری ز پروردگار
چوزین حال بگذشت یکچندگاہ خدا وند دادش ز دشمن پناہ

توضیح این مقال آنکہ چون سیف خان عین الملک تفال خان راشکست دادہ شاہزادۂ دولت قلی وجگد یوراؤ راگرفتہ مقید ساخت بخارغرور وپندار بکاخ دماغش راہ یافتہ برغم فاسد چنان پنداشت کہ من معاندی ومضارع باودر مقام معارضہ ومناقشہ درنخواہد آمد وچون شاہزادۂ سبحان قلی کوچک سال بود جمیع مہام سلطنت امور بادشاہی را ازپیش خودگرفتہ تمام اکابرواعیان حضرت وارکان دولت رامبدل ساختہ ازدرجۂ اعتبار انداخت ۔

امازمانہ بہانہ ہردم بگوش ہوش ایں ندامی رسانید خوش گرفتند حریفان سرزلف ساقی
گرفلک شان بگذارد کہ قراری گیرند القصہ امرواعیان ازکلمات پنجاء عین الملک

بتنگ آمدہ بعضی از دولت خواہان بدلالت عقل دوربین چنان صواب دیدند کہ بخدمت شاہزادۂ عالیجاہ فریدون حشمت سلیمان سپاہ المویدبتائیدات الہٰ ابوالمظفر ابراہیم قلی شاہ کہ دران ایوان باقتضای قضا چنانکہ سابقاً مجملی ازان مرقوم گردیدہ دربلدۂ بیجانگر اقامت داشت عرایض ارسال داشتہ استدعای قدوم مسرت لزوم آن حضرت نمایند تاوجود ہمایونش سبب انتظام امورخلافت گشتہ وخرابیہا کہ بحال رعایا وسپاہ راہ یافتہ بحال آبادانی باز آید واکنون عنان خامہ بصوب کیفیت طلوع نیربرج سعادت واقبال شاہزادۂ بلند رتبت بے شبہ وہمال ابوالمنصور را ابراہیم قطب شاہ معطوف می گرددومن الیہ الاعانۃ والتوفیق علی الاتمام ۔

بسم اللہ الرحمن الرحیم

در ذکر احوال اعلیحضرت جمشید حشمت سلیمان سپاہ
شہنشاہ جم جاہ خلایق پناہ المؤید
بتائید الملک الہٰ ابراہیم قطب شاہ

از ثقات روایان بصیحت پیوستہ کہ ہنوز آفتاب جہان افروز آن شہر یار از اُفق زندگانی باوج کمال و سن رشد نرسیدہ بود کہ باقتضای قضای ربانی قضیۂ ہایلہ شہادت ملک موید مغفور روی نمود و بعد ازان بہ سبب بی مہری برادر بزرگ جمشید قطب الملک از روی اضطرار متوجہ بلدۂ بیجانگر شدہ مدت ہفت سال دران دیار بسر بردو دران بلدہ بسی از وقایع مہلکہ آن بادشاہ انجم سپاہ را پیش آمدہ بتوفیق ایزدی در جمیع آن معارک بر معاندان غلبہ نمود بہ نیروی بازوی شجاعت و مردانگی از پیش بردہ است و بعد از مدت مذکور نسیم سلطنت و اقبال بر ریاض آمال آن خسرو بیہمان وزید عرایض بعضی مراو دولت خواہان قدیمی بخدمت آن شہریار بر سبیل تواتر رسید کہ بعد از انتقال خسرو جمشید قطب الملک بجہت تمشیت امور سلطنت میانہ سیف خان و عین الملک و جگدیو راو و سایر سرداران مواد اختلاف بہم رسیدہ نایرۂ نزاع باوج فلک افلاک سمت ارتفاع دارد و اکثر امرا السلطنۃ شاہزادۂ سبحان قلی کہ بسبب صغر سن بسر انجام مہمام سلطنت کما ینبغی نمی تواند پرداخت راضی نیستند و معہذا عین الملک جمیع بزرگان و اعیان دولت را از درجۂ اعتبار و اختیار انداختہ ہیچ وجہ احدی را در امور بادشاہی مدخل نمید یدا کنوں چشم امید اکثر امرا و خوانین بر شاہ راہ انتظار آن فرزندۂ اعلام دولت و دین است و نیز شیر بیشہ

شجاعت سید جی وخان اعظم حمید خان کہ چون بخت دولت از رکاب ظفر انتباش بخستہ بودند بموقف عرض رسانیدند کہ الحمدللہ کہ نہال اقبال شاہ زادۂ عالمیان از جو بیاد سعادت بلند گشتہ وغنچۂ آمال از گلبن مراد شگفتہ گردید درین وقت تاج خسروی برسر غیرت گذاشتن روانیست وافر شہریاری را بدست طفلی رہا کردن جایز نہ الحال اولی وانسب آنکہ ہمگی ہمت بلند را براحیای سنت والد ماجد گماشتہ سریر سلطنت ازلی را از قبضۂ تصرف خصمان قوی پنجہ بیرون آوردہ بنوعی آثار شجاعت واقتدار بظہور رسانید کہ تا انقراض زبان آثار آن باز ماند شاہزادۂ از استماع کلمات صدق آیات مخلصان دولتخواہ عزیمت مملکت تلنگانہ مصمم فرمودہ بترتیب اسباب وتہیہ ما یتاج راہ پرداخت والبعد از ان احوال پریشان و برہم خوردگی ولایت تلانگانہ را برای اعظم رای رام راج بیان فرمود ارادہ توجہ خود را ظاہر گردانید رامراج چون بخدمت آن شہریار نہایت محبت واخلاص داشت ونمی توانست کہ ارتکاب مخاطرہ کندہ مبادا کہ ضروری بوجود شریفش لاحق آید شرایط مبالغہ وانواع الحاح درباب فتح عزیمت بجا آوردہ اما چون مبشر اقبال بگوش ہوش آن شہریار زمان می رسانید ۔

مشنو از کس پای دولت را بنہ اندر رکاب　　تا وداسہ پیش پیش آید ترا فتح و ظفر

شاہباز از صعوہ نہراسد میندیش از عدو　　کی غضنفر باید از رو باہ شل ہرگز ضرر

ملتمس رای اعظم درجۂ قبول نیافت لاجرم بنا کام آنحضرت را مرخص ساختہ ارادہ نمود ونکنا روی برادر خود را بادہ ہزار سوار دہشت ہزار پیادہ درخدمت آن شاہزادہ روانہ سازد تا در جمیع مواد امتثال اوامر ونواحی آنحضرت می نمودہ باشد اما چوں بدیہی سیدحی وحمید خان وجمعی از دولتخواہان بود کہ اورنگ وافسر مہتری آن افتاب برج شاہی درعلوقدر بیوسیلۂ غیری از سپہر برین برتر خواہد آمد وبیواسطۂ دیگری مملکت موروثی آنحضرت را مسخر خواہد گردید ازروی دولتخواہی بعرض رسانیدند کہ خسرو نوجوان را بہیچ وجہ احتیاجی بہمراہی لشکر رامراج نیست وبدلایل واضح نوعی نمودند کہ شاہزادہ جوان بخت راضی بمدد لشکر بیجانگر نگشتہ درساعت سعادت آنجام بعزم تسخیر مملکت موروثی نہفت فرمودند۔

ذکر توجہ شاہ زادہ ی بجانب مملکت موروثی
واظہار اطاعت نمودن نایکواریان
قلعہ کویل کندہ وتوجہ نمودن باں قلعہ

چون آن خسرو وعالیمقدار از بلاد بیجانگر بصوب استخلاص ملک وافسروشاہی توجہ فرمود بعداز قطع منازل وطی ومراحل حدود پانگل کہ سرحد مملکت بیجانگر است مضرب خیام ظفر آنجامش گردید بشیر سعادت ایں خبر بہجت اثر رابدارالسلطنت گلکونڈہ وسایر ؎

بیا کہ رایت منصور بادشاہ رسید — قلاع وبقاع ممالک محروسہ رسانیدہ زبان روزگار ابیات مترنم گردید
جمال بخت زروی ظفر نقاب انداخت — نوید فتح وبشارت بمہر و و ماہ رسید
و ہر روز از امر و اشرف واعیان دولت — کمال عدل بفریاد داد خواہ رسید

قطب شاہی جمعی بشرف بساط بوسی معزم می گردیدند چنانچہ درانک فرصتی قریب سہ ۳ ہزار سوار خونخوار وپنج ہزار پیادہ جرار درموکب ظفر آثار مجتمع آمدند ودران اثنا از جانب نایکواریان وفادار قلعہ کویلکنڈہ قاصدی رسیدہ بعرض رسانید کہ اگر رایات ہمایون فال بدنیصوب توجہ نماید درادای شرائط عبودیت وجانسپاری از خود بتقصیر راضی گشتہ کلید قلعہ راتسلیم گماشتگان درگاہ خواہم نمود چون حقیقت اخلاص ویکجہتی نایکواریان قلعۂ کویلکنڈہ براری عالم آرای آن شہریار جوان بخت روشن گردید بحسب اقتصادی وقت ملتمسات نایکواریان قبول فرمود روی رایت فتح آیت را بصوب حصار کویلکنڈہ آوردہ بعداز قطع مراحل چون نواحی قلعہ مذکور از نور طلعت آن مہر سپہر کشور گشای اضاءت پذیرفتہ درآن سرزمین خیمہ وخرگاہ آن بادشاہ باوج مہر وذرۂ ماہ رسید نایکوارایان واحشام آن قلعۂ باپیشکش

وتحف و ہدایای بسیار بہ بارگاہ جہان پناہ آمدند وبعد از تقبیل زمین عبودیت استدعای مقدم ہمایون بقلعۂ مبارکہ نمودند وملتمس ایشان بعز اجابت رسیدہ بادشاہ کشورگیر دران بامرا وخوانین روی توجہ بجانب قلعۂ مبارکہ آورد انحصار را رشک بہشت برین ساخت وچون صیت ظہور نیر اقبال شاہی دراطراف عالم اشتہار یافت ہرکس از لشکر ظفر اثر قطب شاہی کہ نمک پروردۂ ایں خاندان عالی مکان بودند بموجب ؎

باولی نعمت از برون آئی گر سپہری کہ سرنگوں آئی

از ذخامت عاقبت وحرام خوری ولی نعمت زادۂ خویش اندیشہ نمود

ز سرکردہ قدم دُزدیدہ نعلین روی بجانب قلعۂ گویلکنڈہ آوردہ بشرف آستاں بوسی مشرف می شدند ہریک فراخورا احوال بنواز شان شاہانہ وخلع بادشاہانہ سرافراز گشتہ بمناصب ومراتب بلند پایہ ممتاز می گردیدند چنانچہ درمدت دوماہ چہار ہزار سوار دلاور از امراوخوانین ودیگر سلاح داران قدیمی بردرگاہ سپہر اشتباہ جمع آمدہ روز بروز تزاید می پذیرفت وچون سیف خان عین الملک استماع نمود کہ اکثر امراوملوک بموکب شہریار پیوستند ویوماً فیوماً جمعیت عساکر بردرگاہ والاجاہ بیشتر از بیشتر می شود عنقریب عروس ملک درآغوش دولتش درخواہد آمد غریق بحر وتفکر گشتہ ودود تحیر از کاخ دماغش بالا رفتہ دارالسلطنت را بجمعی از دولت خواہان خویش مثل بحری خان وجگپت راؤ وحاجی خان سرنوبت واخلاص خان حبشی سپردہ بابعضی سرداران کہ باو متفق بودند مثل خداوند خان حبشی وعلم خاں وسنجر خان وقبول خان وتاج خاں بعزم رزم بادشاہ دشمن شکن قطع منازل نمودہ موضع گنپورہ را محل نزول لشکر نکبت اثر گردانید جگپت راؤ نایکواری معروف کہ دران اوان بامیر سیف خان عین الملک محبوس بود چون از رسیدن رایات فتح آیات بقلعہ گویلکندہ خبردار گشتہ دارالسلطنۃ رااز وجود سردارخان باقتدار خالی یافت درمقام راجوت درآمدہ واکثر نایک داریان واحشام قلعۂ مبارکہ را بہ ایثار درم ودینار از خود ساختہ باایشان مقرر فرمود کہ بوقت فرصت اظہار دولت خواہی شہریار جوان بخت نمود دست بردی بہ عادی نمایند دراثنای این حال بادشاہ بلند اقبال بموجب ارباب الدول

ہلمون پنہانی پیادہ از پیادہ ہای کویلگنڈہ رابجانب قلعۂ دارالسلطنت فرستادقول نامہ باسم جماعت نایکواریان واحشام آن حصار ارسال داشت دران درج نمود کہ اگردرمقام انقیاد دولت خواہی درآمدہ جگد یوراؤ راکہ مخلص دولت خواہ این درگاہ است ازقید نجات دادہ شرایط جانسپاری بتقدیم رسانیداز جانب نواب ہمایون مابانواع نوازشات بادشاہانہ ممتاز گشتہ ہرایک بقدر حال خویش بمراتب و صاحب مقرر خواہند کرد چون فرمان ہمایون بنایکواریان رسید نایکواری کہ خویشی بنایکواریان قلعہ داشت بعنایات شاہانہ امیدوارگردیدہ فی الفور باجمعی ازنایکواریان در دولت خواہی ہم زبان ویک دل شدہ بااکثر احشام قلعۂ مسلح ومکمل گردیدہ اول بمجلس جگد یوراؤ شتافتہ بندگران از پای اوبرداشتہ بمنزل جگپت راو کہ دولتخوان شاہزادہ سبحان قلی وعین الملک بود رفتہ او را اگرفتہ بجامی جگد یوراومحبوس ساختند بعدازان بمنزل بحری خان واخلاص خان وحاجی خان شتافتہ ہمہ رابقتل رسانیدہ سرایشان را برسرنیزہا کردہ گردشہرگردانیدند آن گاہ شاہزادہ سبحان قلی را گرفتہ محبوس ساختہ تمامی خزانہ واسباب راضبط نمود درساعت عرضہ داشتی بدرگاہ عرش اشتباہ نوشتہ باسرہای سرداران حرام خوارہم راہی امین خان دبیر بپایۂ سریرفرستادند واستدعای مقدم ہمایون بدارالسلطنۃ نمودند چون صورت خلاصی جگد یوراؤ وگرفتن شاہزادہ سبحان قلی بسمع عین الملک رسید سلک جمعیتش آغاز از ہم پاشیدن نمود لاعلاج عرضہ داشتی بپایۂ سریرفرستاد باین مضمون کہ بندۂ دولت خواہ آں حضرت است اکنون استدعا دارد کہ نسبت اکثراعیان وخدمتگاران قولنامہ ازجانب آں شہر یاربرسیدتاازسرقدم ساختہ بغراستان بوسی مشرف کردم وچوں استدعای عین الملک ازصمیم قلب نبود پرتوقبول برصفحۂ امالش نیافتہ جواب فرمان واجب الاذغان چنیں شرف اصدار یافت کہ انشاء اللہ تعالیٰ آفتاب را آیا نصرت آیات از مطالع دارالسلطنت محمدانگر طالع گردد بایشان ملاقات واقع خواہد شدعین الملک چون برمضمون جواب اطلاع یافت ازہیت کلام خایف وہراسان باپنج ہزار رسوار وچندسردار اکثراثاثہ سلطنت قطب شاہی را باخود برداشتہ از راہ کولاس بجانب سرحد مملکت محروسہ بدررفت واز آنجانب چون آمین خان دبیر بدرگاہ والاجاہ رسید حقیقت دولت خواہی

جگد یوراؤ وسایرنا یکورایان وفرارعین الملک را مشروحاً معروض گردانیده باصناف نوازشات شاہانہ سرفراز گشت وبشارت ایں فتح عظیم وضیع وشریف را مسرور گردانید آن گاہ بادشاہ کشورگشای بساعت فرخندہ کہ بخشد سعادت بسعد فلک باسرداران ودلیران کہ قرین موکب ہمایون بودند بجانب دارالسلطنۃ نہضت ودر ہرمقام فوجی از امراولشکراز خدمت عین الملک تخلف جستہ بسعادت آستان بوسی مشرف می شدند وبدین دستورسایۂ چتر ہمایون عساکر بسیار مجتمع گشتہ خسرو گیتی ستان باجمعیت وکثرت وعظمت تمام بیک منزلی مستقر سریر سلطنت رسیدہ سراپردہ وبارگاہ باوج مہروماہ برفراشت واکابر واشراف دارالسلطنت از سادات وموالی وعلماء وفضلا برسم استقبال بیرون شتافتہ بسعادت تقبیل رکاب ظفر رکاب انتساب فایز گردیدہ بانواع عنایات وتشریفات سرافراز گشتند ومتعاقب جگد یوراؤ ونا یکواریان قلعہ کلید حصار را ہمراہ گرفتہ بزمین بوسی درگاہ والا جاہ مشرف گردیدند بجہتہ آن نیکوخدمتی وہواخواہی کہ از جگد یوراؤ وسایز نا یکواریان صادر شدہ بود بادشاہ کشورگشای ہریک را جداگانہ بنوازشات شاہانہ نواختہ بمناصب بلندسرفراز فرمود عنایت بغایت بادشاہانہ شامحال جگد یوراؤ گشتہ پایۂ قدرش ازقبۂ فلک الافلاک درگذشت۔

ذکر جلوس فرخندہ فرجام سلیمان مکان مفریدہ سپاہ خدایگان جہان پناہ ابراہیم قطب شاہ برسریر سلطنۃ وتہنیت گفتن سلاطین دکن آن بادشاہ عالیجاہ را قرار ملاقات باحسین نظام شاہ

جگد یوراو ونا یکواریان بہ تقبیل آن درگاہ مشرف گردیدند پیشانی خواہش بران آستانہ نہادہ استدعای مقدم ہمایون بدون قلعۂ مبارک میمون نمودند خسرو گیتی ستان بساعت مختار پای انتساب دررکاب اقبال درآوردہ تختگاہ موروثی بلدۂ طیبہ گلکونڈہ را از فرنزول ہمایون رشک افزای سپہر بوقلمون

ساخت ودرروز دوشنبہ ودوازدہم شہررجب المرجب سنہ سبع وخمسین وتسع مایہ بااورنگ سلطنت از یمن قدوم آں خورشید اوج خلافت درعلو قدراز سپہربرین واعلیٰ علیّین برترآمدہ افسر شہریاری ببرکت وصول ہمایون آن زبندۂ سریر بادشاہی از جمیع اسباب سرافراز برسرآمدہ آنگاہ ہرکس از امراء وخوانین وسردارآن را کہ بمزید جانسپاری واخلاص دررکاب ظفرانتساب موسوم گشتہ بودند بمناصب تہیہ سرفرازفرمودہ ؎

شادی اجلاس ہمایوں رابترتیب مجلس جشن وسورفرمانداد بیار است بزمی شہنشہ کہ اورا
بہار و بہشت است مولیٰ و چاکر درختانش از عود و برگ از زمرد
بنانش ز مینا و خاکش ز عنبر ودراں مجلس شعراء فصیح زبان وماندا ست ملیح

بیان از ابرطبع درآبدار ونثر نثار کردہ از خوان نوال واحسان آن بادشاہ نوجوان بہرہ مندمی گردیدند وہرلحظہ از باران دست زرفشان اوریاض آمال اصناف خلایق شاداب وریان می شد وچون چندروز برین منوال بگذشت بادشاہ عالیجاہ مجلس سور را نوردیدہ بانتظام امورمملکت پرداخت وفرامین بجمیع ممالک محروسہ از قلاع وقری وبلدان ارسال داشتہ مجموعاً از استمالت دادہ بالطاف خویش امیدوار ومستہظر گردانیدوچون بخاطرخطیر از انتقام امورسلطنتہ فارغ گردید شحنہ عدالت وانصاف را بہر طرف وناحیہ روان گردید تا ہرجا دزدوراہ زنی دست بیداد برآوردہ باشد بسیاست رسانیدہ ہرکجا بنای ظلمی ارتفاع یافتہ باشدمنہدم گردانیدہ ومعتمدان را بایالت وضبطہ ولایت منصوب گردانیدہ روز بروز اسباب شکوہ وصولت قطب شاہی درترقی وتزاید بود چون خبرجلوس فرخندہ اثرازان خسرونا مداربسلاطین دکن رسیدمجموعاً رسولان باتحف وہدایا بموقف سلطنت ارسال داشتند وبزبان مودت اظہارمحبت نمودہ مبارکبادجلوس ہمایون فرمودند واز جملہ سلاطین دکن عالی حضرت نظام شاہ چوں بایں خاندان عالیشان محبت واخلاص پیشتر بود پیشتر از ہمہ یکی از عظمای مقربان خود را برسم رسالت باتحف وہدایای فراوان جہت تہنیت جلوس ومبارکبادتمہیدقواعدمودت وآن حال ارسال داشتہ بزبان یگانگی استدعافرمودکہ بادشاہ سلیمان مرتبت نیز از زمرۂ چاکران درگاہ مصرع خرمندی

امینی کاردانی باجہت انتظام مہمام مصادقت واستحکام مبانی مخالصت بایں جانب فرستد تابنای مصادقت را مشید سازد وچون رسول نظام شاہ بتقبیل عتبۂ علیہ سرفراز گردید بانواع خلع فاخرہ وانعامات متکاثرہ مشرف وممتاز گردانیدہ ملتمسات نظام شاہ درحیز قبول افتاد خان اعظم اکرم اشجع الخوانین فی الدوران مصطفےٰ خان راکہ دران وقت رکن السلطنت بود ودراصابت رای وفور دانش وتدبیر گوی سبقت از سایر امراء ووزرائے دوراں ربودہ باتحف وہدایای بسیار مصحوب رسول بخدمت حسین نظام شاہ فرستاد واز حسن تقدیر وتدبیر آن جان بے نظیر قواعد محبت درمیان آن دوبادشاہ بلندمکان بعہود وپیمان استحکام یافتہ چنان مقرر شد کہ قران السعدین ومقارنہ نیرین درظاہر گلبرگہ کہ واقع شد بود بعدازان باتفاق متوجہ تسخیر گلبرگہ وقلعہ بیدر گشتہ بعداز فتح این دوقلعہ حصار بیدر باتوابع بگماشتگان دولت قطب شاہی تعلق گیرد وقلعۂ گلبرگہ باولایت مضافات نظام شاہ متصرف گردد وبعد ازین قرارداد حسین نظام شاہ جالینوس الزمانی قاسم بیک شیرازی راکہ وزیر و پیشوای آن دولت خانہ بود باتحف وہدایای لایقہ بپایۂ سریر قطب شاہی فرستاد ومشارالیہ بعدازطی مسافت بملازمت بادشاہ سلیمان منزلت رسیدہ تحف وہدایا را بامکاتبت نظام شاہ گذرانیدہ حقیقت پیغام داد واحوال را معروض گردانید وہم چنین از طرفین قواعد پیمان بغلاظ وشداد ایمان موکد و مشید ساختہ چنان مقرر گشت کہ آں دوصاحب افسر چون با یک دیگر مذکور سازند ؎

دوخسرو عنان در عنان آورند رہِ آشتیے درمیان آورند

بارزم و خوشنودی یکدیگر بیا بند و زین برنتا ہند سر

بنابرین بادشاہ والا جاہ باحضار سپاہ امرفرمود کہ دراندک فرصیتی لشکر فیروزی اثر از ہر بلاد آمادہ رزم وپیکار گشتہ روبدرگاہ عرش اشتباہ آوردند۔

ذکر توجہ بادشاہ سلیمان جاہ بجانب گلبرگہ وملاقات حسین نظام شاہ ومحاصرہ قلعہ گلبرگہ التجا بردن ابراہیم عادل شاہ برام راج وبامداد آمدن او بلشکر بسیار بیان بعضی وقایع آن جا

چون خاطر بادشاہ سلیمان جاہ از اجتماع سپاہ جمع گردید درساعت مسعود بموجب معہود بعزم ملاقات حسین نظام شاہ اعلام ؎

نصرت فرجام بجانب گلبرگہ در حرکت آمد سمندی کشیدند اندر رکاب
خسرآمندہ ونرم رو ہمچو آب برآمد بران بارہ گردون جناب
چو بر بارۂ آسمان آفتاب چو از خاک برباد صر صر نشست
براہیم گفتی بر آتش نشست

واز آن جا حسین نظام شاہ باسپاہ بسیار متوجہ گردیدہ بعد از قطع مراحل درظاہر حصار گلبرگہ کہ قران السعدین فلک سلطنت وابہت دست دادہ ہردولشکر خیمہ وسراپردہ برپای کردہ آن دوشہریار باہم ملاقات نمودہ از رویداد فرخندہ آثار یکدیگر مسرور مبتہج گردیدند واز جانبین تحفہ ہائے لایق گذرانیدہ چند روز بعیش وعشرت بسر دادند بعدازان بقواعد وپیمان تجدید استحکام مبانی اتحاد نمود حسب الامر ہردوبادشاہ آن دوسپاہ حصار گلبرگہ را درمیان گرفتہ بلوازم قلعہ گیری وشرایط محاربہ ومجادلہ مشغول گردیدند وچون وضع آن حصار بنوعی واقع شدہ کہ ازآن سبب توپ قیامت آشوب گردی بدامن خاک ریزش نمی نشیند وتفصیلش ہچو چہ از منجنیق وعرابہ شکنی نمی بیند مدت یکماہ لشکر ہرکہ دوشاہ را بامحصوران قلعۂ گلبرگہ جنگ وجدال بود وشاہد مراد رخ نمی نمود وبعدازان چون وبعض از دیوارہای حصار از ضرب توپ رعد آشوب روی بشکستی نہاد

حسب الحکم حضرت سلیمانی شیران بیشہ شجاعت ومردانگی از اطراف جنگ درانداختہ بضرب تیغ وتیر خون صغیر وکبیر باخاک آمیختند ومردم حصار گلبرگہ چون تحمل شداید موصوف بودند ہجوم آوردہ بہ نیروی شجاعت کوششہائے مردانہ نمودہ خلقی کثیر از بالا وزیر براہ عدم شتافتند ودران روز امرائے مہتر وبہادران جلادت گستر شہریار دشمن شکار وعالیحضرت نظام شاہ سربگریباں عدم درکشیدند وہمچنیں یک ماہ دیگر آن دولشکر رابجزاا فروختن وافراختن آتش پیکار درین کارزار کاری نبود از صباح تاشام نایرہ جدال التہاب داشت آخر الامر اہل حصار از امتداد ایام محاصرہ وگی واذوقہ بتنگ آمدہ ناچار قاصدی نزد ابراہیم عادل شاہ ازین خبر بغایت متحیر ومتفکر گردیدہ چون محاربہ باعساکر جلادت آئین درخیر توان خویش نمی دید لاعلاج باجمعی از امرا باتحف وہدایاء بسیار ہمراہ گرفتہ خود را برام راج رسانید وکیفیت حال را بان کافر بیداد گر معلوم نمودہ استدعای امداد واعانت ازان سردفتر ارباب نمود رام راج بجہتہ حرص مال بسپاہے بیشمار وفیلان کوہ پیکر وسایر الاوت واسباب جنگ از مستقر سریر سلطنتہ خود حرکت فرمودہ بعزم امداد عادل شاہ بصوب گلبرگہ روانہ گردید وچون مابین اردوی خسروان نامدار ولشکر رام راج قریب مسافت بہم رسید ودرمیانہ اعلیٰ حضرت قطب فلک سلطنت ورام راج محبت بسیار بود ونیز دران او آن ایشان را جدای از یکدیگر واقع شدہ بود کتابتی بخدمت حضرت سلیمان قلی نمودہ آنہا فرمودہ کہ بران سلطنت پناہ سمت وضوع دارد کہ مابین نظام شاہ وعادل شاہ عداوت وعناد مستحکم شدہ جنگ وجدال قایم گردیدہ نائیرہ این شر سالہاست کہ درمیانہ اشتغال دارد دوہر سالہ بجہتہ تسخیر قلاع جنگ وجدال مابین این دوعالیجاہ واقع میگردد وہیچ یک بر دیگری ظفر نمی یابند اکنون کہ نظام شاہ بامداد واعانت آنحضرت می خواہد کہ تسخیر قلعۂ گلبرگہ نمود خود متصرف شود ومابین شما وعادل شاہ خصومت ودشمنی ظاہر ساختہ انواع خلل وفساد بوقوع آرد قبول ایں معنی ازرای صواب نمای آنحضرت بغایت عجیب وبدیع است الحال وظیفہ محبّ آنکہ چوں از طرفین سررشتہ اتحاد ومحبت استحکام تمام دارد کہ بسخنان اہل عرض پرتو التفات برغم امور نالایق ونہ پندارند کہ ہیچ چہ از آنحضرت مناسب نیست وچون این جانب قطع مسافت بسیار نمودہ بعزم ملاقات

آنحضرت آمده است طریقہ محبت نوازی آنکہ بسعادت واقبال متوجہ شوند تابعد از ملاقات بدانچہ صلاح جانبین باشد بظہور رسد وہم چنیں از جانب عالیحضرت عادل شاہ نیز مکاتیب محبت آئین مشتمل برہمیں مضامین رسید حضرت سلیمانی وزرای صافی ضمیر وامرای کافی تدبیر راطلب نمود درباب صلح وجنگ باعادل شاہ و رام راج بایشاں مشورت فرمود مجموع مخلصان دولت خواہ بعرض رسانیدند کہ برای زرین خسرو باتمکین ظاہراست کہ اکثر ولایت تلنگانہ بسرحد دارالحرب بیجانگر پیوستہ است وچون ممالک محروسہ از موکب ظفر واقبال خالی است وعساکر کفار را دران حدود وبیشمار اند یمکن کہ اگرکوش بصوابدیدرای اعظم رام راج نکنیم لشکر بسیار بعزم تخریب بلاد تلنگانہ نامزد نماید وچون بادشاہ دین پناہ از مستقر سریر سلطنت ودراست تحمل کہ فتنہ حادث شود کہ دست تدارک بدان تلافی آن نرسد ودیگر آنکہ عالیحضرت عادل شاہ کہ بادشاہ عظیم الشان است وہمیشہ بین الجانبین موافقت بود اکنون ازروی عجزطلب وامدادنمودہ درصلح وصلاح میزند باحضرتش درمقام نزاع ومناقشہ درآمدن چندان صواب نمی نماید وبنابرخاطرجوی جانبین واستمالت طرفین صلاح دولت درملاقات واتفاق است حضرت سلیمانی صلاح دید دولت خواہان پسند خاطر ہمایون آمدہ حجاب رام راج وعادل شاہ را قرین انعامات ساختہ جواب دل خواہ دادہ درصدموافقت ومخالصت رام راج وعادل شاہ درآمد درین اثنااز جانب سرحد مملکت محروسہ عرضداشتی رسید کہ رام راج برادرخودیلتمراج را باسپاہ بسیار بعزم تخریب بلاد دیارآن شہریارفرستاد است وعادل شاہ نیز دوسہ سردار باعساکر کفار نامزدفرمودہ بنزدیکی پانگل رسیدہ وبہرجاکہ نزول وارتحال ایشاں واقع می شود بعمارت وخرابی مبادرت نمودہ اثری از آئینہ عمارات نمی گذارند وچون مستقر سریر سلطنت از وجود امرا وسرادارن خالیست خایفم کہ عیاذاً باللہ قصوری وفتوری بارکان سلطنت راہ یابد چون مضمون عریضہ مسموع حضرت سلیمان گردید یکی از مقربان رابنزدعالیحضرت نظام شاہ فرستاد بزبان عطوفت پیغام داد کہ چون بران حضرت یکجہتی وخلوص این جانب معلوم است وشاید بسمع ایشان نیز رسیدہ باشد کہ عساکر کفار بسرحدہائی ممالک محروسہ درآمدہ اندویمکن کہ حادثہ روی ید کہ بعد تدارک آن مقدار

نباشد اگر باسلاطین ملاقات واتفاق بحسب ظاہر واقع شود ویقینکہ امداد واعانت ایشان نیز درین ضمن متصور خواہد بود حسین نظام شاہ امراومقربان را طلب داشتہ درین باب مشورت فرمود نیک اندیشاں صلاح دران دیدند کہ چون اعلی حضرت سلیمانی را بارام راج کمال محبت وخلوص واقع است اگر آن حضرت با رام راج ملاقات نمودہ ملاقات بحسن تدبیر نوعی فرماید کہ ہریک از سلاطین بمستقر سریر سلطنت خود مراجعت فرماید بصواب دید اقرب خواہد بود بناء علیہ حضرت سلیمانی ونظام شاہ باہم ملاقات نمودہ بطریق مذکور مقرر فرمودند آنحضرت بنابر مصلحت وقت بعزم ملاقات رام راج متوجہ ندی کشنا گردید وچون عادل شاہ ورام راج از وصول موکب ہمایون خبردار گردیدند باستیصال شتافتہ درشکم ندی کشنا اتفاق ملاقات آن ہر سہ بادشاہ دست داد وبعد از دریافت مدافعہ فتنہ وخلل وتعدی کہ از حسین نظام شاہ نسبت بعالیحضرت ابراہیم عادل شاہ واقع می شد مشورت فرمودند وحضرت سلیمانی کلمات صلاح آمیز وصلح انگیز برزبان راندہ آتش فتنہ را سر بفلک کشیدہ بود بزلال نصائح فرونشانیدہ دفع الوقت فرمود تا بیمن تدبیر موافق تقدیر آن بادشاہ عالیجاہ درمیانۂ آن ہرسہ سپاہ رفع فتنہ وخون ریزش شدہ نوعی نمودہ کہ ہریک ازان سلاطین عالی مکان وداع یک دیگر نمودہ روانہ مستقر سریر سلطنت خویش گردیدند واعلام ظفر فرجام قطب شاہی بجانب دارالسلطنۃ محمد انگر آمدہ گلشن مملکت کہ از سموم حوادث پژمردہ بود تازگی ونضارت یافت۔

ذکر طغیان وتمرد بکمراج بارام راج واستدعای امداد نمودن رام راج از خسرو سلیمان جاه ورفتن لشکر قطب شاہی بمعاونت رای مذکور و محاربہ نمودن با کفار وبفتح اختصاص یافتن ومستقل شدن رای اعظم از یمن اقبال خسرو سلیمان جاہ

از مخبران احوال سلاطین دکن بصحت پیوستہ کہ چون رام راج باخسرو گردون سریر وداع نمود بجانب بیجانگر متوجہ گردید منہیان بسمعش رسانیدند کہ برادران او کیمبرج و گویندراج کہ در قلعۂ ادونی بفرمودہ اقامت داشتند چون مستقر سلطنت از وجود خالی یافتند جمعی از فتنہ انگیز آن را باخود متفق ساختہ چند قلعہ ولایات بیجانگر را از روی تغلب تصرف نمودہ سر بفتنہ وفساد برآوردہ اند چون رام راج بہ بیجانگر رسید ودرساحت مملکت چناین فتنہ عظیمی حادثا دید متحیر ومتفکر گشتہ رسولان را بنزد برادران فرستاد بنصایح ومواعظ خاطر جوی ودلداری نمود ایشان چون سپاہ وحشم بسیار برگرد خویش مجتمع دیدند و چون چند قلعۂ مستحکم نیز درتصرف داشتند از بسیاری غرور گوش بنصایح ومواعید رام راج نکردہ بیشتر از بیشتر در مقام مخالفت درآمدند و چوں رام راج اکثر راجہ ہا واہل مملکت خود را با برادران درنمی توانست آمد بارکان دولت خویش درین باب مشورت فرمود عقلاً وزاکیاً گفتند کہ چون اکثر سپاہ ورعیت ما بآن جانب میل نمودہ اند لاعلاج ایں واقعہ منحصر دران است کہ رای اعظم باعلیٰ حضرت سلیمان مرتبت قطب شاہی ملتجی گشتہ بامداد آن بادشاہ بمدافعہ خصمان پرداز ورامراج را رای صافی ضمیر درخاطر جائیگیر گشتہ یکی از مقربان خودرا باتحف وہدایای بے پایان بخدمت شہریارزمان فرستاد قصبہ کفران برادران بزبان تضرع وتخشع آنہا نمودہ التماس امداد نمود وچون ہمگی ہمت شاہانہ بران مقصود بود کہ خدمات پسندیدہ کہ درایام سابق رام راج بظہور رسیدہ بود آن را بکمال وجوہ تلافی

فرماید اعانت وامداد رام راج راپیش نہاد ہمت ساختہ قبول خان سرنوبت وظہیر الملک وحمیدخان ودیگر امراواعیان را باشش ہزارسوار ودوازدہ ہزار پیادوسایر برآلات وادوات جنگ با امداد رای اعظم بصوب دارالملک بیجانگر نامزد فرمود کہ چون امرائے اعلیحضرت قطب شاہی بود ازطی منازل بحوالی بیجانگر رسیدندرام راج باراجہان اعیان دولتش بعزم سواری وشکاری بیرون آمدہ درساحت صحرای وسیع وعرایض ملاقات امرای نامدار گرفتہ بفتح ونصرت امیداوار گردید وہمہ رادران سواری ہریک از امرای نامداد ورسرداران عساکر منصورہ رابخلع فاخرہ اسپ وفیل معزز گردانیدہ بمستقر سریر سلطنت بازگشتہ سدراج بتماونورخان وتجلی خان بالشکر فراوان وساز جنگ ہمراہ عساکر اسلام نمودہ بجانب قلعۂ ادونی بجہتہ دفع ورفع فتنہ وفساد برادران رواں گردانید وچون برادران رام راج از تو لشکر اسلام خبردار گردیدند وقوی مجادلہ و مقاتلہ باسپاہ شجاعت پناہ قطب شاہی درحیز حوصلہ وطاقت خوداحساس می نمودند لاعلاج واقعہ را دران دیدند کہ قلعۂ ادونی را کہ ازمعظمات قلاع بیجانگر بمزید حصانت واستحکام امتیازی تمام دارد بذخایر وآلات حرب وپیکار واسباب قلعہ داری مملو ومعمورگردانیدہ آن کوہ پرشکوہ رانپاہ خودساختہ مستعد محاربہ مقاتلہ گردیدند بنابرین مجموع کفاریک دل وزبان گشتہ برعزم محاربہ مجاہدان اسلام پیمان را بسوگندموکد ساختہ روی بترتیب آلات رزم آوردہ اند وعساکر اسلام بعدازقطع منازل چون بحوالے انحصار رسیدند ازاطراف قلعہ را مرکز وارد رمیان گرفتہ بجنگ درانداختند وہرروز ضلال مسلح ومکمل گشتہ ازقلعہ بیرون آمدہ باغازیان عظام جنگ وجدال نمودکوشش ہای مردانہ می نمودندواز این جانب حمیدخان وظہیرالملک باسایر دلاوران دربرابر کفار درآمدہ بضرب تیرخاراشکاف وشمشیر آبدار ہرروز جمعی کثیر را بدار البوار می فرستادند وگویندراج کہ کافرمشہورشجاع بود علے الدوام باجمعی از راجہ زاد ہای وبہادران کفار بیرون آمدہ فدای وارخودرا برسپاہ اسلام میزد وشیرپیشہ مروی قبول خان بامرا وسپاہ جملہ کوہ شکوہ کفر را تاب آوردہ درمعرکہ مصاف بسان شیری کہ روبگلہ آہوآوردہ برکافران تاختہ سلک جمعیت ایشان راچون بنات النعش متفرق می ساخت ودرہرمرتبہ مژدۂ **ینصرک اللہ نصرا عزیزاً** بگوش ہوش سپاہ می رسید وروز

بروز آثار عجز برصفحات احوال سپاه خصم ظاہر می گردیدوچون کفرہ را تاب محاربہ بامجاہدان غازی نمایدترس برایشاں مستولی گشت دیگرقدم از حصار بیرون نہ نہادندوعجز کفرہ چون معلوم خان شجاعت نشان قبول خان گشت واز طرف سیبہا پیش نہاد راہ برمحصوران تنگ ساختند مدت ششماہ حال بدین منوال بود تا کارہ براہل قلعہ بغایت دشوار وتنگ گردید ومعاینہ می دیدند کہ عنقریب قلعہ از تصرف ایشان بیرون رفتہ مال ومتال اہل واعیال ایشان بدست غازیان اسلام درخواہد آمدلاعلاج شدہ کس رام راج فرستادہ اظہارنمودہ داز وہم سابقہ عذرخواستند رام راج چون برعجزوزبونی واستغاثہ دران وقوف یافت عرق شفقت برداریش درحرکت آمدہ یکی از مقربان خود را پیش قبول خان وحمیدخان فرستاد بزبان عطوفت پیغام داد کہ الحمدللہ والمنہ بیمن قوت بازوی شجاعت دستگاہ جہان پناہ اعدا منکوب ومخذول شدہ مطیع ومنقاد گشتہ اند وظیفہ محبت آنکہ ترک محاصرہ بسعادت ومتوجہ دارالسلطنۃ بیجانگر گردند چون پیغام بامرای نامدار رسید ترک محاصرہ نمودہ باسپاہ نصرت گستر متوجہ بیجانگر گردیدند رام راج جمیع سران را بانواع تشریفات واعزاز واکرام خورسند نمود یکی از مقربان را باتحف و پیشکش بسیار از جواہر وسایر نفایس آں بلاد ہمراہ ایشان نمودرخصت انصراف ارزانی داشت وچون سپاہ ظفرپناہ بشرف عتبہ بوسی درگاہ مشرف گردیدند بواسطہ مردانگی ودولت خواہی قبول خان رابخطاب مجاہدخان عین الملک سرفراز گردانیدہ ہریک از امرای ودلیران رابعواطف خسروانہ نواختہ بمناصب ارجمند مقرر وممتاز فرمود۔

بیفزد و شان پایۂ عز و جاہ ز انعام بشہ گشت خرم سپاہ
ہمہ خوشدل و شاد و خرم شدند ز بار عطا جملگی کہ خم شدند

ذکر مخالفت وطغیان جگد یوا راؤ وفرار نمودن او از دارالسلطنۃ گلکونڈہ وملتجی شدن بعادل شاہ والی برار و محاربات او با محمود شاہ والی برہان پور و اخراج نمودن عماد شاہ اورا از ولایت خود

سابقاً مذکور گشت کہ چون جگد یوراؤ وبانا یکورایان یکی شدہ شاہزادۂ سبحان قلی رامقید ساختہ بخدمت خسرو سلیمان منزلت فرستادہ استدعاء مقدم ہمایون نمودہ آن شہریار بواسطہ آن دولت خواہی اصناف نو از شہات شاہانہ بمجالس گردانیدہ ہرروز زنہال دولتش در چمن تربیت برومند میگشت تا آنکہ زمام اختیار جمیع مملکت ومہام درقبضۂ اقتدارش درآمدہ کاراو بمرتبۂ بالاگرفت کہ دست تطاول وبیدار از آستین کفر وعناد برآوردہ کافہ عبادرا از جور وستم خویش نالان گردانید بلکہ از غایت شقاوت جبلی خیال استیصال نہال اقبال بادشاہ سلیمان جاہ رادرخاطر جای دادہ ارادہ نمود کہ شاہزادہ دولت قلی راکہ درقلعۂ بھونگیر محبوس بود برسریر سلطنت اجلاس فرماید ورای راو نام بہمن محیل پیشکار کہ مدارعلیہ او بود واکثر مہمات راجگد یوراؤ بمشورت ورای آن کافر بد سیر بفیصل می رساند بارکان دولت ازروی تسلط پیش آمدہ درمہمات کلی وجزوی ہیچ کس رامدخل نمیداد وچون دست خویش درمہام سلطنت قوی یافتہ بود می خواست کہ تمام امراوخوانین امرونہی اورا بقدم اطاعت ملقی نمودہ از امتثال احکامش گردن نہ پیچند بنابرین فرامین مشتمل بربعض تحکمات بموضع بولایت می فرستاد وابواب مکروغدر برروا اکابر واہالی میکشود و درمقام انہدام اساس دولت امرای نامدار مثل مصطفےٰ خاں وحمید خان ودیگر سرداران درآمد چون اوامر وتحکمات جگد یوراؤ برامرا بسیار شاق می نمود مجموعاً بقدم مخالفت پیش آمدہ

در پایۂ سریرازروی دولت خواہی معروضداشتند کہ جگد یوراؤ غرور دردماغ بی مغز راہ یافتہ اکثر مہمات ملکی و مالی را از پیش خویش گرفتہ بیرضای اشرف بفیصل می رساندورای را اوراکہ معتمد وپیشکار اوست درامورملکی ومالی بنوعی قوی گردانیدہ جمیع ممالک محروسہ راپرفتنہ ساختہ مہمات را بمدعای ہوای خود انتظام میدہدومعہذا از لوث سریرت آزادہ داد کہ شاہزادۂ دولت قلی راکہ درقلعۂ بھونگیر محبوس است بیرون آوردہ باعث فتنہ وفساد گردد واگر بادشاہ درمقام دفع او بزودی درنیایند یمکن کہ فتنہ انگیختہ گرد دکہ تدارک آن بسہولت میسر نگرد وچراکہ جگد یوراؤ بسبب عنایات شاہانہ برجمیع قلاع خویشی ودوستی نمود مترصد طغیان است چون کلمات اصابت سمات امرابمسامع خسرو سلیمان جاہ رسید مجموع رادرخاطری دادا ما بسبب دولتخواہی وجانسپاہی کہ ہمدران اوان از جگد یوراؤ بظہور رسیدہ آتش غضب را بزلال اغماض اطفاد دادہ درمقام تضیع اودرنیامد بلکہ درترفع مراتبش کوشیدہ ذیل مرحمت برقبایح افعال واتباعش می پوشیدہ لیکن چون دفع نانمودن مواد فساد متضمن انواع فتن گشتہ جوروستم را برآوردہ آہ وفغاں عجز ومساکین را باسمان رسانید وروز بروز آتش شروفساد بالامی گرفت وپیشتر مقارن این حال آنکسر راؤ برادر جگد یوراؤ وبتحریک اوبی رخصت بولایت و جاگیرخود رفت وگناہ وحرام خوری اومتضرع گردید شعلہ قہرخسروسلیمان جاہ ملتہب گشتہ خرمن حیات را براو وبعضی از انصار جگد یوراؤ را بجلادت سیاست سپردہ ہلاک برداد چون این خبر بہ جگد یوراؤ رسید بغایت ہراسان گشتہ بادوسہ ہزارسوار جرار وفیلان کوہ پیکر وسایر اسباب سلطنت از عقب برادرخویش بجانب ایلکندل فرارنمود وچوں بولایت مذکور رسیداز غایت بداصلی راہ حرام خوری پیش گرفتہ اطراف ممالک محروسہ را تاراج نمودہ ازبیم سپاہ بادشاہ سلیمان جاہ باتمامی لشکروجمعیت واثاثہ شوکت واثاثہ شوکت خویش را ولایت برارپیش گرفتہ بعماد بادشاہ والی آن جاملتجی گردید وچون عماد شاہ احوال دلاورے ومردانگی جگد یوراؤ وبکرات شنیدہ بود وکثرت سپاہ واثاثہ شوکت وحشمتش را استماع نمودہ درمقام تعظیم وتکریم آودرآمدواقطاع وجاگیر لایق دروجہ اخراجش مقرر فرمودوچون دران ایام میانہ عماد شاہ ومحمود شاہ والی اسیر وبرہانپور نایرہ جنگ اشتغالداشت درین وقت کہ

بازوی اقتدارش به اعانت جگد یوراؤ قوی گردیده ده هزار سوار مسلح ومکمل بسپه سالاری جگد یوراؤ ببرہان پورنامزدفرمودوچون جگد یوراؤباعساکرعمادشاہی بسرحدولایت برہانپور رسیددست بقتل وغارت برآورده تمام آن ممالک را ویران گردانیدووالی برہانپوربکرات لشکرہای عظیم بالات واسباب رزم وپیکارنامزدنمودمیانہ ہردولشکرمحاربات عظیم دست می دادودراکثرآنہاجگد یوراو وبفتح اختصاص یافتہ مخالفان را منہزم می گردانید تاآنکہ چندشکست فاش بہ لشکربرہانپور رسیدہ غنایم و اموال نامحصورنصیب لشکرجگد یوراؤ وشدہ مجموع فیل واسپ خزانہ واثاثہ سلطنت والی برہانپور بقبضۂ تصرف جگد یوراؤ درآمدواکثرت راجہاء گردن کشان آن حدود رابسزاء گوشمال دادہ مطیع ومنقادگردانیدواسباب حشمتش مضاعف پذیرفتہ موازی پنج ہزارسوارخوانخوارعرب حبشی وغیرہ درظل رایت اوجمع گردیدندواز بسیاری سپاہ ووفورآلات حشمت بخارنیدار بدماغش راہ یافتہ واز غایت تکبر ہیچ یک ازسلاطین برہانپوروبراررابنظرنمی آوردوروز بروز استقلال وسمت از دیاری یافت چنانچہ ہم آن بودکہ مملکت براراز تصرف سلاطین عالی مقداربیرون رود بنابرین عمادشاہ کیس پیش جگد یوراؤ فرستادہ پیغام دادکہ دربارۂ تونہایت امداد واعزازبجا آوردہ بازوی اقتدارتراقوی گردانیدہ ایم اکنون بیم آن شدہ کہ از بودن تودرین مملکت فتنہ وفسادحادث شودکہ بسبب آن درارکان دولت ماخلل پذیرد وظیفہ آنکہ از ملک من بیرون روی جگد یوراؤ اگرچہ فتوحات بسیارکردہ غنیمت بیشمار یافتہ بودلیکن چون قلعہ وحصی پناہ نداشت کہ پناہ تحملات وجودش باشد از عہدۂ مجادلہ عماد الملک درآید بالضرورت ازین جا بیرون آمدہ ہرولایت کہ عبور واقع می شدآتش تاراج بران زدہ بعزم پجانگرخودرابسرحدیلکندل رسانید۔

ذکر فرستاد لشکر نصرت اثر بجہتہ دفع فتنہ وفساد جگد یوراؤ وسپہ سالاری خان عظیم الشان مصطفےٰ خان وبیان محاربہ ونصرت یافتن مجاہدان

چون منہیان خبر جگد یوراؤ بمسامع بادشاہ والا جاہ رسانیدند وبعرض آن شہریار بود کہ موادی پنج ہزار سوار عرب وحبشی وافغان ودکنی وسی صد فیل وسایر اسباب حشمت واستعداد رزم وپیکار باجگد یوراؤ ہست رعایت حرم نمودہ مصطفےٰ خاں ومجاہد خان عین الملک ودیگر امرا وسرداران را پانچ ہزار سوار بعزم مدافعہ وممانعہ اضرار جگد یوراؤ نامزد فرمود وبعد از طئی منازل چون درنلوارہ اعمال کمامیت تلافی فریقین دست داد خان عظیم الشان مصطفیٰ خان بنابر مصلحتہ ابتداء کس پیش جگد یوراؤ رافرستاد پیغام داد کہ تو نفر قدیم این دولتخانہ ورعایت حقوق نمک برتو لازم است اکنون اولی وانسب این است کہ پا از جادۂ گمراہی کشیدیدہ بدستور سابق درسلک بندگان درگاہ دین پناہ ورای تا باتفاق امراوخوانین از حضرت بادشاہ سلیمان آمین استدعای عفو تقصیراتی کہ پیشتر از تو اواقع شدہ نمودہ مقاصا وجاگیر بدستور قدیم مقرر گردد۔

منہ دست برروی برندہ تیغ مزن تیشہ برپای خود بیدریغ
گوزن جوان گرچہ باشد دلیر نتابد پسر پنجہ نرّہ شیر

چوں پیغام مصطفےٰ خاں جگد یوراؤ رسید از کمال نخوت کوش بحرف مصطفیٰ خان نہ نمود مردم خود را فرمود تا شروع درمحاربہ نمودند اما چون مصطفےٰ خان جرات پیش دستی آن لعین رامشاہدہ فرمود شعلۂ قہرش ملتہب گشتہ مانند شیر خشمناک درو بمیدان مبارزت نہاد دلیران را برمحاربہ لشکر کفرہ تحریص نمود وآن دوسپاہ مانند ابر بہاران جوشان وخروشان روی بہم آوردہ باستعمال تیروکمان وتیغ وسنان مشغول گردیدند واز یکطرف خان رستم توان حمید خاں بزخم شمشیر آبدار سروسینہ گردان راچاک میزد واز

جانب دیگر مجاہدان عین الملک چون برق لامع برخرمن جمعیت کفارہ زدہ تیغ مینا فام را از خون دشمنان یاقوت رنگ میساخت دریں اثنا آن کسر را و برادر جگد یوراؤ کہ سرکردۂ سپاہ بود بخان شجاعت نشان مجاہد خان باز خوردہ چند حملہ بریک دیگر آوردند بالآخرہ عین الملک آن کافر مقہور را بضرب تیغ اژدہا پیکر از پای درآوردہ سرش را ہمان لحظہ از بدن جدا ساختہ برسر نیزہ کردد بفرمود تا غازیان اسلام ندای فتح بادای کلمہ طیبہ درداده کوس بشارت فروکوفتند واز اطراف بیک مرتبہ برآن بخت برکشتگان حملہ آوردہ بیک لحظہ فضای معرکہ را از خون رود جیحوں ساختند ولشکر مشرکین را از مشاہدہ آن حال پای ثبات وقرار از جای رفتہ رو بوادے فرار آوردند جگد یوراؤ ہرچند خواست کہ لشکر خود را برگرداند میسر نشد وہیچکس را مجال بازنگریستن نبود بالضرورت تیز رواں شد عساکر منصورہ آغاز قتل وغارت نمودند ودران روز از اعیان لشکر جگد یوراؤ وشیخ فاضل وعرب وشیخ علی حلوای وشیخ عبدالزمان وشیخ ابراہیم ومقدم خان بادیگر امرواعیان درعین گرمی ہنگامہ رزم بضرب تیغ بیدریغ لشکر ظفر اثر از پای درآمدہ بعالم جاودان شتافتند وجمعی کثیر اسیر وزخمی شدند اکل خان فیل سوار بافیل ونکتاوری کہ درتمام مملکت دکن بضخامت وخوبی معروف بود بادویست سلسلۂ فیل ویک مرتبہ وبنگاہ دومجموع خزاین واموال بدست غازیان نصرت شعار درآمد وجگد یوراؤ بامعدودی ازنزدیکان خود بصد ہزار محنت جان از معرکہ بدر بردہ بجانب بیجانگر بیروں ورفت وخان عظیم الشان مصطفےٰ خاں بنصرت وفیروزی اختصاص یافتہ متوجہ درگاہ گیتی پناہ گردید ووچون بسعادت بساط بوسی استسعاد یافت ونکتادری را باباقی اقبال وسایر غنایم بنظر ہمایون درآوردہ تمامی اموال وغنایم کہ از لشکر کفار نصیب مجاہدان شدہ بود ہمچناں برغازیان مسلم گردید مجاہدخان عین الملک وعلی خان ودیگر امراء و بہادران کہ دران معرکہ داد مردانگی دادہ بود الطاف شاہانہ مخصوص گشتہ بمنصب ہای ارجمند سرفراز گردید وحضرت سلیمان قامت قابلیت مصطفیٰ خان رابجہتہ آن کہ مثل خاک دیوراو وکافر شجاع دلاوری راکہ سلاطین برار وبرہان پور از بیم تیغ او برخود میلرزید شکست دادہ تمامی فیل خانہ واسباب سلطنت اورابدست آوردہ بود بتشریفات شاہانہ وکمر مرصع واسپ وزین زرنواختہ علم قدر واعتبار

اورابر جمیع خوانین وامرا برافراخت ؎

زاقران فرن وپایگہ ساختش بتعظیم و تحلیل بنواختش

ذکر موافقت رامراج باعلی عادل شاہ در دفع ورفع حسین نظام شاہ و عزیمت احمدانگر نمودن وملحق گردیدن بادشاہ سلیمان جاہ و محاصرہ نمودن قلعۂ احمدانگر و باالاخرہ واز یمن توجہ وسعی قطب فلک شہریارے ترک محاصرہ نمود ہریک بمستقر سریر سلطنت خودرا مراجعت فرمودن

چوں ابراہیم عادل شاہ درسنگم بیم راوکشنا باپادشاہ دین پناہ ملاقات نمودعہدومیثاق مستحکم ساختہ و بمستقر سریر سلطنت معاودت فرمود بعداز پنج ششماہ بمعرض طبعی گرفتار شدہ درگذشت وعلی عادل شاہ خلقش سریر سلطنت را بوجود خود مزین ساختہ بواسطۂ صغرسن واختلاف امروسپاہ از عہدۂ مقابلہ و مقاتلہ حسین نظام شاہ کہ ہموار متعرض ممالک اومی شد برنمی توانست آمد بنابرصوابدید دولت خواہان رابطۂ اتحاد بارام راج مستحکم ساختہ انواع تحف وپیشکش از نفایس وجواہر وامتعہ باخود ہمراہ گرفتہ بامعدودی ازمخصوصان بریدہ متوجہ بیجانگر گردید جریدہ توجہ نمودن آنحضرت رام راج راتعجب دست داد کماینبغی دراستمالت خاطر ہمایونش کوشیدہ باعساکر بسیار باتفاق متوجہ دیاراحمدنگر گردیدورام راج از راہ رسولی نزدخسروسلیمان سپاہ فرستاد پیغام دادکہ چون سابقاً قرار یافتہ بودکہ ہرگاہ ہمکنان راہم ضروری پیش آید باتفاق متوجہ شدہ دران باب سعی نمایم حالیاً امدادعلی خان شاہ راپیش نہاد ہمت ساختہ بعزم دفع تعدی حسین نظام شاہ متوجہ احمدنگر گشتہ ایم توقع ازآں حضرت آنکہ باعساکرظفراثر

متوجہ این صواب شوند تا بموجب معہود با یکدیگر ملاقات نمود بسر آنجام مہام پردازیم چون پیغام رام راج مسموع حضرت سلیمانی گردید بارکان دولت درباب نزاع بانظام شاہ وصلح بارام راج وعادل شاہ مشورت فرمود وزاری صافی ضمیر تخصیص خاں عظیم الشان مصطفیٰ خان بعرض رسانید کہ اگر درین وقت این دوبادشاہ یکی شدہ انداز عہود سابقہ تخلف درزیدہ بایشان ملحق نگردیم لامحالہ بین دوبادشاہ درمقام منازعہ درمی باید آمد وہیچو چہ صلاح دراں نیست کہ خلاف عہد نمود دوست را باخود دشمن سازیم ودیگر ملاقات باایشان نیز بجہتہ اعانت نظام شاہ وانتظام مہام اوبغایت مفید خواہد بود ودرین ضمن ہراعانت وامدادی کہ بادشاہ عالیجاہ خواہد نسبت سلسلۂ نظام شاہی بظہور میتوان رسانید حضرت سلیمانی راسخنان دولت خواہاں مقبول افتاد وبعد از اجتماع عساکر بجانب اردوی علی عادل شاہ ورام راج نہضت فرمود ودرنواحی گلبرگہ آہرسہ شہر یاربیک دیگر رسیدہ باتفاق بجانب احمدنگر متوجہ شدند واز ولایت نظام شاہ بہر منزل کہ می رسیدند جماعت کفر وبقتل وغارت مبادرت نمود اکثر دیہ وقصبہ کہ برسمت راہ بود پایمال سم ستوران سپاہ می گردید چون بدومنزلی احمدنگر رسیدند وحسین نظام شاہ براحوال اطلاع یافت قوت مقاومت باسہ بادشاہ درحیز قدرت خویش ندیدہ بالضرورت قلواحمدنگر را باامراومردمان کارسپردہ مادرخود بی بی آمنہ خاتون را درقلعہ گذاشتہ خود بالشکر وسپاہ متوجہ قلعۂ دولت آبادشد حضرت سلیمانی مہماامکن بطریق وفاومروت درہرمقدمات بدانچہ مقدور بود سعی نمود درخفیہ رسولی نزد عالی حضرت نظام شاہ فرستاد پیغام داد کہ اظہار موافقت این جانب باعادل شاہ ورام راج بنابرصلاح دولت جانبین بود وتاممکن بود ہباشد مانع تخریب بلاد وقتل عباد وباعث رفع شراین قوم گشتہ انشاء اللہ ہمگی ہمت بران مصروف خواہدگردید کہ این لشکر بزودی ازین مملکت مراجعت نماید باید کہ آن خسروفریدون فردردولت آباد توقف نمایند کہ بیمن توجہ بادشاہ نوعی خواہم نمود کہ دست تعرض عساکر ازین دیارکوتاہ گردد بہمین دستور کسی پیش والدہ نظام شاہ بدرون قلعہ فرستاد مردم آن حصار را مطمئن گردانید بلکہ جان تازہ دربدن ہرانسان راہ یافتہ درصد دمقابلہ مقاتلہ درآمدند واز این جانب لشکرعلی عادل شاہ ورام راج قلعۂ احمدنگر را احاطہ نمود ہرروز جنگ ہائی عظیم بوقوع می آ

نجامیدوخلقی از طرفین مقتول ومجروح می گردید ند وہم چنیں مدت دوماہ حال برین منوال بودتا کار براہل قلعہ تنگ شدحضرت سلیمانی تدبیرات اندیشیدہ اکثرمقربان ومخصوصان رام راج را بانعام واکرام فریفتہ ایشان را بمعاودت وبجانب مملکت راضی گردانید مجموعاً بخدمت رام راج معروضداشتند کہ ایام محاصرہ بطوی کشیدہ برشکال نزدیک رسیدہ است ولامحالہ چون باران درگیرد وندی ونہرہای بزرگ برگردد وعبوراین دوسپاہ دشوارخواہد بود پس صلاح رای اعظم درانست کہ اکنون بمستقر سریرسلطنت معاودت فرماید بعداز آن قضای برشکال درسال آیندہ از روی جمعیت وکثرت تمام متوجہ انتقام خصم گردیم وچندان ازین مقولہ سخنان بیان نمودند کہ رام راج بمراجعت راضی گردید چون این خبر بعلی عادل شاہ رسیدفی الفور متوجہ ملاقات رام راج بمراجعت گردیدہ خاطر نشین نمود کہ الحمداللہ خصم را مقہور نمود بمستقر سلطنتش را احاطہ کردہ ایم والحال کار براہل قلعہ بسیار تنگ شدہ باندک سعی فتح قلعہ میسر میشود واکررای اعظم یک ماہ دیگر صبر کندوکوچ نفرماید قلعۂ اڑگی را باتوابعش پیشکش خواہم نمود درایام برشکال از اذوقہ وغلہ آنچہ ضرور شود از ولایت طلبیدہ نخواہم گذاشت کہ درلشکر ظفر اثر تنگی واقع نشودرام راج بسوے حرص وبدست آمدن ولایت از سر معاودت گذشتہ درباب جنگ وجدال اہل حصار بجدگردیدو مدت یک ماہ دیگرآن لشکر کینہ گذار را بامردم حصاراز صبح تاشام کارزار بود باآنکہ ازجانب دیگرلشکر ظفراثر قطب شاہی پیوستہ آذوقہ بقلعہ نقل می نمودند وہرگاہ از جانب قلاع وولایت نظام شاہی فوجی از توپچیان بمعاونت اہل قلعہ تردد می نمودند کسی مانع نمی شد ومردم قلعہ مضطرب شدہ ملکہ جہان بی بی آمنہ خاتون از روی عجز و بیچارگی کس بخدمت عالی حضرت سلیمان مرتبت فرستاد التماس دفع شرکفارونجات مسلمانان از آنجماعت بدکردار نمود وپیغام والدۂ حسین نظام شاہ درخاطر حضرت سلیمان تاثیری تمام پیدا نمودغیرت اسلام دردل بادشاہ دین پناہ کارگرآمدہ عزیمت معاودت بجانب ممالک محروسہ مصمم ساخت وبجہتہ سرآن جام این مہم خان اعظم مصطفیٰ خان را نزدرام راج فرستادتا اوعہد نماید کہ چون رای اعظم ترک محاصرہ نمودہ بصوب بیجانگر بازگردد وقلعۂ مصطفیٰ نگر راکہ بکندیلی معروف است

بامضافات تسلیم گماشتگان ایشان مینمایم وچون آن خان نزدیک بارگاه رام راج رسید درآن وقت رای اعظم درخلوت خانه بود خبری بوی رسانیدند که مصطفیٰ خان از جانب اعلی حضرت قطب شاه برسم رسالت آمده رام راج رخصت فرمود که خان عظیم الشان درسراچه بنشیند تابعداز لحظه بیروں آمده مدعیاتش بخاطر آوریم چون خان عالیشان بدرون بارگاه آن کمراه درآمداطراف وجوانب را ملالحظه نمود جائیکه مناسب حال دید سریر رام راج بود فی الحال ملاحظه نمود بی دهشت رفته بربالای سریر رام راج نشست چوں نشستن خان را برای اعظم رسانیدند برخاطرش گران آمداز نزدیکان خویش تحقیق احوالش نمود مقربانش بعرض رسانیدند که پیش عالی حضرت سلیمانی منزلت اعزاز واکرام اوبنوعیست که قلم تحریر وزبان تقریر از وصف آن عاجزه است رای اعظم لاعلاج شده فرمود که سریر دیگر نزدیک بآن سریر بجهت جلوس خودش ترتیب دهند بعدازان از خلوت خانه بیرون آمده برسریر نشست جمیع مطالب آن خان رابخاطر آورداز جمله که دران مجلس آن خان عالی شان مذکورساخت یکی اینست که هنگام برشکال رسیده از ولایت خزانه درصدنرسیده تمام سپاه پریشان حال گشته اندوبواسطۂ دشمنی عادل شاه بانظام شاه سپاه چهارکشور بجفاومحنت می گذرانند وهموارہ خونها بناحق ریخته می شود و چنان بسمع اشرف رسیده که نظام شاه بادشاه گجراتی وبرهانپور را مدد طلبیده وهریک ازان سلاطین از جای خودحرکت نموداند اگرزیادازین توقف شود باعث پریشانی شاه وسپاه خواهد بود ودیگر مبادله قلعه وولایتی که عادل شاه قبول نمودقلعۂ مصطفیٰ نگر راباتوابع تسلیم گماشتگان رای اعظم می نمایم چون رام راج نویدقلعۂ کوندپلی که از معظمات قلاع تلنگانه است شنیدونیز خاطر حضرت سلیمان راباقضی انعایت عزیز میداشت من بعد گوش بسخنان عادل شاه نمود درباز گشتن بحدگردیدوچون عادل شاه ملاحظه نمودکه رام راج بسخنان اواز جادۂ صوابدیدحضرت سلیمانی منحرف نخواهدشدلاعلاج بارام راج درمراجعت نمودن متفق گردیداز دارالسلطنت احمدنگر هریک از سلاطین بمستقرسریرسلطنت خویش معاودت فرمودند وبیمن امداداواسعاد آن شهر یارنایرّه شروفساد کفار از بلادمسلمانان مرتفع گردیدکافۂ اهل اسلام راحیات تازه ومسرت بی اندازه روی نمود۔

ذکر نامزد فرمودن حضرت سلیمانی دستور خان باصد نفراز دلیران کازارنا بعزم محاربہ نظام خان ونصرت یافتن سپاہ منصور ہرسرداران ولشکر برار

چون درمجلسی کہ آن سہ۳ بادشاہ کہ وداع یک دیگر نمود ہریک بمقام خود مراجعت می فرمودند منہیان بسمع رام راج رسانیدند کہ از جانب عماد شاہ تفال خان کہ سردار شجاع نامداراست چون مملکت تلنگانہ از وجود سردار صاحب شوکت خالی یافتہ تاچہار ہزار سوار از ولایت براربان دیار شتافتہ آتش بیداد برافروختہ تمام رعایا را پایمال سم ستوران نموداست رام راج حقیقت این خبررا بحضرت سلیمانی معلوم نمودند کورگردانید کہ چون این نزع حادثہ درساحت مملکت شماروی دادہ اگر آنحضرت را احتیاج بمدد واعانت باشد لشکر جلادت اثر حاضراند آنچہ باید بہرجانب کہ اشارہ شود بفریسیم عالیحضرت سلیمانی ہرزبان گذرانیدند کہ خاطر رای اعظم ازین ممر جمع باشد کہ بتوفیق الہٰ صد نفراز بہادران جنگجوی گوشمال آن مغرور رادادہ تنبیہ بیشتر خواہند نمود ہیچ گونہ احتیاج بامداد سپاہ رای اعظم نیست رام راج از نہایت عظمت وغرور آن شہر یار تعجب ہا نمود متحیر گردید چون حضرت سلیمانی بفراست معلوم نمود کہ این سخن نوعی دیگر درخاطر حضار خطور نمودہ درہمان مجلس دستور خان ترکمان راکہ در بہادری و دلاوری از امرای لشکر ظفر قرین ممتاز بود بحضور طلب نمود امر فرمود کہ باصد جوان از لشکر دشمن شکن را یلغار رفتہ جزا وسزای تفال خان ولشکر برار کماینبغی دادہ برسبیل استعجال صورت حال معروض دارد ودستور خاں زمین عبودیت بلب ادب بوسیدہ بعرض رسانید کہ انشاء اللہ بیمن دولت بیزوال مخالفان رابضرب شمشیر مغلوب ومنہزم گردانید بتوفیق کردگار تاولایت برار متعاقب آن گروہ خواہیم نمود باید کہ صد نفر کہ این بندہ از عساکر منصور گزیدہ اختیار نمایم بہمراہی من دہند

فرمان جہان مطاع شرف نفاذ یافت حضرت سلیمانی ملتمس دستور خان را مبذول داشتہ صد نفراز دلیران جنگ آزمودہ کہ درخدمت ملک موید مغفور وبادشاہ جم جاہ وآن حضرت بکرات برصفوف اعادی زدہ شکست دادہ بودند مثل حسن ڈونگر خان ومحمد پیارہ وریحان مبارز الملک وشجاع خان ودیگر بہادران را نبوازشات شاہانہ ممتاز فرمود بموافقت ومتابعت دستورخان نامزد فرمود وآن خان برسبیل یلغارطی منازل ومراحل نمودہ درحدود پمگل باعساکر برابر مقابلہ نمود از پیشے وکمی سپاہ اصلاً ملاحظہ نمود وچون اژدہای آشفتہ بران لشکر انبوہ زدوتا مخالفان برخود حرکت می کردند جمعی کثیرازان بخت برگشتگان را بخاک ہلاک انداخت ومخالفان بسبب قلت عدودلاوران باندازدلیرانہ پیش آمدہ جنگی عظیم درپیوست وبعدازکشش وکوشش بسیار اکثر اعیان وسرداران لشکر عمادشاہ کشتہ وخستہ گردیدہ رایت استکبارشان سرنگوں گردید دستور خان باصد جوان عنان گردانیدہ خود را بعلم دولت رسانیدہ علمدار را از پادرآورد تفال خان چون آن ضرب دست دیدومشاہدہ نمود کہ بہادران فیلان مست را از پیش فوج برداشتہ درقلب درآمدہ آساس جمعیتش را پریشان ساختند لشکرش روی بفرارآوردوخودنیز زخمی شدہ بود راہ عزیمت پیش گرفت ودستورخان وسایر بہادران مخالفان راتعاقب نمودہ بہرجابان کہ گروہ می رسیدند جمعی را اسیر ودستگیر می کردند تاپانزدہ نفراز امرا وخوانین صاحب اقتدار مثل سعادت خان وجنیدخاں ودیگر اکابر واعیان را در ربقہ اسیری درآوردہ مجموع فیل خانہ وپاگاہ وخیمہ وخرگاہ وسایر اثاثہ سلطنت عمادشاہی بدست مجاہدان رستم توان درآمدہ مندف شانزدہ ستون عمادشاہی کہ بقسمت وعظمت موصوف ومعروف بوداز جملہ غنایم نصیب لشکر ظفر اثر گردیدونشان ماہی مراتب عمادشاہی نیزباغنیمت بسیار بدست افتاد ودستور خان امرای عمادشاہی راکہ اسیر گرفتہ بودند باغنایم برداشتہ روی بسدۂ سلطنت آورد آنحضرت سلیمانی مجموع آن اموال رابہ بہادران تقسیم فرمودہ قدرومرتبہ دستور خان ودلاورانی کہ درآن معرکہ جانسپاری نمودہ بودند از اقران وامثال درگذرانیدہ شمہ ازصدوراین فتح مجدد برائے اعظم آنہاداشت وسلاطین ہنداز قوت دولت ۔

روزافروں تعجب ہانمود مضمون ایں مقال ادا فرمودند باش تا صبح دولت است پدید
کین ہنوز از نتایج سحر است

ذکر آمدن رکن السلطنت حسین نظام شاہ مولا عنایت بجہتہ تمہید مہمات مصالح وخویشے بدرگاہ سلیمانی وتوجہ آنبادشاہ بجانب قلعہ کلیان وملاقات نمودن با حسین نظام شاہ وترتیب مقدمات جشن وسور در بیان بعضی وقایع کہ دران دلاوری نمودہ است

شرح این احوال آنکہ چون علی عادل شاہ و رام راج بولایت احمدنگر درآمدہ بانواع تدابیر قلعۂ کلیان را از تصرف گماشتگان نظام شاہ بیرون آوردہ بتغلب متصرف گردیدند وخرابی بسیار از کفار بسبب بحال سکنہ اندیار بظہور رسیدہ نزدیک بان شدہ بود کہ خللی عظیم منافی سلطنتہ آن سلسلہ راہ باید چنانچہ مذکور شد بسعی بادشاہ سلیمان جاہ آن بلیۂ عظمی مندفع گشتہ اسم ورسم سلطنت برآن دولت خانہ باقی ماند عالی حضرت نظام شاہ رعایت این حقوق ارادہ نمود کہ اساس مودت را باخدمت سلیمانی مستحکم ساختہ نہال اتحاد را از جوبیار خویشی نظارت بخشد وشجرۂ دولتش را بشاخسار اقبال بادشاہی سلیمان جاہ پیوند نماید تا از یمن امداد قطب شاہی شجرۂ امالش بارور گردد ؎

محبت بہ پیوند شد چوں قوی شود تازہ شاخ امید از نوی
نہ پیوند شاہان درین روزگار اساس ممالک شود استوار

بنابریں مولانائے فاضل کامل مولانا عنایت اللہ کہ درآن وقت وکیل مطلق وپیشوی مستحق بود باتحف بادشاہانہ فرستاد مکتوبی درقلم آورد ؎

احسان ترا شمار نتواں نم کرد　　جسرخان برہت نثار نتوانم گرد
گر برتن من زبان شود ہر موے　　یک شکر تو از ہزار نتوانم کرد

آنچہ از نہایت امداد وکمال اعانت آن برادر باجان برابر معلوم عالمیان گشتہ احتیاج بتکرار وتذکار آن نیست چون از جانب عادل شاہ کمال جوروستم بسکان این ولایت رسیدہ تمامی مملکت اسلام پایمال ظلم کفار گردیدہ است ومعہذا قلعۂ کلیان را نیز از تصرف گماشتگان این جانب بیرون آوردہ انواع قبایح از وبظہور رسیدہ ومی رسد ملتمس آنکہ محبت ومصادقت را بمصاہرت ومواصلت این جانب موکد سازند تاسال آیندہ درظاہر قلعہ کلیان انشاء اللہ ملاقات باہم نمودہ بعداز انقضای ایام جشن وسور متوجہ تسخیر قلعۂ کلیان گشتہ بشرایط مکافات وانتقام خصم پردازیم وچون مولانا مشارالیہ مدعیات عالی حضرت نظام شاہ رابعرض نواب کامیاب رسانید جواب بروفق مطلوب شنیدہ مقرر گشت کہ ہردوبادشاہ بالشکر نیز متوجہ قلعۂ کلیان گشتہ بعدازلوازم جشن وسوردمراسم میز بانی ومواصلت تسخیر قلعۂ مذکور پرداز ند ودرانہدام اساس سلطنت عادل شاہ ورام راج سعی موفورہ ظاہر ساختہ خلاف عہد وموافقت نہ نمایند وبعدازین قرارداد رسول دانای بامولانای مذکور روانہ ساختہ مکتوبے ارسال داشت کہ انشاء اللہ بنابرامضای عہود وشروط متعاقب باعساکر ظفر شعار می رسم بعداز اجتماع عساکر وترتیب مایحتاج بزمانی وبساعتی سعید علم اقتدار بصوب قلعۂ کلیان برافراشت واز آن جانب حسین نظام شاہ بموجب معہود متوجہ گشتہ درظاہر حصار کلیان　ملاقات آن دومہر سپہر سلطنت روی نمود و بارگاہ آن دوخسرو انجم سپاہ باوج گنبد فیروزہ فام برافراختہ خدمتگاران طرفین بترتیب اسباب طوی میزبانی پرداختہ مجلس عیش وعشرت مابین ہرچہ تمامتر زینت گرفت ومدت یکماہ دراردوی آن دوبادشاہ بساط مجلس سوروسرور گسترده محفل انبساط گرم بود وچون مقدمات آن طوی خسروانی باتمام رسید درساعتی کہ سعود فلکی وکوکب سیماوی ازنحوسات سری وبنظر مودت بایکدیگر ناظر بود سادات و موالی علما وفضلاء از جانب ہردوبادشاہ بلقیس مہد عصمت را درعقد سلیمان سریر سلطنۃ درآورد امراء ملوک وخوانین وسرداران عساکر ظفر قرین آں دوعالیجاہ دست از آستین مبارکباد برآوردہ نثارہای

عظیم نمودند آنگاه حسین نظام شاه مهد علیا را باسباب تجمل وحشمت که درخود چنان خسرو سلیمان مکانی باشد باجمعی امرا و اعیان دولت بجانب آردوی کیهان پوی بادشاه سلیمان آئین روان فرمود چون قرب وصول مهد علیا باردوی معلا واقع شد حسب الامر حضرت سلیمانی امرا وخوانین وارکان دولت باستقبال شتافته محافه وناهید اوج سلطنت رابدولتخانۂ ہمایون رسانیدند ومجدداً ترتیب اسباب جشن فرمود مطربان خوش الحان باواز چنگ وقانون ونوای وارغنون ہردم باہینگی لوازم تہنیت وشرایط مبارکباد بتقدیم می رسانیدند وچون جمشید مہراز بزم سپہر عازم جملہ مغرب گشت ومشاطہ روزگار گیسوے شب را شان زد بادشاہ سلیمان جاہ از بارگاہ خلوص بخلوت خانہ اختصاص خرامیدہ مقارنہ نیرین اتفاق افتاد وچون خورشید فیض گستر بسرافرازی برآمدہ گیتی را از اشعۂ نورخود روشن ساخت بادشاہ سلیمان جاہ برمسند سرفرازی نشستہ دست دریانوال برگشاد امراوخوانین واکابر واعیان دولت راخلع فاخرہ وکمرہای زرمرحمت نمود مقربان بارگاہ عالیحضرت نظام شاہ راکہ مصحوب مہد زرنگار آمدہ بودند بمزید لطف واحسان بنواخت چنانچہ قریب سہ لک ہون دراں ایام از نقد وجنس بایشان مرحمت شدہ بود ومدت یکماہ عام وخاص بعیش وسرور مشغول بودند۔

ذکر محاصرہ نمودن لشکر آن دو بادشاہ عالیجاہ قلعۂ کلیان راوآمدن رام راج وعادل شاہ وبیان بعضی از وقایع

بعداز انصرام ایام میزبانی بموجب عہد ومیثاق عساکر قیامت ماثران بود بادشاہ حصار کلیان را احاطہ نمودہ از اطراف سپہہا پیش بردہ بشعلۂ تیغ خونفشاں بازار جنگ وجدال گرم ساختند وسبب تمادی ایام محاصرہ چون کار برمحصوران بغایت تنگ گردید کس فرستادہ جز مواصلت عالیحضرت سلیمانے ونظام شاہ محاصرہ نمودن قلعۂ کلیان بسمع عادل شاہ رسانیدند حضرتش از استماع این خبر متفکر

گردید باستصواب نیک اندیشاں علاج آن واقعہ منحصر دراستمداد واعانت رام راج دانستہ باردیگر باتحف وہدایای بادشاہانہ وبعضی از مخصوصان بجانب دارالحرب بیجانگر شتافتہ بان سروفتر ارباب طغیان ملتجی گردید رام راج بعداز ملاقات گرفتن آنعالیجاہ نہایت اعزاز واحترام بجا آوردہ بعزم امداد واعانت عادل شاہ بی توقف وتاخیر روی توجہ بصوب قلعۂ کلیان آورد دبرید ممالک نیز بالشکر بیشمار از دارالسلطنتہ بیدر حرکت نمود بلشکر بیشمار از دار السلطنتہ بیدر حرکت نمودہ بلشکر ضلالت اثر بیجانگر ملحق گردیدہ باتفاق روانہ جانب کلیان گردیدند وچون جاسوسان خبر توجہ رام راج عادل شاہ ولشکر بیدر بسمع آن کہ خسرونا مدار رسانیدند مقارن آن ازدارالسلطنتہ وولایت از فروجوداز دوبادشاہ سلیمان جاہ خالیست عساکر کفار از ہرجانبی سر بیداد برآوردہ اندونکٹ پیتی برادررام راج باجگد یوراؤ وعین الملک کنعانی ومیان بدوچندہ خان باپانزدہ ہزارسوار وسی ہزار پیادہ نامزد ولایت آن شہر یارگردیدہ انداگر دفع شرآن جماعت رابنفس ہمایون متوجہ نگردیدند یقینکہ بلاد وعباد درعرصۂ تلف ومعرض ہلاک خواہد بود ازرسیدن این عریضہ حضرت سلیمان را خاطر مشوش گشتہ باوزرا وامر مشورت فرمودہ مجموع بعرض رسانیدند کہ صلاح دولت درمراجعت بصوب مستقر سریر سلطنت است بناء علیہ خبر توجہ لشکر کفار را بممالک تلنگانہ بعالیحضرت نظام شاہ پیغام داد ومقربان حضرت واعیان دولت نظام شاہی نیز صلاح درمراجعت دیدہ باستصواب جانبین چنان مقرر گردید کہ ہریک ازاں دوخسرو کشور گیر بنابرین مصلحت وقت بمستقر سریر خویش معاودت فرمانید۔

ذکر مراجعت بادشاہ سلیمان جاہ بمستقر سریر سلطنت و از عقب آمدن رام راج و عادل شاہ و بیان محاربات و اخزاز یمن سعی مصطفیٰ خاں بصلح مبدل شدن و مراجعت نمودن علی عادل شاہ و رام راج

چون در وقت توجہ بادشاہ سلیمان جاہ بجانب دارالسلطنۃ مرور عساکر منصور بر لشکر بیجاپور و بیجانگر واقع می شد امارت پناہ مرتضیٰ خان کہ از اعظم امرای حسین نظام شاہ بود بادوسہ ہزار سوار در ظل رایت آن شہر یار توجہ نمود در اثنای راہ علی عادہ شاہ و رام راج باسپاہ خویش قصد انتقام وستیز دنبالہ عساکر واردوی کیہان پوی گرفتہ چون سایہ براثر لشکر آنحضرت میشتافتند وخسرو سلیمان جاہ وشیر خان وحسن خاں وعرب خان ودولت خان وشیخ محمد ومیان بہای را بادیگر سرداران لشکر ظفر اثر درعقب سپاہ منصور نگاہداشت تا پیش لشکر خصم را گرفتہ بمقابلہ ومحاربہ اشتغال نمایند وامرائے نامدار بر لشکر کفاران دوبادشاہ سرراہ گرفتہ آثار اقتدار بظہور می رسانیدند درین اثناسہ روز پیاپی بنوعی قطرت امطار ریزان شد کہ جہان پراز آب وگل گشتہ نشان طوفان برسطح زمین عیاں گشت چنانچہ دران ایام اصلاحرکت وانتقال مکان نداشت وتوپخان براہ نمی افتاد اجمال واثقال وبنہ وبنگاہ بجاماند روز چہارم کہ فی الجملہ تسکینی دربارندگی بہم رسید عساکر نہضت فرمود درمنزلی لشکر را کہ دردنبالہ بودند بامخالفانہ صورت حرب وقتال دست میداد ودرہمہ جامجاہدان قطب شاہ برخصمان غالب آمدہ بخدمت سنان جانستان وتیغ سرافشاں گوشمال دادہ کوچ می نمودند وہمدران آوان از لشکر فیروزی فرعرب خان سرنوبت وشیخ محمد مصطفیٰ بدست سپاہ خصم گرفتار شدند وباآنکہ سپاہ خصم اضعاف مضاعف لشکر بادشاہ سلیمان جاہ بوددراکثر مواطن دشمنان را مغلوب ومکسور می ساختند تادرزمان فتح ونصرت نیز دانی خسروسلیمان جاہ بمستقر سریر سلطنت نزول اجلال فرمود علی عادل شاہ و رام راج در تارپلی کہ از آں

موضع تابدار السلطنت چہارکاواست فرودآمدہ از غایت غصہ جگد یوراؤ وعین الملک کنعانی را بالشکر بسیار بولایت تلنگانہ نامزد فرمود تابقتل وغارت ممالک محروسہ قیام اقدام نمایند چون این خبر بخسرو سلیمان جاہ رسید بلاتوقف مجاہدان عین الملک را باچند امیر سردار لشکر بسیار بقصد دفع ورفع اعدای دولت نامزد فرمودہ درنزدیکی ولایت بتکمیل تلافی عسکرین دست دادوآن دولشکر دربرابر یکدیگر قرارگرفتہ بقیۂ آن روز وشب باستعدادوآلات حرب پرداختند روز دیگر کہ سلطان شیر سوار گردون برتیغ شجاع سینہ زنگی شب رابشکافت آن دولشکر دربرابر یکدیگر آمدہ آتش قتال برافروختند وتمام آن روزخرمن حیات یکدیگر میسوختند وہمچنیں مدت چند شبانہ روز دلاوران طرفین بہ تیغ فرسای صبح حیات یک دیگررابشام ممات می رسانیدند وبا آنکہ لشکر کفار دہ برابر مجاہدان اسلام بود درہرمعرکہ دلیران غازی گوی ظفر بچوگان مرادربودہ ہرروز جمعی از فجرہ رابرخاک ہلاک می رانداختند جگد یوراؤ ونکث راج چون ملاحظہ نمودند کہ از جنگ و جدال بالشکر سپاہ سلیمان جاہ کاری از پیش نمی رود درمقام مکردرآمدہ کس بخدمت رام راج فرستادہ حقیقت حال رامعلوم نمودرای اعظم سدی تیماراجہ مرتضی نگررا باپنجاہ ہزار سوار وپیادہ بولایت مصطفیٰ نگر وبیدر فرستاد کہ آتش نہیت وغارت درآن دیار زنندوچون تیماراج خواہرزادۂ خود باپیست ہزارسوار وپیادہ برسرولایت دیورکنڈہ واندرکوندہ نامزد نمود تادست بیدر درآوردندوازایجانب اطراف وجوانب دارالسلطنۃ را اکثرلشکرضلالت اثر پیشتر اوقات درجنوارہ وباغ ابراہیم شاہی مجاہدآن را باسپاہ خصم محاربات دست میداد ورام راج وعادل شاہ وملک بریددرتارپلی گنپورہ کہ تادارالسلطنت چارکاوراہ است بالشکر بسیار مقام نمودجمیع ولایت تلنگانہ پرآشوب ساختند ودراستیصال این دولت بیزوال بودند از ین معنی غافل کہ خسرو ثوابت سیاربرخنک فلک سوارشدہ تیغ زرنگار برکشد از اژدہام لشکرظلمت نیندیشید وشیرزمان ہرچندیکہ باشدکلہ نخچیروآہورامتفرق سازد ۔

اگرچند بسیار باشد گوزن ندارد بر شیر یکذرہ وزن
ھسمای کہ براوج عزت پرد ز کنجشک بسیار کی بد برد

لہٰذا جمعیت اسلام دست درعنان ہمت شہر یار کامگار زدہ اصلاً وقطعاً ملاحظہ ازاں ہمہ سپاہ وحشر نہ نمود لشکر نصرت شعارش بہر طرف کہ روی می آوردند سپاہ خصم را برہم زدہ بنای ثبات شان را متزلزل می گردانیدند ومدت چہار ماہ علی الاتصال نایرہ جدال باسپاہ کفار اشتغال داشت وجگد یوراؤ وچون از قدیم الایام درسلک نایکواریان وسرداران این سلسلۂ علیہ انتظام داشت وصاحب اختیار اکثر قلاع و تلنگانہ بود بااکثر نایکواریان خویشی نمودہ بود چنانچہ مرقوم گردید قدم دربادیہ حرام خوری نہاد برام راج متوسل گردیدہ بود رین وقت بواسطۂ دولتخواہی رای اعظم درمقام مکروحیلہ درآمدہ نایکواریان قلعہ کویلکندہ وگنپورہ وپانگل ودیگر قلاع رابفسون درازراہ بردہ بعنایت ومرحمت رام راج امیدوار ساخت تاوادی کفران پیش گرفتہ قلاع مذکور را بمتعلقان رای اعظم دادند وکیسر اونایکواری بقلعہ اندرگوندہ ہم از چتر اطاعت سلیمان زمان پیچیدہ دادی عصیان پیش گرفت وسدی تیمادر مصطفیٰ نگر وشتانجان ودیدیادراز راج بندری بولایت ویلور درآمدہ قلعہ را محاصرہ نمودہ آتش بیداد وخرابی دران ہردومملکت افروختند وازین سبب فتور عظیم بنظام ملت وسپاہ ورعیت راہ یافت وچون ظلم وکفر از حدگذشت غیرت نامتناہی بحرکت درآمدوباخود کثرت وانبوہی لشکر کفار کہ نمونہ واقعہ حشر بود ارادہ نمود کہ بعزم محاربہ از دارالسلطنۃ توجہ نمایدوباامراوخوانین برزبان راند کہ ازممر مکروفریب جگد یوراؤ وکفارخاکسار فتوری عظیم باحوال ولایت راہ یافتہ خصمان براکثر ممالک محروسہ مستولی گردیدہ چند قلعہ معظم رامتصرف گشتہ اندوولایت تلنگانہ راکہ والدماجد بزور بازووشجاعت ومردانگی مسخر ساختہ بجای بتخانہ ہامساجد ومعابد اہل اسلام بنانہاد بخصم واگذاشتن وتن بعجز وقلعہ داری دردرادن از غایت حین ونہایت بددلی می نماید ویقینکہ نزد خالق وخلایق معذورنخواہم بود حالا بتوفیق موفق متوکلاً علی اللہ رو بخصم آوردہ بواسطہ تنگ نام آتش پیکار برافروختہ بانچہ مقدوراست درامرمحاربہ سعی وکوشش می نمایم اگراز دست ولایتاسومن رحمۃ اللہ نسیم فتح وظفر برپرچم علم این جانب وزید بلاداسلام از بیداد کفر درامان خواہد بود واگرعیاذاً باللہ قضیۂ نوع دیگر شود باری درمیان سلاطین عالم بلکہ جمہوری بنی آدم معذور بودہ بہ بددلی منسوب امرواخوانین وسایر ازکیا بموقف عرض رسانیدند کہ رای صواب

نمای شہریار بہرچہ اقتضا کند درامر محاربہ ومجادلہ عین صوابست لیکن مابندگان راہرآنچہ از دولتخواہی بخاطر رسداز شہریارمخفی نتوانیم داشت سپاہ بدخواہ بمراتب از لشکر ظفر اثر پیشتر است ومقابلہ بادودریای پرشور وشرمحل صدبیم وخطر مصلحت دولت از درآنست کہ دردارالسلطنت اوقات رابعیش وشادمانی مصروف داشتہ ترک مجادلہ ومنازعہ نماید ویکی از مقربان درگاہ راکہ بادشاہ سلیمان جاہ لایق دانند رخصت فرمانید کہ بادشمنان ملاقات نمودہ بحسن کردار وگفتار غبار فتنہ را فرونشاند دراین ثنا از جانب ملک برید رسولی بدرگاہ رسیدہ بعرض رسانید کہ بسبب استیلاء کفار بر بعضے قلاع تلنگانہ عادل شاہ واینجانب بغایت پریشان خاطر گشتہ عزم مراجعت نمودایم ورای معظم نیز از مصالحہ راضی گشتہ است اگرمصطفیٰ خان راکہ رکن رکین اندولت است بدین جانب برسم رسالت فرستادہ شود کہ بزلال گفتار گردکدورت را از خاطر شستہ بیگانگے مبدل سازد ہرآینہ قریب بصواب خواہد بود رای صواب خواہد بودرائے صواب نمای ملک برید پسندخاطر انورآمدہ مصطفیٰ خان را باتحف لایق روانہ گردانیدہ امرہمایون شدکہ جگدیوراو کہ باعث فتنہ وفساداست ملاقات نمومتوجہ لشکررای اعظم گرددحسب الامرخان مذکور باجگدیوراؤ ملاقات نمودہ بدلایل معقول خاطرنشین آن کافرستیزندہ نمودکہ ازمہمی کہ عاقبتش بہ پشیمانی وندامت منجرشوداجتناب واحتراز فرض است خصوصاً از مخالفت باولی نعمت کہ دردنیا بکفران نعمت موسوم خواہی گردیدودرآخرت جام عقوبت آن خواہی چشیدوازین مقولہ چنداں سخنان گفت کہ جگدیوراؤ از کردارخویش نادم گشتہ درمقام عذرخواہی وتلافی درآمدہ باتفاق خان عالیشان متوجہ معسکر رای اعظم گریدند وبواسطۂ مصلحت وقت اول باعادل شاہ ملاقات نمودبمعاذیردل پذیرشاہ راہ محبت ازخس وخاشاک کلفت پاکیزہ ساختہ بدلایل معقولہ خاطرنشین نمودکہ منازعہ بابادشاہان اسلام ازعقل زرین وخرددوربین بدیع وبعید است اکنون ملتمس اینکہ برسبیل تلافی رای اعظم را برسررضا آوردہ بزدوی مراجعت قاقع شود وازین مقولہ چندان سخنان بیان فرمودکہ علی عادشاہ قواعدعہد وپیمان رابغلاط ایمان موکدومشید ساختہ درہمان روز ملاقات رای اعظم نمود خان رابمجلس طلبد داشتند وآں سید صافی ضمیر لب بہ تقریر دل پذیر گشودہ بیمن سعی

شاملش مہم مصالحہ بران قرار یافت کہ قلعۂ کنپورہ وپانگل کہ از قدیم الایام داخل ولایت بیجانگر بود ہمچنان در تصرف گماشتگان رای اعظم باشد ودیگر قلاع تلنگانہ فتنہ وآشوب ظاہر سازند وبدستور رابطۂ محبت برقرار بود درسوانح امور ممد ومعاون یکدیگر باشند وبعداز انجام مصالحہ رام راج لشکرہارا کہ باطراف فرستاد بود طلبد داشتہ متوجہ لشکر بیجانگر گردید وعلی عادل شاہ وملک برید روانہ مستقر دولت گشتہ خان مصطفیٰ نشان مقضی المرام مراجعت فرمود۔

چون حضرت سلیمانی از منازعہ ومصالحہ رامراج فارغ وآسودہ حال گردید خان عظیم الشان مصطفیٰ خان بعرض شہریار رسانید کہ در اطراف و جوانب دشمنان ومخالفان صاحب شوکت بسیاراندو ہر حال بواسطہ مصالح واستقرار جہانبانی درمستقر سلطنت نہضت واقع میشود بنای دارالسلطنت چنانچہ بایداستحکامی ندارد اگر رضاباشد امر فرمایند کہ دراندک روزی' حصاری ازسنگ و چونہ باتمام رسانند چو عرضداشتی مبنی براستحکامی دارالسلطنت بودہمت والا نہمت درمقام ساختن قلعہ گولکندہ درآمد مہندسان صاحب ہنر ومعماران ماہر دانش در ساعت خجستہ بساختن انحصار اشتغال نمودند وعملہ و پیشکاران وسنگ تراشان چابکدست حسب الفرمان سلیمان زمان اساس و بنیاد قلعہ رابر بروج عالی مستحکم براوردہ نہایت حداقت ومہارت درتشید ارکان و بنیاد آن بظہور رسانیدند و دراندک زمانی ازمیامن توجہ شاہانہ بروج عالیش چون مصاعد قدر جہانبانی بمحاذات ایوان کیوان رسیدہ ارتفاع جدارش ازفلک سیارہ وثابت درگذشت۔

فلک مثال حصاری کہ سد اسکندر — بدی بہ نسبت او نسخ عنکبوت نزار
بغایتی زبلندی کہ عقل نتوانست — کمند فکر فکندن بطرف بام حصار
ز محکمی بطریق یک منجنیق سپہر — بسنگ حادثہ کاہی نکندش از دیوار

درون حصار مشتمل بر منازل ومساکن بسیار درسواق ودکاکین بیشمار واطرافش مشحون بساطین جنت اثار واشجار طوبی کردار ازعمارتش در لطافت وارتفاع چون فلک مینا ومنازلش در ہوا وصفا مانند جنت الماوا امراء وخوانین وارکان دولت ہر یک بقدر حال منازل دلکش وقصرہای عالی ساختہ دراندک

روزی بیمن اہتمام پادشاہ سلیمان جاہ شہری کہ درجمعیت مصر جامع دورانش تو ان گفت صورت اتمام یافت و درمیان شہر و حصار کوہی واقع شدہ کہ از غایت ارتفاع دست اندیشہ از دامن او کوتاہ است و اوہام در قطع طریق او سرگردان و گمراہ وحسب الامر ہمایون پارہ از سنگ برگر آنکوہ آسان رفعت کشیدہ در حصانت و استحکام بمرتبہ ایست کہ کمند اقتدار خسروان رفیع مقدار ہیچ روزگاری' برلب کنگرہ فتح آن نیفتاد و نیز تدبیر ہیچ قلعہ کشای بہدف تسخیر آن نرسیدہ۔

ہر آنکس کہ دارد در آنجا نشست بدو کس نیاید بتدبیر دست
ز سوی زمین ایمن است از خلل مگر از اسمان تیغ بارد اجل

و بعد از آنحصار فلک مثال حضرت سلیمانی آنشہر را مرکز دولت پایدار فرمود رشک نگار خانہ چین و غیرت افزای خلد برین ساخت۔

ذکر توجہ مصطفیٰ خان حسب الامر بادشاہ سلیمان مکان بجانب قلعہ اندرکوندہ و بیان فتوحات کہ آن خان در آن اوان روی دادہ

قبل ازیں مرقوم گردید کہ درآن ایام کہ رامراج و عادل شہ بولایت تلنگانہ درآمدہ لشکرہا باطراف فرستاد بسبب مکر وحید جگدیو راو و اکثر نایکواریان قلاع سراز حیز اطاعت پیچیدند کیسر راو نایکواری قلعہ اندرکوندہ کہ کافر مشہور شجاع بود بہوادارے رامراج وفریب جگدیو راو قدم در وادی کفران نہاد فضایل مآب' مولانا محمد مومن اوستاد را کہ از جانب اشرف بحوالہ داری قلعہ مذکور و مصافات آن اشتغال داشت مقید نمود و ولایت رابضبط و قید خود آور دو چون این خبر بسمع اشرف ہمایون رسید از روی غضب امر فرمود پیشخانہ ہمایون بجانب اندرکوندہ زنند در آن حال مصطفیٰ خان زمین ادب بوسیدہ معروض داشت کہ مابندگان از آن جہت کمر عبودیت و جانسپاری برمیان جان بستہ ایم کہ

بنفس اقدس، از ارتکاب مصایب سفر تعمی نرسد اگر فرمان ہمایون شرف صدور یابد، بندہ درگاہ بخدمت قیام نمود بعون الہی و یمن دولت۔

شاہنشاہی قلعہ و بلادراخالی از وجود کفار نماید پادشاہ سلیمان جاہ چون مکرر بشجاعت و اصابت رای خان عالی شان رامشاہدہ نمود بود اور انخلع خاص اختصاص بخشیدہ جمعی از امرا و سرداران رابا ہزار سوار و بیست ہزار پیادہ جہتہ تسخیر قلعہ اندرکوندہ و تنبیہ متمردان بآنجان نامزد فرمود و سپاہ منصور حوالی اندرکوندہ رامضرب خیام ساختہا آن قلعہ را احاطہ نمود از اطراف، النگ و سیبہ پیش بردہ در مقام بریدن اشجار کہ دراطراف آنحصار بود درآمدند وحسب الامر آنخان شجاعت نشان، کمر مردی برمیان جان بستہ قدم بردامن تسخیر آن کوہ نہادند و شروع در محاربہ نمودند و اہل قلعہ بممانعت پیش آمدہ دلیران اسلام وکفر روی بانہدام حیات یکدیگر آوردند و مدت دو ماہ علی الاتصال آتش قتال و جدال، اشتعال داشت ولشکر منصور بضرب توپ رعد آشوب، بروج و دیوار حصار افرومی ریختند وگرفتابر چہرہ حیات محصوران می بختند و چون دیوار قلعہ از ضرب توپ درہم شکستہ گردید امرا و سپاہ رایت شجاعت افراختہ از اطراف جوانب، پلنگ آسابر آنکوہ برآمدہ بضرب تیغ سنان بسیاری از آن ملا عین رابہ دارالبوار فرستاند وغلغل تکبیر وتہلیل باوج فلک رسانیدہ جبراً وقہراً قلعہ رامفتوح ساختند و قتل عام مشرکان نمود تمامی زن وفرزندان بخت برگشتگان رابند و اسیر ساختند و اموال وغنایم بی پایان بدست مجاہدین اسلام درآمد وکیسر راوسردار حصار بدست یکی ازلشکریان گرفتار گردیدہ بنظر خان رفیع مکان آوردند و بسبب کفرانی کہ از و سرزدہ بودسرش را از پیکرتن جدا ساختہ بسزای گردارش رسانیدند ومولانا محمد مومن استاد را از بند نجات دادہ بافتحا نامہ قلعہ وتحف غنایمی کہ لایق سرکار اشرف بود روانہ درگاہ گردانید و یکی از معتمدان رابمحافظت و مرمت آنحصار مقرر فرمودرایت نصرت آیت بجانب محلات و پرکنات تلنگانہ برافراختہ ہرجا کہ متمردی بود سیاست نمود و اکثر قلاع و بقاع را کہ ارباب ضلال بحیطہ تصرف درآوردہ بودند انتزاع نمود ہر جا دزدو تغلمی بود بجز اوسزا رسانید و رعایا رابتشریف وقول و داری خوش و امیدوار گردانید بفیروزی و اقبال باغنایم نامحصور

باتفاق امرا و سپاه منصور بدرگاه گیتی پناه بعزم بساط بوسی مشرف گردید و آنقدر مال و تحفه که درآن فتوحات بدست آورده بود از نظر اشرف گذرانیده بسبب آن نیکو خدمتی وفتوحاتی که از آن خان بظهور رسیده بود بعواطف شاهانه وتشریفات خسروانه سرفراز گشته بمنصب پیشوائی و وکالت مفوض شده از جمیع اکفا و اقران ممتاز گردید۔

ذکر مخالفت ساروراو نایکوری شاهزاده دارالسلطنت گولکنده با پادشاه سلیمان جاه و بجز او سرزارسیدن او

چون خان مصطفیٰ نشان بمنصب جلیل القدر پیشوای سرافراز گردید از روی استقلال بر مسند وکالت تکیه فرمودراه منافع ارباب دخل رامسدود ساخت و درشیوه اخلاص ویکجهتی قیام نموداز نقیر وقطمیر سپاهی و رعیت باخبر بود و از راجوت و خیالات باطلی که ساروراو نایکواری دارالسلطنت وسایر نایکواریان قلاع مملکت تلنگانه باجگد یوراونمود بفریب وفسون آن گمراه از راه رفته درخفیه مقرر نموده بود که بوقت فرصت سراز حلقه اطاعت پیچیده قلاع رابتصرف رامراج دهندشمه استماع نمود همت بردفع ساروراو و اتباعش گماشته برخاطر قرارداده بود که هریک را به بهانه دفع نماید چنانچه فسادی بظهور نرسدو چون ساروراو وشمعه از بیعنایتی مصطفیٰ خان فهمیده برسرکار وقف گردید سودای فاسد و اندیشه باطلی که داشت باجگد یو راو مقرر نموده بودند از سویدای دیش سربرزده اراده نمود کے خللی درقواعد وارکان سلطنت اندازد بنابرین مجموعی نایکواریان قلاع تلنگانه باخود متفق ساخته مقرر نمود که دروقتی که پادشاه سلیمان جاه بعزم صید و شکار از دارالسلطنه بیرون رو دشعار خلاف ظاهر ساخته تمام خزانه و اثاثه سلطنت رامتصرف گشته دروازه قلعه رابسته سراز اطاعت خواهم پیچید باید که شمادر قلاع و بقاع خودخبردار بوده چون آوازه مخالفت استماع نمایند نایب وعمال رابقید وبقتل درآورده قلاع را

استحکام تمام داده محافظت نمایند که تا آنکه از جانب رای اعظم مدد برسد قلاع را تسلیم کفار نموده از تسلط پادشاه اسلام وتعدی مسلمانان فارغ البال گردیم

چو شد دیده بخت آنقوم تار　　بهوس بود کردند دیندار نار
رخ از صوب اقبال برتافتند　　گلیم سیه بهر خود بافتند

بنابرین عزیمت درسه پهر شب که حسب الامر پادشاه سلیمان جاه دروازه دارالسلطنة راگشاد امرا وخوانین و سایر لشکر و نقارچی در بیرون شهر مجتمع گردیده دمامه شاهی بنوازش درآمده منتظر موکب همایون بودند که در رکاب ظفر انتساب متوجه شکار شوند و سارو راو و احشام قلعه بگمان آنکه پادشاه سلیمان جاه پای در رکاب آورده از مستقر سریر سلطنت بیرون رفته است و بیشه از شیر ژیان خالیست داعیه استقلال آغاز نهاده شعار نفاق ظاهر ساختند واز اطراف و جوانب قلعه پیاده وحشم درمقام حرام خواری درآمده طنطنه کوس نفاق بعیوق رسانید چون دیوتیانی که محافظت قلعه وخزانه و دولت خانه بدیشان رجوع بود از حیله وخلاف کفار گردیدند فلفور دونفر از ایشان بربالای برج قلعه آمده فریاد و فغان برکشیدند که نایکواریان حرام خورگشته درمقام مخالفت پادشاه درآمده اندو از بیم جان خود را بزیر انداختند درانوقت پادشاه سلیمان جاه مانند بخت خود بیدار بود وعزم سواری شکار داشت چون از وقووع آن حادثه مشکل اطلاع یافت اصلا متغیر نگشته بفرمود تا لشکر نامدار بگرد آنحصار درآئیند درآن خان عظیم الشان مصطفیٰ خان برمکر و خداع کفار و وقوف یافته باد و سه هزار نفر از دلیران نامدار و غلامان خاصه مکمل مسلح دربار حاضر گشته اهنگ تسخیر قلعه نمودند سردار او و جماعت نایکواریان چون نیل بلا را برخود محیط یافتند ومعلوم شان شد که شهر یار تنها درمستقر دولت است و دلیران اسلام از اطراف هجوم آورده قلعه را مسخر خواهند ساخت از کروه پشیمان گشته صنخار و کبار بر بالای برجي که مشرف بر دولتخانه است آمده انگشت زهنار برداشته مضمون ربنا ظلمنا انفسنا زبان راندند واز روی عجز معروضداشتند که موجب عدول از جاده اطاعت این بود که مصطفیٰ خان کارکنان ستم کیش برولایات گمشته دست تسلط بمال وعرض نایکواریان و رعایا دراز نموده است و هر چند خاستیم که

صورت حال بعرض شہر یار جہان رسانیم مانع شدہ نمیگذارد تا کارد باستخوان رسید این جرم از ما صادر شد اگر دفع شر مصطفیٰ خان نمودہ دست تعدی او رااز سر رعایاولایات دوتاہ ساختہ بہ بندگان سپارند مطیع و منقادیم والابداغ کفران موسم خوہد شد چون مطلب سار و را و واحشام قلعہ بسمع اقدس رسید محلد داری بطلب مصطفیٰ خان فرستاد کہ در آنوقت آنخان وفادارد ردرگاہ ایستاد بود در لحظہ متوجہ خدمت گردید و چون بسدہء سلطنت رسید بادشاہ سلیمان جاہ مدعای سار وران و بآن سردفتر ال عبا تقریر فرمودہ پرسید درین باب رای صواب نمای تو چیست خان بلند مکان بعرض رسایند کہ اگر مدعای ومطلب سار ویایاراو ونا یکواریان وجوداین بندہ است الحال مقید نمودہ بدست مشرکان باید سپرد تا خلالی در ارکان دولت بہم نرسد کہ ہر آئینہ موافق رضای اِلہیِ ومقرون بخوشنودیٔ حضرت رسالت پناہیِ خواہد بود و بندہ از روی صدق و اخلاص جان را نثار میسازم تا دفع این فتنہ شود بادشاہ سلیمان جاہ چون وفاداری ان زبدۂ آل طہ ویس مشاہدہ نمود بر زبان گو ہر بیان گذرانید کہ اہانت ذریت سید کاینات موجب سخط اِلہیِ است بتوفیق اسارو راومشرکان را بہ تیغ سیاست موجب عبرت عالمیان خواہم گردانید آنگاہ محلداری پیش سارو راوفرستاد کہ پیغام داد کہ اگر مقصد شما قید وقتل مصطفیٰ خان است ممکن و میسر است و بمحلدار فرمود کہ تو پیش خود بہسا رو را وبگو کہ فرزند پیغمبر را بی انکہ از و گناہی صادر شود بقتل آوردن از قہر اِلہیِ ایمن توان بود ومن بعد بچہ روشمانزد بادشاہ تو آنید آمدن و چہ اعتماد بادشاہان اسلام را بر جماعت نا یکواریان کہ معتمد و امین قلاع ہندوستان اند بہم رسد وتمام نا یکواریان بلا د دکن بسبب افعال نا لایق شما خوار وبیِ اعتبار خواہند بود بہتر انیست کہ ترک سرکشی نمایند چرا کہ الحال بیست ہزار کس از بہادران اسلام بر درگاہ مجتمع اند ورفع شما باسہل وجہی ممکن چون محلدار پیغام شہر یار جہان را رسانید از جانب خود کلمات نصیحت آمیز بیان نمود سوریر اوواتباعش را معقول افتاد لا علاج ترک سرکشی نمودہ با اتفاق متوجہ خدمت بادشاہ سلیمان جاہ گردیدند، ہر یک از ان بموجب الفتنۃ اشد من القتل جلاد سیاست پایمال منزلت ساختہ کشتی حیات ان کافر نعمتان غریق بحر فنا گردید۔

ذکر نامزد فرمودن ملک نایب ہ بعضی از سرداران را با سپاہ پیکران بجہتہ تسخیر قلاع و بلاد راجمندری ایلور و بیان محاربات و فتح قلاع و استیلا یافتن سپاہ منصور بر آندیار

چون دید یادر وشتا بخان چنانچہ قبل مرقوم گردید بر سر قلعۂ ایلور آمدہ اتش غارت در آن ولایت زدہ قلعہ ایلور را محاصرہ نمودند آنخاصان تہانہ دار ایلور کمال مردی کردہ قلعہ را از کید اعادی نگاہ داشت و حقیقت استیلای کفار و محاصرۂ قلعہ را بدرگاہ والا جاہ عرض نمود کہ چون حضرت سلیمانی بر مضمون عریضہ آن خان مطلع گردید فرمان ہمایون بنفاذ پیوست کہ دہ ہزار پیادہ تفنگی و بانکاری بایلور رفتہ باتفاق صلاح دلاوران سر سمت قلعہ نردول را کہ تا راجمندری یک کا و راہ است با ستحکام تمام بسازند کہ مانع دخول کفار بد یار اسلام بودہ باشد حسب الامر ہمایون از جمیع بلاد تلنگانہ پیادہ ہای جرار متوجہ ایلور گردیدہ با تفاق دلاور خان بہ نردول رفتہ بناي قلعہ را از سنگ و چونہ بر آوردہ باستحکام تمام با تمام رسانیدند دلاور خان حقیقت ساختن قلعہ و متانت انرا در بندگی شہریار کامگار معلوم نمود بعرض رسانید کہ اگر از درگاہ والا جاہ دو سہ مردانہ از امراے شجاعت اثار بہ امداد این بندہ درگاہ فرستادہ شود قلعہ را جمندری را از تصرف کفار بیرون آوردہ آن ولایت مسخر خواہد گردانید چون عرضداشت دلاور خان مسموع حضرت سلیمانی گردید رفعت خان لاري را بخطاب ملک نایب مشرف ساختہ آدم خان و ملک شیرین و تاج خان و عزیز الملک را کہ سرداران با شوکت بودند دہ ہزار سوار نمودہ روانہ ایلور گردانید ملک نایب با سرداران و سپاہ چون حوالی قلعہء نردول را مضرب خیام ساختند دید یادر وشتا بخان را جہاوزمین داران ولایت قاسم کوشہ باامداد خود طلبداشتہ از قاسم کوشہ با دوہزار سوار و یک لک پیادہ و دو ہزار تفنکچي و بانکاري مستعد جدال گشتہ باستقبال شتافتند و از

اینجانب خان رفعت مکان ملک نایب بعزم محاربہ کفار توجہ نمود در موضع نارہ پلی تلافی عسکرین دست داد و بہادران مومن وکافر روي بہم آوردہ بجنگ درپیوستند و راجہ اورکونده کہ کافر شجاع متہور بود بافوجِ از دلیران نامدار بر میسرہ لشکر اسلام حملہ آوردہ اثار اقتدار ظاہر ساختند ملک نایب چون چیرہ دستی کفار آوردہ بہر حملہ وصدمہ تیغ لعل پیکر جمي کثیر از آن بخت بر کشتگان را بر خاک ہلاک انداختند و راجہ را در کونده بضرب تیغ لعل پیکر مجاہدان از پا در آمدہ لشکر کفار منہزم گردید دیدیادروشتابخان بصد حیلہ خود ربہ راجمندري رسانیدندو خلقی کثیراز کفار کشتہ و اسیر شدند وغنیمت بسیار بدست مجاہدان درآمدہ بفتح اختصاص یافتند چون امرا از محاربہ سپاہ کفار خاطر جمع نمود فارغ البال گردیدند حقیقت فتح وشکست کفار را بدرگاہ والاجاہ عرضہ داشت نمود متعاقب کفار بر سر قلعہ دبلی سر کہ تا راج مندري دو کوس راہ است رفتہ برضاي ملک نایب متوجہ تسخیر انحصار گشتہ آتش محاربہ و مقاتلہ را مشتعل ساختند و ہر چند کہ کفار حصار نہایت جلادت وشجاعت بتقدیم رسانیدند تیر تقدیر رسپر دتدبیرا نتوانستند کردلا علاج گردیدہ غازیان اطراف وجوانب حصار را سوراخ نمودہ علم اقتدار بر بروج آنحصار سرا فراختند و بسیاری از کفار را بقتل آوردہ غنایم بسیار بدست سپاہ افتاد خبر فتح برآن قلعہ را بدرگاہ ہمایون اعلام نمودند و چون قلعہ دبلی سر مفتوح گردید ملک نایب و باقی سرداران بعنایت اِلہی امید وارگشتہ این فتح را مقدمۂ فتوحات ثمردہ عزیمت تسخیر باقی علاج راجمندی وقاسم کوشہ را مصمم ساختند وبنہ و بنگاہ درقلعہ دبلی سرگذاشتہ بعزم تسخیر قلعہ ماساگ کہ نرسنگ راو با پیادہ وسوار بسیار در آن قلعہ مقام داشت توجہ فرمود آنحصار را احاطہ نمودند و چون آنحصار راخندق عمیق بود کہ بآب رسانیدہ بودند مدت یکماہ سپاہ منصور را غیر از افروختن آتش پیکاري نبود در آنحال نرسنگ راو سردار اہل حصار بادو سہ ہزار سوار و دہ ہزار پیادہ در وقتیکہ لشکر منصور متفرق گشتہ در اطراف و جوانب بحرکت مشغول بودند از حصار بیرون آمدہ علامت روزگار قیامت اشکار راساختند ملک نایب وسرداران چون از ہموم اہل شرکت خبردار گردیدند جملہ کفرہ راپیش بازآمدہ تیغ کین راکین رانجون ارباب ضلال آب دادہ دمار از روزگار بخت برگشتگان برآوردندو نرسہنگ

راواسیر وکشتہ گشتہ اکثر کفار طعمہء شمشیر گردیدہ بقیت السیف صد محنت خود را بحصار رسانیدند و بعد از ین فتح ملک نایب و امرا حقیقت احوال مشروحاً عرضداشت باجمعي را دستگیر کردہ بودند روانہ درگاہ عالی گردانیدند و چون عریضہ ملک نایب بنظر بادشاہ سلیمان جاہ رسید بموجب فرمان قضاجریان اسیران کفرہ را بردراز گوش ھاسوار نمودہ بابندگران بدارلسلطنت درآوردند وبجہتہ ملک نایب و امرا و تشریفات لایق واسپ وزین زرارسال فرمود حکم جہانمطاع اصدار یافت کہ چون برشکال نزدیک است و ولایت کفار با اتش قہر سوختہ ترک محاصرہ نمود سپاہ منصوردر دہلی سرمقام سازند تا بعد از بر شکال بدانچہ امر ہمایون شود بدانموجب عمل رود چون فرمان عالی بملک نایب رسید تمام آن ولایت را غارت نمودہ دست از محاصرہ باز داشتہ با سپاہ منصوربہ در دہلی سرمعاودت فرمود تمام برشکال در آنجا توقف نمود بعد از براشکال دیگر بارہ متوجہ حصار ماساگ گشتہ دلیران اسلام بمحاصرہ مشغول گردیدہ پاي مردانگی درمیدان تسخیر آنحصار نہادند و وبزور بازوي شجاعت برآنکوہ سپہر آثار عروج نمود حصار بدان استوار جبراً وقہراً مفتوح ساختند واکثر پرگنات و ولایات راجمندري بقبضہء تصرف لشکر منصور درآمدہ تمام بتخانہ ہای وصوامع کفار را کندہ مساجد بنانہادند و بعد از ین فتح حقیقت تسخیر بلاد کفار را بدرگاہ عرش اشتباہ معروض گردانیدند تا بہرچہ امرا ہمایون شود بدآن عمل نمایند و چون مضمون عریضہ ملک نایب بسمع ہمایون بادشاہ سلیمان جاہ رسید شکرانہ این فتوحات زر وفیل واسپ و کنیز وغلام بسیار بفقرا واہل استحقاق اکرام فرمود و چون دران ایام ہمگی ہمت شاہانہ متوجہ استیصال سردفتر ارباب سرکش وضلال رامراج بود تسخیر راجمندری وقاسم کوشہ درحیز تاخیر گذاشتہ فرمان ہمایون باسم ملک نایب شرف نفاذ یافت کہ قلاع و ولایاتی کہ مسخر ساختہ اند بسرداران و نایکواریان معتمد سپردہ باتفاق امرا وخوانین متوجہ درگاہ گردند چون ملک نایب برمضمون اطلاع یافت قلاع را بمردان کارسپردہ باامرا متوجہ درگاہ والاجاہ گردیدند و بعد از قطع منازل شرف پایہ بوس بادشاہ سلیمانجاہ دریافتہ بنوازش سرافراز گشتند۔

بیان به موجبات استیصال نهال عظمت و اقبال سردفتر ارباب ضلال رامراج و رسول فرستادن سلاطین دکن بیکدیگر در بادب اتفاق و تسخیر ر بلاد بیجانگ

ذکر این احوال بطریق اجمال انکه چون نوبت سلطنت بیجاپور به علی عادل شاه که دوازده سال عمر شده بود رسید از عهدهٔ مهمات بادشاهي چندانکه باید بیرون نمیتواند آمد قصوری وفتوري تمام ارکان دولتش راه یافته حسین نظام شاه بعزم تسخیر قلعهٔ گلبرگه وشولاپور وکلیانی که از قدیم الایام در تصرف اباي عظامش بود لشکر کشید چون عادلشاه را قوت مقابله نبود چنانکه مذکور شد برامراج ملتجی شد آن کافر مناقشه سلاطین اسلام را فوز عظیم دانسته خیال سلطنت و بادشاهي تمام دکن و تلنگانه را در خاطر جاي داده پاي عناداز بلاد وخویش پیش نهاد با لشکر خونخوار بدیار اسلام آورده آتش بیداد دراماکن و مساجد احمدنگر زده خرمن هستی جمعي کثیر از مسلمانان را باید نیستي بر باد بواسطه مصادقتی که حضرت سلیمانی را با حسین نظام شاه بود و ونکتاوري برادر خود را باجگدیو را ودعین الملک و سپاه گران بجز پایه ولایت تلنگانه نامزد فرمود چند قلعه معتبر را بتصرف خود آورد و بدین سبب چنانچه مرقوم گردید انوع خرابي بولایت راه یافته از هرگوشه فتنه جوی سر برداشته درمقام عناد و خلاف درآمدند بنابرین مقدمات حضرت سلیمانی قلع و قمع شجر دولت را مراج را مکنون ضمیر ساخته درفکر استعداد اجدال و قتال و موافقت بابادشاهان بلند اقبال بود که درخلال انحال عالی حضرت حسین نظام شاه نیز استیصال نهال اقبال رامراج وکفر و بیجانگر راپیش نهاد همت ساخته عمدة الفضلا مولانا عنایت الله را با مکتوب محبت اسلوب بواسطهٔ تمهید مقدمات امداد و اعانت ارسال داشت و چون فضایل دستگاه مولانا عنایت الله بدرگاه والا جاه رسید مقصود مدعیات عالی حضرت حسین نظام شاه رادرباب موافقت و مصادقت

جانبین و دفع و رفع ارباب ضلال بسمع خاقان کشورستان رسانیدند موجب سرور و بہجت ان بادشاہ سلیمان جاہ گردیدہ جواب نامہ بروجہ مطلوب درقم آوردہ مکتوبی نیز درباب رفع و دفع رامراج و تسخیر ولایت بیجانگر بپادشاہ والا جاہ علی عادل شاہ مرقوم گردانیدہ مصحوب خان عظیم الشان مصطفیٰ خان بانحف و بدایای لایقہ روانہ احمدنگر گردانیدہ کہ بااعلی حضرت نظام شاہ ملاقات نمودہ عہود و موافق و شرائط موافقت و مصادقت رادرباب استیصال بیجانگر بایمان موکد سازد وازانجا روانہ بیجاپور گردیدہ بنصائح و مواعظ و پسند خاطر آزردہ عالی حضرت علی عادل شاہ را از مخاصمت حسین نظام شاہ گذرانیدہ نوعی نماید کہ بساط مخالفت را درنوردیدہ قواعد خویشی رامہد گردانیدہ باتفاق درقلع و قمع ارباب شرک وظلال مساعی جمیلہ بظہور رساند چون خان عالی شاان بشرف ملاقات عالی حضرت نظام شاہ مشرف شد تحف و ہدایات را باکتابت گذرانیدہ بعبارات لایقہ وتقریر دلپذیر خاطر آنشہر یار را چون گل شگفتہ و خندان ساخت وازنوید موافقت و مصادقت ومضمون عالی حضرت مہرسپہر سلطنت واقبال ابراہیم قطب شاہ عالی حضرت حسین نظام شاہ بعنایت خوشحال گردیدہ اعزاز و اکرام آنخان عالی شان رابواجبی مرعیداشتہ بدانچہ مدعا ومطلب آن زبدۂ آل طٰہٰ ویسٰین نمودہ بدان قرار یافت کہ خان عالی شان بجانب بیجاپور نہضت فرمودہ بدانچہ متضمن رفع کینہ وفساد وقبض وبسط مصالح ملک و مال باشد سعی نمود نمایند کہ مخالفت ومخاصمت خویشی ومصاہرت مبدل گردد و ہیچ یک از بادشاہان بلند اقبال خلاف رضا وکردار آن زبدۂ ال عبانہ نمایند بعداز تمہید مقدمات عہد و پیمان حسین نظام شاہ افاقت وحکمت پناہ قاسم بیگ راکہ رکن رکین آندولت بود برفاقت خان عالی شان روانہ بیجاپور گردانید چون دوبزرگ بشرف ملاقات علی عادل شاہ معزز گردیدہ تحف و ہدایا گذرانیدند خان عظیم الشان درمحفل خاص ازروی اخلاص عرض نمودہ کہ برضمیر از بادشاہ عالی جاہ ظاہر و ہویدات کہ درجات دولت عالم بقای ندارد ولذات این جہان بمدار درصدر انتقال است

بقائی نیست ہیچ اقبال را چند ازمودستی　　خود انیک لابقاء مقلوب اقبالست برخوانش

و برہمکنان ظاہراست کہ تمام ملک دکن وتلنگانہ اقتدار یک سعادت مند بہمنی نژاد بود و پیوستہ از بیم

تیغ سلاطین نامدار ساخت دیار اسلام از خار تعرض کفار مصفا حالا کہ عرصۂ ممالک اسلام بوجود فایض الجود شہریاران نامداران آراستہ است بادشاہ اسلام را موافقت و معاونت با کفار خاکسار نمودن و دست استیلای ایشانرا بر دیار و اموال مسلمانان دراز گردانیدن و رعیت وفقرا و مساکین را باتش بیداد ارباب شرک وعناد سوزانیدن یقین است کہ نزد خالق و خلایق غیر مستحسن است و این نہادن در درگاہ الٰہی موجب بازخواست و شرمساری خواہد بود پس بہتر کہ غبار انتقام را بزلال صلح فرد نشانیدہ برای دولت چند روزہ کہ چون لیای ایام بیض است و چندان امتدادی ندارد روز حیات و مشرب مسرت صد ہزار سپاہ و رعیت رام مکدر نگردانند و بواسطہ ملک و ملت بساط مخالفت را درنوردیدہ بنای محبت و مخالفت را بقواعد خویشی و قرابتی مشید سازن و باتفاق در دفع ارباب اضلال مساعی جمیلہ بظہور رسانید تا جمع مسلمانان وفقراء و مساکین درمہاد امن و امان آسود حال بود بدعای دوام سلطنت بادشاہان اسلام روزگار گذرانند

بصلح ارفرو زند شاہان چراغ — شود شہری و لشکری پُر فراغ
وگر رو بمیدن کین آورند — بلاز آسمان برزمین آورند
ہمان بہ کہ بر صلح رای آورند — طریق مروت بجای آورند

سخنان سنجیدہ خان عالی شاہ دردل عادل شاہ تاثیر تمام نمود خاطر را ازغبار کینہ ونزاع شست وشو دادہ مصالحہ برین وجہ قرار گرفت کہ خدیجہ زمان چاند بی بی کہ در پس پردہ عفت عالی حضرت نظام شاہ بود درسلک ازدواج عالی حضرت عادل شاہ درآورند و قلعہ شولاپور را بواسطہ جہیز بدہند و مہر پسہر عصمت بی بی ہدیہ سلطان ہمشیرہ عادل شاہ را باشاہزادہ جہان مرتضی نظام شاہ نکاح بہ بندند انگاہ ہر سہ شہریار کامگار در ظاہر قلعہ شولاپور با یکدیگر ملاقات نمودہ باتفاق بقلع وقمع ارباب شرک پردازند۔

ذکر ملاقات نمودن بادشاہان دکن با یکدیگر بیمن سعی خان عظیم الشان مصطفیٰ خان وتوجہ نمودن باسپاہ بیکران بعزز استیصال رامراج وگذشتن از رودخانہ کشنا

چون خاطر خان عظیم الشان از ممر قرار مصالحہ وموافقت بادشاہان جمع گردیدہ ارادۂ مراجعت نمود علی عادل شاہ نیز یکی ازمقربان خود راباتحف و ہدایات باتفاق خان مصطفیٰ نشان روانہ درگاہ حضرت سلیمانی گردانیدہ بعدازطی مسافت بہ تقبیل سرہ بادشاہ سلیمان جاہ سرافراز گشتند وسعی مشکور آنخان درجہ قبول یافتہ وعقد سلطنتہ واستعداد حرب وادوات قتال وجدال برای صواب نمایش مفوض گردید فرمان ہمایون شرف نفاذ یافت کہ امراوخوانین ازمحلات جاگیر ومقاصای خود باساز جنگ وجدال متوجہ درگاہ عرش اشتباہ شوند دران حال منہیان خبرتوجہ علی عادل شاہ را بشولاپور بمامع اجلال رسانیدند ومتعاقب عالی حضرت حسین نظام شاہ وعلی عادل شاہ بموجب قرارداد باسپاہی بیرون ازحیطہ چندوچون

لشکری ناکشیدہ قہر شکست — سپہی ناچشدہ زہر فرار
بارہ در زیر شان و غران شیر — نیزہ در دست شان چوبیجان مار

درحویلی شولاپور سراپردہ وخرگاہ بذروۂ مہر وماہ برافرختند وچون خبر وصول بادشاہ کامگار بحوالی شولاپور مسموع بادشاہ سلیمان جاہ گردید درساعتی خجستہ بالشکر حشر قیامت بصوب شولاپور نہضت فرمود بعد ازطی منازل ماہیچہ رایات ظفرایانش اطراف آندیار رامنور ساخت بادشاہان نامور چون از توجہ حضرت سلیمانی واقف گشتند ازطرفین بعزم ملاقات یکدیگر توجہ فرمود در چبوترہ کہ مقرر بود فران آن سہ خسرو باتمکین روی نمودہ بعدازتمہید قواعد و پیمان دربیستم شہر جمادی الاول سنہ اثنی وسبعین و

تستمایہ بعزم استیصال ارباب اضلال رایات نصرف برافرختہ بعدازقطع منازل موضع ینال کوندکہ درحوالی آب کشنا واقع است محل نزوال موکب بادشاہ منصورگشت وخبر اتفاق بادشاہان اسلام وتوجہ بآن دیار بسمع رامراج رسیدازغرور بسیاری لشکر و وسعت مال کہ داشت محاربہ بادشاہان بلند اقبال رابرخاطر قرار دادہ فرمان دادتا عساکر کفار راز بلاد بیجانگرتا اقصای سراندیب روی بدرگاہش آوردہ دراندک روزی صدر ہزارسوار وسی لک پیادمجتمع گردیدند و بقصد دفع و رفع بادشاہان اسلام متوجہ گردیدہ پیشتر ازخود ونکتادری را برادرکوچکش بود بابیست ہزارسوار و یک لک پیادہ و یکہزارسلسلہ فیل بکنارآب کشنا فرستادتا معبرسپاہ نصرت وستگاہ راگرفتہ عبورلشکرمنصور رام مانع آید ومتعاقب آن یلتمراج برادر دیگرش راکہ بشجاعت و دلاوری مشہور بود بادوازدہ ہزارفیل و یک لک پیادہ براثرنکتاوری روانہ نمودخود بالشکر بیحد ومرمتعاقب برادران متوجہ گشتہ درکنارآب کشنا درموضعی کہ محل وعبورلشکراسلام بودنزول نمودند و ہرجاکہ گمان عبور ومرورسپاہ ظفرپناہ بودمسدودساختہ بنوعی قید نمودندکہ ہیچوجہ من الوجوہ گذشتن ازآن بحربیکران متصورنبودہ چون کفارکنارآب راقریب دہ سہ کاوراہ پیش گرفتہ سدی کشیدہ توپ وضرب زن وانواع آتشبازی منصوب ساختہ زیادقتال وجدال بودند ہرروزلشکراسلام درکنارآب بعزم قتال وجدال بوداند ہرروزلشکراسلام درکنارآب بعزم قتال صف آرای گشتہ چون رعب تمام دردل اصحاب شرک مستولی گشتہ بودقدم درمیان مبارزت نمی نہادند ورامراج میخواست کہ بمکروحیلہ نوعی نمایدکہ سپاہ اسلام مراجعت نمایند چون فکر واندیشہ کفار برسلاطین اسلام معلوم گشت درباب عبورازآن بحربیکران باہم مشورت نمودہ چنان مقررشدکہ صباح ازمقابل معبری کہ عہدہ اصنان گرفتہ اندکوچ نمودہ بقصد عبور دوسہ کاوراہ فرمایندشایدراہ گذری کہ سپاہ اسلام بآسانی عبورتوانندنمود پیداشود و بنابرین از برابرکفارکوچ فرمودہ بقدری مسافتی طی نمودند و روزدیگر نیز بہمان دستورعمل نمود رکنارآب کشنا خیمہ و درگاہ برافرختند کفار از مشاہدہ آنحال متفکرگشتند کہ مبادالشکر اسلام راعبوری میسرشود ازمدافعت عاجزآئند صلاح درآن دیدندک ازیں طرف آب درمقابل بادشاہان اسلام شتافتہ ازعبور ومرور مانع آیندہ فی الفورکوچ

نموده معبری که شارع عام ومقصود بادشاهان اسلام بود خالی گذاشتند و برابر لشکر حرکت نموده هرکجا گذری ومعبری بود گرفته مانع مرورمی بودند آخرالامر بادشاهان اسلام بموجب ارباب ملهمون جمعی از سرداران را بابیست هزار سوار و پیاده در برابر کفار گذاشته خود باسپاه ظفر شعار بصوب معبراصلی بایلغار تمام رفته بیدرنگ باچهار هزار سوار که در رکاب آن سه نامدار بایلغار آمده بودند از آب بگذشتند و عساکر نیز متعاقب است درآب افگنده درآن مقام که کفار فرود آمده مانع مرور سپاه اسلام بودند نزول نمودند و رامراج را از استماع این خبر خوف و هراس بیحد و مرز در خاطر راه یافته با برادران و اقوام مشورت نمود برآن قراردادند که چون بادشاهان اسلام بسرعت تمام رانده از آب گذشته اند پیش ازانکه اکثر سپاه باایشان ملحق گردد وتوپخانه واستعداد آتشبازی را از آب گذرانند بادو هزار فیل و جمعیت تمام متوجه گشته دست بردی به بادشاهان اسلام بنمایم و باین خیال باسپاهی پشتر از موروملخ بسرع تمام روانه گردیند و همان لحظه جاسوسان بسمع شهریاران رسانیده باین خبر که مطلع فتح واقبال بود امیدوار گردیده از آرام گاه خود بعزم ستیز و آویز در حرکت آمده صف آرای گشتند متعاقب ان را مراج و برادرانش باسپاه نمودار گشته از مشاهده رایت فتح هراس بی قیاس برقلوب شان استلاقافته باآنکه یک لک سوار وسی لک پیاد وسه هزار فیل بان کافر بود بقیه آنروز راغنیمت دانسته یک منزل راه پس نشست و فی الجمله جنبی که از کثرت و جمعیت ارباب شرک و جمعیت انهادربعضی خاطرها بود بجرات مبدل گشته خسروان نامدار بجهته استراحت سپاه عبوربعضی از لشکر و بنگاه درکنار آب نزول نمودند۔

ذکر محاربہ بادشاہان عظیم الشان اسلام بارامراج ونصرت یافتن برارباب ضلال

روز دیگر خسرو سیارگان تیغ جہانکشای از نیام افق برآوردہ سپاہ انجم رامنہزم ساخت ہر سہ بادشاہ در تعبیہ سپاہ اہتمام بتقدیم رسانیدہ آمدہ قتال و جدال گشتند و درمقابل لشکر اسلام سپاہ کفر کہ بعد اوراق اشجار زیاد بودند و بقوت و مردانگی تفوق از رستم و اسفندیار میسر بودند و بعزم رزم متوجہ اوردگاہ گردیدہ با سہ سلسلہ فیل درصف ہیجا قلب و جناح برگشیدند و مقربان ہر سہ بادشاہ صلاح دران دیدند کہ دفع و رفع رامراج و سپاہش بیمن سعی دلیران سپاہ حسین نظام شاہ انتظام یا بدو مقابلہ و مقاتلہ رینکٹ راج کہ درمیدان دلاوری ھزبری بودہ درندہ و بشجاعت و دلاوری از جمعی سرکشان کفار ممتاز و باموازی سہ ہزار سوار و دولک پیادہ درمیدان مصاف صف آرای گشتہ بود بہ نیروی بازوی مردافگن دلیران سپاہ ظفر پناہ عالی حضرت وقطب فلک سلطنت تعلق داشتہ باشد و بایلتمراج کہ درشوکت وعظمت بافلک دم مساوات میزد سپاہ نصرت شعار عالی حضرت علی عادل شاہ درصد و محاربہ درآیند انگاہ لشکران سہ خسرو نامدار بعزم محاربہ ارباب ضلال بجنبش درآمدہ افواج اسلام وکفر بسان نور وظلمت درہم امیختند و دران روز حربی روی نمود کہ باوجود بے رحمی زمانہ جفا کار برگشتگان آنمعرکہ زار زار بکریست و بہرام خون شام از بیم تیغ دلیران درپنجم حصار مینافام گریخت و چون بادشاہان اسلام مشاہدہ نمودند کہ از ہیبت فیلان تزلزل درلشکر ظفر اثر پیدا میشود بفرمودند تا مجاہدان بمیان آن کوہ ہای بیستون درآمدہ بزخم تیر و نیزہ فیل بانانرانگونسار ساختہ خرطوم فیلانرا بضرب شمشیر برخاکدان دہراند اختند وفیلان رامتفرق ساختہ آنچہ از مکان مردی ومردانگی بود بظہور رسانیدند و از دوطرف خلقی انبوہ بقتل درآمدہ چہرہ فتح از ہیچ جانب نمودار نمیشد مجاہدان اسلام از میمنہ ومیسرہ وغیرہ

وقلب و جناح ہئیت اجتماعی روی بقلب رامراج آوردہ ہمت بردفع آن گمراہ گذاشتند وکفار حملہ کوہ شکوہ رابقدم ثبات پیش آمدہ بصرصر حملات آتش جدال می افروختند

گرفت آتش کین یمین و یسار　　جہان کرد طوفان نوح آشکار
زہر سو سنا نہای زہر آبدار　　چومژگان غمزدہ زنان فتنہ باز
زپیکان خونین کہ رخشان شدہ　　دل کوہ لعل بدخشان شدہ
ز خون دلیران و گرد سپاہ　　زمین گشت لعل و ہداشد سیاہ

و درعین گرمی کہ ہنگامہ کہ صفوف بہم آمدہ بود و میمنہ سپاہ ظفر شعار حضرت سلیمانی متفق گشتہ و نکتاوری غنیمت دانستہ بالشکر خویش برقلب گاہ بادشاہ سلیمان جاہ حملہ آورد شہریار رستم دل چون جرات سپاہ کفار را ملاحظہ نمود بقوت شجاعت کامل مانند شیری کہ برکلہ اہو حملہ آورد بادلیران نامدار بران گروہ شقاوت آثار حملہ آوردہ کشتی حیات اعدا رادر گرداب فنا غرق نمودند تزلزل در ارکان جمعیت وشکست کفار انداختہ ہمہ را متفرق ومنہزم ساختند ونکتاوری کہ سرکردہ استظہار سپاہ کفار بود دراثنای گرمی کارزار بہ تیغ مجاہدان ظفر شعار بادشاہ سلیمان جاہ از پای درآمدہ کفار خاکسار روی بوادی فرار آوردند و از طرف میمنہ سپاہ عادل شاہ یلتمراج و اتباعش را درہم شکستہ از عقب سپاہ رامراج درآمدہ بسیاری از سرداران کفر را از پای درآوردند و از جانب دیگر سپاہ حسین نظام شاہ برصف کوہ شکوہ رامراج تاختہ جمعی کثیر را برخاک ہلاک انداختند و از خواص حسین نظام شاہ شیر سواری خود را برامراج رسانید کشان کشان اورابخدمت عالی حضرت حسین شاہ آورد و فی الفور سر پرشر آن کافر را از بدن جداساختہ برسر نیزہ کردند چون عظمای کفر رانظر برسر سرور خود افتاد دست ودل شنان از کار رفتہ پشت ہزیمت دادہ رو بفرار نہاد وعسکر بادشاہان اسلام جلوریز از عقب ارباب گریز تاختہ اکثر دلیران نامدار ارباب ضلال رابقتل درآوردند وتمام خزانہ واسپ وفیل وخیمہ و خرگاہ وسایر اسباب سلطنۃ رامراج واتباعش نصب عساکر ظفر شعار گردیدہ صیب این فتح عظیمی کہ بتاریخ روز جمعہ بیستم شہر جمادی الثانی سنہ اثنی وسبعین وتسعمایہ شدہ بود ونصرت قطب الملک ومرون

رامراج روز ادینہ تاریخ آن یافتہ بودند بساط خرمی درفضائی ہندوستان بلکہ تمام ربع مسکون بگسترانید بادشاہان کامگار بعدازآن فتح قریب دہ روزدران مقام ظفر فرجام توقف فرمودند تا سپاہ اسلام از غارت و تاراج اردوی کفار فارغ گشتند و بعدازآن بفیر وزی و اقبال متوجہ شہر بیجا نگر گردیدہ دراطراف آن بلدہ خیمہ و خرگاہ باوج مہرو ماہ برافراختند و دلیران اسلام حسب الفرمود بادشاہان اسلام دست بتاراج گشادہ بنیاد آن بختانہارا کہ عبرت افزای نگار خانہ چین ونمونہ فردوس برین بازمین برابر ساختند وبتلافی خرابی کہ سپاہ را مراج در احمدنگر نمودہ بودند لشکر عالی حضرت نظام شاہ آتش دراکثر عمارات واسواق دکاکین بیجانگر انداختہ جمیع قریاوت اطراف بیجانگر را خراب و ویران ساختند

دران یوم و بر آتش افروختند زور حلقہ بردند و در سوختند
ز سم ستوران اسلام گشت بیک لحظہ زیرو زبر کوہ و دشت

و چون تمام شہر و ولایات بجاروب عمارت رفتہ شعار اسلام دران دیار شایع و ہویدا گردید از جانب حضرت سلیمانی مصطفیٰ خان و از جانب حسین نظام شاہ مولانا عنایت اللہ و از جانب علی عادل شاہ کشور خان باسپاہ گران بجانب قلعہ مدکل و رایچور توجہ نمود قلاع و ولایات را از تصرف کفار بیرون آوردہ بغیر رضای عالی حضرت ابراہیم قطب شاہ وحسین نظام شاہ مصطفیٰ خان کلید قلاع را باولایت بکشور خان و متعلقان عالی حضرت علی عادل شاہ سپردہ متوجہ خدمت بادشاہان دکن گردیدند و چون آن کہ بادشاہ نامدار ازینحال باخبر گشتند شعلہ قہر و غضب ایشان افروختہ کشتہ حسین نظام شاہ بخدمت حضرت سلیمانی پیغام داد کہ اگر مصطفیٰ خان نفر دولت خواہ شما است بغیر رضای جانبین چون کلید قلاع رابکشور خاں داد واگر متعلقین و دولت خواہ علی عادل شاہ است بچہ روا ورا مقرب ومعتمد درگاہ خود میدانند بصلاح دولت اقرب اینست کہ بواسطہ این حرام خوری کہ از وظہور رسیدہ نہال اقبالش بصرصر قہر وغضب بادشاہانہ از پای درآوردند از پیغام حسین نظام شاہ کہ محض صدق خوبی جانبین بود شہریار کامگار قید وقہر اورا لازم دانست چون منسوب بخاندان نبوت بود و خدمات شایستہ

از و بظهور رسیده مروت شاہانہ اقتضای قتل آن سید عالی شان نمود اورا بحضور طلبد اشتہ از روی غضب مخاطب فرمود کہ تقصیر کہ از تو بوقوع آمدہ مسبوجب عقوبیت ہستی بواسطہ نسبت سیادت وحقوق خدماتی کہ ترا درین درگاہ ہست از سر جریمہ تو گذشتہ رضای مکہ معظّمہ مرحمت فرمودیم باید کہ بلا توقف روانہ شوی مصطفیٰ خان چون این مرحمت در برابر عقوبت ملاحظہ نمود زمین عبودیت بوسیدہ عرض نمود کہ بیمن عنایات بادشاہانہ از حضیض مذلت باوج عزت رسیدہ واز سایر امرا واعیان ممتاز گشتہ ام و آنچہ بندہ را از خزانہ و جواہر حال ومنال واسباب اسپ وفیل میسر گردیدہ است ہیچ یک سلاطین رادر ہیچ بادشاہی دست ندادہ و امروز انچہ از زرو جواہر و اسپ وفیل واسباب در تصرف است از خوان انعام شہریار است بہر کہ فرمان شود تسلیم رود شہریار جہان بخش گیتی ستان برزبان گذرانید کہ تمام خزانہ و مال و اسپ وفیل تعلق بتو دارد ہر جا خواہی کہ سر فرمان ہمایون باسم عمام دارالسلطنت صادر شد کہ فیل خانہ وخزانہ واموال واسباب مصطفیٰ خان را ہمراہ مردم اعتباری روانہ بندر گردانند و بصحت پیوستہ کہ ہفتصد کارہ و پنج ہزار شتر اسباب و اموال' متعلقان آنخان از سرکار اشرف امداد نمود روانہ نمودند و خان مذکور فی الفور کوچ نمود روانہ شدہ بالشکر علی عادل شاہ ملحق گردید و بمنصب پیشوای و وکالت سرفرارز گشتہ چند سال درخدمت علی عادل شاہ بسر بردہ بعداز شہادت علی عادل شاہ بتحریک جمعی از مفسدان سید علی شاہ درسنہ ثمان وثمانین وتسعمایہ در ولایت ثمان بدرجہ شہادت رسید بالجملہ چون بادشاہ عالی مقدار مدت ششماہ از ولایت کفار نزول فرمود نہایت اقتدار بظہور رسانید مظفر ومنصور و کامگار و کامران وداع یکدیگر نمود ہر یک بصوب ولایت خویش عنان عزیمت برتافتند حضرت سلیمانی درالسلطنت را از فرقدوم میمنت لزوم منور گردانید جمیع قلاع و ولایاتی کہ کفرہ متصرف گردیدہ بودند مسخر بندگان درگاہش گردیدند۔

ذکر تولد نونہال بوستان اقبال ابوالمظفر محمد قلی قطب شاہ

چون خاقان کامگار را ہر روز دولتی مجدد روی مینمود و از گلشن اقبال کل مرادمی شگفت آفتاب مولود ہمایون بادشاہ جہان پناہ محمد قلی قطب شاہ در پہر اول روز جمعہ چہار دہم رمضان سنہ ثلاث وسبعین و تسعمایہ بساعتی کہ سعود آسمانی بدان تولد کند از افق ولادت طالع گردید و ماہ طلعت عالی حضرت سلطنت پناہ ساخت گیتی را منور گردانید سپہر سر از بخت جوانش نشاط جوانی از سر گرفت روزگار پریشان بسعود اختر فرخندہ فالش بحال انتظام بازگشت

چو قدرش بر سپہر افزود گردونی زیادت شد　　چو ذاتش در جہان آمد جہانی در جہان آمد

خاقان اعظم را از قدوم مسرت لزوم ان قرۃ العین روشنای دیدہ امید افزود نہال دولت از جو بیار توفیق سرسبز و شاداب دیدہ بمراسم شکرانہ حق سبحانہ پرداخت چند روز بلوازم جشن وسور اشتغال نمود شعرای بلاغت آثار کہ اشعار آبدار در تہنیت شاہزادہ ہمایون در سلک نظم کشیدہ بودند بصلات و تشریفات بادشاہانہ سرفراز گردانید وسادات وعلما ومساکین وفقرا از خوان اکرام و انعام چون بحر و کان توانگر ساخت و منجمان استخراج از زایچہ طالع میمونش نمود چنان یافتند کہ بیمن ولادت باسعادتش بحصول عنایات امانی و امال وصول باعلی مدارج عزت و اقبال استدلال نمایند و ہر مراد کہ از طریق آرزو قدم بساحت امید نہد بی توقف باحسن وجہی بر منصب ظہور جلوہ گر آید والحق چنان شد کہ چون نوبت فرماندہی بآن زیندہ تاج خسروی رسید در جہان مراسم عدل و خاصیت انفاس عیسوی ظاہر ساخت و آفتاب وار در آفاق طلسم ید بیضا نمود ریاض ملک وملت را معمور و شاداب گردانید و یکی از شعرا در تاریخ ولادت آنحضرت این قطعہ در سلک نظم کشید

شاہ را داد خدا فرزندی　　کہ شد از دیدن او دل خرم

پی شکرانہ آن دریا دل کرد با خلق بسے لطف و کرم
سال مولودش را یافت فلک باعث روزی اہل عالم

ذکر وفات عالی حضرت حسین نظام شاہ وجلوس مہر سپہر سلطنت مرتضی نظام شاہ برسریر جہانداری وتوجہ علی عادل شاہ بعزم تسخیر احمد نگر وطلب امداد نمودن مرتضی نظام شاہ از حضرت سلیمان در توجہ

آنشہر یار بمعاونت نظام شاہ ومحاصرہ نمودن بیجاپور واخر بصلع مبدل شد بعد از استیصال را مراج و معاودت فرمودن بادشاہ بمستقر سریر سلطنت خود چون افتاب دولت حسین نظام شاہ بدرجہ کمال رسیدہ بود بصوب زوال گرانید و اختر برج سلطنتش ازاوج شرف متوجہ حضیض و بال گردید روز چہارشنبہ ہفتم ذیقعدہ سنہ اثنی وسبعین وتسعمایہ سپاہ نادم اللذات برکشور جانش تاخت آوردہ طایر روح آن بادشاہ عالی جاہ بریاض قدس پرواز فرمود را مراو ارکان دولت بعداز مراسم تعزیت بسلطنت اعلی حضرت مرتضٰی نظام شاہ کہ ارشد اولاد آن بادشاہ غفران پناہ بود ہمداستان گشتہ تاج شاہی را از فرق ہمایونش زینت بخشیدند اماچون درآن اوآن بسبب حداثت سن و اشتغال بعیش و کامرانی پروای امور جہانبانی نداشت والدۂ آنحضرت خراہمایون مہمات را فیصل میدادفی الجملہ فتور بارگان دولت نظام شاہی راہ یافتہ عالی حضرت علی عادل شاہ باغوای کشور خان کہ پیشوای اندولت بود بعزم تسخیر احمدانکر متوجہ ولایت نظام شاہ گردید و چون منہیان این خبر زابمرتضی نظام شاہ رسانیدند از خواب غفلت بیدار گردیدہ بامرا وارکان دولت درباب رفع ان حادثہ مشورت فرمود ہمگی بعرض رسانیدند کہ از قدیم الایام مبانی محبت باسلسلہ علیہ قطب فلک سلطنت وکامگاری استوار بود دریمن موافقت آنحضرت و والد ماجدش اکثر اوقات بردشمنان مظفر ومنصور کشتہ ایم صلاح درانست کہ

درینوقت رسولا نرا ابخدمت ایشان فرستاد استعانت و استمداد ازان عالی حضرت طلب نمایم که ازیمن امداد آن شهریار اعدا را مقهور ساخته مظفر و منصور گردیم چون سخنان امرا و مقربان محض دولت خواهی بود سمع رضا اصغا نمود مکتوبی برطبق مطلب از روی مظلومی درقلم آورده مصحوب سخندان ارسال گردانید و متعاقب فرستادن رسول منهیان خبر رسانیدند که عادل شاه بسرحد احمد انگر رسیده است چون نظام شاه را قوت مقابله ومقاتله باعادل شاه نبود با والده اش و امرا متوجه ولایت برار گردیده باتفال خان که دران ایام بخودی خود سلطنت آندیار را بقبضهٔ تصرف درآورده فرزندان عمادشاه رامحبوس ساخته بود ملاقات نمود باتفاق متوجه حدود کوراس گردیدند و از این جانب چون دستاد نظام شاه بدرگاه حضرت سلیمانی رسید مکتوب و احوال بعرض رسانید بیمروتی عادل شاه ولشکر کشیدن بوقت احمدانگر موجب عبار خاطر همایون گشته امداد نظام شاه را پیش نهاد همت والا نهمت ساخت وفرمان همایون باحضار امرا وعساکر اصدار یافته از اطراف امرا وخوانین بدرگاه والا جاه رسیدند درین اثنا رسول دیگر از جانب نظام شاه رسیده بعرض رسانید که بامید امداد اعانت آنحضرت از مستقر سریر سلطنت خود حرکت نمود خان اعظم تفال خان که باسپاه باین جانب ملحق گردیده بسرحد کولاس رسیده ایم اگر آنحضرت باسپاه کینه خواه توجه فرمانید از الطاف اعطاف بعید نخواهد بود چون حضرت سلیمانی برمضمون پیغام نظام شاه و درآمدن اوبسرحد کولاس مطلع گردید از مستقر جاه و جلال نهضت فرمود درمابین قندهار وکولاس مرتضی شاه نزول نموده بود درسرسودای ملاقات آن درنیر برج سلطنت روی نمود و بعد ازتمهید قواعدعهد و پیمان مقررشد که باتفاق متوجه دفع ورفع ارباب نفاق گردید وتفال خان نیز بشرف ملاقات مشرف گردیده بعزیمت تسخیر بیجاپور توجه فرمودند و چون عادل شاه برکیفیت حال اطلاع یافت صلاح درجنگ ندیده عنان بصوب کوکن تافته جمعی از امرا ولشکرش رابمحافظت بیجاپور مامور ساخت و سپاه بادشاه بولایت بیجاپور درآمدلشکر مرتضی نظام شاه دست بتارج برآورده تمام پرگنات وقریات آنولایت را بباد غارت بردادند عادل شاه از بیم لشکر ظفر اثر چون گردبار دریک جا آرام نگرفته هر روز بمنزلی و هر شب درجای بسری بردو ازینجانب سپاه این دو بادشاه شهر بیجاپور را

محاصره نمود ہر روز جمعی از سپاہ عادل شاہ بقتل میرسیدند و چون ایام محاصره امتداد یافت و ازان لشکر خرابی بسیار بولایت بیجاپور رسید عادل شاہ سواد انکیخته بخدمت حضرت سلیمانی پیغام داد که چون مبانی محبت و وداد بین الجانبین استحکام دار و عجب ازآن حضرت که درخرابی ولایت همداستان گشته مانع نمیشوند وظیفه محبت آنکه نوعی فرمایند که دفع مواد عناد شده هر یک بجانب مستقر سریر غرو جاه و اقبال مراجعت فرمایند چون ملایمت بیش از پیش از جانب عادل شاہ بظهور رسید بود مروت شاهانه اقتضای آن نمود که سلسله علی عادل شاهی متاصل نگردد بنا بران مرتضی نظام شاہ رابرسر رضا آورده بتجدید مبانی مصادت رااستحکام داده هر یک بجانب ولایت خویش مراجعت فرمودند۔

ذکر توجه علی عادل شاہ بمعاونت نظام شاہ محاصره نمودن قلعه کاویل و بعضی وقایع که دران اوان روی نمود

چون شهریاران آفاق معاودت فرمودند علی عادل شاہ درمقام فریب و تذویرآمده تحف و هدایا بخدمت نظام شاہ فرستاد امرا و مقربان دولتش رابزر و تحف خوشحال گردانیده استدعا نمود که نظام شاہ رابرسر رضا آورده نوعی نمایند که ملاقات هر دو بادشاہ واقع شود امرا دروقت فرصت عرض نمودند که چون مهمات سلطنت استقرار نیافته اگر درین وقت که عادل شاہ از روی محبت استدعای ملاقات نمود ه است از مستقر سلطنت حرکت نموده باعادل شاہ ملاقات فرمایند بصلاح دولت اقرب خواهد بود نظام شاہ بصلاح دید مقربان از احمدانگر بجانب اوسه توجه فرمود عادل شاہ نیز از بیجاپور بالشکر گران متوجه گردید درحوالی قلعه اوسه بانظام شاہ ملاقات نمود بعد از تشید مبانی عهد و پیمان مقرر نمودند که برسر برار رفته آن ولایت رافتح نمایند و بعدازآن متوجه ولایت تلنگانه گردیده بعد ازتسخیران ولایت تلنگانه و بیدر را عادل شاہ تصرف نماید و باین خیال محال اول متوجه برار گردیده دقیقه از دقایق خرابی

فرونگذاشتند و چون تفال خان را قدرت مقاتله ومحاربه بآن دو بادشاه نبود درقلعه کاویل که مستحکم ترین قلاع ولایت برار بود مستحصن گردیده سپاه آن دو بادشاه قلعه مذکور را درمیان گرفته بمحاصره و مقاتله ومحاربه اشتغال نمودند تفال خان چون مشاهده نمود که باندک روزی قلعه را مسخر خواهند ساخت کس به عادل شاه فرستاد دولک هون و سه سلسله فیل و دیگر تحایف و هدایه پیشکش نمود نجات ازان مهلکه را استدعا نمود عادل شاه بطمع زر وفیل وغیره از راه رفته بنابر خلاصی تفال خان باحضرت سلیمانی کس نزد نظام شاه فرستاد پیغام داد که مقید شدن دو بادشاه بچنین مهم مختصر و معطل داشتن دو لشکر بجهته تسخیر کامل از مصلحت گری دوراست و صلاح وقت درانست که اول بدفع رفع شوکت قطب شاهی پردازیم و چون خاطر از ممر تسخیر ولایت تلنگانه جمع کردد بفراغ بال استیصال تفال خان راوجه همت سازیم نظام شاه بصلاح دید عادل شاه دست از محاصره بازداشته بجانب تلنگانه روانه گردیدند و پیشتر اخلاص خاں وعزیز الملک از نظام شاه و از جانب عادل شاه عین الملک را باده سردار دیگر بجانب سرحد کولاس روانه گردانیدند و درهما نروز حضرت مسبب الاسباب سببی که باعث رستگاری و قلاع ایندولت بیزوال بعرصه ظهور آورد بیان این مقال انکه چون این که بادشاه از مقام کاویل کوچ نمودند پنجهزار ترکی که باعادل شاه آمده بودند و درکمین گاه فرصت نشسته دست بغارت وتاراج بنگاه نظام شاه برآوردند ومنصور خان که از امرای معتبر و حافظ بنگاه بود بمدافعه پیش آمده خلقی بسیار از جانبین کشته شدند منصور خان بقتل رسید وکار بانجامید که سپاه هر دو بادشاه صف آرای قتال و جدال گردیده دوستی بدشمنی مبدل شد آخر جمعی از دولت خواهان جانبین بیان آمده چون رفاقت آن دو گروه ممکن نبود بآن قرار دادند که اول عادل شاه کوچ نمود متوجه ولایت خویش گردد بعدازآن نظام شاه روانه احمدانگر شود بدین دستور هریک بولاحیت خویش معاودت فرمودند۔

بیان تمہید مصالحہ بائیں حضرت سلیمانی و مرتضی نظام شاہ و ملاقات نمودن آن دو بادشاہ و یلتمراج رای بیجانگر و دشمنی بہم رسیدن میان ان دو خسرو

از فساد معاندان و متوجہ شدن ہر یک مستقر سریر سلطنت خود و بعضی وقایع کہ درن بین روی نمود چون علی عادل شاہ و مرتضی شاہ باہم متفق گشتہ رمقام استیصال این دولت بزوال شدند حق سبحانہ تعالی وسیلہ انگیختہ اتفاق ایشان بنفاق مبدل گردانید ہر یک بمقام خویش مراجعت فرمودند حضرت سلیمانی انتقال عادل شاہ رامکنون خاطر ساختہ صلاح دران دید کہ رسل و رسایل بخدمت مرتضی نظام شاہ فرستد شما از موافقت و وفاداری خود بیوفای وست عہدی علی عادل شاہ را ادانماید وتجدید سررشتہ یگانگی رامستحکم ساختہ در دفع و رفع عادل شاہ کہ محرک سلسلہ اتفاق بود متحد باشند بنابرین رسولی باتحف و ہدایا بجانب احمدانگر روان گردیدہ پیغام داد کہ چون علی عادل شاہ پیوستہ درکمین گاہ نقص عہد نشستہ منتظر فرصت است و درین اوان خلاف و نفاقی کہ بان دودمان عالی شان در خاطر دارد از روی تعین معلوم عالمیان گشتہ است ہر چند زود در مقام دفع دشمن درآیند بصلاح ملک و دولت انسب است و چون درنیولا حصار بیجاپور روی بانہدام آوردہ است اگراز مستقر سریر سلطنت درحرکت آمدہ متوجہ کنار آب کشنا گردند رای اعظم یلتمراج والی کشور بیجانگر نیز کہ باین جانب متفق است چون از توجہ بادشاہان خبردار گردد باسپاہ بیحد بعزم ملاقات جانبین توجہ خواہد نمود وقبل از انکہ فرستاد حضرت سلیمانی باحمدانگر رسد مرتضی نظام شاہ را نیز ابن داعیہ وتمنا درسرافتاہ حاجی بدرگاہ گیتی پناہ ارسال داشتہ استدعای ملاقات نمودہ بود تا تجدید مبانی اتحاد رامستحکم ساختہ باتفاق در دفع ارباب نفاق کوشند و چون حجاب جانبین بشرف ملاقات بادشاہان رسیدند مدعیان را معلوم نمودند مقرر شد کہ درکنار آب کشنا ملاقات آن دو نیراوج اقبال واقع شود بنابرین امر ہمایون باحصار امرا

و سپاه شرف نفاذ یافت و دراندک روزی عساکر و خوانین بدرگاه سلیمان جاه جمع گردیدند و بعداز اجتماع عساکر حضرت سلیمانی از مستقر سریر سلطنت برسمت ندی کشنا حرکت فرمود بعدازطی منازل کنار آب کشنا رامحل نزول اجلال فرمود و از انجانب مرتضی نظام شاه نیز بالشکر قیامت حشر متوجه کنار آب کشنا که موعد ملاقات بود گردیده قرآن سعدین روی نمود بعدازان حضرت سلیمانی بصوابدید مرتضی نظام شاه کس پیش یلتمراج برادر را مراج فرستاد پیغام داد که سررشته مصادقت و موافقت مابین مرتضی و نظام شاه و این جانب معهود و مواثیق استحکام تمام یافته است برباید که بملاحظه باسپاه وحشم متوجه گردد که این جانب مدو معاون خواهد بود ویلتمراج برمضمون پیغام واقف شده اعتماد برمرحمت حضرت سلیمانی نمود باسپاه کینه خواه بشرف ملازمت بادشاهان والا جاه مشرف گردید و بعد تمهید قاعد عهود مقرر شد که باتفاق بجانب بیجاپور توجه فرمود تسخیر آن بلا در پیش نهاد همت سازند و دراثنای این حال مقدمه بظهور رسید که موجب نفاق وخلاف گردیده هر یک ولایت خویش مراجعت فرمودند وشرح این اجمال آنکه چون مرتضی نظام شاه زیاداز دوازده مرحله زندگانی طی نمود بود و پراوی نظام امور جهانبانی نداشت و والده اش خراهمایون مهمات سلطنت را از پیش خود گرفته بتفصیل میرسانید بنابر فساد مفسدان کس پیش یلتمراج فرستاد دولک هون لعل بها طلب نمود چون یلتمراج امیدوار بهاداشت که ولایاتی که علی عادل شاه دروقت قتل را مراج بتصرف درآورد بود ازیمن امداد آن دوشهریار بتصرفش درآید وقضیه برعکس مدعای خود دید فی الفور کس بخدمت حضرت سلیمانی فرستاد احوال را اعلام نمود شهریار نامدار از خلف عهد و پیمان که فی الفور از نظام شاه بظهور رسیده بود آشفته ومتعجب گردیده کس بخدمت مرتضی نظام شاه و والده اش فرستاد پیغام داد که مناسب حال بادشاهان نیست که نقص وعهد و پیمان نماینده حالیًا چون مصلحت درپیش و باخصم قوی پنجه سروکار است ویلتمراج باده هزارسوار و پیاد بقول آنجانب آمده و اعتماد بماوشما نمود است لایق حال سلطنت انکه منع طلب زرو در مقام خاطر جوی یلتمراج درآمده نوعی نمایند که رفع کدورت خاطراد بشود نظام شاه و والده اش راحت جاه و جال از راه برده نقص عهد و پیمان را در خاطر جای

داده درطلب زر مبالغه فرمودند و هر چند حضرت سلیمانی درصد و منع درآمده نصایح فرمود مفید نیفتاد و تا کاربدان انجامید که کفار دل از هستی خویش برداشته مستعد جدال و قتال گردیدند و شهریار نامدار چون ملاحظه کرد که مهم بفساد انجامد پیش یلتمراج فرستاد پیغام داد که چون خلف عهد از جانب نظام شاه بظهور رسیده اولی و انسب که تو باسپاه شباب متوجه ولایت خود کردی که این جانب نیز متوجه سریر سلطنت خود گردد و بنابرین عزیمت چون خسرو خاور اقطاع ربع سکون را مندر گردانید حضرت سلیمانی از برابر لشکر نظام شاه کوچ فرمود روانه مستقر سریر سلطنت گردید چون منهیان خبر کوچ حضرت سلیمانی ویلتمراج رابنظام شاه و والداش رسانیدند از کردار و گفتار پشیمان گشته در بحر تفکر و تحیر سرگردان ماندند چه سپاه بیکران علی عادل شاه از یک طرف سر راه گرفته بودند و عبور از آن طرف محل صد ربیم و خطر بود لا علاج متعاقب حضرت سلیمانی کوچ فرمود بولایت کویل کنده و گنپوره که متصل بسرحد متوجه گردیده دست بغارت برگشادند و آتش قهر دراماکن و مساکن فقرا و مساکین فقرا انداخته عمارات و زراعات را باخاک راه برابر بساختند چون این خبر بسمع حضرت سلیمانی رسید صلابت خان و مقرنجان وعلم خان بادو هزار سوار نامزد فرمود که متعاقب لشکر نظام شاه رفته مانع خرابی ولایت گردند و فرمان قضا جریان بمنیواران و حوالداران سرحد آصد ریافت که چون سپاه نظام شاه درخرابی ولایات خود را معاف نمیدارند باید که بدانچه مقدور باشد کوشش نمود نگزارند که بعد اپسی از سپاه خصم برعایا و فقرا رسد چون فرمان همایون بمنیواران و حوالداران رسید از اطراف توجه نمود نبوعی کار برسپاه نظام شاه دشوار ساختند که شهباز بیم گردار دوے دوہی خود خندق کنده به پیادهای توپچی و کماندار استوار میگردند و باوجود این حال از دست برسپاه ظفر شعار ایمن نبودند و از این جانب مقرب خان و صلابت خان باده سه ۳ هزار چون مشاهده نمودند که در پرگنه و ولایاتی که ممر لشکر است قتل و غارت مینمایند لا علاج در صد دمنع درآمده اهنگ جنگ منور خان و خداوند خان که میره لشکر نظام شاه مقام داشتند نموده تفرقه درآن سپاه انداختند و بجانب میمنه تاخته جمعی را به تیغ و تیر گذارنیده بیک حمله سپاه میمنه و میسره را پریشان ساختند و چون خبر تفرقه و پریشانی سپاه بظام شاه رسید کامل خان و معتمد خان و میان منجوی

جای بیگی را بمدد فرستاد از جانبین آتش کارزار گرم گردید و درآن معرکہ معتمدان سرنوبت نظام شاہ بقتل رسید کامل خان زخم دار گردید ومقرب خان نیز شربت شہادت چشید جمع کثیر از سپاہ نظام شاہ برخاک ہلاک افتادند ونزدیک بدان رسیدہ بود کہ سنگ تفرقہ در سپاہ خصم افتد کہ شب برسردست آمدہ جہانرا تیرہ وتاریک گردانید و سپاہ نظام شاہ بصد خوف و ہراس آنشب را بروز آورد صبح زود ازان مقام کوچ نمودند و در ہیچ مکان درنگ نہ نمودہ خود را بسرحد بیدر رسانیدند۔

نامزد فرمودن حضرت سلیمانی ملک نایب را باسپاہ خصیم منصور بجہت تسخیر ولایت کفار راجمندری و بیان فتوحاتی کہ دران اوان روی نمود

قبل ازین مرقوم گردید کہ ملک نایب لاری چند قلعہ از ولایت راجمندری مفتوح ساختہ حسب الامر حضرت سلیمانی آنولایت بدلیران وسرداران حوالہ نمود متوجہ پایہ سریر گردید و در رکاب ظفر انتساب بغرای کفار بیجانگر توجہ نمود بعد از مراجعت چون سپاہ ظفر شعار آسودگر دیدند و یکسال بران بگذشت وحضرت سلیمانی ملک نایب را بقصد گوشمال کفار راجمندری وتسخیر آنولایات بادہ ہزار سوار و چند سردار نامی مثل عین الملک و صلابت خان و ملک شیرین وغیرہ نامزد فرمود و امرای نامدار بعد از قطع منازل قلعہ تبلی سررا مضرب خیام ساختہ باستعداد آلاوت وادوات قلعہ گیری پرداختند و چون حصار میناپور وراج پوندی درتصرف شتاب خان بود وآن کافر بادہ ہزار سوار دلیر درآنجا مقام نمود ہرگاہ کار اہل قلعہ راجمندری دشوار است آزوقہ و مدد میفرستاد ملک نایب و امرا صلاح دران دیدند کہ اول دفع شرشتاب خان نمودہ آن قلاع را مسخر سازند وبعدازآن بفراغ بال شروع در تسخیر قلعہ راجمندری نمایند بنابرین عزیمت رایت فراختہ باسپاہ متوجہ تسخیر میناپور ومحاربہ شتاب خان گردیدند و

چون شتاب خان از توجه ملک نایب و امرا خبردار گردید باسپاه خویش باستقبال شتافته مابین او و صلابت خان وسید محمود وسید مبارک که مقدمه سپاه ظفر پناه بودند نایره قتال و جدال اشتعال یافت و از اطراف و جوانب بفرمود ملک نایت برکفار حمله آورده خلقی بسیار از مشرکان بدارالبور شتافتند شتاب خان چون علامت عجز برناصیۂ حال مردم خود مشاهده نمود پای قرارش از جای رفته قدم در بادیه انهزام نهاد سپاه منصور تعاقب آنجماعت مخذول نمود انبوه ازآن تیره روزان را تیغ بیدریغ گذرانیدند وجمیع اموال و اسباب کفره و بدست سپاه اسلام درآمده بعداز فتح روی بستخیر قلعه پتاپور که شتاب خان درآن متحصن بود آوردند دلیران اسلام بکمند و طنابها بالا رفته جبراً وقهراً حصار بدان استوار یرا مفتوح ساختند وشتاب خان از ممریکه مخفی بود وبجنگل متصل بااهل وعیال فرار نمود خود را بقلعه راج بوندی که برقلعه کوهی واقع است رسانید و چون معلوم ملک نایب گردید که شتاب خان جان ازآن مهلکه بیرون برده است بدست آوردن اور امطلب ساخته قلعه پتاپور را بجمعی از معتمدان سپرده باسپاه منصور از عقب شتاب خان بسرعت برق و باد روان گردید و چون راه و اطراف آنقلعه جنگل صفت بود گذر باد دران دشوار مینمود و پیاد های تفنگچی وکماندار سر راه گرفته بودند ملک نایت و امرایان به پیشه درآمده به تیشه وتبر هر روز قریب دوکوس راه جنگل رابریده آتش می افروختند و باندک روزی سه چار کاوراه میدان ساخته کار بر اهل پیشه تنگ ساختند و باپیاده های کفار محاربه و مقاتله نموده سیصد نفر از ارباب ضلال وطعمه نهنگ تفنگ ساختند و روی همت به تسخیر آنقلعه سپهر نظیر آوردند و چون اکثر مردان کاری کفار گشته وخسته شده بودند وقوت محاربه و مقاتله بالشکر اسلام نداشتند شتاب خان دل از ملک و مال برداشته از خوف جان فرزندان خود راه همراه گرفته از جایکه جنگل متصل بود بیرون رفت وخود را بقلعه ارجمندی رسانیده بویداد ملتجی گردید و از یمن اقبال حضرت سلیمانی قلعه راج بوندی مفتوح گردید ملک نایت از اموال و اسباب شتاب خان انچه لایق سرکار اشرف بود ضبط نمود عریضه بدرگاه نوشته حقیقت محاربه شتاب خان ونصرت یافتن سپاه منصور وفتح قلعه پتاپور وراج بوندی را مشروحاً درعریضه درج نمود روانه درگاه گردانید و یکی از بهادران منصور را بمحافظت آنقلعه مقرر

نمود با امرا و خوانین بعزم تسخیر قلعه راج مندری نهضت فرمود بمحافظت۔

ذکر اتفاق نمودن رایان و سرکشان کفر با یکدیگر و ن آمدن بجنگ ملک نایب و شکست یافتن از دلیران اسلام و فتح قلعه راجمندری

چون شتاب خان از بیم سپاه منصور متوجه راجمندری گردید حقیقت استیلای لشکر منصور را بویداد بیان نموده مذکور ساخت که چون سپاه اسلام برین دیار تسلط یافته زنان و فرزندان کفار را باسیر برده بتخانه ہارا ویران ساختند و کشتن دسوختن مارا ثواب دانسته حالیًا عزم تسخیر قلعه راجمندری دراندا ولی و انسب که پیش از انکه لشکر برسر قلعه راجمندری آوردند باستقبال شتافته بواسطه ننگ و ناموس فدای و ارکوشیده بدانچه مقدور است درامر محاربه سعی بجا آوردیم دید یادر و جماعت کفره از راه رفته جدال و قتال لشکر ظفر اثر را برخاطر قرار دادند از اطراف و جوانب و راجهای قاسم کوته مرد و مدد طلب نمود باسه۳ ہزار سوار وسی۳۰ ہزار پیاد نیزه گذار و تفنگی بسیار صف آرای قتال گردیدند ازاین جانب چون برجرات خصم اطلاع یافتند میمنه ومیسره وقلب و جناح بدلیران وسرداران استوار ساخته بہادران ہر دولشکر مرکب مردی به میدان کارزار تاختند وآتش قتال وجدال اشتعال یافته سپاه ہر دوطرف فدای وار برہم ریختند و کفار ثبات قدم و رورزیده چند مرتبه حمله ہای کوه شکوه برسپاه منصور آورده امرای میمنه را متفرق گردانیدند سید محمود وسید مبارک چون جرات کفار مشاہده نمودند بابقیه سپاه حمله و رگشته صفوف دیدیادر وشتاب خان را برداشته رایت نصرف برافراشتند و سپاه کفار گریزان شده دیدیادر و شتاب خان باجمعی که جان از دست غازیان اسلام راه برده بودند خود ابقلعه راجمندری رسانیدند سپاه اسلام متعاقب آنحصار را احاطه نمود توپ ابراہیم شاہی محاذی قلعه مجرا گرفته بضرب آن توپ رعد اشوپ پنجاه گز دیوار حصار را نگونسار و انہدام نمودند از این جہت خوف و ہراس بردل کفار مستولی

گردیده دست در عجز و استغاثه زدند وکس بخدمت نایت ومولانا خیالی که معتمد ومقرب درگاه بود فرستاده التماس نمودند که یلوپندت رابقلعه فرستند که مابندگان مدعیات خود را معلوم نموده بعدازآن قلعه راتسلیم نمایم و چون سه ۳ چهار ماه علی الاتصال شب و روز جنگ و جدال با کفار واقع میشد و بآسانی فتح قلعه میسر نبود ملک نایت صلاح درفرستادن یلوپندت دانسته اورا به جانب قلعه روانه نمود دیدیادر وشتاب خان امیدوار گردیده عجز و زاری بسیار نمودند که بهرحیله و تدبیر که ممکن باشد مارا با فرزندان ومتعلقان ازین گرداب بلابساحل نجات باید رسانید یلوپندت بسبب مجتبی که کفره را باهم میباشد دیدیادر وشتاب خان رامطمئن خاطر گردانیده مقرر نمود که بافرزدان بهرطرف که خواهند بردند وکفار کلید قلعه راتسلیم بندگان درگاه نمایند بدین دستور قول وعهد نمود بالشکر منصور بازگشته حقیقت حال را چنین مذکوره ساخت که کفاد دل بر جنگ وجدال نهاد اندوبزودی تسخیر قلعه میسر نخواهدشد صلاح دران است که دیدیادر وشتاب خان وسرداران ارباب کفر را با فرزندان ومتعلقان قول بدهند که بهرطرف که خواهند بروندکی مانع ومزحم نشود تا کلید قلعه تسلیم نمایند و درین باب چندان مبالغه نمود که ملک نایت و ملا خیابی باین امر راضی گشته قولنامه بجهت کفار دستاد وسرداران کفار بافرزندان ومتعلقان ازقلعه بیرون آمده دیدیادر بطرف قاسم کوشه وشتاب خان بجانب بیجانگر روانه گردیده قلعه راتسلیم بندگان درگاه نمودند و بعداز فتح قلعه ملک نایت و امرا عریضه درگاه سلیمان جاه فرستاد آنشهریار را برحقیقت احوال مطلع گردانیدند و بسبب گذاشتن دیدیادر وشتاب خان یلوپندت و ملاخیالی مواخذ ومفید گردیده ملک نایب وامرا بتشریفات شاهانه سرافراز نمودند و فتح قلعه راجمندری درسنه تسع وسبعین وتسع مایه روی دادمصرع معبد کافران بدست آمده تاریخ فتح قلعه مذکوراست۔

توجہ نمودن ملک نایت حسب الامر حضرت سلیمانی بعزم تسخیر ولایت قاسم کوشہ و بیان فتوحاتی کہ سپاہ اسلام را روی نمود

چون خبر فتح قلعہ راجمندری وتوابع بسمع اشرف حضرت سلیمان رسید تشریفات بجہتہ ملک نایب و امرا رسالداشتہ فرمان ہمایون شرف نفاذ یافت ولشکر ظفر اثر متوجہ ولایت قاسم کوشہ گردیدہ جمیع آن مملکت رامفتوح ومسخر سازند ملک نایب و امرا چون ہر مضمون فرمان مطلع گردیدند عنان یکران بعزم رزم کفرہ بلاد واودیسہ وقاسم کوشہ کہ بشکوہ کوہ وگروہ انبوہ و بسیاری اشجار واستحکام حصار بااستظہار تمام داشتند منعطف گردانیدہ سپاہ را بہ بریدن وسوختن جنگلی کہ پناہ وگریزگاہ ان گمراہان بود امر فرمودند وچون کفار از آمدن لشکر خبردار گردیدند بسان مور وملخ جمع گردیدہ با ونکٹ راج کہ بیست ہزار پیاد داشت اتفاق نمود آتش قتال و جدال در اطراف پیشہ برافراختند و سپاہ منصور بضرب تیر دل دوز دوتفنگ اتش افروز دما را زروزگار برآورد تزلزل در بنای قرار و ثبات شان انداختند و اکثر سرداران و دلیران اہل شرک اسیر ومقتول گشتہ ونکت راج با بقیۃ السیف بصد محنت و جان ازآن مہلکہ یکران کشیدند قلعہ گوپال وارگوتم تسخیر اولیای دولت قاہرہ گردیدہ و بعداز تسخیر قلعہ مذکور لشکر ظفر اثر بجانب قلعہ قاسم کوشہ توجہ فرمود سرداراج و با بلندرر کہ عہدہ کفاران کشور بودند چون خبر توجہ ملک نایب را باستماع نمودند وتسخیر قلعہ راجمندری و دیگر قلاع آنسرزمین راشنودہ بودند عاقبت اندیشی نمود کس بخدمت ملک نایب فرستاد طالب آمان گردیدند و بی دہشت و ملاحظہ متوجہ لشکر متصور گردیدہ مال و متاع قلعہ و ولایات موروثی خودرا از جنگ تفرقہ سپاہ ایمن گردانیدند ملک نایب سرواراج و برادرش را قول آمان دادہ سرواراج را روانہ درگاہ عالی نمود بابیلندر کہ از جان و دل مطیع ومنقاد گشتہ بود سرکردہ سپاہ منصور شدہ متوجہ ولایت گوپال و برای راجہ قدیم گردیدند و چون صولت و

دلیری سپاہ اسلام مسموع آن کافر گشتہ بود خوف و ہراس برخاطر و استیلا یافت و دل از ملک و مال برداشتہ بطرف بنگالہ فرار نمود تمام قلاع و ولایات مسخر سپاہ منصور گردید و ملک نایب مردم دلیر کار دان در آندیار معین ساختہ بی توقف عنان کشور گشای بصوب ولایت دیدادی کہ در تصرف دلبراج بود معطوف گردانید دلبراج چون از توجہ سپاہ اسلام واقف گردید وقوت مجادلہ و محاربہ در معرکہ آوردن نداشت بقلعہ دیو بورال کہ نزدیک ندادی در قلعہ کوہیر واقع بود پناہ بردو سپاہ اسلام متوجہ آن قلعہ گشتہ بجای رسیدند کوہ ہاسر بفلک کشیدہ بود بیرامن آنکواہ و ہامون جنگلی بود کہ از تشابک اشجار گذار بادوباران دشواری نمود و یک طرفش بحر بیکران پیوستہ قریب بیست ہزار تفنگی مستعد رزم و پیکار گشتہ بودند دلیران اسلام بضرب تیغ اتشبار و خدنگ خارا گداز خرمن حیات آن خاکسارانرا سوختہ جماعتی را کہ استظہار سپاہ کفر بودند بیکدم ندیم و نرم ساختہ در ورطہ تلف انداختند و باقی راہ گریز پیش گرفتہ ببالای آن کوہ آسمان شکوہ برآمدہ مدت چہار ماہ باسپاہ اسلام جنگ و جدال مینمودند تا آنکہ رعب و ہراس تمام برقلوب ارباب شرک و ظلال راہ یافتہ دلبراج کہ مقدم ارباب جہنم بود چون بیم و ہراس اتباع خویش را مشاہدہ نمود کس نزد محمد معظم فرستاد مطیع و مال گذار گردیدہ دیادیادی را بتصرف بندگان شہریار کامگار و گذاشتہ ازان مہلکہ نجات یافت ملک نایب مردم این کاروانرا برسر آنولایت باز گذاشتہ بجانب ولایت خیبر بار کہ بتصرف نرسنگ و رسوسنگ بود موازی دہ ہزار پیاد داشتند متوجہ گردیدہ باسپاہ اسلام چون بولایت خیبر بار رسیدند نرسنگ و سورسنگ کہ برادران بودند بادہ ہزار پیادہ در راہی کہ درمیان دو کوہ واقع بود و دیواری کشیدہ خندقی چقر نمود بتوپ و تفنگ و سایر ادوت استحکام دادہ بودند آمادہ رزم و پیکار گردیند ملک نایب چون بدانمحل دشوار صعب رسید اشارہ فرمود تا مجاہدان اسلام آن دیوار را درمیان گرفتہ بضرب توپ و تفنگ کاربران مخذولان تنگ ساختند و از آنجانب نرسنگ و سورسنگ درصدد مدافعہ درآمدہ حربی عظیم روی نمود خلقی بسیار از کفار مجروح و متقول گردیدہ نرسنگ و سورسنگ دستگیر شدند و انولایت بجوزۂ تسخیر درآمدہ بمردم معتمد کاروان حوالہ گردید۔

ذکر توجه نمودن ملک نایب بعزم تسخیر ولایت وسناددیو و بیان محاربات وفتوحاتی که مجاهدان اسلام را داست داده

چون ملک نایب بیمن توجه شاهانه اکثر قلاعی و ولایات قاسم کوشه را درمدت دو سال جبراً وقهراً از قبضه تصرف کفار بیرون آورد قلع وقمع دسناد دیو که درمیان راجها بسبب کثرت خزاین و بسیاری پیاده و فیلان کوه شکوه وصعوبت راه وجنگل ممتاز بود پیش نهاد همت ساخته متوجه انولایت گردید وسپاه منصور را امر فرمود تا قلعه تمو پور که درتصرف برادر وسناددیو بود محاصره نمود مفتوح سازند عساکر نصرت ماثر را از اطراف هجوم آورده نجوم آسا بران حصار فلک اقتدار برآمده جبراً وقهراً قلعه را مسخر ساختند و برادر وسناد دیوار دستگیر نمود زن وفرزند کفار را بنده اسیر گردانیدند ومعابد ومساکین ایشانرا از بیخ و بنیاد برانداختند وغنایم بسیار بدست سپاه ظفر شعار افتاد از انجمله انچه لایق سرکار حضرت سلیمانی بود باعریضه مشتمل برفتوحات روانه درگاه والا جاه گردانیده عنان عزیمت بتسخیر قلعه گول کنده و دیو پلی که استظهار وسناددیو وسپاهش بود معطوف داشته سپاه نصرف شعار آن قلعه را احاطه فرمود باندک سعی و کوشش بعون الٰهی آنقلعه را مفتوح ومسخر گردانید وبعداز فتح محافظت آنحصار را ملک نایب به یکی از معتمدان حواله نمود رایت نصرف آیت بجانب قلعه ومقام دسناددیو برافراخت وچون خبر توجه لشکر ظفر اثر بوسناد دیور رسید بغرور هرچه تمام تر موازی پانصد سلسله فیل قوی هیکل را بسلاح گوناگون آراسته بانچ هزار سوار و پنجاه هزار پیاده تفنگی وکمان دار بعزم رزم و پیکار صف آرای گردید واز این جانب ملک نایب وامرا مستعد رزم ارباب ضلال از کثرت وشوکت آن ملاعین اصلاذ غدغه بخود راه نداده دربرابر خواه صف آراء گردیند ودست به تیغ برده ابواب بلا بر روی اعدا گشاده زمین معرکه را از خون کفار چون دامن آسمان رنگین ساختند و بهادران اسلام خصوصاً صلابت خان درآن معرکه

رزم کارزاری نمودند که ناسخ داستان رستم و اسفندیار گشت و بعداز کوشش بسیار و سناد دیو چون علامات انکسار برناصیۂ حال اتباعش مشاہدہ نمود پای قرارش از جای رفتہ بالضرورت راہ فرار پیش گرفت و سپاہ منصور تعاقب کفار نمود گروہ انبوہ ازآن تیرہ روزان بہ تیغ بیدریغ گذرانیدند و بعداز قتل و غارت ملک نایب باسپاہ گیتی ستان متعاقب و سناد دیو آمدہ قلعہ را محاصرہ نمود تمام قریات و ولایات را بجوزہ تصرف ورآوردند دسناد دیورا چون قوت و قدرت مقابلہ باسپاہ منصور نماندہ بود لاجرم دست اعتذار در دامن استغفار زدہ فرزند خود را باتحف و ہدایات بخدمت ملک نایب فرستاد پیغام داد کہ اگر پیش ازین جرات و دلیری نمود بنابران بود کہ ملک موروثی از دست نرود و چون یقین دانست کہ دشمنی باسلیمان زمان نمودن بپای شقاوت بالا دفتن است از کردہ نادم و پشیمان گشتہ حال شہریار جہان را کمینہ چاکر و بندہ ام و ہرسال مبلغ سی ہزار ہون و چہل زنجیر فیل روانہ درگاہ مینمایم اگر چنانچہ آنملک موروثی رابرمن مسلم داردمن بعدسر از حلقہ فرمان برادری نخواہم پیچید چون ملک معظم درباب صلح و جنگ از حضرت سلیمانی مطلق العنان بود و تامسخر شدن ولایات و قلاع و سناد دیو فتور بسیار بسپاہ منصور راہ می یافت صلاح وقت درآندید کہ مدعیات و سناد دیورا باجانب مقرون سازد بنا برآن فرستادہ بہ تشریفات لایق نواختہ بطریقی کہ مرقوم گردید مقرر فرمود کہ ہمہ سالہ مبلغ سی ہزار ہون و چہل سلسلہ فیل را بادیگر تحف و ہدایات بجہت ملک نایب و امرا فرستاد بدستور سایر راجہ مطیع و منقاد گردید بالجملہ دراندک روزی جمیع قلاع و بلاد و ولایات قاسم کوشہ وادویسہ تاسرحد راجہ خردہ و کنار بحر اخضر سپاہ ظفر پناہ گشتہ نایب در ہرمحلی و امینی مقرر داشتہ عرضداشتی مشتمل بر فتح تمامی ولایت قاسم کوشہ و اودیسہ تا سرحد خورد تا کنار بحر اخضر بدرگاہ خلایق پناہ ارسال داشت حضرت سلیمانی چون برحقیقت فتح تسخیر قلاع و بلاد قاسم کوشہ وسعی مشکور ملک نایب و امرا مطلع شدہ قلاع فاخرہ باکمرہای مرصع جہت ملک نایب و امرا رسال داشتہ جمیع ولایاتی را کہ مسخر ساختہ بود بجاگیر امرا و سرداران مقرر نمود۔

بیان مخالفت عادل شاہ با نظام شاہ وکشتہ شدن کشور خان وموافقت نمودن نظام شاہ با حضرت سلیمانی و ملاقات نمودنو اخراز شرارت مفسدان دوستی بدشمنی مبدل ساختن و آمدن برسر دائرہ حضرت سلیمانی

چون والدہ حضرت نظام شاہ مہمات سلطنت را از پیش گرفتہ جمیع امرا و وزرا را از درجہ اعتبار انداختہ بود مجموع ارکان دولت متفق گشتند و مرتضی نظام شاہ رابران داشتند کہ والدہ خودرا مقید ساختہ بقلعہ دولت آباد فرستاد و عین الملک و ناجی خان برادران خرا ہمایون کہ دو سردار صاحب شوکت بودند دہ ہزار سوار شایستہ داشتند از بیم جان ہریک بطرفی گریختند وتمامی لشکر بنگاہ آن دو سردار بغارت رفتہ تفرقہ تمام در اساس سلطنت نظام شاہی راہ یافت عادل شاہ چون خبر تفرقہ عساکر نظام شاہی و پریشانی احوال آندولت خانہ را استماع نمود فرصحت غنیمت دانستہ کشور خان لاری را بابیست ہزار سوار و چندی از امرا نامزد فرمود کہ بولایت احمدانکر درآمدہ انقدر کہ توانند از ولایات و پرگنات بحوزہ تصرف درآوردند کشور خان بالشکر بیجد بولایت احمدانگر درآمدہ اکثر پرگنات را برمر لشکر بیجاپور بودند خراب مطلق ساختہ زن وفرزند رعایا وکفرہ را باسیری بردو قلعہ کوندہانہ را مسخر ساختہ برج و بارہ قلعہ دار ور را کہ آنہم از ولایت نظام شاہ بود مرتب کردہ استحکام داد وکتابتی ازروی مکر بمرتضی نظام شاہ نوشت مضمون انکہ دولت آباد را دیدہ و دانستہ بشمار باز گذاشتہ ایم اولی و انسب انکہ متوجہ آنحدود گردند و باقی را بازگذارند والاآنچہ بیند زخویش خواہد دید چون مضمون آن کتابت بسمع حضرت نظام شاہ رسید نایرہ غضبش شعلہ کشیدہ درباب صلح و جنگ با امرا ومقربان مشورت فرمود خواجہ میرک و میر اصفہانی کہ دران ولا مخاطب بچنگیز خان شدہ بود بعرض رسانید کہ از یمن اقبال عالم پناہ کشور خان رادرہم شکستہ سزا و جزای اوبواجبی دادہ خواہد شدہ بنابر امضای این عزیمت دہ ہزار دو

اسپه از سپاه انتخاب نمود بسرعت برق وباد به جانب قلعه دار وررفته بجر درسیدن قلعه را محاصره نمود اکثر سرداران عادل شاه مثل عین الملک وانکس خان وعزیز الملک از ناگاه رسیدن لشکر نظام شاهی هراسان گشته فرار نمودند کشور خان چون دیده از خواب غفلت گشود دنیل بلا را برخویش محیط دیده راه نجات مسدود یافت بانصرور دست از جان شسته در مقام دفع ورفع درآمده مستعد جنگ شد از این جانب چنگیز خان باجمعیتی از غربیان روی بصوب تسخیر آنحصار رآورد خرابی بغایت صعب روی داد و دلاوران نظام شاهی بکمند وطناب برانحصار برآمده بضرب تفنگ وتیر جمعی را که در برجها مانع دخوال بودند مقهور گردانیدند وچنگیز خان تیری برسینه کشور خان زده خدمتش را از پای درآورد فی الفور سرش را از پیکر بدن جدا ساختند اہل قلعه چون سردار خودرا مقتول دیدندست از جنگ باز داشته اکثر اسیر و دستگیر شدند وچون خبر قتل کشور خان بعادل شاه رسید در مقام انتقام درآمده نور خان وعین الملک و طریف الملک را باسپاه فراوان فرستاد تابولایت احمدانکر درآمده دقیقه از دقایق قتل و غارت فروگذاشت ننمایند وخود با پنجاه ہزار سوار بعزم محاربه نظام شاه واستیصال از دودمان متوجه گردید چون منہیان این خبر بسمع نظام شاه رسانیدند حضرتش تاب ومقاومت باعادل شاه نداشت درگرداب تحیر مستغرق گشته باعقلا ارکان دولت درباب دفع ورفع خصم مشورت فرمود چون درآن اوان صیت جہانگیری حضرت سلیمانی دراطراف عالم منتشر گشته تمام ولایت راجمندری وقاسم کوشه تا سرحد گنگ و کنار بحر اخضر مسخر اولیای دولتش گردیده بود تمامی امرا ومقربان حضرت نظام شاه بعرض رسانیدند که دفع خصم قوی جز نیروی بازوی بادشاه سلیمان جاه میسر نگرد وصلاح دولت آنکه رسولان فرستاده خاطر آزردۂ آنحضرت را از غبار دہشت وکدورت باب یگانگی شسته ریاض ملک وملت را بزلال اتحاد سرسبز وسیراب گردانند که صورت نفاق بادشاه درماده تاذیب اہل خلاف ونفاق موجب انتظام سلطنت خواہد شد

بعالم چو گردند یک دل دوشاه نماند دگر فتنه را ہیچ راه

مرتضی نظام شاه راسخنان ناصحان دردل جاگیر درآمده مکتوبی مشتمل برتمہید معذرت وطلب این

جانب بانحضرت درقلم آورده باتحف بسیار مصحوب رسولان سخندان بخدمت سلیمانی روانہ گردانیدہ و حجاب بسرۂ والا جاہ رسیدہ از جانب نظام شاہ ملازمت زیاد ازحد نمود بعرض رسانیدند کہ اگر درینوقت امداد و اعانت عالی حضرت سلیمانی شامل حال مرتضی نظام شاہ بی توقف عنان عزیمت بآنصوب معطوف نفرمایند یقینکہ دشمنان برملک و مال استیلا خواہند یافت ومملکت موروثی از قبضہ تصرف دودمان نظام شاہیہ بیرون خواہد رفت حضرت سلیمانی را از استماع این کلام حمیت خسروانہ بحرکت آمدہ فی الور باحضار امرا وعساکر فرمانداد دراندک وقتی سپاہ بیکران بردرگاہ والا جاہ جمع آمدہ رایت فتح آیت بجانب معسکر نظام شاہ برافراخت وموکب ہمایون ہرسمت بیدر حرکت نمود چون حوالی حوض کمتانہ محل نزول اجلال گردید ملک برید بخدمت شتافتہ بموافقت آن بادشاہ روانہ گردید و چون موضع واکدری کہ موعد ملاقات بودند رسیدند مرتضی نظام شاہ بعزم استیصال متوجہ کالا چبوترہ کہ جہتہ ملاقات طرح انداختہ بودند گردید از این جانب نیز حضرت سلیمانی باجمیع ازمخصوصان توجہ نمود در چبوترہ مذکور مقابلہ نیرین و اجتماع سعدین دست داد ہر دو بادشاہ بریک بساط قرار گرفتہ غبار کدورتکیہ بین جانبین بآب و داد شستند مرتضی نظام شاہ کہ مصحفی کہ مشہور بدستخط شاہ ولایت بود بمیان آورد مبانی اتحاد را بایمان غلاظ وشداد موکد ساختند کہ درجمیع سوانح ممد ومعاون یکدیگر باشند و بعداز عہد و پیمان بدان مقرر گشتہ کہ باتفاق یکدیگر در دفع فتنہ عادل شاہ کوشیدہ درتسخیر بلدہ بیجاپور و سایرآن مملکت سعی موفورہ بظہور رسانند چون خبر ملاقات آن بادشاہ بعادل شاہ رسید بغایت ہراسان ومضطرب گشتہ اتفاق آن دوشہریار را برتحریک شاہ ابوالحسن ولد شاہ طاہر حمل نمود مشارالیہ را از رتبہ پیشوای و وکالت معزول فرمود بحبس و قیدش فرمانداد سید مرتضی دران آوان بابسی از اسباب خانہ نظام شاہ گریختہ التجا بعادل شاہ بردہ بود و شاہ ابوالحسن نہایت اخلاص و اتحاد داشت آزردہ گشتہ درخدمت عادل شاہ تعہد نمود کہ بارودی نظام شاہ رفتہ بطریقی کہ تواند درتمہید مصالحہ سعی فرماید بشرط انکہ شاہ ابوالحسن را از قید نجات دہند بنابرین درشب از بیجاپور بجانب اردوی نظام شاہ روانہ گشتہ چون برانجار سید مرکب و براق خود را درگوشہ گذاشتہ تحف و ہدایای بسیار از جواہر و نفایس

باخود برداشته بسراجه ملاحین که بخطاب خان خانان سرفراز و پیشوای نظام شاه می نمود درآمده وتحف و هدایا را گذرانیده خاموش بنشست هر چند خان خانان سوال می نمود که موجب آمدن چیست جواب برگفت که تا مرا بحضور مرتضی نظام شاه نبرید پرده ازروی کا برنخواهیم داشت خان خانان بطمع زر و جواهر یکه سید مرتضی بخدمتش گذرانیده بود در ساعت بخدمت نظام شاه احوال را بنوعی بیان نمود که فی الفور اورا بحضور همایون طلب فرمودند و چون سید مرتضی بشرف بساط بوسی مشرف گردید سر بر زمین نهاد هر چند مقربان مبالغه مینمودند که سر بردار دا یا نمود آنمقدار سر برنداشت که مرتضی نظام شاه انجاح مدعیانش را مستقبل گشت آنگاه سر برداشته عرضداشت نمود که حقوق خدمت شاه طاهر برین دولت خانه بسیاراست و اکنون ولد خلفش شاه ابوالحسن را بدولت خواهی این درگاه مهتم و مجرم ساخته انداکر شهریار پرعزم رزم عادل شاه جازم باشند هر آئینه آن سید بیگناه بقتل خواهد رسید اگرنوید مرحمت از جانب حضرت بود باشد بنده متعهدم که آن سید عالی نسب را از قید نجات داده درهمین منزل بموجب اقبال برسانم مرتضی نظام شاه ازغایت سادلوحی مال کار را ملاحظه نمود فرمود که هرگاه شاه ابوالحسن متوجه درگاه گردد مراحم شاهانه شامل حال اوگشته مجموع مدعیات اوباجابت مقرون خواهد گردید سید مرتضی چون خواب بروفق مرادشنید فی الفور بسرعت هرچه تمامتر مراجعت نمود چون به بیجاپور رسید ماجرائی احوال را بشاه ابوالحسن اعلام داده بعدازان بخدمت عادل شاه شتافته حقیقت احوال را عرض نمود متعهد گردید که هرگاه شاه ابوالحسن را از قید نجات داده باتحف لایق بخدمت نظام شاه روانه فرمایند بتحقیق مخالطت آن بادشاه بعداوت مبدل خواهد گردید چون عادل شاه خواهان این معنی بود یقین میدانست که بجز مصالحه بانظام شاه ازتهلکه نجات خواهد یافت شاه ابوالحسن را از قید نجات داده باتحت و هدایات و نفایس فراوان بخدمت نظام شاه روانه گردانید و مشاد الله نبوعی که هیچ کس برآمدنش وقوف نیافت درشب داخل اردوی نظام شاه گشته بوسیله خان خانان درهمان شب بشرف ملاقات نظام شاه مشرف گردیده مدعیات خویش را بعرض رسانید واز جانب عادل شاه درمقام عذر خواهی اتلافی مافات درآمده بانظام شاه قرار داد که بهرحیله و تذویر که ممکن باشد حضرت سلیمانی را

باملک برید دستگیر نمود مملکت تلنگانہ باشہر بیدر منازع و مشارکی تصرف نماید خان خاناں و سایر اعیان آن بادشاہ سادلوح بروق کلمات فتنہ انگیز شاہ ابوالحسن تصدیق نمودنوعی نمودند کہ مرتضی نظام شاہ عہد و پیمان کہ بکلام مجید موکد و مشید ساختہ بود برطاق نسیان نہاد بترتیب مقدمات نزاع و تہیہ اسباب قتال اشتغال نمود باسپاہ خویش برسر بنگاہ حضرت سلیمانی شتافت و چون این خبر بسمع بادشاہ سلیمان جاہ رسید متعاقب سپاہ دشمن ظاہر گشت و درآنوقت اکثر امرا وخوانین درمقام خود غافل ازین تذویر نشستہ بودند وفرصت استعداد محاربہ و مجادلہ نماندہ بود عقل دوربین مصلحت درتوقف ندیدہ رایت نصرت آیت بصوب مستقر سریر سلطنت روانہ گردید وسپاہ دشمن براطراف لشکر منصورہ محیط شد تزلزل پیش از قیاس بحال لشکر ظفر اثر راہ یافت و چون آنحضرت این خبر رسانیدند مرتضی نظام شاہ با دوسہ ہزار سوار براثر آن شہریار ایلغار نمود بقدر دوکا وراہ تعاقب نمود و چون جرات شجاعت آنحضرت و ملک بریدرا بواجبی میدانست کاری نساختہ محروم و مایوس باز گردید وحضرت سلیمانی چون بشہر بیدر رسید ملک برید پیشکش ہای لایق گذرانیدہ چند روز جشن ہائی ملوکانہ ترتیب داد و چون بازماندگان لشکر کہ از عقب بودند جمع گردیدند حضرت سلیمانی متوجہ دارالسلطنۃ گردیدہ بتدارک مافات متوجہ احوال امرا وخوانین گشتہ دراندک فرصتی بعون قادر بیچون احوال لشکر ظفر اثر بنظام وانتظام باز آمد۔

ذکر شمہ از محاربات و واقعات ملک معظم سیف خان عین الملک و بفریب نظام شاہ شربت شہادت چشیدن

برارباب حضرت محبوب نماند کہ چون ملک سیف خان عین الملک ثمرۂ شجرۂ این سلسلہ علیہ و خلف صدق فتحی خان غمزادۂ ملک مغفوراست و درممالک دکن ازآن شیر بیشہ محاربات و مجادلات غریبہ بظہور رسیدہ لازم نمود کہ بذکر بعضی ازآن وقایع عنان قلم کمیت رامعطوف واردومن الدالتوفیق والا

عانته پوشیده نماند که در احوال جلوس عالی حضرت سلیمانی قطب فلک سلطنت و کامرانی مرقوم گردید
که بعداز ارتحال بادشاه مغفرت پناه جمشید قطب الملک سیف خان عین الملک مدت یکسال جمیع
مهمات سلطنت را در قبضه تصرف و تسلط خویش درآورد اکثر ارکان دولت را از درجه اختیار انداخته
بود و چون آوازه آمدن حضرت سلیمانی بقلعه کویل کنڈه دراطراف ولایت تلنگانه منتشر گردید امرا و
خوانین روی بدرگاه والا جاه آورد جگدیورا ودرقلعه دارالسلطنته متصرف گشته متعلقان عین الملک را
دستگیر نمود وکس بخدمت حضرت سلیمانی فرستاد استدعای مقدم مبارکش نمود آنحضرت توجه دارالسلطنت
گردید و عین الملک را چون تاب مقاومت نبود باسپاه و جمعیت خویش بطرف مملکت برار بیرون
رفت و چون بر عادل شاه والی برار کمال شجاعت و دلاوری آنملک معلوم گردیده بود جاگیر چار هزار
سوار برآن ملک مسلم داشت و در لوازم تعظیم و تکریم او میکوشید تا انکه در چند معرکه اثار تهور و مردانگی
آن ملک مشهور همکنان گشته روز بروز حشمت و سطوط او تزاید گردید عماد شاه از کثرت حشمت و
غایت جبروتش خایف گشته باامرای خویش قرارداد که چون علی الصباح سیف خان عین الملک بقصد
بدین مقام آید اورا گرفته مقید نمایند و صبح زود کس بطلب عین الملک فرستاد پیغام داد که آنملک سپاه
خود را گذشته باندک مردمی بسلام آید عین الملک از حیله عادل شاه غافل باهفده نفر متوجه سلام والی
برار گشت سرداران و سپاه عادل شاه بنا برقرارداد او را بمیان گرفته خواستند که دستگیر نمایند آن چنان
پهلوان هیچوجه توهمی ازان ممر بخاطر راه نداره مانند شاهباز که برجوق کبوتری افتد بان هفده جوان
حمله آورگشته مخالفان را از حوالی خویش متفرق گردانید عمادشاه چون دیدگر اکثر لشکر او کشته و زخمدار
گردانید کس بخدمتش پیغام داد که اگر بعضی از امرا و لشکریان بیوقوف این جانب برچنین خرابی اقدام
نمود انداکنون وظیفه انکه جرایم را بعضو داشته از کشش و کوشش بازدارند ملک ملک سیرت بر عجز
عمادشاه مخیل و غدار ترجم نمود بصوب معسکر خویش توجه فرمود بعدازان هر چند عمادشاه در مقام اعتذار
درآمده مفید یتقاد عین الملک باجمعیت و اسپ و فیل متوجه احمدانکر گردیده برهان نظام شاه بعزیمت
تسخیر قلعه رایچور توجه نمود چون عادل شاه بخودی خود در مقام مدافعت درنمیتواست آمد راج مراج را

بمعاونت خویش طلب نمود عماد شاہ و ملک برید را نیز باخود متفق ساختہ ہر چار بادشاہ لشکر نظام شاہ را احاطہ نمودند و بنوعی کار بر نظام شاہ تنگ ساختند کہ ہیچ چہ طریق نجات پیدا نبود و حال بدان انجامید کہ رامراج طمع در توپ خانہ نظام شاہ نمود کس را فرستاد کہ توپ خانہ بفرستند نظام شاہ بغایت متحیر گشتہ تمامی امرا و خوانین را طلب فرمود برزبان راند کہ اگر توپ خانہ از دست رود سہل است جان ازین مہلکہ چون بیرون توان برد امرا و خوانین از بسیاری خوف و دہشت سر در پیش انداختہ خاموش بماندند مقارن آن نظام شاہ کس فرستاد عین الملک را طلب فرمود گفت کہ جمیع سلاطین دکن باہم متفق گشتہ کمر کین بستہ اند کہ اگر توپ خانہ و اثاثہ سلطنت و خزانہ از دست رود سہل است فکر باید کرد کہ جان ازین ورطہ بیرون توانیم برد عین الملک جوابداد کہ از اعلیٰ حضرت بغایت عجیب مینماید کہ خوف ازین جماعت بخاطر عاطر راہ دہند اصلا ملاحظہ از اجتماع این سلاطین نفرمودہ بسعادت معاودت بجانب احمدانگر توجہ باید نمود کہ این بندہ روی مخالفانرا گرفتہ توپ خانہ را بسلامت بری آورم و فی الفور بیرون آمدہ امر فرمود کہ توپ خانہ را پیش اندازند و نظام شاہ کوچ نمود متوجہ دارالسلطنت احمدانگر گردید و ملک عین الملک ہمہ جا دوگاوراہ از عقب سپاہ نظام شاہ سر راہ بر دشمنان گرفتہ بخدمت تیغ تیز سپاہ چار بادشاہ راجواب دادہ توپ خانہ را باحمدانگر رسانید و چون نظام شاہ در مستقر سریر خویش تمکن یافت رامراج رادر مخالفت عادل شاہ باخود متفق ساختہ قرارداد کہ مملکت درا بمناصفہ با یک دیگر تقسیم سازند د باتفاق بجانب بیجاپور متوجہ کشتہ عادل شاہ را محصور نمودند و عبدہ اوثان درمساجد و معابد اسلام آتش زدہ علم شر و شور در نزدیک و دور ولایت عادل شاہ برافراشتند و چون این خبر بسمع عین الملک رسید دست غیرت اسلام دامن گیر او کشتہ بیدہشت در مجلس عام و خاص بانظام شاہ خطاب فرمود کہ کار اسلام در زمان بادشاہی شما بجای انجامید کہ کفار بجای مساجد بت خانہ نہادہ بر دیار مسلمانان استیلا نمایند اکنون بامردم خود بجہتہ تقویت دین متین کمر غزا و نہاد برمیان بستہ فربعد اطاعت تو کہ متابعت کفار نمود نخواہم نمود چون بر نظام شاہ دلاوری و تہوان ملک بواجبی معلوم بود مصلحت وقت در ملایمت دیدہ ہر چند کلمات مہر انگیز ادا نمود مفید بنقتاد انملک

خشمناک از مجلس نظام شاہ باز گردید فی الفور کوچ نمود بعزم امداد عادل شاہ از اردوی نظام شاہ جداشدہ برامراج پیغام داد کہ حق سبحانہ ہمیشہ شمشیر اسلام را برمفارق کفار مسلوک داشتہ است و معہذا تامن درحیات باشم محال است کہ نودر بیضہ دین متین تصرفی توانی نمود باقلعہ از قلاع ایشان توانی گشود قبل از انکہ مہم از قیل وقال بقتال و جدال کشد ترک محاصرہ بیجاپور بصوب مملکت خویش مراجعت نماید والا مہیای مقاتلہ و محاربہ شوکہ اینک رسیدم را مراج بانہایت شوکت از غایت دلاوری و جلادت انملک اندیشہ کردکہ مباد الشکر گرانسنگ اورا از مجاہدان آسیبی رسد و ناموس سلطنت اوبربادرود بی آنکہ موجہہ و مقابلہ واقع شود بصوب بیجانگر مراجعت نمود برہان نظام شاہ نیز قرین یاس وحرمان بجانب احمدانکر باز گردید و چون املک ترتیب یافتہ این دودمان عالیشان بود و درثانی الحال مردانگی ہای اورا بسمع حضرت سلیمانی رسانیدہ بودند قول نامہ مشتمل براظہار مراحم عنایات شاہانہ باتشریفات و انعامات بادشاہانہ بجہت ملک عین الملک فرستاد و اورا طلب فرمود و آن ملک از روی امیدواری بسعادت بساط بوسی مشرف گشتہ بانواع اعزاز و اکرام ممتاز گردانید و حضرت سلیمانی مہد علیا ہمشیرہ خود تانی بی بی نام را باملک نامدار در سلک ازدواج کشیدہ تمام سرداران انملک راتبشریفات خسروانہ مشرف نمود ولایت ویلکندل رابا توابع در وجہ جاگیر اومقرر فرمود بعداز انقضائے دوسال گرد ملال ازمواود سرکشی و سبک سری کہ ہمیشہ درجبلت انملک مرکوز بود برخاطر مشاد اللہ را مرخص ساخت کہ از ولایت ویلکندل بہرطرف کہ خواہد برود عین املک بجانب بیجاپور متوجہ گردید چون عادل شاہ برتوجہ او اطلاع یافتہ مواذی دولک ہون برسم علوفہ جہتہ انملک ارسال داشتہ اورا بہ بیجاپور طلب نمود فی الفور چند ولایت و پرگنہ ہای معمورد روجہ اقطاع انملک مقرر فرمود و چون ہرسال مابین نظام شاہ و عادل شاہ آتش نزاع ملتہب بود ہموارہ لشکر نظام شاہ بنفع اختصاص می یافتند درین وقت کہ بازوی شوکت عادل شاہ بامداد ملک عین ملک قوی گردید باستظہار تمام متوجہ محاربہ برہان نظام شاہ گردید چون عساکر از جانبین بمہر سیدند ملک عین الملک بعادل شاہ گفت کہ تاخاطر ہمایون جمع باشد کہ امروز بعنایت حق سبحانہ دشمنان را شکست ندہم از

معرکہ برنخواہم گردید مشروط بانکہ شما در قلب مقام ساختہ پائی شجاعت برمقر تہوار استوار دارید و خود متوجہ کارزار گردید بہادران جانبین دست بہ تیغ و سنان بردہ آتش حسرت برافروختند و ملک عین الملک بالشکر نظام شاہ فدای وار کوشیدہ نزدیک بآن رسیدہ بود کہ چہرہ عروس ظفر از نقاب نبرد نمودار شود کہ دران حال جمعی از اہل فتنہ بسمع ابرہیم عادل شاہ رسانیدند کہ ملک عین الملک باحسین نظام شاہ ملاقات نمودہ باہم یکے شدہ اند ابراہیم عادل شاہ بمجرد استماع این خبر روی از معرکہ گردانیدہ علم ہزیمت بجانب بیجاپور برافراشت و تمامی فیل خانہ و پایگاہ و اثاثہ سلطنت را بتاراج دادہ حیات را مغتنم دانست و چون فرار عادل شاہ بملک عین الملک رسید ناچار دست از جنگ کشیدہ سپاہ خویش یکطرف لشکر دشمن را شگافتہ بجانب قصبہ مرچ کہ جاگیر او بود توجہ فرمود و کس پیش عادل شاہ فرستاد پیغام داد کہ برای تو کوشش نمود دشمن را زبون و عاجز ساختہ بودم اما چہ سود کہ بیوجہ روی از معرکہ گردانیدہ از تشنیع دعا نیندیشیدی و تمام لشکر خود مارا مجروح و پریشان ساختی اکنون قریب ہزار نفر از بہادران نامدار بربستر ناتوانی زخم دار افتادہ اند و بتداوی ایشان مشغولیم امیدوار مراحم شاہانہ انکہ بتلافی و تدارک مرہم بہای ارسال گردانند چون این پیغام بعادل شاہ رسید باز اہل حسد بعرض رسانیدند کہ الحال تمامی لشکر عین الملک مجروح و پریشان شدہ باید کہ فرصت غنیمت دانستہ بدع او پردازیم و عادل شاہ نیز پمروتی شعار خود ساختہ بحریخان و مرتضٰی خان و سید میان جی و اخلاص خان و خورشید خان را باشاہزادہ ہزار سوار نامزد فرمود کہ ملک عین الملک را دستگیر نمایند و چون این خبر بملک رستم دل رسید باانکہ درانوقت زیاد بر ہزار سوار ملازم رکابش نبودند باستقبال شتافتہ بیک حملہ لشکر شکن سپاہ عادل شاہ راچون سرزلف بتان پریشان ساختہ منہزم گردانید و چون خبر شکست نامزد بعادل خان رسید شعلہ غضبش اشتعال یافتہ دستور خان و کامل خان راباچند سردار دیگر و لشکر گران سنگ نامزد فرمود ملک بازدو کاوراہ استقبال شتافتہ بقوت بازوی شجاعت لشکر عادل شاہی رادرہم شکستہ دستور خان را کہ سپہ سالار بود دستگیر نمود و غنیمت فراوان بدست مردم عین الملک افتاد موازی سہ چار ہزار سوار در ظل راتیش جمع گردیدند و اکثر ولایات بحوزۂ تصرف درآوردہ در مقام استعداد ملک داری و

لشکر گیری درآمد وخبر گرفتاری دستور خان بعادل شاه رسید متفکر گردید وزیرخان که سردار معتبر شجاع بود ابراہیم عادل شاه را بران داشت که بنفس خویش متوجه رزم عین الملک گردید و آن ملک باسپاه اندک باستقبال شتافته پروانه وار خود را برقلب سپاه عادل شاه زده بعداز گیر و دار بسیار نسیم فیروزی بر پرچم رایات نصرت ایاتش وزیدن گرفت و سپاه عادل شاه بیکبار ترک ستیز کرده عزم گریز نمود روی بوادی فرار آوردند عادل شاه چون این حال رامشاہده نمود تا بیجاپور عنان یکران بازنکشید و ولاوران بملک عین الملک مخالفان را تعاقب نمود وزیرخان و چند سردار دیگر دستگیر گردیدند و ملک معظم اکثر ولایات و پرکنات بیجاپور را بجاگیر سپاه خویش مقرر داشته اکثر لشکر عادل شاه بخدمتش آمده مطیع و منقاد گردیدند عادل شاه لاعلاج شده التجا بوالی دارالحرب بیجانگر برده موازی سه لک ہون قبول نمود که برسم نعل بہابدہد را مراج ملتمس اوراقبول نمود برادر خویش یلتمراج رابابیست ہزار سوار و پنجاه ہزار پیاد بجہت امداد عادل شاه روانه گردانید و بعداز ملاقات با یکدیگر روی توجه بعزم رزم و انتقام عین الملک آورد درخفیه اکثر امرا و سرداران انملک را بزور انعام و مواعید و مناسب فریفته سنگ تفرقه درجمعیت سپاه کینه خواہش انداختند و انملک باچار ہزار سوار که از قدیم الایام ملادنش بودند از کثرت دشمنان اندیشه نانمود بعزم جدال باستقبال شتافت و بضرب تیغ اتشبار وسنان جان شکار دست بردہای مردانه نمود موازی سه ہزار سوار کافی بے باک را برخاک ہلاک انداخت ونزدیک بآن بود رسیده که کوی ظفر رابچوگان شجاعت برباید که ناگاه فیل بانان انملک که پنہانی قول وزا از عادل شاه گرفته بودند فیلان مست رابر گردانیده صفوف سپاه را پریشان ساختند و مقارن این حال بعضی امرا وسرداران معتبر نیز برگشته بالشکر عادل شاه پیوستند و ازین سبب ضعیفی تمام بحال سپاه انملک راه یافته بی اختیار رد از معرکه برتافتند وان شیر بیشه شجاعت لاعلاج شده متوجه ولایت خویش گردید و متعاقب آن از جانب حسین نظام شاه قول نامه رسید چون اکثر سپاه ان ملک متفرق کشته بودند از جانب عادل شاه نیز اندیشه ناک بود اعتماد برقول نظام شاه نمود بجانب احمدنگر متوجه کشت و چون بمعسکر نظام شاه رسید بموجب اشاره نظام شاه لشکر را گذاشته تنہا بعزم ملاقات شتافت و بمجرد

رسیدن بنابر مواضعہ کہ قبل از ان نمود بودند اورا گرفتہ ہمان زمان شربت شہادت چشانید ندوبعداز کشتہ شدن سیف خان قبول خان کہ سردار عمدہ مشارالیہ بود ہمشیرہ حضرت سلیمانی را از میان آن ہمہ لشکر نظام شاہ بیرون آوردہ بدار السطنت گولکنڈہ رسانید بجلدوی آن خدمت نیکو بمنصب وزارت سرافراز گردید گشت۔

ذکر موافقت حضرت سلیمانی و عادل شاہ و تفال خان و ملک برید بجہتہ دفع مرتضی نظام شاہ و بظہور رسیدن خلاف آن از جانب عادل شاہ و اتفاق نمودن با نظام شاہ و آمدن برسر بیدر و بیان وقایع کہ دران اوان روی نمود

ازان تاریخی کہ نظام شاہ نقص عہد و پیمان نمود بنگاہ حضرت سلیمانی را غارت نمود ہمکی ہمت شاہانہ بتلافی و جزان کسر مقصود بود چون در اکثر معارک پشت نظام شاہ بمعاونت و تفال خان کرم بود رای جہان ارای چنان اقتضا نمود او تفال خان را بجانب خویش مایل گرداند بنابریں رسولی پیش تفال خان فرستاد اورا بموافقت دلالت نمودہ تفال خان خدمت گاری حضرت سلیمانی را مغتنم دانستہ شمشیر الملک پسر خود را دوسہ ہزار سوار بجہت دوستی و یگانگی بملازمت انحضرت ارسالداشت انشہر یار بنابر مصلحت با جمعی از مقربان بقصد شکار از دارالسلطنت بیرون رفتہ درمابین کولاس و بیدر ملاقات شمشیر الملک گرفتہ خاطر از ممر موافقت تفال خان جمع فرمود برید چون از توجہ حضرت سلیمانی اطلاع یافت بملازمت شتافت و مبانی عہد و پیمان رادرباب دفع و رفع مخالفان بایمان موکد ساختند و باتفاق کس پیش علی عادل شاہ فرستاد در تحریک سلسلہ اتحاد اتفاق شرایط پیغام بجا آورد اظہار موافقت

در دفع فتنہ نظام شاہ و استدعای ملاقات فرمودند عادل شاہ موافقت حضرت سلیمانی و ملک برید و تفال خان را فوزی عظیم دانستہ در مقام استعداد حراب وقتال درآمدہ لشکر ہای پراگندہ را از اطراف طلب نمود و ہرکارہ فی الفور حقیقت بادشاہ نرا بعزم ملاقات یکدیگر بخدمت مرتضی نظام شاہ معروضداشتند اساس صبر وثبات نظام شاہ از استماع این خبر متزلزل کشتہ باامرا ومقربان درباب صلح و جنگ مشورت بود چنگیز خان بعرض رسانید کہ صلاح دولت درانست کہ قبل از انکہ عادل شاہ باحضرت سلیمانی ملاقات نماید باسپاہ بسیار وخیل وحشم بسرعت ہرچہ تمام تر متوجہ شدہ درمیان حایل شویم وبگذاریم کہ بایکدیگر ملاقات نمایند نظام شاہ تدبیر چنگیز خان را پسندیدہ برسبیل استعجال بالشکر در بجانب نہفت فرمود و بجہت مصلحت دقت باعادل شاہ در مقام مصالحہ درآمدہ چنگیز خان را باتحف و ہدایا وپیشکش ہای بادشاہانہ روانہ خدمت عادل شاہ گردانید و چنگیز خان در ظاہق قلعہ نلدرک بملازمت عادل شاہ فایز گردیدہ بمعادیر دلپذیر راہ محبت را از خس و خاشاک کلفت صافی نمود مخصوصان انحضرت را بہ تحف و ہدایا خوشحال ساختہ راغب و مایل صلح گردانید تاانکہ جملکے متفق شدہ خاطر ازردہ عادل شاہ را از زنگ کدورت پرداختہ چنان مقرر نمودند کہ ان دو بادشاہ باہم ملاقات نمود حکایاتی کہ در خدمت نظام ملک و دولت باید گفت گفتہ مشافہہ انچہ مافی الضمیر بود مذکور بسازند القصہ عادل شاہ بفسون چنگیز خان از راہ چنگیز خان از راہ شداد انحراف جستہ متوجہ ملاقات مرتضی نظام شاہ گردید و چون خبر مصالحہ وموافقت علی عادل شاہ با مرتضی نظام شاہ بمسامع حضرت سلیمانی رسید عقل دوربین صلاح درمراجعت دانستہ ملک برید را درمحافظت وتعمیر قلعہ بیدر تاکید نمود بامداد شاہانہ امیدوار ساخت وشمشیر الملک را بخلع بادشاہانہ نواختہ خود بجانب دارالسلطنۃ توجہ فرمود و فرمان ہمایوں شرف اصدار یافت کہ از اطراف ممالک محروسہ بباد تفنگی وکماندار متوجہ درگاہ شدہ امرا وخوانین تہیہ اسباب محاربہ در ظاہر دارالسطنت سراپردہ و بارگاہ باوج مہر و ماہ برافرازند واز انطرف مرتضی نظام شاہ وعلی عادل شاہ بعداز ملاقات مقرر فرمودند کہ باتفاق متوجہ ولایت تلنگانہ و بیدر گردیدہ درمحاربہ ومجادر باحضرت سلیمانی سعی موفورہ بظہور رسانند و بنابرین قرارداد باسپاہ بسیار توجہ

نمود بعداز قطع منازل علی عادل شاہ درکنار حوض کمستانہ و مرتضی نظام شاہ قریب بحصار بیدر منزل و مقام گزیدہ ہر دو بادشاہ دقیقہ از دقایق خرابی فروگذاشت نگردند و چون این خبر بحضرت سلیمانی رسید اطراف و جوانب قلعہ دارالسلطنۃ راموت و منجنیق آراستہ مستحفظام در ہر جانب گماشتہ از غایت پر دلی وشجاعت فرمود تا سایہ بانہای مخملی فرنگی و اطلس خطائی برسر ہر برجی از برجہای دارالسلطنۃ برافراشتہ کلاوندان پریرخسار و مطربان شیرین گفتار برقص وطرب وعیش وعشرت اشتغال نمودند و صلابت خان وحبش خان را کہ دوسردار نامدار بہادر بودند تا چہار ہزار پیاد نامزد فرمود کہ در وقت فرصت دست بردہائی مردانہ بالشکر و بنگاہ می نمود باشندان ہر دو سردار متوجہ لشکر مخالف کشتہ پیادہای منیوار درشبہای تار مانند شیران اشتفتہ درمیان کوران خفتہ افتادند و ہرشب موازی دولت سیصد نفر از لشکر مخالف کوش و بینی بریدہ بالشکر ظفر اثر معاودت مینمودند ہر کہ بینی می آورد یکہون و ہر کہ گوش می آورد یک پرتاب انعام می یافتند و در روزہ صلابت خان وحبش خان پروانہ وار خود را بر طلابہ و قراول آن دولشکر زدہ خلقی را طعمۂ شیر شمشیر و از درسنان می ساختند و راہ آمدوشد برمخالفان بنوعی مسدود نمودند کہ احدی پای از دائرہ لشکر خود بیرون نمی نہاد و چون درمقدمہ نزاع و جدال بعون ایزدی از غایت شجاعت و دلاوری بہادران منصور رعب و ہراس بیقیاس برخاطر مخالفان راہ یافتہ غرور یکہ از عزم مقابلہ حضرت سلیمانی بخود فرار دادہ بودند بخوف وبیم مبدل کشت واز شیخونہای پیاپی پیادہای منیوار و بریدن کوش و بینی بسیار فتور تمام باساس شوکت آن دوبادشاہ راہ یافتہ از محاربہ حضرت سلیمانی بغایت متوحش و متوہم گردیدند و نیز ایام محاربہ و محاصرہ امتداد یافتہ خلقی بے شمار بعرصہ تلف درآمدند و معلوم ہمکنان شد کہ برمنازعہ قطب فلک سلطنت اصلا فایدہ مترتب نخواہد شد لاعلاج دران دیدند کہ مخاصمہ و مقابلہ حضرت سلیمانی را باقی گذاشتہ مرتضی نظام شاہ بجہتہ تسخیر مملکت برار وعلی عادل شاہ بصوب بنگاپور عنان عزیمت معطوف دارند و چون سلاطین نامدار از ممر انتقام دستبرد سپاہ حضرت سلیمانی خاطر جمع نداشتہ اندیشہ نمودند کہ بعد از مراجعت مبادالشکر قطب شاہی دستبردی نماید بادر ہنگام غیبت حضرت سلیمانی بعزم تسخیر احمدنگر و بیجاپور توجہ فرماید از روی عاقبت

اندیشی ہر یک ازان سلاطین پانزدہ ہزار سوار از تمامی لشکر خود انتخاب نمود از جانب عادل شاہ کامل خان و یارقلی بیگ و از جانب نظام شاہ مرزا یادگار و حیدر سلطان را بسپہ سالار نصب گردانیدہ بصوب کولاس نامزد فرمودند و بعدازان بموجبی کہ مقرر نمود بودند بجانب مملکت برار و بنگالہ رایت شور و شرا برافراختند۔

ذکر نامزد فرمودن حضرت سلیمانی امرا و خوانین را بجہت دفع جوترا و دیونا یک و ہوجمل نا یک سرداران پرگی و نصرت یافتن سپاہ منصور ایشان

از صاحب خبران احوال دکن بصحت پیوست کہ درآن ایام کہ علی عادل شاہ باتفاق مرتضی نظام شاہ بعزم تسخیر ممالک بیدر و تلنگانہ توجہ نمود بودند عادل شاہ قولنامہ و تشریفات فرستاد جوترا و دیونایل و ہوجمل نا یک را بمعاونت خویش طلب داشت جماعت مذکور جانب واری را رعایت نمود بادہ ہزار سوار بہادر جرار متوجہ اردوی عادل شاہ گردیدند و چون قبل از وصول آنجماعت عادل شاہ از معارضہ و منازعہ حضرت سلیمانی عاجز آمدہ روانہ بنگاپور گردیدہ بود سرداران پرکی از غایت حماقت بیملاحظہ و تامل بولایت حضرت سلیمانی درآمدہ خرابی بیحد بظور رسانیدند و چون این خبر بمسامع اقبال رسید موازی پنج ہزار سوار از سایر عساکر اختیار نمود بسرداری صلابت خان و حبش خان و حمید خان جہتہ مدافعہ آنقوم نامزد فرمود عساکر منصور چون نزدیک بالشکر نابکار رسیدند سرداران پرگی بشوکت و عدت خویش مغرور گشتہ بعزم محاربہ پیش آمدند و چون غازیان اسلام جرات کفار را ملاحظہ نمودند برلشکر پرگی حملہ آوردہ بضرب حسام تارک شگاف کسوت حیات دلیران ہندورا چاک زدہ جمعی کثیر رابرخاک ہلاک انداختند وآنقوم نیز پای ثبات برزمین وقار فشردہ درامر محاربہ و مدافعہ غایت سعی

می نمودند

ز ہر دو طرف مردم نیز جنگ　　بخون ریز ہم تیز کردند جنگ
بخون بسکہ جان رفت بیرون رتن　　زمین را در آورد جان در بدن
زہر دو طرف ماجرا شد دراز　　نمیشد گرہ ہائی اندیشہ باز

در اثنای آنحال خان شجاعت مکان صلابت خان برقلب سپاہ کفار زدہ اورا باجوترا وکہ استظہار لشکر کفار بود حربی درغایت شدت داد و متعاقب این حال امرا وخوانین از اطراف حملہ آوردہ آثار تزلزل درارکان ثبات کفار نابکار انداختند و جوترا وو ہوجمل نایک کہ حرم عادل شاہ ہمراہ آورد بودند بصد محنت حرم را براپسی سوار نمود بسلامت بیرون رفتند و بہادران عظام ارباب ضلال را تعاقب نمود فیل فتح لشکر و فیل فتح جنگ و نشان ماہی مراتب کہ لازمہ سلاطین است وعلی عادل شاہ از نہایت توجہ کہ بجوترا و داشت نشان خاصہ خود را باوا رزانی داشتہ بود بدست سپاہ حضرت سلیمانی درآمد چندی از روسائی آنقوم را اسیر و دستگیر نمود بفتح و فیروزی متوجہ درگاہ والا جاہ گردیدہ فیلان و نشان ماہی مراتب را باعلم و نقارہ و اسیران کفار بنظر ہمایوں درآوردند و امرا وخوانین بنوازشات شاہانہ سرفراز گشتہ ہر یک از بہادرانی کہ درآن معرکہ آثار شجاعت بظہور رسانیدہ بودند بمناصب وانعام و اکرام ارجمند وممتاز گردانیدند۔

نامزد فرمودن حضرت سلیمانی میر شاہ محمد انجو را محاربہ لشکر نظام شاہ و عادل شاہ و بیان مفتوحاتی کہ سپاہ منصور را دست داد

قبل ازیں مرقوم گردید کہ مرتضی نظام شاہ وعلی عادل شاہ موازدی سی ہزار سوار بسرحد کولاس نامزد فرمود بودند تا ولایات را از تعرض لشکر فیروزی حضرت سلیمانی محافظت نمایند چون این سپاہ بحوالی

کولاس رسیدند دست بخرابی ممالک بیدر و سرحد کولاس کشودند و دقیقه از دقایق بیداد فرونگذاشتند و چون این خبر بمسامع قدسی جوامع رسید از مجموع سپاه هشت هزار سوار انتخاب نمود بسپه سالاری سیادت پناه امیر شاه محمد انجوانجهته مدافعه آن سپاه نامزد فرمود و شجاعت و امارت پناه حسین بیگ ترکمان را که از بنی اعمام شهریار فرخنده انجام بود برچار صد جوان غریب و ترکمان حوالہ دار فرمود باامیر شاه محمد روانه گردانیدند و بعداز قطع منازل سپاه منصوره بین کولاس دیگلور ماهیچه رایت ظفر آیت رافرین ماه و پروین ساختند اتفاقاً سید حیدر نامی از سرداران نظام شاهی بادوسه هزار سوار و سه چار هزار پیاد در قلعه دیگلور بود چون طلیعه اعلام نصرت انجام ظاهر گردید از غایت جهل بیرون آمده در مقابل لشکر منصور صف آرائی گشته مرزا حسین بیگ باجوانان ترکمان و غریب دست به تیغ و سنان کرده جمعی کثیر از لشکر سید حیدر را طعمه ضرعام حسام غازیان نمودند و بمجرد حمله سپاه منصور بنای ثبات سید حیدر و اتباعش متزلزل گردیده روی بوادی فرار آوردند و بهادران سپاه منصور مخالفان را تعاقب نمود بسیاری را بقتل رسانیدند و بعداز آن روی همت بتسخیر قلعه دیگلور آورده آنحصار را جبراً و قهراً مسخر ساختند روز دیگر سپاه منصور از آن مقام کوچ نمود در مابین دیگلور و قندهار مرتب بعساکر مخالف سراپرده و بارگاه باوج مهر و ماه برافراشتند و سپاه آن شاه چون برینحال اطلاع یافتند یسونت راؤ و بسواس راؤ و گوپی راؤ که ووی رزم سپاه بودند باشش هزار جوان مادیان سوار هراولی نمود پیش فرستادند و از این جانب امیر زاده حسین علی بیگ و علی قلی خان و شاه قلی بیگ و عزیز بیگ و دیگر دلاوران غریب و ترکمان متوجه محاربه مخالفان گردیدند آنقوم چون غریبان و ترکمان رامعدودی دیدند دلیرانه پیش آمده شروع درمحاربه نمودند و ازینطرف امیر زاده حسین علی بیگ و بهادران و ترکمانان چون جرات و پیش دستی کفار را در جنگ ملاحظه نمودند مانند شیر خشمناک که گله آهور رابکام خود بیند درمیان آنجماعت افتاد باتش تیغ و سنان دود ازخرمن هندوان بیدین بر می آوردند و ازان طرف دشمنان سروجان راهدف تیر و تفنگ نمود بقدم محاربه و مقاتله پیش آمده بهر حمله جمعی از کولیان واطعمه اژدرسنان غازیان ترکمان میگردیدند تا هنگامی که شهسوار تخت گاه فلک بآرام گاه مغرب شتافت چهار

صد جوان دلاور نامدار باشش ہزار سوار کارزار نمود بسیاری از آن بخت برگشتگان رابر خاک ہلاک انداختند و بفرخی بلشکر منصور پیوستند و ہردولشکر برابر یکدیگر فرود آمده بکارسازی رزم و پیکار مشغول گردیدند

دگر روزکین شاہ رومی نژاد در جنگ بر روی عالم کشاد

ہر دولشکر بعزم نبرد مکمل و مسلح کشته چون در روز پیش بسونت راؤ و دوست راؤ کو بی ضرب دست دلاوران قطب شاہی رادیده گسسته عنان بلشکر خویش پیوسته بودند سپه سالاران را نظام شاہ و عادل شاہ موازی ہشت ہزار سوار از تمام لشکر خود چیده بمعرکه جدال فرستادند و امیر شاہ محمد انجو امیرزاده حسین بیگ وعلی قلی خان رابا چہار صد جوان غریب و ترکمان درمقابل آنجماعت فرستاد صلابت خان افشار را بادو ہزار سوار بر سبیل مدد متعاقب ارسال فرمود وخود با بقیه سپاه درقلب لشکر قرار گرفته مستعد کارزار گردید درآن روز دلیران ہر دولشکر دادمردی ومردانگی داده به نیروی بازوی شجاعت تیغ دریکدیگر نہادند و بہادران لشکر منصور تیغ آتشبار را به خرمن سوزی حیات دشمنان درخشان نمود فوجی را که ده مقابل آنگروه بود منہزم ومقہور ساختند و بسبب ابن غله خوف بیحد و قیاس برضمایر سپاه آندو بادشاہ مستولی گشته از غایت ملاحظه شباشب کوچ نمود یک منزل عقب نشستند وعساکر منصور چون از پس نشستن لشکر مخالف خبر یافتند متعاقب ایشان رانده در برابر آن سپاه خیمه وخرگاه برافراشتند روز دیگر میرزا یادگار سپه سالار مرتضی نظام شاہ تلافی مافات راموازی ده ہزار سوار غریب وحبشی ودکنی و دلاور که از تمامی لشکر ممتاز بودند از ہر دو سپاه انتخاب نمود فوج پیرای قتال گردید و از این جانب امیرزاده حسین بیگ وعلی قلی خان و باقی بہادران غریب وترکمان از سپه سالار رخصت حاصل نکرده چون اژدرہای دمنده روی شجاعت بمعرکه جلادت آوردند چون سپاه سالار لشکر منصور از توجه دلاوران اطلاع یافت صلابت خان افشا باده ہزار سوار از عقب بمدد فرستادن آن دولشکر دست باستعمال تیر وکمان و تیغ و سنان برده روی بانہدام حیات یکدیگر آوردند و از طرفین پای ثبات برمقر مجادله استوار داشته باہنگام انکه شہسوار سپہر از ہول آنواقعه بحصار مغرب شتافت بینہما آتش

قتال التہاب یافتہ باز ار جنگ و جدال کرم بود و دست قابض ارواح از کارنمی آسود عاقبت الامر از صدمات حملات متواتر دلیران قطب شاہی وعون عنایت الہی نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رآیت ظفرایت وزیدہ اعدا منکوب ومخذول کشتہ روی بوادی فرار آوردند و در انواقعہ از امرا و سرداران نظام شاہی امام قلی بیگ و یاقوت خان حبشی و یوسف آقای ترکمان بادیگر جوانان نامی برخاک افتادند و از این جانب شاہ قلی بیگ افشار و امام قلی بیگ ترکمان باچند جوانان دیگر شربت شہادت چشیدند علی قلی خان زخم دار گردید و مدت یکماہ برین و تیرہ ہر روز از جانبین صف آرای کشتہ از صباح تا شام شعلہ قتال در اشتغال بود و دست حادثہ ابواب غبار بر روی دلاوران میکشود اما در اکثر اوقات لشکر قطب شاہی بفتح و فیروزی مخصوص کشتہ برمخالفان غالب می آمدند و ہر روز ہرکارہا اخبار لشکر وقایع جنگ و جدال را بتفصیل نوشتہ بدرگاہ میفرستادند و چون اکثر فتوحات بسعی وکوشش امیر زادہ حسین بیگ و بہادران ترکمان وخراسانی واقع شدہ بود وشمشیر جلادت سرداران و دلیران درآن حروب کمتر از نیام انتقام برآمدہ فرمان ہمایون باسم امیر شاہ محمد انجود سایر دران دکنی شرف اصدار یافت کہ بہادران غریب الی غایت چنان مشمول عواطف شاہانہ نگردیدہ اند کہ سرداران وسلحداران دکنی معہذا در اکثر معارک کمال دلاوری بظہور رسانیدہ مخالفانرا درہم شکستہ اندو امرا وخوانین دکنی کہ از عہد مہد پروردہ نعیم این درگاہ اند پای درمعرکہ قتال نہاد اندو خلاف سپاری بود کہ از ایشان مامول بود بظہور رسانیدہ اند در برابر این تقصیر ہرآئینہ غضب شاہانہ شامل حال آنجماعت خواہد شد چون مضمون فرمان معلوم امرا و سرداران گردید از کمال سخط شاہی کہ فی الحقیقہ صورت قہر الہی خواہد بود خایف گردیدہ مجموع بخدمت شاہ محمد انجورفتہ خاطر نشان نمودند کہ درجمیع معارک طایفہ غریب ترکمان پیش دستی نمود بامخالفان در مقام محاربہ درمی آیند و بچابکی کوی جلادت از میدان می ربانید ملتمس آنکہ اینقوم راجای دیگر نامزد فرمایند تا مابندگان نیز درصد دمجادلہ بامخالفان درکمال سعی و کوشش دشمنان رامنکسر سازیم تا فی الجملہ در درگاہ والا جاہ ابروئے حاصل نمود از غضب شاہنشاہی درامآن باشیم میر شاہ محمد انجو حسین بیگ وعلی قلی خان وسایر جوانان غریب وترکمان را طلب نمود

اظہار فرمود کہ فرمان ہمایون بتاکید تمام شرف ورود یافتہ و طایفہ ترکمان وغریب روانہ سرحد ولایت عادل شاہ کردہ شعلہ تاراج دران بلا دو دیار بزنند جوانان فی الفور متوجہ ولایت دشمنان گردیدہ دست بقتل وتاراج برکشادند کہ متعاقب انحال خیراندیشان رسید کہ بسبب فرستادن غریبان تباراند یارکہ امرا وسلحداران دکنی دست بردی بمخالفان توانند نمود تا باعث آبروی انجماعت در درگاہ شاہی گردد امیرزادہ حسین بیگ وسایر بہادران غریب از استماع این مقدمہ درتاب شدہ فی الفور برباد پایان برق رفتار سوار گردیدہ بصوب معرکہ حرب وقتال توجہ نمودند واین جانب امرا وسرداران دکنی چون ازدست بہادران غریب خاطر جمع نمود مسلح ومکمل گردیدہ قدم درمیدان رزم وکین نہادند و طلیعہ سپاہ حضرت سلیمانی ازسوار و پیادہ مایحتاج دوکان خانہ بازار استیزرا ازحملہای آتش افروز گرم ساختند و چون مخالفان اندک فوجی را مشاہدہ نمودند از اطراف حملہ آوردمردم مایحتاج ورکاب خانہ را از پیش برداشتند امرا و بہادران حضرت سلیمانی دست بہ تیغ وتیر بردہ آتش پیکار را بنوعی اشتعال دادند کہ خورشید جہاں تاب برسپہر چہارم ازتپ وتاپ آن آب گشتہ درعین کرمی ہنگامہ نبرد سپاہ ہر دو بادشاہ کہ ازلشکر فیروزی درجمیع حروب شکستہ ہای فاحش یافتہ بودند تدارک آنرا درین روز دل برمرگ نہاد باموازی سی ہزار سوار وفیل ہای کوہ پیکر را پیش انداختہ از اطراف سپاہ منصور را درمیان گرفتند و جنگ عظیم رویداد و چون خصمان اضعاف مضاعف لشکر بودند نزدیک بآن رسیدہ بود کہ چشم زخم بلشکر ظفر اثر رسد کہ درین اثنا امیرزادہ حسین بیگ وعلی قلی خاں بادیگر بہادران در رسیدہ چون خیرہ گی لشکر دشمن را مشاہدہ نمودند مانند شیر زبان درمیان آن دولشکر کینہ گستر درآمدہ درحملہ اول بسیاری از معارف سپاہ و بہادران سپاہ مخالف را برخاک ہلاک انداختند وفیل نانرسرہ را کہ معروف ایام بود پیش انداختہ صفوف مخالفان را از ہم شگافتہ خود را بعلم مخالف رسانیدہ قلم ساختند و سرداران و بہادران لشکر ظفر قرین از اطراف برسپاہ خصم حملہ آورد ایشانرا منہزم گردانیدند و دلاوران لشکر نصرت اثر مگامیشی آنجماعت نمودہ خلق بسیار از ان دو سپاہ ومعارف وسران ایشانرا اسیر ودستگیر فرمود قریب سہ ہزار اسپ عربی وعراقی وغیرہ باچند سلسلہ فیل مست وغنایم و اموال بسیار نصیب

روزگار سپاه نصرت شعار گردید و بعدازین فتح سپاه آن بادشاه رادیگر تاب مقابله بلشکر منصوره نمانده اکثر زخمدار و پریشان حال متوجه ولایت خود گردیدند و میر شاه محمد انجو حقیقت فتح و فیروزی لشکر منصور را مفصلاً نوشته روانه درگاه عرش اشتباه گردانید

ذکر توجه نمودن عالی حضرت سلیمانی بسرحد بیجانگر و ملاقات گرفتن سرنگراج

چون مرتضیٰ نظام شاه وعلی عادل شاه را چنانچه گذشت از متنازعه با حضرت سلیمانی کاری از پیش نرفته مراجعت فرمودند علی عادل شاه بقصد استخلاص مملکت بیجانگر وقلعه باسپاه بیحد توجه فرمود قلعه را محاصره نمود سرنگراج والی بیجانگر چون قوت مقاومت باعادل شاه نداشت از روی اضطرار عریضه باتحف و هدایا لایق بدرگاه حضرت سلیمانی فرستاد استدعای امداد نمود و چون از قدیم الایام مابین سلاطین دکن مقرر ومعهود است که بغیر رضای وصلاح یکدیگر تصرف درمملکت بیجانگر ننمایند حضرت سلیمانی باسپاه کینه خواه بطرف سرحد بیجانگر نهضت فرمود فرمان همایوں باسم میر شاه محمد انجو غراصدار یافت که بالشکر منصور بولایت عادل شاه که متصل بسرحد ممالک محروسه است درآمده آتش غارت درآن دیار افروخته بزودی خود را بلشکر ظفر اثر ملحق گرداند چون امیر شاه محمد انجو برمضمون فرمان اطلاع یافت باسپاه منصور بولایت عادل شاه درآمده برقصبه و ولایاتی که برممر لشکر واقع بود تاراج نمود درمابین سرحد بیجانگر بشرف پابیوس سرفراز گردید و از آنجانب سرنگراج بلشکر منصور ملحق شده و بشرف ملاقات معزز گردیده پیشکش لایق از نظر اشرف گذرانیده بنوازشات شاهانه سرفراز گشت و چون خبر توجه حضرت سلیمانی و اتفاق سرنگراج ملحق شدن بلشکر منصور علی عادل شاه رسید لاعلاج ترک محاصره قلعه نمود ولایاتی که بتصرف درآورد بود بازگذاشته متوجه بیجاپور گردید و از استماع این خبر حضرت

سلیمانی سرنکراج رامشمول عواطف خسروانہ ساختہ رخصت انصراف ارزانی داشت وخود درحفظ ملک منان بمستقر جاہ وجلال معاودت فرمود۔

ذکر نامزد فرمودن لشکر بجہتہ تسخیر ولایت کوندبیر بسپہ سالاری ملک حیدر الملک شیرازی و بیان فتوحاتی کہ درآن اوان روی داد

از روایات ثقات بصحت پیوستہ ونکتاوری و کپوری تمراج ونرسنکر او در ایام ملک مرحوم انارالله برہانہ سال بسال مبلغ دولک ہون برسم باج وخراج از ولایت کوندبیر بخزانہ عامرہ ارسال میداشتند و در زمان سلطنت حضرت سلیمانی نیز برجادہ متابعت بقدم انقیادمی پیمودند تا وقتیکہ حضرت سلیمانی رابنابر اسبابی کہ سابقاً مرقوم گردید بانظام شاہ و عادل شاہ ابواب منازعہ مفتوح شد کفار فرصت مغتنم دانستہ بقدم جرات از کنار ندی کشنا بجانب کوندپلی عبور نمود دست تسلط بولایت و پرکنات کوندپلی و آنحدود دراز نمود مزاحمت بحال رعایا ومساکین آنسرزمین میرسانیدند لاجرم چون بادشاہ سلیمان جاہ را خاطر ازمر منازعہ نظام شاہ و عادل شاہ جمع گردید ہمگی ہمت برانہدام اثار کفار کفر وظلام مقصود گردانیدہ بعد از چند سال کہ در مستقر جاہ وجلال بہ بسط و بساط عدالت اشتغال داشت بجہت قلع وقمع آنگروہ پرتوالفات براجتماع سپاہ ظفر پناہ انداخت و دراندک فرصتی بسیاری از پیادو سوار ہورظل رایت نصرت ایت مجتمع گردیدند و سیادت پناہ امیر عماد الدین محمود شیرازی را بخطاب حیدر الملکی سرفرازگردانیدہ ہرچندی از امراء سپہ سالار نمود بعزم تسخیر قلعہ کوندبیر نامزد فرمود عساکر منصور بولایت کوندبیر درآمدہ اول قلعہ وینکونده را محاصرہ نمود بمیامن دولت روز افزون مسخر نمودند و بعداز فتح انقلعہ بصوب حصار کجرکوشہ کہ از حصار متین مستحکم اندیاراست وکستوری انگاوند چپا بابیست

ہزار پیاد دران قلعہ مقام داشتند روانہ گردید بمجرد حصول انحصار را مستخلص ساختند و چون بیمن اقبال بیزوال قلعہ کجر کوشہ مفتوح کشتہ ولایات وتوابع دلواحق انحصار مسخر اولیائی دولت قاہرہ گردید سپاہ منصور را زان مقام عنان عزیمت بصوب تسخیر قلعہ کھمم معطوف داشتہ آنحصار را مرکز وار درمیان گرفتند و بہادران قلعہ کشا بقوت بازوی شجاعت درہمان روز انقلعہ را مفتوح نمود بسیاری از کفار رابدارالبوار فرستادند و چون حیدر الملک سرداران سپاہ فیروزی را خاطر از مسخیر قلاع کہ درحدود کوندبیر بود جمع گردید اعلام ظفر انجام بجانب قلعہ فلک نظیر کوندبیر برافراختند و بعد از طی منازل حوالی انحصار مخیم غازیان ظفر شعار گردانیدہ فی الفور شروع درمحاصرہ نمودند کہ درخلال این حال از حضرت سلیمانی فرمانی بنام حیدرالملک وسایر امرا وخوانین رسید کہ کندی تیمتا دید بانی چنیا وکستوری رنگپا وحم کلوی وبعضی طاغیان وراجہای کفار با یکدیگر متفق شدہ موازی سی ہزار پیاد جرار جمع نمود ارادہ دارند کہ شبخون برلشکر منصور آورند باید کہ بمجرد وصول فرمان ہمایون دست از محاصرہ قلعہ کوندبیر بازداشتہ متوجہ دفع ایشان گردند ونایرہ شر آنجماعت راباآب شمشیر منطفی ساختہ آنگاہ از سررای وتدبیر بہ تسخیر قلعہ کوندبیر پردازند چون حیدر الملک وسایر سرداران برمضمون فرمان حضرت سلیمانی اطلاع یافتند ترک محاصرہ نمود بجانب مخالفان متوجہ گردیدند وکفار بعداز اطلاع برتوجہ سپاہ منصور مانند روباہ و شغال از بیشہ بیرون آمدہ درمقام جدال وقتال درآمدند وغازیان دست بہ تیغ وسنان بردہ گروہی بے شمار از آن مدبران را بنار جحیم واصل گردانیدند واز صدمت مجاہدان تزلزل دربنای فرار عبدہ اوثان افتاد روی بگریز اوردند وبہادران کفار را تعاقب نمودہ اکثری را مقتول ومجروح گردانیدہ بفتح وفیروزی معاودت نمودند حراست ونگاہ بانی ملک وتدبیر حضرت سلیمانی را ارباب فہم ودانش ازینجا قیاس میتوانند نمود ودرجہ مرتبہ بوداست کہ قریب بسی ہزار سوار و پیاد درجنگلی کہ دوکا و راہ ازلشکر منصور دور نبود جمع گردیدہ انتظار فرصت میکشیدند وسپہ سالار لشکر را اطلاعی بران حاصل نشد و انحضرت ازدہ روزہ را فاصلہ برمکر وحیلہ مشرکان واقف گردیدہ امر فرمود کہ سپاہ منصور پیش دستی نمودہ مار از ایشان برآوردند بالجملہ بعدازیں فتح عظیم سپاہ نصرت شعار قلعہ کنورم را بمحاصرہ نمود بیک

طرفتہ العین آنقلعہ رابحوزہ تصرف درآوردند و مردم قلاع و بقاعی کہ در سرحد واقع بود از طنطنہ شجاعت و دلاوری سپاہ ظفر پناہ مطیع ومنقاد گردیدہ حصار راتسلیم نمودند و چون کفار قلعہ بلم کندہ کہ در استواری و ارتفاع ضرب المثل سایر قلاع بود بحصانت حصار و وفور اعوان و انصار مغرور گشتہ مال گذارنگردیدند سپاہ منصور بعزم تسخیر آنقلعہ توجہ نمود حوالی آنحصار را حضرت خیام نصرت فرجام گردانیدند و اطراف و جوانب را درمیان گرفتہ ہمت برتسخیر آنقلعہ گماشتہ دراندک زمانی مفتوح ساختند بعدازیں فتح حیدر الملک آنقلعہ راتعمیر نمود بجمیع از دلیران سپردہ باسایر امرا وساز واسباب قلعہ گشای متوجہ قلعہ کوندبیر گردید و چون سپاہ کینہ خواہ سایہ وصول برآنمکان انداختند غازیان قلعہ کشابفرمود سرلشکر آنحصار را احاطہ نمود سیبہ ھا پیش بردند و چون آنحصار از سایر قلاع مملکت تلنگانہ ممتاز است و برقلعہ کوہی درغایت ارتفاع واقع شدہ است مدتی مدید صورت تسخیر انقلعہ ثریا نظیر درحجاب توقف ماندہ ہر روز جمعی از جانبین مقتول و مجروح میگردیدند۔

ذکر نامزد فرمودن امیر شاہ میر بجہت تسخیر قلعہ کوندبیر ومفتوح شدن آنحصار بسعی آن سید بی شبہ ونظیر

چون برحضرت سلیمانی ظاہر گردید کہ ایام محاصرہ بطول خواہد کشید رای جہان گشای چنان اقتضا نمود کہ قدوہ السادات العظام رکن السلطنۃ شاہ تقی را کہ بمیر شاہ میر معروف بود بجانب حصار کوندبیر ارسالدارند تابیمن تدبیر رضایش تسخیر انقلعہ باسہل وجہی میسر گردد بنابرین آن زبدہ آل طہ ویسین رابافوجی از مقربان حضور وسلحداران کہ بغایت شجاع ومردانگی انصاف داشتند بجانب قلعہ کوندبیر نامزد فرمود بعدازطی مراحل بہ لشکر ظفر اثر ملحق گردیدہ درہمانروز درتضیق محصوران سعی نمودند نایرہ جدال از جانبین بنوعی التہاب واشتعال یافت کہ تاثیر دخان آن گرہ زمہریررا درجوش وشرارہ زبانہ

اش زمین و زمان رادرخروش آورد و چند روز از صبح تا شام میان اہل کفر و اسلام نایرہ جدال اشتعال داشت وصورت فتح وظفر درمرات حصول جلوہ گرنمی گر دید تا قصہ محاربہ ومجادلہ رومحاصرہ بطول انجامید امیر شاہ میر وخوانین و بہادران ظفر قرین را از سطوت شاہانہ خایف و ہراساں ساختہ بفرمود تا توپچیان توپہا در مقابل حصار منصوب گردانیدہ از ضربات توپ چند روزی حسی اساس در بنیادی کہ مانند عہد خردمندان پایدار بود بسان توبہ رندان بی اعتبار درہم شکستند و دلیران بجانب رخنہ روی آوردہ فدائی وار آتش پیکار برافروختند و امیر شاہ میر با جمعی از بہادران مثل علی قلی خان وعزیز بیگ ونور خان وغیرہم بجانب دروازہ شرق حصار شتافتہ مجاہدان رابر جنگ و جدال تحریص نمود و مقارن این حال ہزار سوار دلاور از قلعہ بیرون آمدہ بقصد ممانعت متوجہ سپاہ منصور گشتند غازیان فیل بہرہ نام را پیش انداختہ بباد حملہ کوہ شکوہ آن گروہ منہزم ساختہ تا دروازہ قلعہ تعاقب نمودند وفیل بہرہ قوت کردہ یک ضلع دروازہ را از جای ومتعاقب علی قلی خاں وعزیز بیگ ونور خاں وسلطان محمود مالش و دیگر غازیان قدم در اندرون دروازہ نہاد بضرب شمشیر دروازہ قلعہ از تصرف کفار برآوردند و مجاہدان از اطراف متوجہ گشتہ چون انجم بر بروج انحصار عروج نمود قلعہ بدان استواری بعون عنایت باری در ماہ صفر سنہ سبع وثمانین وتسعمایہ مسخر ومفتوح گردانیدند وسردار کفار کورتمراج کہ داماد را مراج بود گرفتار گردیدہ دراندک روزی جمیع قلاع و بلاد کوندبیر تا سرحد بیجانگر باچند بندر معظم بہ تحت تصرف سپاہ بادشاہ سلیمان جاہ درآمد و بعدازیں فتح نامدار امیر شاہ میر بعضی از امرا وسردار انرا بمحافظت قلعہ و ولایات مقرر نمود خود باغنایم و جواہر وسردار کفار کہ اسیر کردہ بود بصوب دارالسلطنۃ متوجہ گردیدہ بہ عز بساط بوی مشرف شدہ بنوازش وعواطف بادشاہانہ از جمیع اقران درگذشت وممتاز کشت۔

ذکر آمدن میر ابوالقاسم از جانب مرتضی نظام شاه بجهتہ تمہید موافقت و فرستادن لشکر برسر بیدر وشہادت یافتن علی عادل شاہ بہ خنجر بیداد خواجہ سرای

در ہنگامی کہ مرتضی نظام شاہ گوشہ عزلت را اختیار نمود مہمات ملکی و مالی را برای اسد خان و صلابت خان مفوض داشتہ بود و اگر ارادہ بخاطر میر سانید صادر قعہ بخط خود نوشتہ نزد ایشان میفرستاد و مہمات برحسب دلخواہ سرانجام می یافت تسخیر ممالک بیدر را پیش نہاد ہمت ساختہ درضمن صادر قعہ باجتماع سپاہ فرمانداد و چون ہمکنان ظاہر بود کہ تا با حضرت سلیمانی متفق نشوند تسخیر بیدر بسہولت میسر نخواہد شد سیادت پناہ میر ابوالقاسم را فرستادند تا غبار ملال را برلال معذرت شستہ فہم موافقت و مصادقت را بروجہ دلخواہ بسازد وآن سید صافی ضمیر چون بشرف ملاقات مشرف گردید بحسن تقریر کرد کدورت از خاطر ہمایون رفتہ نوعی نمود کہ حضرت سلیمانی سیادت پناہ امیر شاہ میر را سرلشکر ساختہ بادہ ہزار بمدد مرتضی نظام شاہ نامزد فرمود و از جانب نظام شاہ میرزا یادگار و محمد خان و شاہ دیخان بادہ ہزار سوار قبل از رسیدن لشکر منصور حوالی بیدر را مضرب خیام زلزلہ در اساس صبر و شکیب ملک برید انداختند وآنحصار را چون نگین درمیان گرفتہ برمحاربہ اشتغال نمودند ملک برید لاعلاج شدہ متوسل بعلی عادل شاہ گزیدہ اعانت خواست عادل شاہ خواجہ سرای را کہ صیت حسن و جمالش باطرافش رسیدہ بود و مدت مدید درآرزوی وصالش می بود طلب نمود برید تا آنکہ والہ وشیفتہ وی بود چون نزدیک بود کہ قلعہ از دست برود بالضرورۃ خواجہ سرای را با دیگر تحف و ہدایا بخدمت عادل شاہ ارسالداشت و چون خبر ارسال خواجہ سرا بسمع عادل شاہ رسید از غایت شوق باستقبال آنغلام برفعال توجہ فرمود بعداز ملاقات صاحب ملک برید را بتشریفات شاہانہ نواختہ منزلی لایق بجہتہ وی

تعین نمود وخود باغلام بمحفل خاص خرامیده بخیال آنکه از وصال معشوق تمتعی یابد جمیع خدمت گاران نزدیک را رخصت فرمود وآن بدنهاد چون مجلس را از اغیار خالی دید بخنجر بیداد جگرگاه علی عادل شاه را چاک زده انشهر یار را بعالم عقبی فرستاد چراغ دار که در بیرون بجهت هشیاری مقرر بود چون استماع ناله نمود بسبب تفتیش آن آواز پیش آمد خواجه سرا بهمان خنجر اورا نیز از پای درآورد واینواقعه درشب پنجشنبه بیست وسیویم صفر سنه سبع وثمانین وتسعمایه روی نمود۔

ذکر جلوس عالی حضرت ابراهیم عادل شاه برسریر سلطنت و بیان بعضی از محاربات و وقایع

بعد از انتقال آنخسر و دریادل بجوار رحمت ایزدی امرا وخوانین آن دو سپاه رابسزا و جزا رسانیده چون عادل شاه رافرزندی نبود شهریار کامگار ابراهیم عادل شاه را که برادرزاده آنحضرت بود در دارالسلطنة بیجاپور برسریر سلطنت نشانیدند و چون دراوایل سلطنتش بواسطه عداوت و نفاق امرا و خوانین و غلامان ترک وحبشی فتنه ها روی نمود تفرقه تمام بحال سپاه عادل شاه راه یافته بود و بسبب لشکری که علی عادل شاه بواسطه امداد ملک برید نامزد فرمود بود غبار کدورت برخاطر مرتضی نظام شاه نشسته همت برتسخیر مملکت عادل شاه گماشت و بهزاد الملک ترک را سرلشکر نمود عادل خاں بیگی و بهای خان واکثری از جوانان نامی واز عرب ودکنی وحبشی را برموافقتش مامور گردانیده تا بولایت بیجاپور درآمده درتسخیر وتخریب آنمملکت سعی نمایند و بهزاد الملک ازغرور جوانی وعدم تجربه درامر محاربه صبر نفرمود که سید مرتضی وامرای برار بادملحق گردند و بملاحظه بولایت عادل شاه درآمده آتش بیداد درآن مرزوبوم برافروخت و چون این خبر بامرای عادل شاه رسید جمعی از امرا با بیست هزار سوار بجهته دفع لشکر نظام شاه نامزد فرمودند و بهزاد الملک رعایت حزم واحتیاط نمود اکثر اوقات بجرع باد

غفلت افزا مشغول می بود و چون متابعت بہزاد الملک برسید مرتضی گران بود درآمدن و آنمقدار درنگ نمود که باسپاه عادل شاہی که نامزد بیدر بودند بلشکر بیجاپور ملحق گردیدند و چون برایشان ظاہر شد که سید مرتضی و امراء برار بسپاه بہزاد الملک ملحق نشده اند فرصت غنیمت دانسته از موضع دارس مابین نلدرک وشولاپور برسرآن غافل تاخت آوردند بہزاد الملک فرصت صلاح پوشیدن درنیافته ناچار روی بجانب فرار آورد خود را بلشکر سید مرتضی رسانید و سپاه عادل شاه تعاقب آن لشکر نمود جمیع اسباب و اموال و فیل و اسپ بدست آورد بعد ازین فتح متوجه بیدر گردیدند که ملک برید را از قید محاصره نجات دہند و امرای نظام شاہی که به محاصره بیدر مشغول بودند چون استماع نمودند که بہزاد الملک و امرا از سپاه عادل شاه شکست یافته اند ولشکر عادل شاه بصولت تمام متوجه بیدر است دست از محاصره باز داشته بلشکر سید مرتضی پیوستند و چون خبر شکست بہزاد الملک بصلابت خان رسید فرمان سپه سالاری لشکر را باسم سید مرتضی نوشته بہزاد الملک وجمیع امرا را بمتابعت آن سید عالی نژاد مامور گردانید و سیادت پناه امیر شاه میر با امرا و سپاه قطب شاہی بدایشان ملحق گردیده لشکر نظام شاہی را پشت استظہار بآمدن سپاه دشمن گاه قوی گردیده متوجه نلدرک کشتند و چون بحوالی آنحصار رسیدند لشکر عادل شاه قدم درمیدان امبادرت نہاد از جانبین نایره جدال التہاب یافت سپاه حضرت سلیمانی بجمله کوه شکوه لشکر مقابل خود را از جای برداشته مردم نظام شاہی نیز از طرف دیگر حمله آورد سپاه عادل شاه را منہزم ساختند وآن لشکر خود را به قلعه نلدرک رسانیده آنحصار را پناه خود گردانیدند وہمچنین چند روز میان آن دو سپاه آتش قتال فروزان بود و مردم عادل شاہی قلعه را پناه خود ساخته صف آرای میکشتند و چون بر امیر شاه میر وسید مرتضی ظاہر گردید که سپاه عادل شاه قلعه را پناه خود ساخته مردوار قدم بمیدان اجدال نمی نہند مقرر نمودند که چون اکثر مردم عادل شاه و این جماعت اندور و بیجاپور چند لشکری ست در نصف شب کوچ نمود پیش از آنکه سپاه عادل شاه خود را بحصار بیجاپور رسانند آنقلعه را محاصره نمایند بناء علیه دردل شب کوچ کرده بجانب بیجاپور متوجه گشتند جاسوسان سپاه عادل شاه را ازاندیشه امراء آن دو بادشاه آگاه گردانیده آنجماعت ہم درآن شب از راه دیگر

بسرعت ہرچہ تمام تر خود را بحوالی بیجاپور رسانیدہ درکنار خندق نزول نمودند وسید مرتضی وامیر شاہ میر کمربکین امرای حبیس بستہ بساز تمام متوجہ آوردگاہ گردیدند و از انجانب اخلاص خان و دلاور خان بالشکر ہای بیجاپور فوج فوج از دروازہ بیرون آمدہ از طرفین نیران قتال اشتعال پذیرفت و تیغ زمرد مثال درانہدام بنای حیات مثال یافتہ بلند قامت شور روز قیامت ظاہر گردانید و چون صدمات حملہ رزم آزمایان متواتر گشت نزدیک آن رسیدہ بود کہ مقصوری بلشکر نظام شاہ راہ یابد دران حال جمیع از جوانان نامی حضرت سلیمانی علم مردانگی برافراختہ بضرب شمشیر آبدار مخالفان را از جای برداشتہ داستان رستم دستان را منسوخ ساختند و دو فیل مست آتش پارہ وکوہ پارہ نام را کہ استظہار لشکر عادل شاہ بود پژاد نمود دشمنان تا دروازہ قلعہ دوانیدند و مردم نظام شاہی قوت دست دادہ بفتح و فیروزی باردوی خود مراجعت نمایند روز دیگر امرا وخوانین بدستور معہود آماد پیکار گردیدہ صف آرای کشتند وامرای حبش نیز فوج فوج از دروازہ بیرون آمدہ چون روز پیش از سپاہ ظفر پناہ دستبرد مردانہ دیدہ بودند از حوالی حصار قدم پیش نہاد درین اثنا خبر بخوانین حبش جاسوسان رسانیدند کہ سیادت پناہ میرزینل کہ از جانب حضرت سلیمانی بتسخیر ولایت کاکن و ناکاوی قلعہ کلکور نامزد شدہ بود انولایت را مسخر ساختہ باخزانہ واذوقہ بسیار بسپاہ نصرت شعار متوجہ است امرای حبش صلاح درآن دیدند کہ قبل از وصول میرزینل جمعی را باستقبال فرستند تا شبخون بردہ مردم قطب شاہی را بتفرقہ مبدل سازند بنابریں میرزا انورالدین محمد نیشاپوری را با پنج ہزار سوار نامزد فرمودند۔

ذکر نامزد فرمودن امیر زنیل بیگ تسخیر ولایت ناکاوی وکاکن وکلکور وفتح آن محال ورفتن بلشکر منصور محارباتی که در آن عرصه روی نموده

بہ تبین این مقال آنکہ پرگنہ کاکن وکلکور و ناکاوی را باچند ولایت وقصبہ دیگر کہ ملک مغفور بضرب شمشیر از کفار گرفتہ بقبضہ تصرف درآورد بودند و وقتی کہ نوبت سلطنت بشاہزادہ سبحان قلی وسید عادل شاہ رسید فرصت را غنیمت دانستہ ولایت مذکور را تحت تصرف دروآورد و چون سریر سلطنت بفروجود حضرت سلیمانی زینت یافت ہمت شاہانہ بتسخیر ولایت موروثی گماشتہ بواسطہ نزاعی کہ مابین بادشاہان دکن قدیم بود تسخیر آنولایت بآسانی میسر نمی گردید درین ایام کہ سرداران عادل شاہ ہریک ولایتی را بتصرف درآوردم اناولا غیری میزدند حضرت سلیمانی انتزاع مملکت موروثی را پیش نہاد ہمت ساختہ عالم خان وکشور خان وحیدر خان سرنوبت را باجمعی از بہادران بسپہ سالاری میرزنیل نامزد فرمودند دولت خان ومیان بدو کہ درآن حین از جانب کشور خان ولایت را متصرف بودند و چون از توجہ سپاہ منصور خبردار گردیدند بعزم جدال باستقبال شتافتہ از حملہ کوہ شکوہ لشکر ظفر اثر منہزم گردیدہ تمام ولایت کاکن و ناکاوی وکورولی بتصرف اولیای دولت درآمد و امیر زنیل در ہرقصبہ تہانہ داری مقرر فرمود متوجہ قلعہ کلکور گردید وبمجرد رسیدن آنحصار را احاطہ نمود مسخر ساخت و بعداز فتح آنقلعہ جاسوسان خبر رسانیدند کہ یکصد و پنجاہ زنجیر فیل عادل شاہی کہ در ساغر بود بجانب بیجاپور می برند و امیر زنیل و امرا بارادہ گرفتن فیلان بجانب ساغر یلغار نمود چون امرای عادل شاہ برین اطلاع یافتند فیلا نرا برگردانیدہ بقلعہ ساغر بردند وسید اشرف بادو سردار برکی و سہ ہزار سوار بعزم محاربہ از قلعہ بیرون آمدہ صف آرای گردیدند وجمعی کثیر از برکیان را سپاہ منصور برخاک ہلاک

انداختہ سید اشرف را دستگیر نمودند و قصبہ ساغر سوختہ متوجہ بل اکثیر گردیدہ آنرا نیز مسخر ساختند و بعداز تسخیر ولایات برقلعہ ایتگیر رفتہ باسرداران عادل شاہی جنگ نمود بفتح اختصاص یافتند و جمیع ولایات موروثی حضرت سلیمانی را انتزاع نمود حقیقت فتوحات راباپایہ سریر عرضداشت نمودند و چون مضمون عرضہ داشت میر زنیل بسمع اشرف رسید ہر یک از امرا را مشمول عواطف خسروانہ ساختہ فرمان ہمایوں باسم زنیل بیک شرف اصدار یافت کہ مبلغ یک لک ہون و دہ ہزار کھنڈی غلہ از ولایات مفتوحہ سامان دادہ باامرا و سرداران خود را بسپاہ نامزد بیجاپور رسانند میرزنیل بموجب امر اشرف باخزانہ وغلہ بجانب لشکر منصور توجہ نمود و مردم عادل شاہی از توجہ سپاہ منصور خبردار گردیدہ موازی پنجاہ ہزار پیاد از گلبرگہ و ساغر و نلگونده جمع گردیدہ در موضع الملہ راہ برسپاہ منصور گرفتند امرای نامدار چون جرات کفار را مشاہدہ نمودند علی خان وکشور خان و طاہر محمد خان و رحیم داد پٹھان و حیدر خان سرنوبت متوجہ رزم کفار گردیدہ موازی کہ دو ہزار پیاد بقتل آورد بفتح و نصرت ازآن مقام کوچ نمودند مرتبہ دیگر سی ہزار پیاد از مردم دانگر و کردمہ وگلبرگہ کہ جمع شدہ بعزم شبخون و دست برداز اطراف ہجوم آوردہ کار برلشکر منصور دشوار ساختند امیر زنیل امرا را دلداری دادہ بدفع آنجماعت ترغیب نمود امرا حملہ آوردہ بیمن اقبال بیزوال کفر را شکست دادہ موازی پانزدہ ہزار از آن تیرہ بختان راطعمہ شیر شمیر ساختہ متوجہ لشکر فیروزی اثر گردیدند و چون این اخبار بامرای حبش رسید میرزا نور الدین محمد را باپنج ہزار سوار از بیجاپور نامزد فرمودند کہ برلشکر میرزنیل شبخون بردہ نگذارد کہ زروغلہ بسپاہ منصور رسانند و میر شاہ میر وسید مرتضی بعد از اطلاع برین احوال فی الفور پنج ہزار سوار را از ہر دو سپاہ گزیدہ بمقرب مرزا انور الدین محمد نامزد فرمودند و در شب دویم آن دو سپاہ برخوردہ بسیاری از دلیران جانبین مجروح و زخمدار گردیدند و سپاہ بیجاپور را ہراسی برخاطر راہ یافتہ گسستہ عنان بصوب بیجاپور توجہ نمود میرزنیل بفیروزی بلشکر منصور ملحق گردید و ہم درآن آیام کشور خان و عین الملک کہ از امرای معتبر عادل شاہ بودند از خوانین حبش آزردہ خاطر شدہ از میر شاہ میر وسید مرتضی قول گرفتہ داخل لشکر منصور گردیدند بدان سبب فتوری تمام بشوکت امرای حبش راہ یافتہ بالضرورت

از درمکر وحیله درآمده خفیه کس پیش سید مرتضی فرستادند وتعهد نمودند که شاه ابوالحسن ولد شاه طاہر راہ کہ یکی از قلاع محبوس بودند بیجاپور طلب داشتہ بدستور قدیم منصب پیشوای بدورجوع فرمایند مشروط اینکہ سید مرتضی درمقام قید شاہ میر وخرابی سپاہ حضرت سلیمانی درآید سید مرتضی را چون بشاہ ابوالحسن محبت وخویشی بود و بواسطہ خلاصی و پیشوای اوسعی و جد بسیار مینمود بفریب مردم بیجاپور را زراہ رفتہ مقصود ایشانرا بسمع رضا اصغا نمود یکی از اہل وفاق کہ برتدبیر ارباب نفاق اطلاع داشت مضمون معاہدہ را بامیر شاہ میر تقریر نمود سید مشار الیہ چون برتدبیر مردم بیجاپور وقوف یافت کتابتی متضمن صدکونہ امید وبیم بخوانین حبش نوشتہ ارسال داشت و از موافقت باسید مرتضی تخویف وتحذیر نمود اختلاف درمیان ایشان ظاہر گردانید و چون خاطر از مرنفاق امیران بیجاپور جمع گردانید باسید مرتضی ملاقات نمود حقیقت اتفاق را بمبالغہ تمام استفسار نمود سید مرتضی چون دانست کہ امیر شاہ میر بیان نمود میر مذکور سودای فاسد دشمنان را بعبارت دلپذیر خاطر نشین سید مرتضی نمود ندامت و پشیمانی عاقبت آنرابدل ساخت چنانچہ سید مرتضی از معاہدہ باخوانین حبش پشیمان گشتہ بتجدید مبانی محبت رابا میرشاہ میر بایمان موکدومشید ساخت و چون امرای حبش ازین مقدمات خبردار گردیدند طایفہ پر گیانرا کہ موازی دہ ہزار سوار بودند نامزد نمودند کہ از راہ آمد وشدواذوقہ برسپاہ منصور بستند و بدین سبب قحطی درلشکر ظفر اثر پیداشدہ کار بغایت دشوار شد لاجرم سپہ سالاران مصلحت درترک محاصرہ دیدہ متوجہ خرابی ولایت گردیدند و اکثر شہرہا و پرگنات رامثل گلبرگہ ومرچ ورای باغ و ہونکوی وسالہ وستارہ واکثر قصبات معتبر ومواضعی کہ برکذر لشکر فیروزی اثر بود زیروزبر گردانیدند وعزیمت تسخیر قلعہ نلدرگ رامصمم ساختہ اعلان ظفر انجام بدانصوب برافراختند سید مرتضی وامرای نظام شاہ صلاح درآن دیدند کہ میر شاہ میر متوجہ دارالسلطنۃ گردیدہ از خدمت حضرت سلیمانی التماس نماید کہ چون فتح قلاع بغیر سایہ اقبال بادشاہی کہ ظل الٰہی است رونمید ہد پای جہان کشای در رکاب آورد بجانب نلدرک رایت نصرت آیت را برا فراز دو چون موضع نندگام نزول سپاہ واقع شد فرمان ہمایون بادشاہ سکندر نشان واسطہ امن وامان ابوالمظفر محمد قلی قطب شاہ مبنی برخبر کدورت اثر

حضرت فردوس مکانی و نشستن براورنگ سلطنت و جہان بانی باسم امیر شاہ میر و امرا و خوانین رسید امیر شاہ میر مضمون آن خبر را از جمیع امرا و سرداران مخفی داشتہ سید مرتضی و جمشید خان و خداوند خان و بحرین خان و بہزاد الملک را طلب نمود در مجلس خاص برزبان آورد کہ اگر مدعا و مقصد شما این است کہ متوجہ حدمت سلیمانی گشتہ التماس توجہ رایات ظفر آیات بدین صوب نمایم باید کہ خاطر را از ممر کید مخالفان جمع فرمود قسم یاد نمایند کہ اصلاً بہ سخنان اہل فساد در مقام دشمنی بالشکر منصور حضرت سلیمانی در نیامدہ سر رشتہ محبت را از ہم نگسلید تا مطمئن خاطر گردیدہ متوجہ دارالسلطنت شوم سید مرتضی و باقی امرا از روی صدق و اخلاص بہ نحوی کہ مرضی امیر باتدبیر بود سوگند غلاظ یاد نمودند بعد از آن امیر شاہ میر خبر انتقال شہریار جنت آشیانی و برتخت نشستن مہر سپہر سلطنت و اقبال را اظہار نمود امرا و خوانین در رسوخ برعہود پیش و حال کمال مبالغہ بجا آورد بتجدید بیعت باشہریار زمان تازہ گردانیدند و میرک معین سبزواری از جانب سید مرتضی جہت مراسم تعزیت ولوازم تہنیت متوجہ درگاہ والا جاہ گردید۔

ذکر انتقال شہریار فلک اقتدار ابراہیم قطب شاہ بجوار رحمت الہ

چون خاطر حضرت سلیمانی از ممر تسخیر ولایات کفار جمع گردید سیادت پناہ میر شاہ میر را بامداد سپاہ نظام شاہ نامزد فرمود بود رای راو برہمن را کہ بوفور عقل وحسن منظر انصاف داشت درامور ملک مطلق العنان گردانیدہ عزیز الملک وشریف الملک و برلاس خان و افضل خان وجمع از مردم معتبر را بادہ ہزار پیاد ونفیری و دمامہ و ہزار نفر چراغچی وشعلہ دار حوالہ خدمتش فرمود ہر روز ربع سیر مشک وعنبر وعود و دومن صندل و انواع خوشبوی ولبان مرحمت شد قرب و اعتبار آن کافر درنظر حضرت سلیمانی

بمرتبہ رسید کہ مافوق آن متصور نتواند بود و در اواخر ایام حیات آن بادشاہ معدلت گستر کافر مذکور باسپاہ ولشکر برسر بتخانہ در سرحدی مرتضی نگر واقع بود بانواع بتہای طلا ونقرہ و جواہر و لالی آراستہ باعلوی کفر رفتہ ساکنانش راباآتش قہر سوختہ موازی یک لک ہون دیت بسیار از طلا ونقرہ کہ بہ تمثال آدمی وصور شیر و میمون بود بجہت سرکار اشرف بضبط و قید درآورد و سہ لک ہون دیگر از ولایات وصول نمود باتحف و ہدایای بسیار متوجہ خدمت انشہر یار گردید و در وقت گذرانیدن تحف چون نظر انور خاقان معدلت گستر برآن صور بیجان افتاد فی الفور تب محرق عارض ذات قدسی صفت شدہ از نظر درجہ اعتدال انحراف یافت و بربستر ضعف و ناتوانی افتاد و روز بروز مرض اشتداد یافتہ ہر چند طبیبان مسیحا دم در معالجہ کوشیدند چون قضا کار ساختہ بود اثری برآن مترتب نگشت وآفتاب دولت آنشہر یار درکسوف زوال افتاد ندای ارجعی الی ربک راضیۃً مرضیہ را لبیک اجابت گفتہ در روز پنجشنبہ بیست ویکم ربیع الثانی سنہ ثمان وثمانین وتسع مایہ بعد از ظہر ازین دارفنا بعالم بقا خرامید وتمام شاہزادہا وامرا وخوانین درآن مصیبت کہ ابواب غم والم ومحنت برروی خلایق کشاد بود جامہ ہا چاک زدہ قانون خوشدلی را بنوای نالہ وافغان درہم گشتند و بادیدہ ہائی گریان و ولہائی بریان بہ تغسیل وتکفین جسد ہمایوں او پرداختہ بباغ لنگر کہ مدفون در روضہ منور این دودمان خلافت نشان است نقل نمود مدفون ساختند وآن بادشاہ مغفرت پناہ راحق سبحانہ وتعالیٰ سہ فرزند کرامت فرمود بود اما آنچہ بحد بلوغ رسیدہ بودند شش پسر و سیزدہ دختر بودند از پسران اول عبدالقادر کہ بشاہ صاحب مشہور بود وآن شہریار دختر یکی از پیرزادہ ہارابعقد مشار الیہ درآورد جشن عظیم ترتیب دادہ جمیع امرا و خوانین بلکہ سایر لشکر بخلعت شاہانہ سرفراز نمود بنا بر مصلحت امور ملکی آن شاہزادہ را در قلعہ دیور کنڈہ نگاہداشت و چون سن شاہزارہ مذکور بہ بیست و یک سالگی رسید مزاج شریفش از حال صحت انحراف جستہ در بستر ناتوانی افتاد وسعی اطبا کہ از حضور ہمایوں باتفاق امین خان روانہ گشتہ بودند مفید نیفتاد آن شاہزادہ داعی حق را لبیک اجابت گفت و جنازہ اش بلنگر فیض اثر آوردہ درمحل مقرر مدفون ساختند دویم میرزا حسین علی کہ بزیور علم وفضل آراستہ بود واز علم منطق وحکمت بہرہ تمام داشت در

وقت فوت پدر بیست سالہ بود و بعدازآن واقعہ روزی درزمان شہریار کامگار محمد قلی قطب شاہ باجمعی ازمخصوصان بارادہ سیر بیرون آمد آنشاہزادہ راہوش شنادست دادہ بحوض نامم پلی بشنا مشغول گردید چون آب زورین بود در اثنای شنا آنشاہزادہ را در بود و چون آن خبر بمحمد قلی قطب شاہ رسید بسرعت تمام خود را رسانیدہ جمعی را در آب انداخت تا میرزا را بصد تشویش بیرون آوردند و چون قضا کارخود ساختہ بود درلنگر فیض اثر مدفون گردید عمر شریفش بیست وشش سال بود واین قضیہ درمحرم سنہ اربع وتسعین وتسعمایہ روی نمود سیوم بادشاہ جہان پناہ محمد قلی قطب شاہ کہ احوال ہمایونش انشا اللہ در مقالہ چہارم مذکورہ خواہدشد چہارم میرزا عبدالفتاح کہ دروقت فوت والدعلی مقدار سیزدہ سال داشت و بعدازآن درعلم قرات بی بدل زمان گردید و چون سن شریفش بہ بیست و ہشت رسید درسنہ ثلث والف بعلت صرع درگذشت تولدآن۔

شاہزادہ درسنہ خمس وسبعین وتسعمایہ بود یکی
ازشعرا تاریخ تولدش این ابیات درسلک نظم کشیدہ

ایزد بشہ زمانہ فرزندي داد　　شدخاطرشاہ ازان بسی خرم وشاد
ازنخل مرد چون گل تازہ شکفت　　تاریخ طلب کن ازگل نخل مراد

پنجم میرزا محمد خدابندہ کہ باحضرت محمد قلی قطب شاہ از یک مادر بودند درشجاعت ودلاوری مانند پدر بزرگوارخود بود ہنگام رحلت والد عالیمقدار دوازدہ سال داشت و درزمان سلطنت محمد قلی قطب شاہ مدتی سی سال بعیش وسرورگزرانید آخر باغوای بعضی ازمفسدان از جادہ مستقیم یکجہتی وخلوص با برادر انحراف جستہ بعضی ارادت کہ بحسب شرع وعرف مذموم بود بر خاطر قرار دادہ بموجب آلفتنہ اشد من القتل درسنہ ثمان وعشر والف درقلعہ گول کندہ محبوس گشت وبموداى من البیر لاحیہ فقد وقع فیہ در

محرم سنہ عشرین و الف در گذشت ششم میرزا محمد امین کہ ولد اخیر حضرت سلیمانی بود آنشہر یار مغفور تعلق و محبت تمام و توجہ خاطر بی نہایت بان گوہر درج سلطنت داشت چنانچہ در وقت سنت آنشاہزادہ جشن عظیمی ترتیب دادہ قریب بہ دولک ہون صرف نمود جمع امرا و سپاہ را بخلع شاہانہ نواختہ مدت چند روز بساط انبساط بگسترا نیدو آنشاہزادہ بحسب عقل و تمیز کمالات ذاتی واوصاف حمیدہ درمیان جوانان ممتاز ونمایان بود و جنت آشیانی محمد قلی قطب شاہ را نیز نہایت توجہ والفت بشار الیہ بودا کثر واوقات بمنزل آنشاہزادہ تشریف می بردند وشاہزادہ مذکور در وقت فوت پدر بزرگوار نہ سالہ بود و چون سن شریفش بہ بیست و پنج رسید باجل طبعی در گذشت امید کہ

جانش مقیم روضۂ دارالسرور باد　　خلوت سرای مرقد او پرز نور باد

و مدت سلطنت حضرت سلیمانی فردوس مکانی سی سالہ و نہ ماہ بود وعمر شریفش بہ پنجاہ و یکسال رسیدہ بود۔

ذکر شمہ از خصایص ذات قدسی صفات آن بادشاہ غفران پناہ

چون توصیف مفاخرہ ومجاہدات بادشاہ مغفور کہ چون آفتاب در اقطار عالم مشہور است بدستیاری نطق متعذر وممتنع است لا جرم بعجز اعتراف نمودہ شمہ از مناقب آنحضرت را باین نوع ایرادمی نمایند کہ چون تخت سلطنت از وجود ہمایونش زینت یافت باوجود حداثت بنفس اقدس بکلیات و جزئیات امور جمہور پرداختہ در ترافیہ احوال سپاہانی و رعیت بنوعی میکوشیدند کہ مزیدی بر ان متصور نتواند بود و بنجوی در تفتیش احوال و لایت سعی میفرمود کہ اگر مردی بازنخویش در بستر استراحت سخنی گفتی ہمان لحظہ بسمع اشرفش رسانیدند

اگر بر سنگ خوردی نعل شبرنگ　　وزان شراری جستی از سنگ

هنوز آثار گرمی با شرربود　　کزان در مجلس شیرین خبر بود

و آنچه حضرت را در ضبط ملک و ملت دست دادهدر هیچ تاریخی کسی نشان نداده از ابتدای اقبال باانتهای استقلال در هیچ معرکه شکست برلشکر آنشهر یار نیفتاده و در سفر و حضر همواره اهل فضل وهنر درخدمتش میبودند و در مجلس همایون بمباحثه علوم دینی پرداخته در تحقیق مسایل یقینی شرایط اهتمام بجا می آوردند و عدالتش بمرتبه بود که در آن ایام خجسته فرجام اگر ضعیفه طشتی پر از زر بر سر نهاده از دارالسلطنته گولکنده تا اقصای بنگاله و احمدنگر و بیجاپور رفتی احدی راز هره آن نبودی که سر براه برو گرفتی و باوجود آنکه مردم تلنگانه درفن دزدی از راهذان زمانه ممتاز اند از بیم سیاستش نام دزد بر زبان احدی نمیگذشت و در تمام ولایتش بهر طریق از کسی چیزی فوت نمی گشت و از جمله فتوحاتی که آنحضرت را دست داده فتح قلاع وحصون قاسم کوشه و راجمندی و کندبیر است و از طراز کسوت مآثر آنحضرت ارتفاع آئینه وعمارات و بقاع حرات و احداث بساتین جنت آئین وعمارات قلعه دارالسلطنته گولکنده و هم چنین باغ ابراهیم شاهی و باغ گلشن ولنگر دوازده امام (۱۲) علیهماسلام وحوض حسین ساغر و کتوره بدویل و کالا چبوتره و گولکنده و مساجد و مدارس و آئینه وعمارات عالیه مقام که بیمن اهتمام آنحضرت اهتمام یافته و در ایام معدلتش تلنگانه مصر جامع گشته از اقصای ترکستان غربا و نجبا بامید عاطفت این شهر یار تحف و نفایس آورده آنچه بسرکار فیض آثار میدادند همانروز قیمت گرفته بتشریفات شاهانه سرفراز شده مقضی المرام مراجعت مینمودند و اگر تاجری حیوانی برای سودامی آورده و در راه تلف میشد قیمت آنرا از خزانه ادا میکردند و همه روزه خوان نعم آنحضرت گسترده اند بسیاری اطعمه و اشربه الوان وحلویات وفواکه گوناگون جیب و کنار از مال مالا مال بود الحمدلله که این شیوهٔ مرضیه درین خاندان عالی شان روز بروز در تزاید و تضاعف است انشا الله تعالیٰ تا انقراض زمان در ترقی خواهد بود۔

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

در ذکر احوال اعلیٰ حضرت قطب و فلک سلطنت و کامگاری ماہ آسمان عظمت و شہر یاری مرکز دایرۂ شوکت و جہانداری بادشاہ صاحبقران گیتی پناہ المتخلص بعنایت الملک الہہ ابوالفتح محمد قلی قطب شاہ

بر شہسواران میدان ادراک روشن مبرہن است کے حق سبحانہ تعلیٰ نام قوام عالم بکف قدرت سلاطین با داد و دین سپردہ انتظام احوال بنی آدم را بوجود پر وجوہ ایشان منوط و مربوط گردانیدہ است پس ہر آئینہ بر سریر سلطنت خالی نمودہ عازم مملکت بقا گردد شاہنشاہی بعوض بر مسند خلافت متمکن گردیدہ و ارکان دولت را از انہدام اختلال ایمن گرداند بنا علیہ چون شہریار عدالت شعار ابراہیم قطب شاہ ازین جہان فانی متوجہ ملک جاودانی گردید امرا و ارکان دولت بسلطنت خلف صدق آنشہر یار اعنی اعلیٰ حضرت سلیمان شوکت فریدون حشمت سکندر جاہ در دریای عظمت و اقبال مہر سپہر سلطنت و اجلال خاقان الزمانی ظل سبحانی بادشاہ خلایق پناہ ابوالفتح سلطان محمد قلی قطب شاہ کہ از برادران بہ جمیع صفات صوری و معنوی ممتاز بود ہم داستان شدہ بشرف متابعت و متابعتش مشرف گردیدند و منجمان دقیقہ شناس در اختیار جلوس آنحضرت بر سریر سلطنت نہایت دقت بجا آوردہ ساعتی کہ طالع فرخندہ اش در از دیار سواد جاہ و جلال نوید بخشد اختیار فرمودند و در آن ساعت سعادت بخش افسر شاہی و سریر صاحب کلاہی بفر وجود فایض الجودش مشرف و مباہای گشتہ خلایق زبان بہ دعا و تہنیت گشودند

که شاه جهان جاودان شاد باد　　دلش خرّم و ملکش آباد باد
فلک تا بود سحل گاه ملک　　بوده نیک و بد ز اقتضای فلک
همه نقد گیتی نثار تو باد　　عروس جهان در کنار تو باد

و چون خاقان بلند مکان بر تخت جهانبانی و مسند کشورستانی صعود فرمود ارکان دولت و اعیان حضرت و علما و فضلای شریعت را بانواع عنایت بادشاهانه واصناف عواطف خسروانه ممتاز فرموده جناح مرحمت و عدالت بر مفارقت بنی نوع انسان بگسترانید و ابواب شفقت واحسان بر روي خواص وعوام گشود جمهور برایا از سپاهی و رعایا در مهاد امن وامان مرفه الحال وفارغ البال آسودند وقواعد عدل وانصاف بنوعی مشید گردیده بنای ظلم وستم مهندم شد

نکردی هیچ کس از ظلم و فریاد　　قبای گل نگشتی پاره از باد
بجز مطرب کسی ره زن نبودی　　برهنه کس بجز سوزن نبودی

ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب قلعه نلدرک

چون خالق انس و جان مفاتیح سلطنت تلنگانه را بقبضهٔ اقتدار شهنشاه زمان وخسرو دوران محمد قلی قطب شاه داد فرمان همایون مشتمل بر عنایات شاهانه وتشریفات خسروانه بجهت شاه هدایت دستگاه امیر شاه میر وامرا وخوانین با امداد نظام شاه محاصره نلدرک نمود بودند مصحوب محلدار حضور فرستاده شد و چون امیر شاه میر بر مضمون فرمان اطلاع یافت هر ایک از امرا وخوانین را تشریفات شاهانه پوشانیده بنوید مرحمت از جانب شهریار نوجوان امیدوار ساخت و بتدبیر کامل سپه سالار وامرا وخوانین نظام شاهی را به بیعت شهریار جهان آورده مبانی وفاق را بتجدید عهد و پیمان مشید گردانید از جانب نظام شاه میرک معین سبزواری که بلطف طبع و اوصاف حمیده مشهور بود جهتہ مراسم تعزیت ولوازم

تہنیت مقرر گشتہ بعد از طی منازل بشرف ملاقات مشرف گردید متعاقب شاہ ذیجاہ بنابر صلاح ملک و مال لشکر منصور را در حوالی نلدرک گذاشتہ متوجہ پایۂ جلال گشت و چون بشرف بساط بوسی معزز شد بادشاہ عالم مقدم سادات را مکرم داشتہ حل و عقد امور سلطنت را برای صواب نمای او مفوض گردانید و بعد از اعانت حمایت تعظیم و توقیر شاہ میر آنشہر یار از کیفیت محاربات و فتوحات لشکر پرسید شاہ بعرض رسانید کہ از روز عزیمت تا امروز چند ولایت و قلاع مستحکم کہ بسرحد ممالک محروسہ نزدیک است در تحت تصرف آمدہ ولایت کاکن و ناکاوی مفتوح گشتہ است و بعد از این فتوح لشکر بحر جوش رعد خروش را در کنار قلعۂ نلدرک گذاشتہ بنابر صلاح دولت بصوابدید امرا و خوانین نظام شاہی متوجہ درگاہ گردیدہ ام آنچہ تمہید و قواعد ملک و استیصال دشمنان دخیل باشد بعرض رسانیم آنگاہ معروض داشت کہ در ابتدای حالی کہ مسند جہانداري بفروجود بادشاہ زمان زیب و زینت گرفتہ است اعادی را مقہور باید گردانید و در وسعت ولایت و مملکت کہ ہر آئینہ موجب استحکام مبانی سلطنت دست دادہ سعی موفورہ بظہور باید رسانید والحمدلِلہ کہ شوکت حشمت بمرتبہ ایست چرخ برین مطیع و منقاد و خلایق بدل و جان دولتخواہ و وفدوی این درگاہ اند امرای احمد نگر شرایط بندگی بجا آوردہ امید بر شاہراہ رایت نصرت دارند کہ در رکاب ظفر انتساب خدمت شایستہ بتقدیم رسانند و چون ہمت قضا قدرت با استیصال مخالفان گماشتہ گردد عروس فتح چہرہ گشودہ ہ اولیای دولت بنصرت و ظفر اختصاص خوہند یافت

بسنگ تفرقہ خواہد خراب گشت آری بنای قصر عدو گر چہ آہنین باشد

چون مدعیات شاہ ذیجاہ محض دولتخواہی و استقرار سلطنت بود خسرو زمان نظر بر صلاح وقت نمود بسمع رضا اصغا فرمودہ با حضار امرا و سپاہ فرمان عز و صدور یافتہ در اندک فرصتی لشکری بعد دو حملہ چون باران وسیل بہاري بدرگاہ جہان پناہ حاضر گردیدند و بعد از اجتماع این گروہ پرشکوہ بادشاہ زمان از مستقر عز و جلال عنان بیکران بصوب نلدرک معطوف گردانید و چون مابچہ رایت منصور از توابع قلعۂ نلدرک طالع گشت سید مرتضی و جمشید خان و خداوند خان و بحری خان و بہزاد الملک و امرا و خوانین

نظام شاہی و قطب شاہی را از توجہ رایات ہمایون حیاتی تازہ حاصل گشتہ دو سہ (۳) منزل باستیصال موکب ہمایوں جاہ وجلال شتافتہ بسعادت پای بوس فایز گردیدند بادشاہ خلایق پناہ سید مرتضی و امرا وخوانین نظام شاہی رابعنایت شاہانہ نواختہ بخلع خاص و کمرہای مرصع و اسپ بازین زرہر یک را فراخور حال اختصاص بخشید وآنگاہ امرا و وزرا با سپاہ کشور در رکاب ظفرانتساب بعزم تسخیر قلعۂ نلدرک توجہ فرمود بعد از وصول' اطراف آنحصار را چون دایرۂ محیط مرکز شود احاطہ نمودند خان زمان بجہت تعین موضع جنگ پای در رکاب جہانگشای آورد بسان شہسوار انجم بردور آنحصار گردیدہ یک جنب آنرا کہ آب احاطہ کردہ بود جہت نصب نمودن توپ اختیار فرمود و توپہای بزرگ مثل توپ حیدری ومحمدی و نہ گزی نظام شاہی وتوپ لیلیٰ مجنون انداز ان ماہر درآن مقام نصب نمودند وزیر خان سردار کہ از جانب عادل شاہ درآن قلعہ حاکم بود با جمعی از دلیران پرخاش جوی مستعد جنگ وجدال گردیدہ از دو جانب نیران محاربہ اشتعال یافت و مدت دو ماہ آتش پیکار و کین از بالا و پائین فروزان بود از ضرب پیکان الماس نشان وتوپ وتفنگ' آتش نخلستان وجود دلیران سوزان و ہر روزہ از طرفین ہنگامۂ نبرد راکرم ساختند ساکنان قلعہ گاہی قدم از دروازہ بیرون نہادہ فدای وارمیکوشیدند و چند مرتبہ بہادران بادشاہان جہان پناہ وشجاعان مرتضی نظام شاہ مخالفان را تا دروازہ قلعہ دوانیدہ جمعی کثیر را مجروح ومقتول گردانیدند و چون بروج آنقلعہ درنہایت استحکام بود چہرۂ فتح وظفر درنقاب درنگ ماندہ بسیاری از دلیران میدان جنگ ازضربت تیر وسنگ رخت ہستی بسرحد عدم کشیدند شہر یار گردون وقار چون تسخیر آنحصار رابغایت دشوار دید بخاطر ملکوت ناظرین رسید کہ علاج انہدام آنحصار درضرب صاعقہ بار است لہذا فرمان قضاجریان بنفاذ پیوست کہ توپچیان بضرب توپ قیامت آشوب تزلزل در بنای آن سد سکندر اندازند۔

چو استاد دانندہ دستور یافت — بدانند کی در پی ان شتافت
یکی اژدر آورد از ہفت جوش — کہ از سنگ خارہ بر آرد خروش
بنوعی کہ دانست طوری کہ خواست — بران رخنہ کردش از دور راست

ز دانش برآن برج دوزخ درون　　از و گنبد سنگ آمد برون
چون بر منجنیق آمد از وی خراش　　همه سنگ در قلعه شد پاش پاش

چون از کوب توپ بروجی که مانند سد یاجوج بود بطریق نسج عنکبوت مشبک ومفروح گردید سکانحصار کشف وار بدرون قلعه خزنیده متزلزل خاطر گردیدند سید مرتضی سپه سالار نظام شاه را بخاطر رسید که چون لشکر ظفر اثر حصار را مسخر سازند تمام زن وفرزند مسلمانی دران وطن دارند اسیر و دستگیر خواهند گردید بنابران مکتوبی بر مواعید ونصایح به وزیر الممالک وسرداران حصار فرستاده او را از وخامت مخالفت تخویف فرمود وزیر الملک این خبر وسخن ناصح مشفق را نشنوده ابواب مخالفت زیاده بر سابق گشود وچون این خبر به مسامع اجلال رسید تسخیر قلعه را پیش نهاد همت ساخته امر فرمود تا توپچیان باقی حصار را بضرب توپ ویران سازند وتمام حشم بانباشتن خندق اشتغال نموده ساخته کار براهل حصار تنگ گردانند بنابرین سپاه دوکشور آلات قلعه گیری سامان نموده روی به تسخیر قلعه ثریانظیر آوردند و چون سوار را محل آمد وشد تنگ بود چون سپهر پیاده رو دست از اسپ باز داشته پای درمیدان محاربه نهادند وجمعی از دلیران سپرها برسر کشیده خود را بپای حصار رسانیدند واهل قلعه صندوق ها که از سنگ و باروت ترتیب داده بودند برسر آن شیر مردان حوالہ کرده بعضی را ضایع ساختند وتوپچیان بقوت توپ آتشبار دیوار حصار را شکافته ارکان آنقلعه را برخاکسار ریختند وچون دیوار حصار متزلزل گردید دلیران نامدار هجوم آورده خود را برخنه های حصار رسانیدند ونزدیک بآن رسیده بود که کل فتح متبسم گردد که درین اثنا جاسوسان خبر رسانیدند که چند سردار عادل شاهی با هندیان پرگی وموازی بیست هزار سوار برسر بنگاه میخواهند دستبردی نمایند چون امرا وسرداران جمیع درخدمت خاقان زمان بمحاصره اشتغال داشتند ودرلشکر سرداری نبود که درمقام رفع سپاه خصم تواند درآمد درآنروز تسخیر قلعه درحیز تاخیر انداخته امرای نظام شاهی وباقی سپاه دررکاب ظفر انتساب متوجه اردوی همایون گردیدند وزیر الملک واهل حصار چون اکثر برج وبارہ قلعه را از هم شکسته دیدن وتاب مقاومت وقلعه دری نداشتند درمقام حیله وتدبیر درآمده اکثر امرای نظام شاهی بزیور وزرفریب دادند تا وقت گرمی کار

زار دیوارش قلعه بهانه پیش آورده از اطرافی که بعهدۂ ایشان بود محاربه اهل قلعه را در تعویق انداخته سعی در تسخیر نمودند وزیر الملک چون از جانب امرای نظام شاهی خاطر جمع نمود بر سبیل استعجال قاصدی بجانب بیجاپور روانه گردانیده عریضه بدین مضمون ارسال داشت که درین ولا موکب جاه و جلال خسرو جمجاه فلک بارگاه ستاره سپاه محمد قلی قطب شاه بجهته تسخیر قلعه نلدرگ توجه فرموده حصار را محاصره نموده اند و امرای محمد انگر سر بر خط فرمانش نهاده بضرب توپ اکثر برج و بارو دوی قلعه را درهم شکسته کار بر محصوران بغایت تنگ نموده اند اگر از این جانب امدادی بزودی واقع نشود پیش از آنکه در دام بلا گرفتار گردیم کلید حصار را طفیل نفس مال و اهل عیال نموده بقدم اعتذار بیرون خواهم آمد درین باب جواب با صواب را مترصدیم و چون مضمون عریضه وزیر الملک بسمع ارکان دولت ابراهیم عالیشاه رسید باتفاق شاه فتح الله شیرازی که سر آمد دانش در آنزمان بود حقیقت حال را بعرض ابراهیم عادل شاه رسانیدند و معلوم نمودند که چون شهریاری گر فلک قطب سلطنت و کامرانی در تسخیر قلعۂ نلدرک نهایت جد و اهتمام دارند و ولایاتی که بسرحد ممالک آنشهریار متصل است سپاه منصور مسخر ساخته اکثر سرداران مارا منکوب گردانیده اند صلاح دولت درانست که با ظهار مصالحه بنای موافقت را استوار ساخته از صوب خصومت بجانب صلح گرائید ابراهیم عادل شاه را صوابدید دولت خواهان پسند افتاد مکتوبی به این مضمون بخدمت قطب فلک عظمت و اجلال ارسال داشت که چون باری تعالیٰ عزاسمه سلاطین را اشرف انواع موجودات مخلوق گردانیده وجود ایشانرا واسطه نظام عالم ورفاهیت بنی آدم ساخته است اگر سبب غباری که میانه ایشان ارتفاع یابد در مقام یکدیگر در آمده آتش قتال را بر افروزند و هنگام تموج طوفان محاربه چندین هزار صدف تن را از لآی ارواح خالی سازند چون کشتگان صحرای بیداد پیش قاضی بحق و حاکم مطلق دادخویش بخواهند بکدام زبان عذر ایشان توان گفت و چه جواب باایشان مقابله و مواجهه توان نمود تا دادخواه خواهند که بر دهان ایشان قفل خاموشی زند و از آن همه لشکر دریاجوش که تواند که یک شرناکامی را به سپر امداد رد نماید پس به صلاح و صوابدید آن اقرب باشد که غبار انتقام را بآب صلح فرونشانیده ایام حیات و مشرب مسرت را

برصد ہزار سپاہ ورعیت مکدر نگردانندو چنانچہ ازشیم مرضیہ آن عالیٰ حضرت سزد چنان نمایند کہ ہر آئینہ اتفاق دو خاندان قدیم موجب نظام افاق شود وظلال مرحمت احسان بر مفارق ساکنان این بلادگسترده و بروجہی مرآت خاطر عاطر را جلوه گاه آمال محبان شاد و بنوعی نظر لطف و مرحمت برحال ساکنان قلعہ انداز ند کہ موجب وثوق رابطہ طاقت و سبب رسوخ نسبت اطاعت گردد وچون رسولان عادل شاہ نامہ را بوسیلہ مقربان درگاہ بمسامع اجلال رسانیدند وامر وارکان دولت نیز عرضہ نمودند کہ قلعہ ندراک از سرحد ممالک محروسہ دوراست و بعد از تسخیر بسرداران مرتضی نظام شاہ باید گذاشت و عادلشاہ از خدمت خسروانہ آفاق استدعای امداد نمودہ در مقام دوستی و وفاق است لایق بحال دولت ابدی الاتصال آنکہ ترک محاصرہ نمودہ روانہ مستقر سریر سلطنت گردند و مرحمت شاہانہ شامل حال ساکنان قلعہ فرمودہ بر جان و مال واہل وعیال بہ بخشانید رای جہان گشای بادشاہ زمان بعد از استماع فصول خط ندامت بر عزم سابق کشیدہ صواب درآن دانست کہ ترک محاصرہ نمودہ ابواب مرحمت بر روے اہل قلعہ بکشانید بنابرین سید مرتضی و امرا وخوانین مرتضی نظام شاہ را بہ بارگاہ سلطنت طلبداشتہ بتشریفات شاہانہ سرفراز ساختہ رخصت انصراف ارزانی فرمودو ترک محاصرہ نمود در ضمان حفظ ایزدی عنان بکران گیتی ستان بصوب مستقر سریر سلطنت منعطف ساخت۔

آراستن مجلس عیش وسرور عزم شکار نمودن خاقان کشورستان

چون شمای رایت بر محمد آباد گولکندہ سایہ افکند بہمین مقدم ہمایون آنخطہ آرایش گرفت خاطر عالی از تکفل امور سلطنت ومہام سپاہی ورعیت من کل الوجوہ جمع گردید خاطر اشرف بعیش وعشرت مایل گردید مجلس بزم مظربان پری چہرہ آراستہ شد واز نالہ رود آواز سرود بلبل جامۂ وجود را بسان گل چاک می زد وسنگریز در قعر آب چون ذرہ درہوا رقص می کرد ورایحۂ بادگلبوی وبخار بخور بالا

آمدهوای مجلس معطر و معنبر گشت و نور آبگینه شامی ازشوق در دل و جان افروخته صحن چمن را چون نیکوان ختن منور گردانیده درچنین بزمی خاقان جهان گاه جام لباب از دست ساقیان نوشین لب گرفتی وگاهی باده گلگون بر روی پریرویان یا حور عذار نوشیدی

برکف نهاد لعل گز فروغ آن　　اندیشه لاله زار شود دیدهٔ گلستان
خوشبوی تر ز عنبر رنگین تر عقیق　　روشن تر از ستاره و صافی تر از روان
گر بگزرد پري بشب اندر شعاع او　　از چشم آدمی نتواند شدن نهان

وبلبل خوش نوادستان زن رودوسرود گشته بود مانند شیفتگان برسر گلبن بانگ وخروش برآورده که هشیار درموسم گل جز مست نباشد وطوطی زمردین پیکر از زبان لعل و یاقوت لب بستان باغ را پیغام میداد که عامل درفصل بهار جز کاس می خوشگوار نگیرد وخردمند برای دفع خمار چون گل ونرگس جز جام عقیق و قدح زرین نخواهد وسوسن آزاد درصف بندگان بصد زبان میگفت که ذات بیهمال خسرو آفاق تا قیام درچمن عیش وعشرت پایدار باد

در عشرت شاهدان گل رخ　　تا دامن حشر باد باقی
برجیس ندیم و زهره مطرب　　خورشید غلام و ماه ساقی

و بادشاه کشورگشای بعد ازمجلس بزم شکار فرمود پای دولت در رکاب بادپای آتش خوی که درشب تار چون اشک عشاق بر زیر تارموی دویدی و چون او هم شب در روزي بسیط زمین پیمودی در آورده با جمعی ازمخصوصان بجانب کوه وصحرا بیرون رفت و در هرقدمي بزخم تیر خار اشگاف به تجیری و بهر هوای آهوی می انداختی

کند بحکم زپیکان تیر موی شگاف　　هزار تار زیک تار موی در شب تار
چنان به تیر سیاهی ز دیده بر گیرد　　که دیده رانرسد ذرهٔ ازآن آزار

گاه ازکشاد تیر درسینه شرزه وشیر رخنه ها گشادی وگاه ازشمشیر آبگون آتش فنا درخرمن حیات آهوان باد پا انداختی بوز برای دیدن گوران دام آسا همه تن چشم گشته نقطهای عنبرکون برجسم او از خالهاي

مشکین بر رخسار ترکان چین حکایت میگرد و از کمین گاه برق وار جستہ آہوان مشکین ناف کا فوری شکم را از چپ و راست می انداخت وشاہباز بلند پروازش در نشیب وفراز پنجۂ زرین را بخون مرغابی و دُراج خضاب می نمود

شربتی خون از رگ و نخچیر بوزش ناشتا　　افسری شد برسر خرگوش نازش ناگہان

ونازیٔ شیر صولت از حرص دویدن زنجیر بخود میشکست و بناختہای داس شغال سر ہای صبید را مانند کاہ میدرود از ذوق شکار چون باد آتش پای گشتہ کیخت زمین را بخون آہوی نخیر عنابی می نمود

ہوا پر باز بود و دشت پر سگ　　شتابان ہردو در پرواز و در تک

یکی کردہ ہوار ابی پرندہ　　یکی گردہ زمین را بی دوندہ

و چون امرا و مقربان در رکاب خاقان جہان کوہ و ہامون را از وجود جانوران می پرداختند و فضای دشت وصحرا بلکہ روی ہوا را از طیور خالی میساختند و بعد از انکہ شہر یار جہان بدلخواہ خویش شکار نمود بجہتہ آسایش عنان عزیمت بصوب مستقر سریر سلطنت تافتہ تخت بادشاہی را بوجود زیب و زینت بخشید۔

ذکر مخالفت علیخان سُر و نامزد گردیدن امرا و خوانین بجہتہ دفع شر او ونصرت یافتن بر ان کافر نعمت

تبین این مقال بروجہ اجمال آنکہ چون علی خان لر را شہر یار مغفور بواسطۂ شجاعت و دلاوری کہ از و درمعرکہ کارزار نیز رسیدہ بود از مرتبۂ سلحداری بسرداری رسانیدہ بطبل وعلم وخطاب ملک نایبی سرفراز فرمود بمحافظت ولایات مرتضی نگر فرستادہ بود و رای را و برہمن کہ حوالہ دار و صاحب اختیار آنولایت بود و در دادن جاگیر مرغوب اہمال ورزیدہ اہتمام حال علی خان بر وجہ دلخواہ نمونده بود از

تخبیت اورا غبار خاطر بہم رسیدہ بتویلات شیطان باجمی از اشرار کفار بارای بیجانگر ملاقات نمود تسخیر ولایت مرتضی نگر را درنظر او سہل و آسان جلوہ داد موازی سی ہزار پیادہ وسوار بسرداری مکر تیما داماد رای مذکور و پنجاہ زنجیر فیل ہمراہ گرفتہ بطرف کوندبیر متوجہ گردید و چون خبر آمدن علی خان باسپاہ برای راو رسید سردارانی کہ درآن طرف بودند مجتمع ساختہ باستقبال شتافت و در وقتی کہ کفار قلعہ کھمم را محاصرہ نمودہ کار بر اہل قلعہ تنگ ساختہ بودند مجاہدان اسلام رسیدہ نایرۂ جدال را اشتعال دادند و با آنکہ لشکر کفار اضعاف مضاعف بہادران اسلام بودند تاب مقاومت نیاوردہ روی بوادی فرار نہادند و دلیران نامدار کفار نابکار راتعاقب نمودہ ہزار پیادہ بقتل رسانیدند و چار فیل دمامہ سردار کفار را بدست آوردند وعلی خان و بصد محنت جان ازآن مہلکہ بیرون آوردہ خود را بہ بیجانگر رسانیدند و بعد از این رای بیجانگر سخن علی خان را مجال ننہادہ مشار الیہ چون از امداد کفرہ محروم ماند فوجی از اہل شرک وفساد را فراہم آوردہ ہوای ولایت گیری بدماغ فاسد راہ داد و بعد از مدتی درآن زمان کہ خاقان بلند مکان نلدرک را محاصرہ نمود بود عزیمت ولایت مرتضی نگر نمودہ آتش بیداد درآن دیار و بلاد بر افروخت و چون خمیر شہریار جہان برین حال اطلاع یافت ہمت شاہانہ بر دفع او گماشتہ جمعی از دلیران کاردیدہ را کہ نوک شمشیر خونریز شان دردلہای مخالفان چون تیر غمزہ خوبان تاثیر کردی و بسرداری رحیم داد و طاہر محمد خان پنہان بطرف مرتضی نگر نامزد فرمود و سپاہ منصور یکماہہ راہ را بہشت روز طی نمود چون بموضع نندگام رسیدند استماع نمودند کہ علی خان بولایت مکوکند پلی درآمدہ بندگان خدا را بانواع تشویش گرفتار داد ہمت بر دفع او گماشتہ بدان صوب متوجہ گردیدند علی خان چون از توجہ دلیران خبر یافت وبیقین میدانست کہ محاربہ با سپاہ سپاہ منصور جز گوہر حیات را تاراج دادن فایدہ نخواہد داشت با فوجی از ملاعین روی بفرار درآورد رحیم داد ومحمد طاہر خان چون از فرار آنکافر نعمت خبردار گشتند بسان صرصر از عقب او تاختہ گرفتن او را مقصد ساختند علی خان چون دانست کہ سیلاب بلا ازآن قویتر است کہ برگزر آن توان مقام داشت قلعۂ اونیکی را کہ بحال عمارت درآوردہ بود بمردان کار سپردہ بیشہ را پناہ خود ساخت سپاہ منصور چون بقلعۂ مذکور رسید اازآن مخدول اثری

ندیدند روی به تسخیر قلعه در آورد بتائید ایزدی آنحصار را مفتوح ساختند از صغیر و کبیر اثر نگذاشتند علی خانرا خدعه بخاطر رسیده اکثر پیاده های کفار را در گذرگاه کوه و بیشه باز داشته بود چون لشکر منصوره بکوه و بیشه در آمدند کفار از اطراف هجوم آورده بهادران اسلام را درمیان گرفتند و چون دلیران نامدار مجتمع نمودند و جلوریز از پی یکدیگر بشتاب میرفتند چنانچه رحیم داد با اکثر دلاوران از آن رطه گذشته بود و طاهر محمد خان با معدودی درعقب بود ارباب ضلال آثار شجاعت بظهور رسانیده نهایت سعی و کوشش نمودند اما چون تقدیر رقم فنا بر جبین آن مدبران کشیده بود بران کوشش هیچ فایده مترتب نشده نسیم ظفر بر پرچم رایات غازیان ملک رسید کائنات وزیده موازی هزار نفر را به تیغ قهر گذرانیدند و هزار نفر ها اسیر و دستگیر نموده خود را باسپاه منصور رسانیدند دریں حال افضل خان حوالہ دار در موضع ستر اول با هزار بلشکر ظفر شعار پیوست و علی خان چون از گرفتن قلعه و قتل پیادها خبردار گردید متوجه نظام پٹن شده جمعی از سوداگران را که ساکن و متوطن بودند گرفته از نقد و جنس آنچه در تصرف ان بیچاره به زجر بستد در آن حال جاسوسانی که آن مخذول بجهته اختیار لشکر منصور باطراف فرستاده بود خبر رسانیدند که رحیم داد و طاهر محمد خان در جستجوی تو پایانند و کشور خان متصل بدروآزه مرتضی نگر فرود آمده بخواب مستی در غفلت افتاده است علی خاں فرصت غنیمت دانسته بایلغار برسر کشور خان تاخت و در وقتی که بعضی بخواب و برخی به خمار گرفتار بودند برسر ایشان ریخته تمام بنه و لشکر را غارت نموده بطرف امن پول بدر رفت و چون افضل خاں تمام مردم خود را بهمراه رحیم داد بر اثر مخالفان روانه نمود خود به اندک مروی غافل از حیله دشمن قرار گرفته بود علی خان بعداز تاراج کشور خاں برسر افضل خان تاخیر برده تمام بنگاه لشکر اورا نیز بغی داده بجانب سرحد توجه نمود چون خبر جرات علی خاں برحیم داد و طاهر محمد خان رسید برق مثال آتش افروز کینه و جدال گردیده سرراه برآن مخذول گرفتند علی خاں و اتباعش چون گرداب بلا را برخود محیط یافتند بگمان اینکه شاید بدستیاری شجاعت خود را بساحل نجات رسانید قدم ثبات برمفر مجادله استوار داشته فدای وار بجنگ و جدال اشتغال نمودند آخر الامر اشامت کفران شامل حال علی خان و اتباعش گشته بهادران منصور تمام سپاهش را قتیل و اسیر نمودند و بعضی از عساکر منصور به علی

خاں رسیدہ شربت حسام انتقام بدو چشانیدند سریر سودای اورا بریدہ عبرت المناظرین بہر دیار گردانیدند و بعداز این فتح شاہ منصور بہ فیروزی روانہ درگاہ والا جاہ گردیدہ چون بپایۂ سریر رسیدند عواطف شاہانہ شامل حال رحیم داد و طاہر محمد خان گشتہ رحیم داد بہ خطاب علم خانی اختصاص یافت و ہریک از بہادرانی کہ آثار شجاعت بظہور رسانیدہ بودند بزیادتی مشاہرہ ممتاز گشتہ بانعام وتشریفات بادشاہانہ سرفراز گردید۔

ذکر میزبانی وعیش نمودن خاقان کشورستان

بادشاہ سلیمان جاہ از مصلحت نلدرک مرجعت نمودند و سرادق جہان پناہ از بانوی کہ متکفل تدبیر منزل تواند گشت خالی بودرای مبارک بہ مقتضای تناکحوا تناسلو بہ نکاح و زفاف رغبت فرمود و چون قبل از آن ہمای ہمت شہریار زمان را سایۂ التفات کریمہ حجرہ شاہ ذیجاہ امیر شاہ میر افتادہ بود فرمان قضا جریان بتہیہ اسباب میزبانی وترتیب مقدمات طوی شادمانی صدور یافت

غلامان شایستہ کاردان بہ بستند بر رسم خدمت میان
یکی جشن شاہانہ گردند راست کہ بود اندروھر چہ اندیشہ خواست

بسیط زمین از کثرت فرش اکسون و دیبا مانند سپہر میناشد بساط کوچہ و بازار آرایش تجمل و زینت بسیار وتعبیہ ہای عجب حیرت افزای عقل دانا گشت ومجالس بجشن بنوعی آراستہ شد کہ سپہر باہزاران دیشہ چشم بظاہرہ آن گشاد جواہر انجم را کہ سالہا در جیب و دامن خویش محافظت مینمود برطبق سیمین ماہ نہاد برسم نثار پیش آوردہ طوائف مغنیان ومطربان حاضر گردیدہ ابواب بہ بہجت وسرور گشادہ شد و مجلس خورمی بسان بہشت برین آرایش یافتہ اسباب عیش وطرب مہیا وآمادہ گشت

یکی جشن فرخندہ آراستند می ورود را مشگران خواستند

می ارغوانی برزین قدح گشوده نقاب از جمال فرح
سرور مغنی و آهنگ ساز صلا داده ناهید را نوش و ناز
جهان بر صدای نوای سرور بگردون رسیده بخار نجور
نمانده زاندوه و غم درجهان نشانی مگر در دل دشمنان

ساقیان بسان نرگس ساغر زرین بردست سمین نهاده اقداح می ناب چون قمر در منازل خویش به گردش در آوردند و از فروغ آتش رخسار را بروی گل سوری برخاک خجلت و انفعال ریختند گاه از رشک ماه رخسارشان خورشید فلک پیا چون شفق چهره نجون دیده می شست وگاه از غصه خورشید جمال شان ماه سبز قبا بستان صبح خرقه وجود چاک میزدو درآن هنگام فرخ انجام که از جام نشاط چهره روزگار برافروخته و از آتش صهبا خرمن غموم سوخته بود دانا یان اسطرلاب فلکی و دقیقه شناشان تقویم آسیمانی ساعتی که زهره از هر راه بامشتری سعادت گستر که سعد اکبر است نظر محبت پرور موانست ومواصلت بود جهت انتظام درشاهوار درج سیادت وعصمت درسلک ازدواج اقدال آنخورشید برج سلطنت وخلافت اختیار فرمودند و در آنساعت که سعادت بخش ساعات لیل ونهار بود عقد مواصلت که موجب انتظام ملک سلطنت بود روی نمود

حبذا عقدی که عقد ملک را داد انتظام حبذا عیدی گزوشد رونق عالم تمام
تا درین بزم همایون گوهر افشانی کند آسمان از بدوفطرت بر جواهر داشت جام

وطعامهای لذیذ گوناگون وخوشگوار که درآن طوی ترتیب یافته بود از مایده خلد برین نشان میداد واز حلاوت ذوق شراب طهور حکایت می کردود وتهی شکم را از تناول آن سیری ابد حاصل میشد وفرشته را که صایم الدهری افطار است از مشاهده لطافت آن تمنای خود آن دردل میگذشت وانوارشمهای عنبرین سوادشب را از روز رخشان تر می ساخت ولخلخه مشکبوی مشام جان ساکنان افلاک رانصیب عطر هرشه تمام تری بخشید وهم برین صفت جشن وسور ومراسم ضیافت مدت یک ماه علی الاتصال در درگاه بود و بعد از اتمام آن جشن سعادت فرجام خاقان زمان دست دریا نوال به بذل اموال

گشادہ امرا ومقربان در درگاہ و اکابر و اعیان و سایر لشکر و خدم غنی ومحتاج بتشریفات شاہانہ وبخشش خسروانہ سرفراز وممتاز ساختہ

عامہ خلق را بدرم و دینا بی نیاز فرمود　　شہنشاہ صاحب قران جہان
زنیروی دولت بہ بخت جوان　　زر و جامہ و گوہر و شاہوار
بہ بخشید بیرون زحد بی شمار　　بدینگونہ جندی بیزم شہی

ہمیگرد ہر روز گنجی تہی ذکر آمدن دلاور خان وعین الملک و آنکس خان باسپاہ بسیار از جانب عادل شاہ بعزم محاربہ بامیر زینل و بیان محاربہ آن دو سپاہ

قبل ازین مرقوم گردید کہ سریار مغفور جنت آشیان عمدہ ارکان دولت امیر زینل استر بادی را سپہ سالار ساختہ باجمعی از امرا و سپاہ برسر ولایت کاکن و ناکاوی کہ عادل شاہ بامداد رامراج متصرف گشتہ بود نامزد فرمود و سپاہ منصور اکثر ولایات را مسخر ساختہ مدت دو سال مدد خرج لشکر منصور کہ در بلاد بیجاپور بہ محاربہ مامور بودند از نقد و غلہ از آنولایت سامان و سرانجام می یافت و بعداز رحلت شہریار مغفور وجلوس خاقان زمان بادستور سابق احوال جاری بود علم خان وصلابت خان وبعضی امرا بواسطہ محافظت آنولایت نامزد گردیدہ بودند چون دلاور خان حبشی کہ از جمیع امرای دولت خان عادل شاہ بعقل و رای مستثنی بود ہر یک از خوانین حبش و دکن رابحیلہ از پای در آوردہ رکن السلطنت عادل شاہ را فی الجملہ استحکامی داد و ہمت براستخلاص ولایات گماشتہ عین الملک و انکس خان را کہ موازی دہ ہزار داشتند باسواران پرگی و موازی بیست ہزار سوار کہ از لشکر عادل شاہ انتخاب نمودہ بود ہمراہ گرفتہ متوجہ محاربہ لشکر منصور گردید و چون از قدیم الایام میانۂ سلسلہ نظام شاہ و

این دولت خانه عالیه یگانگی و اتحاد واقع بود هر کاره ها قبل از توجه دلاور خان حقیقت حال را بمرتضی نظام شاه بودند مرتضی نظام شاه مرزا یادگار بیگ و رستم خان و شمشیر خان را با دو۳ هزار سوار نامدار سپاه منصور فرستاد قبل از رسیدن سپاه عادل شاه بلشکر پیوستند و از این جانب دلاور خان از روی غرور طی مراحل نمود در دو کروهی لشکر منصور مقام ساخت و مدتی مدید آن دو سپاه در برابر یک دیگر خیمه را بحر بر افراشتند دلیران جانبین هر روزه در معرکۂ ستیز داد دلاوری میدادند اما لشکر عادل شاه باوجود کثرت از بیم تیغ تیز بهادران قطب فلک سلطنت صف آرای قتال نمی گردیدند جماعت پرگیان از طول ایام بتنگ آمده بی رضای دلاوران باموازی ده هزار مادی سوار باطراف لشکر منصور آمده نایره قتال باشتعال درآورند رحیم داد پشهان و طاهر محمد خان با بعضی از دلیران بفرمود سپه سالار بعزم محاربه جماعت پرگیان توجه نموده بضرب تیغ آبدار جمعی را از پای درآورده منهزم ساختند و تا کنار لشکر دلاور خان تعاقب پرگیان نمود جمعی را دستگیر کردند و مراجعت فرمودند دلاور خان چون جماعت پرگیان را شکسته و پریشان یافت لا علاج صف آرای گردیده بمعرکه کارزار شتافت و از اطراف جنگ پیش برده شرار پیکار پدیدار گشت و نایره کارزار التهاب پذیرفت و غبار معرکه هوای صیافی را چون چهره جشی تیرگی بخشید و چون کشتگان ادیم زمین را رنگ عنابی میداد و آتش پیکار که از وقت طلوع آفتاب هر لحظه هر قدر ارتفاع او بالا گرفته بود نزدیک نصف النهار فرونشست و از حمله های علم خان و طاهر محمد خان پشهان میمنه لشکر مخالف که بوجود آنکس خان قایم بود متزلزل گردید و صدمات کوه شکوه صلابت خان نیز میسره ایشان را متفرق ساخته مجموع سپاه عادل شاه منهزم گردیدند و سپاه منصور تعاقب دشمنان نمود باخذ غنایم اردوی مخالف مشغول گشتند و بعد از لحظه صورتی دست داد که تا نقشبند قضا برصحایف ایام غرایب حالات مینگارد ازین عجیب تر حالتی ثبت نگر دیده توضیح این انکه چون امرا و خوانین سپاه عادل شاه را تعاقب نموده متفرق گردانیدند بعداز زمانی دلاور خان با دو۳ هزار درکناری منتظر وقت بود چون مشاهده نموده که تمام لشکر متفرق شده اند و میر زینل و مرزا یادگار بیگ و شیر خان بامعدودی در معرکه رایت نصرت برافراخته اند فرصت غنیمت دانسته روی بسپه سالار لشکر

منصور آورده میر زینل و مرزا یادگار بیگ با این حال ثبات استوار داشته در مقام ممانعت درآمد ہند اما چون سیلاب حادثہ بنوعی طغیان نمودہ بود کہ بدستیاری کوشش نجات تو ان یافت لاعلاج روی گردانیدہ از آن مہلکہ خودرا بکران کشید

بجنگ ارچہ رفتن زبہر و زیست گریز بہنگام پیر و زیست

دلاور خان چند زنجیر فیل بدست درآوردہ تمام بنگاہ نصیب سپاہ مخالف شد صلابت خان وبعضی از امرا کہ تعاقب لشکر عادل شاہ نمودند چون مراجعت نمودند از سپہ سالار ولشکر اثری ندیدند صلابت خان فرار راعار دانستہ باوجود قلب انصار و کثرت اعدا روی بدشمنان آوردہ بضرب تیغ آبدار مرد و مرکب برخاک ہلاک انداخت اعدا چون جرات ودلیری مشاہدہ نمودند تمام بنگاہ وغنیمت کہ بدست آوردہ باز گذاشتہ سرخویش گرفتند و چون این خبر بسمع خان زمان رسید امیر زینل را باسپاہ بدرگاہ طلب داشتہ ہر یک از بہادرانی کہ درآن معرکہ رایت نیک نامی برافراختہ بودند بہ نوازش شاہانہ شامل حال آنجماعت شدہ باقی بعقوبات گوناگون گرفتار گردیدند۔

ذکر آمدن خواجہ علی ملک التجار از جانب اعلی حضرت ابراہیم عادل شاہ بہ جہتہ تمہید مواصلت و بیان جشن وسور

سابقاً رقم زدہ کلک گوہر سلک گردیدہ کہ سید مرتضی و امرای نظام شاہ بوسیلہ امداد سپاہ منصور تمام بلاد بیجاپور را بجاروپ و غارت رفتہ ہر یک از آن سپاہ متوجہ بلاد خود گردیدند و چون دلاور خان مہم سلطنت ابراہیم عادل شاہ رافی الجملہ رونقی دادہ از روی استقلال تمام ملک و مال را درقبضۂ اقتدار خود درآوردہ خواست کہ از دستبرد سپاہ نظام شاہ مطمئن خاطر بود بفراغ بال روزگار گزراند صلاح درآن دید کہ رکن دولت عادل شاہ بہ خویشی ومواصلت عالی حضرت سلیمان شوکت سکندر جاہ محمد قلی

قطب شاہ استوار سازد بنابرین عمدہ الاخیار خواجہ علی ملک التجار را باتحف و ہدایای لایقہ روانہ خدمت خاقان زمان زمن گردانید تا چمن محبت و مصادقت را بہ خویشی و مصاہرت سرسبز و خورم نمودہ طریق خلاف و بیگانگی بہ وفاق و بیگانگی مبدل گرداند چون آن ملک فرشتہ خصال بشرف خدمت شہریار معزز و مشرف گردید در مجلس خاص بمعاذیر دلپذیر شاہ راہ محبت و موافقت را از خس و خاشاک کلفت و مخالفت صافی ساختہ بہ صیقل ملاعیت و معذرت آئینہ مصادقت و مودت را از زنگ کدورت پرداخت و مکنون ضمیر را در پایۂ سریر عرضداشت نمود ارادۂ ملتمس ابراہیم عادل شاہ را اظہار نمود خاقان زمان عرضہ داشت او را بسمع رضا اصغا نمود چنان مقرر شد کہ عالی حضرت ابراہیم عادل شاہ با شوکت و حشمت خویش تا لندرک توجہ نمایند و از این جانب امرا و ارکان دولت پالکی مہد علیا ملکۂ جہان ہمشیرہ خاقان زمان را با تجمل استعداد طوی میزبانی بجانب نلدرک بردہ مہمات مواصلت را با تمام رسانند و ملک التجاد بعداز حصول مدعیات متوجہ بیجاپور گردیدہ و از این جانب وکلای درگاہ بسامان و سرانجام میزبانی پرداختند و بعداز اندک مدتی جمعی از اعیان جانب بیجاپور بدگاہ رسید عرضداشت نمودند کہ ابراہیم عادل شاہ جہتہ مقدمات خویشی و مواصلت تا نلدرک توجہ فرمودہ صلای عیش و شادمانی در دادہ است خاقان بعداز اطلاع برآمدن ابراہیم عادل شاہ سیادت پناہ میر زینل کہ بمصطفی خان مخاطب بود و ملک امین و اعتبار خان و ملک فخر الملک و امین خان دبیر را با پالکی در دریای عصمت و طہارت بلقیس الزمان ملکہ جہان بجانب نلدرک روانہ گردیدند و چون بشارت مقدم اختر برج سلطنت با ابراہیم عادل شاہ رسید جمع مقربان را بہ استقبال فرستادہ تا در ہر منزل آن غنچہ گلزار قطب شاہی لایق کشیدہ نثار ہا نمودند و چون بعد مسافت بقرب مبدل شد در ہر منزلی کہ غیرت افزای روضۂ رضوان بود فراشان قبۂ بارگاہ بہ مجدب مہر و ماہ افراختند

سپہری بصنعت بر افراختند — جہاں در جہان سایہ انداختند
بلندی و پستی و صحرا و دشت — بہ نزہت چو روضات جنات گشت
خسک لالہ شد سنگ لعل و گہر — کیا کیمیا گشت و شد خاک زر

و درآن منزل بهشت آئین که طراوتش حکایت از نزهت فردوس برین میگرد از طرفین بسط ونشاط و تهیه اسباب مسرور انبساط پرداخته نوای بهجت و سرور بگوش نزدیک و دور رسانیدند و مجلس عیش و عشرت بماه رخان گل غدار آراسته گردیده بخار بخود بانسیم خان فزایا رشده فروغ آتش رخسار خوبان آبروی گل برده کرشمۂ دلبران خون اشک در ساغر بتان آذری ریخت و تا مدت یک ماه مقدمات جشن و میزبانی در تضاعف و از دیاد بود چون اسباب عیش وطرف ساخته و پرداخته شد منجمان وقایق شناس ساعتی که شایسته آن عقد فرخنده اساس بود اختیار نموده اصحاب علم وفضل دُر دُرج عصمت و طهارت را با مشیرتی فلک سلطنت عقد موافقت بستند

جهان را ازین عقد فرخنده فال بیفزود صد گونه جاه و جلال

چون ایام جشن وسوار انقضا یافت طرفرین بخلاع فاخره سرفراز گشته ابراهیم عادل شاه بمستقر سلطنت مراجعت نمود وامر وخوانین متوجه درگاه عرش اشتباه شده بنوازش شاهانه سرفراز گردیدند۔

ذکر بنا نهادن دارالسطنت حیدرآباد توجه بیش از خاقان زمان در اتمام این شهر فردوس نشان

چون شغل عمارت از معظمات امور عالم ومهمات جمهوری بنی آدام است لاجرم از پادشاهان عالم مدار در هر بلاد و دیار غرایب آثار از بنای مدن و امصار یادگار مانده است بنابرین چون بخت شهریار بوجود خاقان زمان زینت گرفت وحق سبحانه از خزاین توتی الملک من تشاء تاج مهر انوار پادشاهی را برسر فرقد شاهی همایون اونهاد و آن شهریار دارالسلطنت گلکنده را مستقر سریر سلطنت وخلافت این دو دمان دولت قرین بود فراخور جاه ومنزلت ذات همایوں نمی یافت همی که خاطر قدسی مآثر خاقان زمان مایل آن بود که شهری دیگر احداث فرماید که در لطافت و وسعت ثانی اثنین جنت الماوی باشد

اتفاقاً در اثنای این فکر و خیال خاقان بلند اقبال بامقربان و ارکان دولت روزی بعزم صید و شکار پای سعادت در رکاب سمندر باد رفتار درآورده به جست و جوی صید در هر چمنی صبا کردار طوف مینمودند ناگاه بمساعدت بخت رهنمون در اثنای سیر گذر موکب فیروزی اثر بصحرای افتاد که در وسعت و حضارت و صفا و لطافت رشک فلک اخضر و فردوس برین بود زمینش چون گیسوی ماهرویان دل آویز و چون چهره سیم برآن طرب انگیز خواص دم عیسی در انفاس نسیمش مضمر حیات آب خضر در صفای هوایش مخمر

مبارک منزی فرخنده جای لطیف و دل گشا آب و هوای

و درمیان این مرغذار جنت آثار نهر آب چون چشمه حیات روان و مانند سلسبیل بهشت روح افزا و دبستان لطافت آنسرزمین شهریار جهان را خوش آمده بخاطر گذرانید که بجهة بنای شهر مکانی پرفیض ترازین سرزمین نخواهد بود بنابرین منجمان دقایق شناس را طلب نموده امر فرمود که ساعتی شایسته بنای عمارت باشد اختیار نمایند و منجمان و مهندسان ساعتی که کیوان بلند ایوان بیت الشرف خویش را تشریف داده بود ناهید عیش و گشته روبه برج ثور نهاد و قمر سریع السیر برج اسد را که خانه خورشید است منزل گاه ساخته و مشتری سعادت اثر درخانه خویش رحل اقامت انداخته اختیار نمودند و طراحان و معماران درآن ساعت میمون شهری مشتمل بر بیست چهار بازار چند چهارسوی متاوی الاصلاح چهار طاقتهای رفیع و بازار های وسیع چهارده هزار دوکان و درپیش هر دکان ایوانی و دوازده هزار محلّه وحمامات و خانقاه و مدرسه و مساجد لنگر و مهمان خانه برلوح مهارت کشیدند و جانب شمال مرکز دولت و مستقر سلطنت قرار داده ایوان های عالی و قصرهای رفیع نمودار گردیدند و در احسن ساعات و ایمن اوقات بنای این شهر مبارک نهاده مجموع عمارات کوچه و بازار و شهر و محلات را از سنگ و آهنگ بتکلف هرچه تمامتر برآوردند و این شهر خجسته را موسوم به حیدرآباد کردند و از یمن اقبال خاقان کامران باندک روزی مجمع فضلای زمان و کعبۂ مسافران جهان و مسکن و مامن اکابر و اعیان گشت و ارکان دولت و اعیان حضرت منازل و بساتین بهشت آئین نموده در اندک روزی به اتمام

رسانیدند و کثرت خلایق و فور بدایع مواضع بدرجه انجامید که ساحت کوه و دشت سمت تضایق پذیرفت و از دارالسلطنت حیدرآباد و قصبه نرگوره و ابراهیم پٹن و بهونگیر پتچور که در چهار جهته واقع است و مسافت بقدر ده فرسنگ مجموع فضای دشت وصحرا باغ و بستان شده از کثرت بقاع دلکش و نزاهت عمارت فردوس نیرت افزای طارم فیروزه گون گردید

مروح صبا از نسیم گلشن معطر هوا ازدوم سنبلش
درختانس طوبی صفت بسرسر برآورده براوج افلک سر

وبیمن دولت و معدلت بادشاه جهان سواد حیدرآباد بمرتبه معمور گردید که هر ساله مبلغ چهار لک هون که قریب چهل تومان باشد از حاصل دیهه و قصبه حوالی دارالسلطنت بخزانه عامره واصل میشد و مجموع این مبلغ اخراجات مطبخ معموره و انعام سادات و علما مقرر بود و الحال نیز بیمن مکرمت بادشاه خلایق پناه مسمی حبیب الله ابوالمظفر سلطان محمد قطب شاه که جمع علماء وفضلا و مساکین وغربا از تاب آفتاب حوادث درظل ظلیل همایونش مرفه و آسوده اند انمبلغ هر وجه مذکور مقرر است و معموری شهر روز بروز درتزاید و تضاعف باد بعونه

شهری چو بهشت در نکوی یابی تو در و هر آنچه جوی
گر پیر بدیدنش شتابد زو عمر گذشته بازیابد
زو هرچه نکوست کم نیابی یابی همه چیز و غم نیابی

خاقان زمان را همیشه نظر برترویج اسلام و رفاهیت خواص و عام بود فرموده تا درجمیع قری وقصبات ممالک محروسه مساجد بنا نموده فرش و روشنی و خام و موذن معین گردانیدند و در بلده طیبهٔ حیدرآباد سنگ تراشان و بنایان بموجب فرمان مسجد جامعی باتمام رسانیدند که تا خسرو سیارگان بسر درآمده هرگز چشمش براسای برین قیاس نیفتادی و تا سپهر تیز رو آغاز حرکت نمود عمارتی بدین شان نشانی نداده از زمره موذنانش مقیمان عالم بالا را فیض وسرور واز غلغله مسجانش ساکنان ملاء اعلیٰ را مسرت وحضور

مسجد او جامع فیض الہ　　برسر نہ چرخ گرفتہ مہی

منبرش از خطبۂ شاہنشاہی　　زمزمۂ رو خطبہ او تا بجاہ

کتابۂ ابز اخوش نویسان یاقوت بنابر مرمر سیاہ بہ آب زر نوشتہ اندوسنگ تراشان فرہاد دست نقاری نمودہ درجب مسجد حمامی برافروختگی وگرمی چون سینہ عاشقان درلطافت وپاکیزگی مانند خاطر ارباب عرفان ترتیب یافتہ درحمامہ خانہ الطاف شاہی لنگھای لطیف وکیہ ہاے پاکیزہ بجہتہ صادر ووارد معین کردانیدہ اندوحجامان چرب دست بجہتہ خدمت برپای ایستادہ خاطراز اجرت حمام ومزد حجام آزادہ است وقرب کہ وسط شہراست چارطاقی درنہایت ارتفاع از سنگہا برتر اشیدہ درغابت تکلف پرداختہ سقف آنرا گنبدسان بسنگ پوشیدہ اندو برچہار گوشہ آن چار میناراز سنگہای تراشیدہ برآوردند واین عمارت درپرکاری ونیکوی بمرتبہ ایست کہ مرغ تیز پرنظر رابقفہ آن میرسد چند جای توقف میمنایدو مؤذنانش رازمزمہ تسبیح ملک بگوش رسیدہ چنبر فلک بدوش میرسد

ز آسیب چنبر فلکی برفراز آن　　دایم خمیدہ پشت در آید موذنش

ودربرابر طاقی از چہار طاق مذکورکہ دروی زمین جفت ندارراستہ بازاری ساختہ اندطولش چون کہکشان وعرضش چون عرض آسمان وکاکینش محرہ صفت بہ زر وگوہر آراستہ ومانند اختران از کدورت پیراستہ بایعانش بصورت ماہ وآفتاب وخرید ارانش بھیئات مشتری جہانتاب وبجہت سکنای طلبہ علوم دارالشفای بفرمان عالی تمام رسانیدہ درجب آن حمام احداث فرمودہ اندکہ سیاح وہم مانند آن بنای درنظر نیاوردہ ونقشبند خیال درکارگاہ تصورآن نکشیدہ اطبای بقراط طبعش برقانون علاج واقف وحکیمان مسیحانفس براسباب وعلامات مرض عارف دارو خانہ شفا لازمش دوای علت بیماران وادویہ نفیس سدیدش دافع سوالمزاج معلولان علماے عالیمقدار درآن مقام متبرک بساط افادت انداختہ وطلبہ افاضت شعار تحصیل ومطالعہ پرداختہ ومجموع بہ وظائف وتعینات سرافراز گشتہ مرفہ الحال روزکارمی گذرانیدند۔

صفت درگاه کیوان رفعت خاقان فرمان
ومحل های مبارک که جای جاگیری سلحدار لشکریان است

چون به یمن توجه خاقان زمان دارالسلطنت حیدرآباد باتمام رسیده مستقر سر برسلطنت گردید معماران عدیم المثال درگاه والا جاه رابه جانب مشرق درفضای وسیعی که طول وعرض آن مواذی هزاردرعه بود قراردادندو اطراف آن فضا صفه ها وایوانهاعالی ساخته درهرضلعی طاقی درنهایت ارتفاع واستحکام باتمام رسانید ندوطاقے راکه روبجانب مشرقست دروازه دولت خانه قرار داده اندوقصرهای عالی بربالای آن بفلک برافراشته و دوسنگ خاراشبیه به پشت هر یک درطول بیت ذرغ ودرعرض و ضخامت دو ذرع وبربالای آن تختهٔ سنگی دوازده ذرع درنهایت لطافت استوارنمودند ونجاران هنر مند دروازه عالی را از چوب ساج، وصندل ترتیب داده به میخهای طلا مستحکم گردانیدند و طاقی راکه محاذی درگاه فلک اشتباه است درغایت بلندی وعظمت برآورده بربالای آنعمارت رفیعی باقصرناهید برابرے مکیند بفلک اطلس برافراشتند تاهرصبح وشام صیدای نقاره ونفیرشاهی از آنجا بگوش ساکنان فلک اثیررسانیدندو هرصفه دایوانی که دراطراف فضای دریاواقع است منسوب بیگی از امروخوانین و سرداران نمود وبفرموده خاقان زمان چنین مقررشد که هرصباح که خسروخاور جهانرا به نورخویش منور سازد وامراوسلاطین ومقربان ونایکواریان باپیاده واحشام فوج فوج وقشون قشون بافیلان آراسته وشوکت تمام بقصد ملازمت خاقان زمان روی به یارگاه خلافت پناه آورند و چون به در دولت سرای رسندلشکر وحشم وفیل و اسپ رابرنسبت مرتبه اعتبار جابجا گذاشته فرداً وصیداً قدم بدروازهٔ دولت سرا نهاده متوجه خدمت گردند و دایم الاوقات چند فیل بیستون آثار درهر دوطرف درگاه نگاهدارندومواذی هزار پیاده از دوجانب صف کشیده از بندگان خاص دونفرحبشی باهزارنفراز دلیران

لشکر دایم الاوقات درصفه ایوان متصل بدر دولت سرای بجهته محافظت مجتمع باشند واز اندرون درگاه فضای وسیعی واقع است که جانب جنوبش دفتر خانه شاهی وطرف غروش جامدار خانه وبعضے کارخانهای عامره است وبجانب شمال دروازه دویم واقع است که درفضای آن چارصفه وسیعی بجهته مقام جمعی از لشکریان وحواله داران وفیل سوار وشب نویسان ساخته شده ودرگاه سوم لعل محل است که صفه وایوان عالیه مرتفع بادوشاه نشین ساخته شده که همه وقت جمعی از سلح داران شیر صولت دریں محل بچاکری اقدام نمایندودرگاه چهارم چندن محل است عمارت رفیع دلکشا باتمام رسیده درین محل نیز جمعی از سلحداران شجاع بنوبت مقرر چاکری نمایند ودرگاه پنجم لکن محل است که ایوانهای بارفعت وکوشکهای فرح افزاترتیب یافته که اکثر سلحداران خاص از ترک وعرب ودکنی دلاور مردانه درین محل به بندگی اشتغال دارند و درگاه ششم صدر صفه است منازل بصفا و ایوانهای دلکشا باتمام رسیده جمعی از سلحداران مقرب ومردم معتبر ونفران قدیم درین محل مبارک به دعا وثنای خسرو آفاق مشغول باشند ودرگاه هفتم سجن محل است عمارت عالی باصفا که رشک فردوس برین است ساخته شده جمعی از اعیان واکابر وفضلا واهل اعتبار درآن محل مقام دارندو برجانب مشرق این محل صفه طولانے تخمیناً صد ذرع اتمام یافته همه روزه نعم شهریار جهاں از صبح تا شام کشیده می شود وانواع طعام های رنگارنگ ومرغ و ماهی و اقسام حلویات وانچه درمتخیلها یشان گذرد برسر خوان حاضر میساختند و هرکس هرچه میخواست خوان سالاران و چاشنی داران مهیا و آماده می نمودند و هرروزه موازی ده نفر مجلسی و سادات علما و سرداران وسلحداران ولشکری فیل سوار ومحلدار از خوان نعم آن بادشاه بهره میشدند ومجموع سپاه و خدم هرروز دومرتبه ازخوان احسان خاقان زمان فیض می یافتند واحدی محروم نمی ماند۔

تعریف عمارات دادمحل وسبب بنا و وجہ تسمیہ

چون مشہور است کہ نوشیروان بن کیقباد کہ اعدل اکابرہ بودہ بگمان اینکہ شاید مظلومی و دل فگاری یا سایل پریشان روزگار خواہد بود کہ عرض احوال خود را معروض گرداند و بواسطہ ممانعت حجاب نتواند عرض نمودہ زنجیری تعبیہ نمودہ یکسر آنرادر بیرون بارگاہ مستحکم کردہ سر دیگر نزدیک سریر خودہ بستہ بودہ تا ہرکس دادی میداشت زنجیر را حرکت دادہ از تحریک آن نوشیروان بروصول دادخواہ آگاہ گردیدہ غور رسی مینمود خاقان زمان از غایت زخمی کہ نسبت بعامۂ خلایق داشت معمار انرا امر فرمودہ کہ عمارات عالی کہ یک ضلعش متصل بمیدان و بازار است مشتمل بر چند طبقہ کوشکہای عالی یک ضلعش متصل بہ میدان و بازار است و از خانہ و ایوان آن دروازہ بابجانب میدان و بازار گشادہ میشودہ باتمام رسانند تا اگر مظلومی ستمی رسیدہ باشد یاحاجت مندی را احتیاجی روی نماید بپای قصر ہمایون آمدہ بواسطہ اکابر و اعیان و بی زحمت پردہ دار و دربان عرض حال خویش نماید و ازین جہت این محل جنت صفت موسوم بہ دادمحل گردید و بی تکلف این عمارت از غایت نزاہت و صفا مانند جنت الماوی است و در ارتفاع و اعتلا مقارن سپہر اعلا

فضای قصر ہایش گنج آمال صفای صفحہ ہایش صبح اقبال

نقوش پرکار سقف و جدارش رقم برنگار خانہ چین کشیدہ نسخہ مانی و اژرنگ را برطاق نسیان نہادہ و درپیش این قصر جنت سرشت ایوان عالی برفراز این نیلگون کشیدہ درپیش ایوان حوضی وسیع شصت ذرع درچہل ذرع چون اندیشہ صافی ضمیران عمق آن پیدانۂ باتمام رسانیدہ اند و خاقان زمان اکثر اوقات درآن قصرہا برمسند معدلت تکیہ فرمود ابواب داد ہی و مرحمت برروی عامہ خلایق گشودہ میداشت۔

ذکر توجہ رایات نصرت آیات بعزم غزای کفار بیجانگر و تسخیر قلعہ موسلمورک

چون خاطر نصرت مظاہر خاقان از ضبط امور سلطنت و استرضای خاطر سپاہ و رعیت پرداخت فضیلت جہاد دست در دامن ہمت گردون رفعتش زدہ ہمگی نیت ارجمند بقصد جہاد اکبر و دفع کفار بیجانگر مصروف ساختہ باحضار امرا و سپاہ فرمان داد و بعد از اجتماع عساکر کہ موکب ہمایون از دارالسلطنتہ بصوب کشور بیجانگر درحرکت آمدہ بعد از قطع مسافت چون ظاہر قلعہ موسلمورک مضرب خیام عساکر نصرت فرجام گردید جماعت کفرہ بجانب قلعہ شتافتہ جادۂ تمرد پیش گرفتند و بحصانت حصار مغرور گشتہ چند توپ بجانب لشکر منصور انداختند و جمعی از قلعہ بیرون آمدہ نایرۂ جدال را باشتعال درآوردند و چون این حرکت جرات' معروض سریر خاقان زمان گردید عساکر منصورہ را فرمانداد تا محاربہ و بمحاصرہ اشتغال نمایند و بہادران و دلیران حسب الامر رایات نصرت افراختہ مرکز وار مخالفان رادرمیان گرفتند و دست بہ تیغ و تیر و سنان و روئین گشادہ ارباب کفر را منہزم ساختہ خود را بپای حصار رسانیدند و بتائید ایزد متعال وسعی وکوشش بہادران شیر خصال درساعت سر بارہ حصار را از مردان جنگی خالی نمودند و دلیران از اطراف کمندہا برکنگرہ ہا انداختہ چون آتش بسوی بالاعروج نمودند ہر چند کفار در مقام ممانعت درآمدہ فدای وار کوشش نمودند عروس مراد چہرہ نگشودہ و در صدمہ اول فیروزی از جانب مراد غازیان اسلام وزیدن گرفت و چنان قلعہ کہ بر برج دو پیکر می سوزد و از غایت استحکام و استواری گشادن آن در ہوس خانہ ضمیر خسروان جہانگیر نقش می بست و از بسیاری دلیران کاری و اسباب قلعہ داری ہمای ہمت ملوک پیرامن استخلاص نمیگشت بزور بازوی شیران پیشہ ہیجا مسخر و مفتوح گردید و بسیاری از انگروہ شقاوت پیشہ در ابقتل آوردند چون کوشش و کشش ازحد درگذشت وفریاد و فغان زن و مرد بفلک الافلاک رسید دریای مرحمت شاہانہ بتموج درآمدہ

بر بقیہ السیف بخشایش فرمودہ وحکم جہان مطاع بنفاذ پیوست کہ دلیران دست از غارت وقتل باز دارند لاجرم جمعی کہ دراجل شان تاخیری بودہ از زیر تیغ غازیان بجان امان یافتہ بہ خاک بوسی درگاہ سرمفاخرت بمہر و ماہ برافراختہ درجہ اطاعت وفرمانبرداری درآمدند و بعد ازین فتح خاقان زمان یکی از معتمدان درگاہ را بواسطہ محافظت قلعہ و ولایت مقرر فرمودہ رایت قلعہ کشای بطرف دیگر قلاع افراختہ شد۔

ذکر توجہ موکب جاہ وجلال بعزم تسخیر حصار نندیال وکلکور وفتح آنقلاع

چون بسمراج داماد را مراج ونرسم راج خواہر زادہ اوکہ از سرکشان کفار بکمال شجاعت وتہور ممتاز بودند درقلعہ نندیال وکلکور کہ از نہایت ارتفاع بادسبک خیز از حضیض بہ ذروۂ آن نمیرسید وابر بلند گرد سایہ برج آن نمی انداخت رایت استکبار برافراشتہ بودند خاقان زمان بعد از فتح قلعہ موسلمورک جمعی از سردار انرا بسپہ سالاری ملک امین الملک بقلع وقمع کفار نامزد فرمودہ وعساکر آتش بیداد درآن دیار و بلاد افروختہ بسیاری از بی دینان را بقتل آوردہ آثار اقتدار بظہور رسانیدند ومتعاقب خان زمان رایت کشور گشای افراختہ عنان عزیمت بصوب تسخیر آنقلعہ سپہر نظیر معطوف گردانیدند سرداران کفار چون سطوت وصولت سپاہ منصور مشاہدہ نمودہ فیروزی ونصرت خاقان را شنیدہ ودیدہ بودند گناہ جز عفو شامل شاہانہ پایمردی نیافتہ بضرورت از حصار بیرون آمدہ زبان باعتذار واستغفار گشودند واز روی عجز طالب مرحمت گشتہ قبول فرمانبرداری ومال گذاریرا وسیلہ نجات ودیعت حیات ساختہ مفاتیح قلاع راتسلیم بندگان درگاہ نمودند و چنانچہ معتاد مرحمت خدایگانی بودہ عفو امان شامل حال آن جماعت گشتہ چنان دوقلعہ معظم باولایت سخت بتصرف اولیای دولت درآمدہ شعار اسلام

ظاہر و ہویدا گردید و جمعی از امرا و خوانین باطراف نامزد گردیده ہم عنان ابروباد بولایت کفار درآمدند و آتش نہیب و غارت درآن دریارزده بسیاری از مشرکین را بہ تیغ قہر گذرانیده زن و فرزند آن جماعت را اسیر و دستگیر نمودند و چون رایان و سرداران و مقدمان و نایکواریان آنولایت از توجہ لشکر منصور باخبر گشتند آنکہ بہ سمت عقل و ذکا موسوم بود روی التجا بدرگاہ والا جاہ آورده ہر کہ از حلیۂ خرد عاری بود سر بباد فنا بردادورای جنگل مری و چودری واریت جردل ونندمات کوت و دوال و چنور وکندی کوشہ بامفاتیح قلاع وپیشکش بسیار بخدمت شتافتہ آستان بارگاہ را سجاده گاہ ساختند وبجہتہ ضبط نواحی کارکنان بہرطرف از قلاع و ولایات روانہ گردیده قاعده کفر و ضلال انہدام پذیرفتہ رسوم دین متین آشکار گردید۔

ذکر نامزد گردیدن امین الملک باامرا و سپاہ بجانب کندی کوشہ وتوجہ روایات ہمایون بدانجانب و مسخر ساختن آنقلعہ

چون چندی از قلاع معظم ولایات کشور بیجانگر مفتوح شد خاقان زمان ہمت شاہانہ براستیصال بقای سرکشان آن مملکت مصروف داشتہ ملک امین الملک را کہ میر جملہ و صاحب اختیار بود باجمعی از خوانین و سرداران بقہر و قمع رای کندی کوشہ نامزد فرموده وعساکر منصور بعداز قطع مراحل اطراف حصار مذکور را مضرب خیام ساختہ روی شجاعت تسخیر آنقلعہ وتادیب برسم را مراج کہ درمیان کفار بہ شجاعت وشوکت ممتاز بود آوردند و مجاہدان آتش محاربہ و مجادر را ملہب ساختہ جمعی از دلیران اطراف آنولایت را تاخت و غارت نموده زن و فرزند کفار را بہ اسیری گرفتہ مراجعت نمودند متعاقب رایات نصرف آیات بصوب قلعہ مذکور بحرکت آمد چون حوالی آنحصار محل نزول موکب

همایون گردید توپچیان قدر قدرت بفرموده خاقان زمان توپ ها را برابر آنقلعه نصب نموده بضرب توپ قیامت آشوب برج و باره حصار را ویران ساختند و بت خانه که بالای قلعه سر بفلک الافلاک کشیده بود و مدت چند هزار سال ارباب ضلال در تعمیر آن کوشیده پیکرش را از طلا ساخته بانواع جواهر تزئین داده بودند و هنوز گمراهان را اعتقاد عظیمی بآن تمثال شیطان بود و هرساله از اطراف و جوانب قریب صد هزار کافر راه دور و دراز طی نموده بظن فاسد انجماد نموده نذرات بسیار آورده و جواهر بے شمار نثار آن پیکر بی جان می نمودند از یمن اقبال خاقان زمان بضرب توپ حیدری با خاک راه یکسان گردید

در افگند از آن اژدهاوش خروش　　بهفت آسمان مهرهٔ هفت جوش

وعساکر نصرت مآثر چون امواج بحر اخضر در حرکت آمده روی تسخیر بجانب حصا قلعه ثریا نظیر نهادند

مثنوی

نبرد آزمایان دشمن شکار　　رخ کین نهادند سوی ر

دم نای رومی درآمد بمهر　　خروش یلان برگذشت از سپهر

سپر برسپر دوش بردوش هم　　دویدند شیران قدم بر قدم

نرسمراج چون خبر تسخیر قلاع سرزمین شنیده بوده برج و بار دوی قلعه را بابت خانه خراب و ویران دید و آثار عجز و انکسار بر وجنات احوال خویش و اتباعش مشاهده نمود که مور ضعیف را با شیر ژبان درمیدان کین برابری نمودن و گنجشک نحیف را با شاهین تیز چنگ خیال جنگ در سر داشتن نتیجه خبر دست از جان شیرین شستن

و از سرعمر عزیز در گذشتن نخواهد بود　　قوت موری نداری جنگ باشیران مجوی

همدل موریٔ نه پیشانی شیران مخار　　لا علاج دست اعتذار در دامن استغاثه و

استغفار زده بپای عجز و انکسار از حصار بیرون آمده بوسیله تحف و هدایای بسیار طالب امان و جان فرزندان خود گردید شهریار فلک اقتدار برحم و مرحمت جبلی بر عجز و زاری او بخشوده حکم فرموده تا عساکر

نصرت مآثر بہ ہیچوجہ اہل حصار نکشتہ و مال و اموال آنہارا در امان دانند اما مواضع و معابد اصنام را خراب ساختہ بجای آن مساجد و معابد اسلام بنا نمایند آنگاہ خاقان زمان جمعی را از ملا ذمان سرۂ سلطنت را بمحافظت آنحصار تعین نمودہ بعزم جہاد اعظم رایت ہمایون برافراخت۔

توجہ نمودن خاقان زمان بعزم تسخیر قلعہ نیکوندہ و بیان بعضی وقایع

چون ونکٹ پتی راج کہ فرمانروای کشور بیجانگر و جانشین رامراج ستمگر بودہ در مقام نقض عہد و میثاق کہ رایان پیشتر را باین درگاہ والا جاہ درآمدہ از شہر بیجانگر پای عناد بیرون نہاہ قلعہ نیکوندہ کہ نزدیک بولایت خاقان زمان بود مقرر موطن خود ساختہ بودہ دران ایام اثار فتنہ وفساد کفار بدفرجام بہ بعضی از دیار اسلام میرسد خاقان زمان بعداز فتح آنولایت بعزم غزا و جہاد ارباب عناد استیصال و نکت پتی رای بیجانگر رایت نصرت آیت بصوب قلعہ نیکوندہ برافراخت چون ماہیچہ علم ثریا پرچم از حوالی آنحصار طالع گردید ونکت پتی بآن غرور لشکر خود را مرد میدان ندیدہ قلعہ را پناہ خود ساخت سپاہ منصور کمر مجاہدت بکین کفار بستہ آہنگ تسخیر قلعہ نمودند از غریوکوس نبرد غبار مراکب ہامون نورد غلعلہ درگنبد آبنوس انداختہ روز نورانی را چون بخت آن تیرہ روزان ظلماتی گردانیدند ونکت پتی راج و اہل قلعہ چون لشکر کثرت سپاہ وشوکت دلیران کینہ خواہ را مشاہدہ نمودند غم و اندیشہ برضمیر پلیدشان ترکتاز آوردہ زہرہ دربدن ونکت پتی آب گردید و دانست کہ ستارہ اگرچہ بہ عدد بسیار اند اما چون آفتاب جہان تاب تیغ کشد تاب مقاومت نیارند از سرنخوت برخوآستہ بحضیض تذلل و تضرع فرود آمدہ کو بیراج تیمار را کہ پیشوای ورکن السطنت او بود و باد باختی را کہ مقرب ومعتمد آن کافر بداختر بودہ باتحف و ہدایای بسیار روانہ خدمت شہریار گردانید و ان دو ببارگاہ معلیٰ آوردہ

سر برسم سمند بادپای نهاده از روی عجز و بیکاری صورت فرمان برداری و بندگی ونکت پتی رادرلباس اطاعت وانقیاد معروض داشته این مضمون را از زبان او به ادا سانیدند

که صاحب قرآن را کمین بنده ام　　بخدمت کمربسته تازنده ام
نیاید زن جز پرستنده گی　　کنم بندگان ترا بندگی

خاقان زمان بنا بر مرحمت طبعی رقم قبول برنامه ایشان کشیده ملتمس ونکت پتی را باشفاق مقرون گردانیده فرمان همایون نفاذ پیوست که سپاه منصور دست از محاصره باز دارند کفار چون مرحمت شاهانه را شامل حال خود یافته ملتمس ایشان به انجاح مقرون گردید فرصت غنیمت دانسته بدانچه محتاج الیه بودند و پای ثبات ایشان را از جای برده بود آذوقه وغله و مایحتاج ضروری بقلعه کشیده اسباب حصار داری رادر مدت سه روز برجه دلخواه سامان نمودند وجگد یو راو وگلرنگ مستی ومنوابراج وساسانی دار باموازی سی ۳۰ هزار سوار و پیاده و چهار هزار تفنگی بامداد وینکت پتی آمده داخل شدند و روز چهارم آثار تمرد ظاهر ساخته آغاز تخلف نمودند خاقان زمان چون برحیله کفار اطلاع یافت امرا وسرداران را بافروختن آتش پیکار وتسخیر حصار مامور گردانید مقربان و دولت خواهان زمین عبودیت بوسیده بعرض رسانیدند که قلعه نیکونده از غایت متانت واستواری باسماوات لاف مساوات و برابری میزند و در رفعت باره آن چون قدر خدایگان ازاوج کیوان گذشته و اساس آنقاعده دولت قاهره رسوخ پذیرفت

حصاری زگردون سرافراز تر　　نز مغدور در صلح ناسازگار تر
اگر تابه آتش بکاوی زمین　　نه بینی در و جز بلندی دفین

چنین حصاری بی رزم و پیکار گرفتن متعذر است و دشوار و بر تقدیر امکان تصور تسخیر آن بامتداد زمان توان نموده ونزیک بآن رسید که ابر تیره سراپرده سپاه درفضائی عالم کشیده از روی سپهر سرشک باران ظاهر سازد و بالفعل درلشکر منصور بسبب کثرت وازدحام غله واذوقه تنگی پذیرفته است وعنقریب ندی کشنا که مابین سرحد مملکت تلنگانه وکشور بیجانگر است بوسیله کثرت بارندگی مثل دریائی قلزم کشته راه

آمدوشد مسدود میکردد واز ہیچ طرف آذوقہ بلشکر منصور نخواہد رسید الحمد اللہ والمنہ کہ خاقان زمان را سعادت غزا جہاد بامشرکین این بلاد دست دادہ چندین قلاع و بقاع مسخر اولیای دولت گردیدہ است ورای بیجانگر بانہایت عظمت وشوکت ولشکر وحشم از بیم حسام خون آشام کشف وارسر در قلعہ وحصار کشیدہ و بااین ہمہ عجز وزاری وتنزل وخواری درکمین گاہ مکر وفریب نشستہ منتظر فرصت است بصلاح دولت گردیدہ بمردان کار و سرداران نامدار سپردہ بمستقر سریر سلطنت آورند چون عرضداشت مقربان دولتخواہ متضمن صلاح ورستگاری دین ودولت بود خاقان زمان قلعہ کندی کوشہ را بہ سنجر خان سرنوبت وموسلمورک بہ آسیرا ونندیال را و بہ جگپت راؤ نایکواریان معتبر سپردہ حیدر خان وخان خانان وساباجی وجمعی از سرداران معتبر رابسپہ سالاری مرتفع خان در انولایت گذاشتہ مظفر ومنصور بصوب دارالسطنت حیدرآباد نہضت فرمود۔

ذکر فرستادن لشکر ونکٹ پتی رای بیجانگر بجانب مرتضی نگر ومحاربہ نمودن افضل خان حوالہ دار ونصرت یافتن برمشرکان

در وقتی کہ خاقان زمان بعزم تسخیر بلاد بیجانگر رایت نصرت آیت افراختہ بزور بازوی کامگار اطراف دیار مشرکان رامسخر ومفتوح گردانید ونکٹ پتی رای بیجانگر در بحر اندیشہ فرورختہ باعقلا وارباب خرد مشورت نمود وہمگنان بعرضش رسانیدند کہ درین ولا مرتضی نگر از وجود سردار صاحب شوکت خالیست اگر خللی درآن سرحد واقع شود واین مضمون مسموع خاقان زمان گردد شاید کہ دست ازاین دیار کوتاہ ساختہ روانہ مستقر سریر سلطنت گردد والا سپاہ بیجانگر راتاب مقابلہ لشکر منصور آن بادشاہ عالیجاہ نیست رای بیجانگر راصلاح دید دولتخواہان مقبول افتاد جمعی از دلیران را باپیاد تفنگی بسیار بامداد کمپلبند راجہ ادوگیرنامزد فرمود کہ باتفاق بواریت مرتضی نگر درآمدہ دقیقہ از کشتن وسوختن وخرابی ولایات نامرعی

نگذارند کمپلبند چون بر مضمون پیغام رای اطلاع یافت اور ماسرائے داماد خود را با بیست ہزار پیادہ و سوار بہ سرحد مملکت خاقان زمان فرستادہ تا بولایت مرتضی نگر درآمد از قتل وغارت دقیقہ فروگذاشت نمودہ آتش بیداد افروختہ گردانیدند افضل خان کہ درآنولا حوالہ دار و صاحب اختیار بود چون ازین حادثہ اطلاع یافت جمعی از دلیران را کہ درآن حدود جاگیر داشتند طلب نمود صلاح درآن دانست کہ از راہ مینول بایلغار بولایت اودگیر درآمدہ آتش نہیب و غارت درآن بلاد برافروزد بنابرین بولایت مذکور درآمدہ تمام مواضع و پرگنات را از صدمہ قہر سپاہ منصور زیر و زبر گردانید چون اور یاسرای از توجہ افضل خان خبردار گردید براثر سپاہ اسلام آمدہ وقت عصر اتفاق مقابلہ ومقاتلہ افتاد ابواب حادثہ گشادی گردید

چو لشکر بلشکر درآورد روی — دو دریای آتش نمود از دوسوی
نبرد آزمایان بجوش آمدند — بہ شیر افگنی در خروش آمدند
ہوا شد زگرد سپاہان سپاہ — پراز کشتہ شد روی آوردگاہ

ارباب شرک کہ بکثرت مور وملخ بودند افضل خان رادرمیان گرفتہ نزدیک بآن رسیدہ بود کہ برسپاہ اسلام غلبہ نمایند کہ درین حال اژدہا خان باپانصد سوار کماندار رسیدہ چون مشاہدہ نمودند کہ کفار دست تطول دراز نمودہ اند ہم از گرد راہ برکفار حملہ آوردہ فصاد وار بہ نیش ناوک رگ جان کفار گشودند ودوسردار نامی راباسہ ہزار سوار کافر شریر بقتل آوردہ جمعی اسیر ومجروح گردانیدند وبقیہ لشکر روی فرار بوادی ادبار آوردہ غنیمت بسیار نصیب سپاہ اسلام شد۔

ذکر آمدن ونکٹ پتی رای بیجانگر بہ عزم محاربہ امراوخوانین خاقان و نامزد گردیدن رستم خان بمعانت وامراوفتور مجاہدن بہ سبب بددلی رستم خان

چون خاقان زمان چندی از قلاع ولایت بیجانگر رامفتوح نمود چنانچہ مرقوم گردید بددلیران نامی سپردہ بمستقر سریر سلطنت معاودت فرمود وایام برشکال بزودی رسیدہ برسحاب پوش آسمانی جامۂ بارانی بردوش افگندہ واز بسیاری آب ندی کشنا کہ مابین ولایت اسلام وکفر بیجانگراست نبوی طغیان گرفت کہ راہ آمدوشد مسدوہ گردید ونکٹ پتی رای بیجانگر فرصت غنیمت یافتہ یلتمراج وگلرنک پتی ومنویراج رابا خود ساختہ تا یک لک سوار و پیادہ بقصد محاربہ سپاہ اسلام متوجہ گردیدہ قلعہ کندی کوشہ را کہ بحوالہ سنجرخان سرنوبت بود محاصرہ نمود مجاہدان اسلام لاعلاج درمقام ممانعت درآمدہ ہر روز درمیدان مبارزت کوشش ہای مردانہ می نمودند وکفار درتسخیر قلعہ نہایت جدوسعی بجا آوردہ کاربر محصورن تنگ ساختند دراثنای این احوال مرتضی خان بابہادران رایت نصرت افراختہ بمیان ولایت بیجانگر درآمدہ آتش قہر دراماکن ومساکن کفاراند اختند وبسان پیل دمان روان گردیدہ بہرشہر وپرگنہ آمیر سیدند بجاروب غارت رفتہ تخم نیستی می گاشتند تا گذر فیروزی اثر بشہر کرناٹک کہ از بلاد معتبر بیجانگر بہ مزید جمعیت ومعموری امتیاز تمام داشت افتاد و درآن شہر تجانہ درنہایت عظمت و آراستگی بود سپاہ منصور شعلہ قہر درآن کفرآباد زدہ اموال بسیار بدست آوردہ بتخانہ را زیر وزبر نمودند وبسیاری ازمشرکین راتقبل رسانیدند وچون ونکٹ پتی از این حال آگاہ گردیدہ یلتمراج وملوبرارج راباده ہزار سوار بہ محاربہ مرتضی خان نامزد فرمود کفاراز بسیاری لشکر مغرورگشتہ خود رابسپاہ منصور رسایندند ومحاربہ درنہایت صعوبت دست داد وبعد از کوشش بسیار ارباب ضلال روی بوادی فرار

آوردند از ظهور راین لشکر منصور در گردیده صفت احوال را مفصلا معروض کروانیدند

چو از دشمنان آگهی یافت شاه گرایندرایش بضبط سپاه
بیارا ست لشکر بائین وساز همه جنگ جویان دشمن گداز

درآن حال رستم خان که گیود گیودرز رادرمصاف غاشیه کش خود میدانست واز جانب احمدنگر بقول آمده بموقف عرض رسانید که اگر رضای اشرف بوده باشد بنده بدین خدمت اقدام نمایم چون ظاهر آثار شجاعت از جبین او هویدا بوده وزبان به لاف وگذاف گشوده اظهار دلاوری مینمود در همان مجلس تشریفات شاهانه وکمر مرصع سرفراز کرده باغضنفر خان سرنوبت و پنج هزار سوار بجهته دفع کفار و امداد امرای نامدار نامزد گردید و بعدازطی مسافت چون اورا بامرتضی خان که مدت دو ماه بامشرکان جنگ و جدال نموده قلعه و ولایات از شرکفار محافظت فرموده بوده ملازمت واقع شد و درباب جنگ صلح باکفار مشورت نمودند مرتضی خان برزبان آورد که لشکر کفار اضعاف مضاعف سپاه سلام اند وهیچوجه جنگ روبرو صرفه ند ارد چون بزرگان گفته اند

مزن بر سپاهی زخود بیشتر که نتوان زد انگشت بر بیشتر

بلکه صلاح دراین است که تو باسپاه منصوربطرفی از ولایت بیجانگر درآی و این جانب بابعضی سرداران از جای دیگر درآمده آتش نهیب و غارت درآن بلاد افروخته نگذاریم که غله وآذوقه بلشکر کفر رسانند وشبیخون پیاپی برلشکر ارباب ضلال زده طرق تردد بر ایشان مسدوده گردانیم شاید دشمنان به تنگ آمده عنان بصوب مراجعت معطوف گردانند رستم خان از نهایت بی خردی جواب داد که حالا سپه سالاری لشکر تعلق باین جانب داده تو بحال خود باش و بدانچه میفرمائیم عمل نمای مرتضی خان ازین جواب آزرده گشته دفع کفار برای اوباز گذاشت ورستم خان شرایط حزم را از دست داده عزم محاربه کفار نموده ازندی که مابین سپاه اسلام وکفر بوده عبور نموده درمکانی که گل ولای بسیار بوده نایره جدال راباشتعال درآورده ابواب فتنه برروی سپاه منصور بگشاد کفار چون مکرر شربت حسام خون آشام سپاه اسلام چشیده بودند درین روز بمقام حیله درآمده گاوزردی رابا نواع رنگهای عجیب

آرایش دادہ طلسمات و خط ہا بر بدن و شاخش نقش نمودہ در اثنای محاربہ بطرف لشکر اسلام رہا نمودند بمجرد دیدن آن گا و عجیب رستم خان را حال دگرگون شدہ روی از معرکہ ستیز گردانیدہ مسلمان را بدست حادثہ کفار ذلیل و خوار بگذاشت و سواران درمیان گل ولای گرفتار گردیدہ پیاد ہای کفار اطراف را احاطہ نمودہ بہ نیزہ سوار را از پشت زین برزمین می انداختند مرتضی خان با برخی از دلیران مردان درمعرکہ پیکار برزندگی باعار فرار اختیار نمودہ مانند شیر ژیان خود را برقلب مشرکان زدہ فوج اعدا را درہم شکافت و سپاہ منصور را از گرداب بلارہای داد و چون سیل آشوب اطراف را احاطہ نمودہ بود از معرکہ ستیز بالضرورت خودرا بکنار کشید و تمام خیمہ وخرگاہ و بنہ و اسباب بتصرف کفار درآمدہ بسیاری از دلیران اسیر و ذلیل گردیدند و چون این خبر بمسامع اجلال رسید فرمان ہمایون شرف نفاذ یافت کہ بواسطہ تقصیری کہ از رستم خان بظہور رسیدہ ولشکر را درگرداب بلا گذاشتہ خود فرار نمودہ است نہایت ایذا واہانت رستم خان رابہ سرخی و سفید آب آرایش دادہ لباس زنانہ پوشانیدہ از سرحد ممالک محروسہ اخراجش نمودہ و مرتضی خان وبعضی از دلیران را کہ آثار مردانگی بظہور رسانیدہ بودند بتشریفات شاہانہ سرفراز گردانید۔

نامزد گردانیدن خاقان زمان اعتبار خان وعلم خان وخان خانان و بہالیراو و بغراء تخریب کفار بلاد بیجانگر و بیان فتوحاتی کہ مجاہدان منصوران بتخریب روی نمود

چون ہمگی ہمت خاقان زمان برارتفاع اعلام دین متین مقصور و مجبور بود بعدازآن کہ ونکٹ پتی رای بیجانگر باسرداران شرک اتفاق نمودہ بعزم قتال و جدال لشکر منصور متوجہ گردید و بسبب حیلہ ومکر و سحر کفار وجبن و بددلی رستم خان سپاہ اسلام را چشم زخمی روی نمود آخرش فضیلت جہار دامن گیر

ہمت عالی نہمت گشتہ فرمان ہمایون بجانب اعتبار خان یزدی کہ درہنگام حوالہ داری مرتضی نگر درعہدہ اہتمام اوبودہ شرف نفاذ یافت کہ باتفاق علی خان وخان خانان وساباجی و بہالیر او وجمعی از سلاحداران غریب وترکمان کہ جاگیر ایشان درآن ولایت است رایت کشور گشای افراختہ ہمت برتسخیر ولایت کفار گمارند چون اعتبار خان برمضمون فرمان ہمایون اطلاع یافت با امرا وخوانین برسمت دارالحرب بیجانگر نہضت فرمودہ بہردید وقصبہ رسیدند باآتش نہیب و غارت سوختہ از زبان تیغ و سنان ندای الآمان حرب الشیطان ہم الخاسرون بگوش ساکنان ملا اعلیٰ رسانیدند و چون خبر توجہ و استیلای سپاہ اسلام نزدیک و دورکفار بدفرجام رسید ازبیم حسام خون آشام مجاہدان ترک اوطان و منازل نمودہ بافرزندان واموال نشیب وفراز را بکردار آب وآتش طی نمودہ خودرا دربطون پیشہ ہا و قلل جبال نہان ساختند و چون اقتدار وتسلط سپاہ منصور در بلاد بیجانگر از حد ونہایت درگذشت نرسانیدرای قلعہ اینگیر کہ ازمعظمات قلعہ بیجانگر است وشہور کہ شش فرسخ دورآن قلعہ است کہ بر بالای کوہ آسمان شکوہ سریر بلندی ورفعت از برج و پیکر گذرانیدہ است باطراف ولایت کفار فرستاد مواذی پنجاہ ہزار پیادہ مردانہ ودو ہزار سوار و چند ہزار تفنگی و مانکاری برخود جمع نمودہ صلاح چنان دید کہ جمعی از تہوران کفر را بفرستد تا شبخون برلشکر منصور زنند شاید باین تدبیر وتدبیر برسپاہ اسلام دست پابند بنابراین دہ ہزار پیادہ جرار مانکاری را فرستاد تا درنیم شب اطراف منصور را احاطہ نمودہ گرداگرد لشگر رایان چیدہ دریای آتش برسپاہ اسلام سردہند عنایت حی قدیم و امداد ایمہ واجب التعظیم معاون گشتہ اقطار امطار ریزان گردید و ہر چند ان مخذولان سعی نمودند وخواستند کہ آتش بیداد را فروختہ گردانند اصلا درنگرفت وسپاہ منصور کہ چون بخت خاقان زمان ہشیار بودند ہمت رفع کفار گماشتہ اکثرآن ملاعین رابضرب تیغ وتیر باسفل السافلین و چون این جرات وحیلہ از کفار بظہور رسید ومعلوم سپہ سالار لشکر منصور گشت کہ پنجاہ ہزار از کفار لیام اتفاق نمودہ بقصد محاربہ لشکر اسلام مستعد گردیدہ اند فی الفور علم خان و خان خانان و ساباجی رابا پنج ہزار سوار و جمعی از سلاحداران مثل ابوالخیر بیگ ومہدی قلی بیگ واسکندر آقا وحسن خان فردوسی وکلب علی بیگ بجہتہ

سپاه کفر نامزد فرموده و مجاہدان عنان عزیمت بجانب لشکر کفر منعطف ساختہ بعداز تلافی عسکرین نایرہ قتال التہاب یافت و غازیان چون ابر آتش بار برآن گمراہان حملہ آوردہ بہ تیغ خونریز و سنان فتنہ انگیز بسیاری از سرداران و سپاہ شرک را از پای درآوردند

دریای مصاف گشت جوشان گشتند مبارزان خروشاندریا
شمشیر ز خون چو جادر دست میکرد بجرعہ خاک را مست

سردار کفار چون مشاہدہ نمودہ مجاہدان بسیاری از مشرکان را ضایع ساختہ گوی ظفر بچوگان مراد خواہند ربود جمعی از دلیران را کہ برشجاعت ایشان اعتمادی داشت دلداری دادہ بفرمود تا از اطراف فدای و اربکوشند کفار چون دایرہ محیط لشکر اسلام گشتہ بضرب تیر و تفنگ بسیاری از دلیران را مجروح ساختند و بہادران باوجود قلب انصار ثبات قدم و زیدہ داد مردانگی میدادند چون این خبر بسپہ سالار لشکر منصور رسیدہ بابقیہ سپاہ بسرعت برق و باد بامداد لشکر ظفر اثر توجہ نمودہ بمجرد رسیدن تیغ درعہدہ اوثان نہاد دہشت و خوف برمشرکان غالب گشتہ طریق ہزیمت پیش گرفتند و موازی سہ چہار ہزار کافر شریر ہیمہ جہنم گشتہ تمامی اہل و عیال و خدمات و ناطق و اموال نصیب اولیای دولت قاہرہ گردید و اعتبار خان باامرا و دلریان یکماہ راہ از سرحد ممالک محروسہ تا شہر کالیری کہ از بلاد معظم بیجانگر بمزید جمعیت و کثرت معموری امتیاز تمام داشت رفتہ تمام ولایات را بآتش قہر سوختہ چندین ہزار کافر را بضرب تیغ غذا و جہاد از پای درآوردہ و مصدوقہ عالیہا ساقلہا را درعمارات و بت خانہ ہای قدیم ظاہر ساختہ آن شہر معظم را کہ غیرت افزای نگار خانہ چین بود بازمین یکسان ساختند و بعداز قتل و غارت دوستکام معاودت فرمودہ احدی را از رایان و سرداران شرک چون ضرب تیغ مجاہدان اسلام دیدہ بودند یارای آن نبود کہ سر راہ برسپاہ اسلام گرفتہ ارادہ ستیز و آویز نمایند و چند سال علی الاتصاب بہمین منوال سپاہ منصور بولایت دارالحرب بیجانگر درآمدہ دقیقہ از قتل و غارت نامرعی نگذاشتہ مراجعت مینمودند۔

ذکر مخالفت علم خان و خان خانان و بہالیراو و بعضی سرداران از جانب مرتضی نگر و نام زد گردیدن ملک امین املک بجہتہ دفع ارباب فتنہ وشر و نصرت یافتن بر ایشان

بعد از چندی کہ اعتبار خان کفار بیجانگر را گوشمالی بسزا دادہ در معاملۂ مرتضی نگر بسرد بردو عریضۂ خان مشار الیہ بدرگاہ والا جاہ رسید کہ علم خان پشہان و خان خانان و ساباجی و بہالیراو قدم از جادہ اطاعت و انقیاد بیرون نہاد دست توسل بدان حمایت رای بیجانگر استوار ساختہ اند حقوق نعم آبادی خاقان زمان را برطاق نسیان نہادہ در بلاد مرتضی نگر فتنہ و فساد ظاہر گردانیدہ اند و موجب سلوک در بادیہ غوایت اینکہ امین الملک سر جملہ جمعی از محل داران بجہتہ تحصیل بعضی مال دیوانی در ولایت و جاگیر امرا و سرداران باقی بود تعین نمودہ بود محل دار بطلب زر آمدہ تشدد بیش از بیش مینمود علم خان و بہالیراو باعث فتنہ و فساد شدہ باقی سرداران را باخود متفق ساختہ ہوای سروری و سرداری را در دماغ بی مغز جای دادند و دست بتخریب ولایات گشادہ تمامی بقصد قتل و قید بندہ متوجہ گردیدند کمترین درگاہ لا علاج در مقام دفع و رفع اہل فتنہ درآمدہ صف آرای گردیدہ درعین ہنگامہ کارزار جمعی از سلاحداران و لشکریان پشہان وغیرہ نیل بی وفائی و عصیان برچہرہ امان خود کشیدہ بمخالفان پیوستند و چون اکثر سپاہ روی بفرار آوردند از ستیز و آویز عاجز گشتہ لا علاج ازان مہلکہ جان ستان خود را یکران کشید حقیقت حال را معروض پایہ سریر گردانید و اہتمال در تنبیہ و گوشمال ایشان مستلزم از دیار فتنہ و فساد و خرابی دیار و بلاد است چون این خبر بر پیشگاہ ضمیر خاقان زمان تافت ہمگی ہمت شاہانہ بر دفع شر جماعت کافر نعمت گماشتہ باحضار سپاہ فرمانداد و بعد از تہیۂ اسباب محاربہ ارکان دولت را بحضور موفور السرور طلب نمودہ حقیقت بے وفای سرداران را تقریر فرمود و ملک عین الملک کہ

درآن اوان مہمات سلطنت برای او مفوض بود خلاف امرا بسبب اطلاقات او بظہور رسیدہ بود زمین عبودیت بوسیدہ عرض نمود کہ اگر فرمان ہمایون باشد بندہ درگاہ بدین خدمت کمر بستہ حرام خوارن را گوشمال بسزا دہد خاقان زمان قامت قابلیتش را بہ تشریفات شاہانہ سرفراز گردانیدہ بادہ ہزار سوار روانہ مرتضی نگر گردانید و چون عمدہ الاعیان از خدمت خاقان زمان مرخص گردیدہ در ہر قصبہ و دیہ دزدان و مفتنان را کہ خلل از ایشان بظہور رسیدہ بودہ بعقوبات گوناگون بقتل میرسانید و چون بسرحد مرتضی نگر نزول فرمود چودہریان و مقدمان را خوف و ترس دامن گیر گشتہ کمپ لبند چودری مرتضی نگر کہ باعث فتنہ و شر بودہ متوجہ خدمت ملک گردید بمجرد رسیدن بردار سیاستش کشیدہ بسیاری از مقدمان را سر از پیکر بدن جدا ساخت و چون علم خان و خان خانان و ساباجی و بہالیر او از آمدن لشکر منصور وحدت و غضب امین الملک خبردار گردیدند غریق بحر عدم گشتہ باانکہ ہفت ہزار سوار و دہ ہزار پیادہ و قلعہ اونگی را استحکام تمام دادہ اسباب و استعداد قلعہ داری را بروجہ اتم سامان نمود ثبات شان متزلزل گردیدہ قرار برفرار اختیار نمودند و تمام مال منال را گذاشتہ روی بولایت بیجانگر آوردند و بشامت کفران نعمت رای بیجانگر نیز متوجہ ایشان نکشت بخواری و فلاکت گرفتار گردیدند و چون خبر فرار مخالفان بملک امین رسید در تعاقب متمردان سرعت از برق و باد استعارہ نمودہ بولایت بیجانگر درآمدہ بسیاری از مشرکان را اسیر و ذلیل ساختہ اماکن کفار را باتش قہر سوختہ بفیروزی مراجعت نمودہ و در سرحد مرتضی نگر جمعی از دزدان سرکش راہزن با مخالفان متفق گردیدہ بودند بجزا و سزا رسانیدہ مہمات معاملہ مرتضی نگر را سرانجام نمودہ متوجہ درگاہ عرش اشتباہ گردید و تحف و ہدایای بسیار کہ از مال کفار بدست آوردہ بودہ بخدمت خاقان زمان گذرانیدہ بیشتر از بیشتر منظور الطاف شاہانہ گشتہ بطریق سابق رتق و فتق مہمات برای صواب نمایش مرجوع شد۔

گفتار در بلوائے دارالسلطنت برافراشتن قلندر در سرحد بیجانگر ومحاربہ نمودن اعتبار خان بامشار اللہ ونصرت یافتن بران مخیل بیدادگر

بہ تبین این مقال آنکہ بادشاہ جنت مکان علیین آشیان ابراہیم قطب شاہ را فرزندی بودشاہ صاحب نام واز خاندان خلیل اللہ پیرزادہ بیدر کہ ازنسل شاہ نعمت اللہ ولی اند کمریمہ را خواستگاری نمودہ درسلک ازدواج شاہزادہ مذکور کشیدہ بودند وشاہزادہ را بعداز یکدوسال انحراف مزاجی طاری شدہ مرغ روح پرفتوحش بخطاء قدس پرواز نمود و بعداز رحلت شاہزادہ محترمش را حسب الالتماس شاہ خلیل اللہ بجانب بیدر فرستادند چون مدت بیست سال برین حکایت بگذشت شخصی کہ از جملہ خوردسالیہا نزدیک شاہزادہ مغفور بودہ و برجمیع خصوصیات وحالات مطلع درشہر بیدر ظاہر شدہ وادی نمودہ کہ من شاہ صاحبم وبفسون وافسانہ برآن مخیل شاہ محب اللہ از راہ رفتہ کمال اعزاز واحترام او بجا آوردہ و پیرزادہ ہا را ازسخنان فریب آمیز حیلہ انگیز آن مفسد اعتماد تمام بہم رسیدہ بدامادی خودش سرفراز کردند وشہرت دادند کہ این شاہ صاحب است وازین سبب درسر سودای وخیال محال راہ یافتہ وغوغای بلند گردید چون خاقان زمان برین حادثہ عجیب اطلاع یافت جمعی از مردم معتبر را کہ درروز وفات شاہزادہ مغفور بجہتہ تغسیل وتکفین حاضر بودند بحضور ہمایوں طلب نمودہ ازحقیقت حال استفسار فرمودہ مجموع شہادت دادند کہ درحضور این بندگان روح پرفتوح شاہزادہ بجانب اعلاعلیین توجہ نمودہ خاقان زمان بسبب مکر وحیلہ آن مفسد درتاب شدہ تاکید شاہانہ درباب آن بدفعال بجانب والی بیدر بظہور رسید ملک برید از سطوت شاہی اندیشہ مندگشتہ در مقام قید وحبس آن مخذول درآمدہ پیرزادہ چون بران بمقدمہ اطلاع یافتند فی الفور آن مخیل را روانہ سرحد بیجانگر گردانیدند و در

آنجانب جمعی از اوباش بدو پیوسته خداوندان حبشی که از شجاعان زمان بود باجمعی از دلیران غاشیه خدمت گاری را بردوش جاگرفتند و خیرات خان ولد دلاور خان نیز بدو پیوستند و دراندک زمانی حشر بسیار بر و مجتمع گردید و بعداز اجتماع دوسه هزار سوار و پیاده متوجه سرحد ممالک محروسه گردیده در کنار آب کشنا چتر سلطنت دلوای حشمت برافراخت و درخفیه کس بدارالسلطنة فرستاد امرا و سرداران را بخود دعوت نموده و بتمام قلاع و بقاع نا یکواریان نامها ارسالداشته فتنه و آشوب در بلاد تلنگانه ظاهر ساخت و جمعی از امرا و بعضی از نا دولت خواهان درخفیه عرایض فرستاده اظهار اطاعت نمودند چون صورت این حال جرآت درمرات ضمیر خاقان زمان هویدا گردید جزا و سزای آن محیل را از واجبات دانسته ابتداء که اعتبار خان را جمعی از دلیران بجهة محافظت سرحد ولایت بجانب پانگل نامزد فرمود و از آنطرف آن محذول باستظهار جمعی از اوباش ازندی کشنا که مابین سرحد اسلام و کفر است گذاشته بولایات محروسه درآمد و چتر شاهی برسرافراخته رسولی بخدمت خسرو زمان فرستاد استدعای چند نمود که غیرت سلطنت تن دردل اجابت آن ندهد و سمع عظمت و جباری از استماع آن استنکاف نماید خاقان زمان از آن کلمات بی اصل غضبناک گردیده فی الفور از امرا و حوالہ داران را مثل حسین معمور خان و عبدالکریم و غازی خان و علی قلی خان و یکجهت خان والہ قلی بیگ و بعضی از سلاحداران را بجانب پانگل گردانید و قبل از رسیدن سپاه منصور اعتبار خان چون مشاهده نموده که مخالفان دست تطاول دراز کرده اند همت بردفع ایشان گماشته از بسیاری لشکر دشمن و کمی سپاه خود اصلا ملاحظه نمود باعتماد قوی طالع خاقان زمان در برابر سپاه خصم صف آرای گردید و از آنجانب بآن محیل باشش هزار سوار آراسته در مقابل شاه منصور که زیاداز ده هزار سوار بنود صف آرای گشته نزدیک بغروب نایرّه قتال اشتعال یافت و گرزگران دلیران سپاه منصور سودای فاسد از دماغ دشمنان بیرون میکرد و کمان بزبان سهام پیغام اجل بایشان میرسانید اگرچه خداوند خان حبشی مکرر خود را برقلب سپاه منصور زده مرد و مرکب برخاک هلاک انداخت اما وقار و تمکین اعتبار خان تزلزل در بنای صبر و ثبات خان حبش انداخته اسیر سر پنجه تقدیر گردانید و بدین بسبب جهان فراخ برچشم آن محیل

تنگ تر از حلقہ میم گشتہ سم سل رسانید و از بیم سپاہ منصور از آن قلعہ باچند نفر بطرف بیجاپور گریختہ التجا بابراہیم شاہ بردمن بعد خیال سلطنت درخاھر اونگردید و بیمن اقبال بیزوال قبل از رسیدن سپاہ منصور بسعی اعتبار خان این چنین فتحی رویداد۔

ذکر آمدن مکند راج ولد بہای بلند بدرگاہ والا جاہ و بمنصب موروثی سرفراز گشتہ مراجعت نمودن آو راہ مخالفت و مخاصمت پیش خود گرفتن

چون بہای بلندر کہ فرمان فرمای کسمکوشہ بودہ و مدت مزید در سلک دولت خواہان انتظام یافتہ ہر سال باتحف وہدایای بسیار بدرگاہ آمدہ بشتریفات خاص و اسپان بازین زر وکلاہ و کمر سرفراز گشتہ بعداز چندی دوستکام مراجعت مینمود بحکم قضای ربانی مرکب زندگانی او از صدمہ حوادث بسرور آمدہ کشتی حیاتش در گرداب فنای غرق گردید مرحمت شاہانہ شامل حال مکند راج فرزند او کہ دوازدہ مرحلہ از مراحل عمرطی نمودہ بود گشتہ فرمان ہمایون بامرا و راجہ ہای کسمکوشہ شرف اصدار یافت کہ فرمان فرمای ان بلاد را بمکند راؤ مرحمت فرمودیم باید کہ از صلاح وصوابدید مشار اللہ تجاوز ننمایند چون فرمان جہان مطاع بہ رایان و سرداران رسید مکند راج را قایم مقام بہای بلندر دانستہ مطیع و منقاد گردیدند و چون مکند راج در حکومت مستقل گردید تحف و ہدایای لایق ہمراہ گرفتہ روی التجا بدرگاہ والا جاہ آوردہ بشرف پایبوس خاقان زمان مشرف گشت بہ تشریفات شاہانہ و اسپان بازین زر وکلاہ و کمر و آفتاب گیر سرفراز گردیدہ بشوکت تمام مراجعت نمود و چون بکسمکوشہ رسید بنا بر فریب و اغوای دید یاور کہ از قوم آن گمراہ بود مرکب عصیان را درمیدان کینہ و شقاوت برانگیخت و درمقام قید برلاستحان درآمدہ دیوراج را کہ خویش و دامادش بود و بہ بندگی و جانسپاری این درگاہ اشتہار

داشت بقتل رسانید و در ادای وجه مقرری که مدت سی سال او و پدرش بخزانه عامره میفرستادند عذر و خلاف باستظهار کوه و جنگل وحشر بسیار و کفران نعمت احرار فرمود۔

رسیدن عرضداشت برلاس خان درباب مخالفت مکندراج و رفتن امین الملک با سپاه منصور بجهته گوشمال او و به سزا رسیدن آن کافر نعمت

چون از مکندراج آثار تخلف و نفاق بظهور رسیده برلاس خان عرض داشت بدرگاه فرستاد حقیقت حال را مشروحاً معروض پایه سریر گردانید خاقان زمان میرزین العابدین رستمداری را سرلشکر ساخته با عبدالکریم حوالہ دار و جمعی از امرا و سرداران بطرف کسمکوشہ نامزد فرموده که مکندراج را به نصائح دلپذیر از سر نفاق و فساد گذرانیده دفع فتنه و شر نمایند جماعت مذکور چون به حوالی کسمکوشہ رسیدند کس پیش مکندراج فرستاد او را از قهر و غضب شاهانه تخویف نموده ذخامت غرور و نخوت را از نظر او جلوه دادند چون ابواب اصغا بمسامیر قضا مسدوده بود نصائح و پند سودمند نیفتاد و بر کفران نعمت اقدام نمود نایره شر و فساد بااشتعال درآورد و میرزین العابدین و عبدالکریم را معلوم شد که مکندراج در مقام تمرد ثابت قدم است عریضه بدرگاه فرستاد معلوم نمودند که مکندراج سر از ربقه اطاعت پیچیده در مقام استعداد آلات قتال و جدال است چون مضمون عریضه بمسامع اجلال رسید و یقین اشرف شد که با قلب متمردان و آن گمراهان جز حکم سیف و سنان مفید نیامد و با کثرت شر و فساد شان جز سرزنش گرزگران نتیجه نبخشد عزیمت همایون برآن جازم شد که بدانصوب توجه نمود گلبن مملکت را از خار تعرض آن طایفه پاک گردانند ارکان دولت بعرض رسانیدند و بجهته این مهم مختصر عزیمت همایون چه لایق است بهریک از بندگان درگاه که اشاره شوده جزا و سزای آن کافر نعمت خواهد داد این

آصف زمان ملک عین الملک زمین عبودیت بوسیده بعرض رسانید که اگر فرمان باشد بنده درگاه باین خدمت اقدام نموده متمردان را بواجبی گوشمال دہد خاقان زمان رادلیری امین الملک پسند افتاد سنگراج برادر زاده بہالی بلندر وعلم خان ومجاہدان وبعضی دیگران را وسرداران را درموافقت مشار الیہ نامزد فرموده ومکند راج چون از توجہ لشکر منصور اطلاع یافت از جمیع رایان و راجہای بلاد کفر مرد طلب فرمود کس پیشتر بنزد وینکٹ پتی رای بیجانگر فرستاد استدعا نمود که لشکر نکبت اثر را بجانب مرتضی نگر نامزد گردانیده درآن حدوده فتنہ وفساد ظاہر سازد شاید بدینوسیلہ سپاہ اسلام راضعفی حاصل آید وخود باسی ہزار پیاده وسہ ہزار سوار بہ غرور ہرچہ تمامتر باستقبال لشکر منصور شتافتہ درحدود راجمندری باسپاہ اسلام مقابل شد ملک امین املک ابتدا در مقام نصیحت آن کافر نعمت درآمده بعد از نصائح ومواعظ و وعده ووعید چون دانست که مکندراج در بادیۂ جہل وغرور بہ نوعی سرگردان نشده که ہدایت او ممکن باشد الاعلاج ہمت بردفع اوگماشتہ، صف آرای قتال گردید میرزین العابدین سرلشکر درقلب سپاہ نصرت قرین قرار گرفتہ میمنہ ومیسره رابسرداران ودلیران استحکام داده آتش قتال وجدال رابا شتعال درآوردند از جانبین دل از ہستی برداشتہ بحملہ ہای آتش آہنگ خرمن حیات یکدیگر بہ باد فنا برمیدادند وعلم خان وسنگراج مانند شیر ژیان دردریای کارزار غوطہ خورده بضرب تیغ آبدار مردوموکب رابرخاک ہلاک می انداختند سپاہ کفر چون این حال مشاہده نمودند دل از ہستی برداشتہ بحملہاے کوه شکوه دادمردی دادندوآن درشہسوار معرکہ دلاوری راز پای درآوده ونزدیک بود که آثار غلبہ ولشکر کفر برسپاہ لشکر اسلام ظاہر گردد که ملک امین الملک بافوجی از دلیران عرصہ کارزار برقلب مشرکان تافتہ بہ ضرب حسام خون آشام بسیاری از مشرکان رابا خاک برابر گردانید وحملات سپاہ لشکر اسلام تزلزل دربنای ثبات لشکر کفر انداختہ اکثر پیاده وسوار روی بوادی فرار آوردند مکندراج لاعلاج فرار راخال رخسار خود ساختہ بادکردار عرصہ خاک پیمود روباہ صفت ازراہ پیشہ وجنگل خود رابکسمکوشہ رسانید وغضنفر خان وبرلاسخان وچندی از مسلمانان راکہ بمکر وحیلہ بدام قید درآورد بود بقتل رسانیده باشہدای کربلا محشور ساخت متعاقب این حال جاسوسان خبر بہ آن ملعون رسانیدند که امین الملک باسپاہ

منصور انیک رسید چون آن گمراہ با اتباعش شربت حسام مجاہدان چشیدہ بود لاعلاج دل از ملک ومال برداشتہ بااہل وعیال بجانب بدورہ وسیکاکول بدر رفت وچون امین الملک کہ بولایت کسمکوشہ رسید اثری ازآن ملعون ومردم آن بلا دنیافتہ بہ کر دار باد تعاقب کفار نمودہ ودر ہرمنزل جمعی از مشرکین رابقتل رسانیدہ نہایت اقتدار درآن بلاد و دیار ظاہر ساخت مکندراج چون از توجہ سپاہ منصور بعزم گرفتن خود اطلاع یافت بافوجی از ملاعین آتش پای گشتہ بجانب پتاپور بدررفت وچون مقاومت باسپاہ منصور درحوصلہ قدرت خویش نمید ید ہر روز دربیشہ وہر شب درکوہے بسرمی بردامین الملک درپیدانمودن اونہایت سعی وتجسس ظاہر ساختہ چون دانست کہ جنگل پتاپور را کہ از تشابک اشجار گذار باد درآنجا دشواراست پناہ خود ساختہ است بفرمود باسپاہ ہمہ جاجنگل رابریدہ وسوختہ تعاقب آنکافرنعمت فرمایند مکندراج چون دانست کہ اسیر و دستگیر سپاہ اسلام خواہدشد براجہ رام چندر کہ از رایان معظم آن بلاد بمزید لشکر وحشمت افزون بودہ بردہ باتفاق حقیقت حال را بہ مادوسنگ کہ از امرای معتبر جلال الدین محمد اکبر بادشاہ بود درسرحد بنگالہ باسپاہ راجپوت مقام داشت نوشتہ استدعای امداد نمودند ما دوسنگ باسپاہ بیمر بامداد کفار توجہ نمودہ ارباب ضلال راجمعیتی ازحدود حصردست داد امین الملک بعد از استماع این خبر باتفاق میرزین العابدین و امرابعزم غزای کفار بولایت رام چندر درآمدہ اکثر دیہ وقصبہ راباآتش نہیب و غارت سوختہ نہایت تسلط بظہور رسانیدند و چون آوازۂ توجہ سپاہ منصور بگوش مادوسنگ و راجہ رام چندر رسید سپاہ خوف وغم برسینہ آن دو گمراہ استیلایافتہ بی تمہید امور محاربہ مادوسنگ اسپ فرار راتنگ برکشیدہ بجانب بنگالہ مراجعت نمود و راجہ رام چندراز روی عجز اظہار اطاعت نمود متقبل گردید کہ سال بسال مال وخراج میفرستادہ باشد و مکند راج کہ سر دفتر ارباب عناد بود از خوف دلیران اسلام ترک جا و مقام نمودہ روی بطرف بنگالہ آورد چون از جانب اطاعت راجہ رام چندر خاطر امین الملک ولشکر منصور جمع گردید مراجعت بواسطہ محافظت سرحد ملک نایب و اسیر او را بادو سردار دیوار گذاشتہ متوجہ کسمکوشہ گردید ندویمن اقبال خاقان زمان اکثر بلاد ولایت کسمکوشہ بقبضہ درآمدہ تمام سپاہ و رعیت درمہاد امن ورافت

آسایش یافتند

آرام یافت در حرم امن وحش وطیر　　آسوده گشت در کنف انس انس و جان

آمدن ونکٹ پتی رای بیجانگر بسرحد مرتضی نگر و نامزد گردیدن عادل خان باسپاه بیکران

قبل ازین مرقوم گردید که چون مکند راج از توجه سپاه اسلام خوف و دهشت برضمیرش استیلا یافته از رای بیجانگر استدعای امداد نموده وینکٹ پتی راحمیت جاہلیت دامنگیر گشته بخاطر ناقصش رسید که چون شاہزاده شاه مراد فرزند جلال الدین محمد اکبر بادشاه و خان خانان بجهت تسخیر ولایت احمدنگر بالشکر بیحد وحصر توجه نموده فتنه وشور درآن بلاد انداخته اند وخاقان زمان مهدی قلی سلطان را با امرا و خوانین و سپاه بیکران بجهت مدافعه لشکر اکبر بادشاه و امداد سلسله نظام شاہی نامزد فرموده بوده و درگاه گیتی پناه از اجتماع لشکر و سپاه خالسیت فرصت غنیمت دانسته درتخریب بلاد اسلام اہمال نباید ورزید بنابرین باموازی دولک سواره و پیاده و ہزار فیل کوه شکوه بجانب مرتضی نگر علم بغی وطغیان برافراشته متوجه گردید عمال مرتضی نگر چون ازآن حادثه خبردار گشته حقیقت را معروض پایه سریر گردانیده اند استدعای امداد نمودند خاقان را از استماع این خبر آتش حمیت زبانه کش گردیده باحضار امرا و سپاه فرمان داد و بعد از اجتماع عساکر عادل خان بیگ را سپه سالار نموده باسپاه بیکران و دویست سلسله فیل وتوپهای صاعقه آشوب بعزم محاربه ارباب فساد نامزد فرموده وسپاه منصور بعدازقطع منازل حوالی قلعه مرتضی نگر را مضرب خیام ساخته بجهته رسیدن بعضی امرا چند روز درآنجا مقام ساختند ونکٹ راج که درسرحد باشکوه تمام قرار گرفته بوده چون خبر وصول سپاه ظفر پناه شنید از سطوت وصولت سپاه اسلام درمضیق تحیر گرفتار گردیده از ولایت خود قدمی پیش نه نهاد وصلاح درآن دانست که تحف و ہدایای

بسیار بدرگاه خاقان زمان فرستاده صورت اطاعت و فرمان برداری خود را در لباس عجز و زاری معروض ساز د بنابر این رسولی بانفایس امتعه و اقمشه و فیلان کوه پیکر و اسپان تازی بدرگاه والا جاه ارسالداشته معروض گردانیده که موجب آمدن بجانب مرتضی نگر دیدن حوض کمم است که دریای بیکران در جنب عمق آن چشمه ایست والا از جان و دل هوا خواه و فدوی آن درگاه ام چون مضمون عرضداشت رای بیجانگر معلوم خاقان زمان گردید چنانچه معتاد اخلاق گزیده آن خدایگان بوده عفو را از محاسن اوصاف شمرده فرمانی باسم عادل خان صادر فرموده که رای بیجانگر شیوه اخلاص و هوا خواهی خود را بدرگاه جهان پناه تفویض داشته که سپاه منصور مرتضی نگر مقام فرموده متعرض ولایات اونگردند۔

ذکر فتنه و مخالفت کفار دیوار و سیدن عرضداشت عمال راجمندری و نامزد گردیدن امرا و خوانین و استیصال آن قوم بی دین

چون امین الملک و میرزین العابدین سرلشکر چنانچه مرقوم گردید بقصد قلع و قمع مکند راج از راجمندری متوجه ولایت کسمکوشه گردیدند کفار دیوار آنولایت را از سپاه منصور خالی یافته بنابر شرارت جلی از مال کار ملاحظه ننموده سر بفتنه و فساد برآوردند و نایره فساد را در ولایت ایلورو نردول و بهار جلی باشتعال در آورده طریق مستقیم رابرصادر و وارد فرد بستند عمال راجمندری چون مشاهده نمودند که به سبب فساد آنها خوف بر رعایا مستولی شده بیشه و جنگل را پناه خود ساخته اند حقیقت حال را مشروحا به قلم در آورده بپایه سریر ارسال گردانیدند خاقان زمان چون برین حال آگهی یافت فرمان همایون باسم عادل خان سپه سالار مرتضی نگر و چنگیز خان سرنوبت شرف اصدار یافت که بجهته دفع کفار دیوار باسپاه منصور روی توجه بولایت راجمندری و کامورم آورده جزا و سزای متمردان به هند عادل خان بمجرد رسیدن فرمان همایون باتفاق امرا و بهادران متوجه دفع اشرار دیوار گردیده آن مدبران را که درمقام مقاتله و مجادله

و مقابله بالشکر اسلام درآمده بودند بحمله اول چون بنات النعش متفرق ساختند کفار چون دانستند که چون درمعرکه آوردتاب حمله سپاه اسلم ندارند بسان مرغ آبی آب را پناه خوده ساخته برکنار آن دو صف آرای گردیده مانع مرور لشکر منصور گشتند و همه روزه درآب هنگامه جدال گرم میساختند اما صورت فتح روی نمی نموده چون تمام آنولایت کوه و بیشه و جنگل بوده مواذی بیست هزار کافر در مقام ممانعت ومحاربه اسلام درآمده هر جا که احتمال عبورداشت استحکام تمام داده بودند سپه سالار لشکر منصور چون مشاهده نمودند که دلیران اسلام را کاری از پیش نمیرود درج نموده که علاج کفار منحصر در توپ و ضربه زن و بان است اکنون بعمال راجمندری وکسمکوشه فرمان همایون شرف اصدار یابد که از محل چندتوپ وضربه زن بااحشام وتفنگی بسیار بزودی ارسال گردانند بیمن اقبال بی زوال کفار را گوشمال خواهم داد چون عریضه عادل خان بنظر انور رسید باهم سیادت پناه میر زین العابدین فرمان عالی صادر گردید که باتفاق حواله عبدالکریم و جماعت تفنگی شتاب خانی متوجه لشکر منصور گردیده باتفاق عادل خان در دفع کفار نهایت سعی بظهور رسانیدند وآنقدر توپ وضربه زن که درکار باشد از حلقه راجمندری همراه برند میر زین العابدین بموجب فرمان خود را بالشکر منصور رسانیده باتفاق عادل خان روی بدفع ارباب ضلال آوردند و چند شبانروز کشش وکوشش نموده چون تیر مراد بر هدف مقصود نیامد و بسبب طغیان آن بحر بیکران و هجوم کفار گذشتن از آب دشوار بود جمعی را باطراف و جوانب فرستادند که شاید معبری برهم رسانند و بعداز تردد وسعی بسیار ماناجی سرنوبت دهرما را و دو سه کاوراه رفته گذرگاهی بهم رسانید و چنگیز خان باجمعی از سلاحداران اسپ درآب انداخته بگذشتند و بقیه سپاه چون باد ازآن آب گذشته بسیاری از کفار بقدم ممانعت پیش آمده بودند به دارلبوار فرستادند پای ثبات مشرکان ازحملهای سپاه اسلام از جای رفته روی بوادی فرار آوردند و چون کفار میان به دوکوه را که سر بفلک کشیده بوده وراهی تنگ ونهایت صعوبت داشت دیواری از سنگ و چونه برآورده درواز مستحکم نموده توپ وضربه زن وآتشبازی بسیار آماده ساختند ومستعد جدال بودند چنگیز خان باجمعی از مجاهدان متوجه دفع آنها گشته بعداز محاربه وکوشش بسیار سدی که استظهار کفار بود ازآن مخذولان

گرفتہ بسیاری رابقتل رسانید کفار چون مشاہدہ نمود کہ مجادلہ باجنود آسمانی اندازہ ایشان نیست کس بدرگاہ عالی فرستاد از روی عجز و بے قراری اظہار اطاعت و مال گذاری نمودند چون عجز و بیقراری کفار بوسیلہ مراو مقربان معلوم خاقان زمان گردید دربارہ آن زنہار بان ترحم فرمود امر عالی صادر گردید کہ عادل خان متوجہ درگاہ گشتہ میرزین العابدین و چنگیز خان روی بجانب کسمکوشہ آورہ دفع متمردان آن ولایت نمائند۔

گفتار در تعریف عمارت ندی محل و میدان دلکشایش

چون خاقان زمان راخاطر ملکوت ناظر از جانب استقامت ملک جمع گردیدہ دارالسلطنت حیدرآباد کہ مستقر سریر سلطنت بود ودر معموری ورزانت واستحکام ومتانت رشک حصار لاجوردے گردید میل ساختن عمارت عالی بجہتہ مجلس ودیوانداری از مشرق ضمیر انور سرزدہ معمار انرا بہ اہتمام قصری رفیع درکنار ندی کہ فضای وسیع متصل بہ آن باشد مامور کہ گردانید بنا یان چابکدست باندک روزی قصری نمونہ بستان ارم وچون ساحت فردوس خرم بود ساختہ شرفات بلندش را از ذروہ مہر گزرانیدند وبرعقب آنعمارت میدانے کہ طول وعرض انرا چون امل پایانی پیدا نبود ترتیب دادند تادر روزشان وکے جای اسپ وفیل وپیادہ وسوار تواند بود والحق تاندی کہکشان درمرغذار آسمان جاریست وتاذکر چشمۂ حیوان برزبانہا ساریست بسان ندی محل موضعی روح افزا ومنزلے خوش ہوای دلکشا قلم نقشبند وجود برتختہ ہستے ننگاشتہ وروزگار چنین عمارتے از بدو ایجاد آب وخاک تاکنون برنیفراشتہ

این مقام خوش کہ مستغنی است از نقش ونگار — ہست باجنات سجری تحتہ الانہار یار
فرخ آن منزل کہ شاہی رابود دروی نشست — روشن آن محل کہ ماہی رابود بروی گذار
بیقرار ان راقرار دل قراید چون درآن — جاہی آن دارد کہ باشد نام اود دارالقرار

چون دل دانا در و بیداست صورتهای غیب　　بسکه مصقول است دیوار ودرش آئینه وار
مامن عیش است چون فردوس تادروے کشند　　نوعروس ملک دربرشاه جمشید اقتدار
خسرو عالی گہر سلطان محمد قطب شاه　　شہریار کامیاب و کام بخش وکامگار
آسمان غرورفعت آفتاب عز و جاه　　بحرجود ومکرمت کان سخا کوه وقار
یابداز عدلش درخت میوه امیدوبر　　بینداز جودش نہال دولت جاوید بار
دولتی بادش قرین درمسند شاہی کران　　پایہ ادنی نماید تخت ملک پایدار

ذکر ساختن عمارت کیوان عمارت رفعت نبات کہات
واتمام باغ محمدی مابین مستقر سلطنت
وعمارت بنات کہاث واقع است

روی خاقان زمان جمعی از مقربان برسم سیر وشکار پای دررکاب ابرش تیز کام آورد درصحاری و مرغذار بہ زخم پلنگ سندان شگاف آہوان وحشی برروی خاک می انداخت ودراج رااسیر چنگل شاہین بازگردانیدہ پشت گوز نانرا بزخم پنجۂ سگ و یوزمی شکست تا آنزمان کہ بسمت الراس رسیدہ مزاج معتدل ہوا بگرمی مایل شد خاقان زمان دست از شکار باز داشتہ جمعی رابا طراف فرستادہ تا جایگاہی کہ لایق قرار و آسایش باشددرنظر آورند بعدازلحظہ یکی از فرستادگان بسرعت تمام باز آمدہ بہ عرض رسانید کہ براطراف این کوہ جای بس خوش ومرغذاری دلکش است آب زلال بہرطرفی میرو دوانفاس بادشمالش دل پژمردہ راحیات جاویدمی بخشد خاقان زمان مرکب صباجولانرابجانب آن کوہ برانگیختہ چون بدان سرزمین رسیدکو ہے دیدمانند ہمت جوانمردان عالی وبراطراف آن فضای چون میدان امل درغایت وسعت بخاطر ملکوت ناظر خطورنمود کہ این سرزمین قابل نشستن

خلافت و مسند عیش وصحت است مناسب چنان مینماید که قصر ہای رفیع وایوانہای وسیع افراختہ شود چہ آنکوہ محاذی مستقر سریر سلطنت بدو کردہ ہ فاصلہ پای ثبات دردامن تمکین کشیدہ بر چہار حد آن حوضہاے بزرگ ونہرہای آب روان واقع شدہ بود بنا برین معمار ہمت خاقان زمان عزیمت ساختن عمارات عالی وباغات جنت مثالی فرمودہ مہندسان و معماران دانشور را امر فرمود کہ درساعت بربالای آنکوہ قصر ہای رفیع وایوانہای منیع برافرازند و از دامن کوہ تا دارالسلطنت بسا تین جنت آئین بسازند چنانچہ طول آن چہار کروہ وعرض آن دو کروہ بود باشد حسب الفرمان معماران وہنرمندان بہ امتثال امر پرداختہ دقائق حداقت و مہارت درتشید ارکان وبنیان آن بظہور رسانیدند و دراندک روزی شرفات آنراچون قدر خاقان از ایوان کیوان درگذرانیدند و بعدازا تمام قصر روح افزا دراحسن ساعات باغ دلکشا انداختہ در ہر ضلعی دروازہ عالی نصب نمودہ بربالای آن کوشکی باتمام رسانیدند وچمن ہای عریض وطویل ترتیب دادہ اطراف آنرابا نواع اشجارودرختان میوہ دارو گلہای خوشبو وریاحین دلجوی صفت کمال بخشیدہ جدولہاے اب صافے درہر طرفے جارے گردانیدند

گلاب است کوی بجویش روان ھمی شاد گردد ببویش روان

چمن فردوسانش از نزہت اشجار خاک حسرت ردیدہ روضہ ارم ریختہ وازاطراف وازہاروانہارداغ حیرت برسینہ بوستان وخوانق نہادہ روی زمینش چون رخسارشاہد حلہ پوش منورونسیم ہوایش چون طبلۂ عطار معطر درختان نونہالش از بسیاری آبشار چون پیران پشت خمیدہ ومیوہ ہای حلاوت آمیزش چون حلوای بہشتی بی حرارت آتش رسیدہ سیب بی آسیبش چون ذقن دلبران سیمین دلہارا صید کردہ وآئینہ لطیفش چون کوزہای آب نبات ازہرشاخی برای بخشش حیات آویزان گشتی

کوزہ چند بناتیست معلق پربار وصف آن آئینہ چہ گوئیم کہ بہ شیرینی ولطف الحق باغی از غایت صفاچون خلد بریں پرحور ونور و از صفای ہوا چون باغ ارم محل بجہت وسرور بہ یمن توجہ خاقان زمان دراندک فرضتی بمرتبہ کمال رسید

سبز ہایش دمیدہ برلب جوی　　باد صبح از شگوفہ عنبر بوی
زلف سنبل بحلقہ ہای کمند　　کردہ جعد بنفشہ را در بند

ذکر فرار راوت راو و ہری چندر از لشکر منصور و فتنہ انگیختن کشتہ شدن راوت راو

شرح این احوال بطریق اجمال آنکہ سنگراج وہری چندرا برادر بہای بلندر کہ درخدمت خاقان زمان می بودند چون مکندراج سر بہ فتنہ فساد برآورد باتفاق لشکر منصور متوجہ دفع فساد داد گردیدہ در محاربا کمندراج سنگراج بقتل رسید و ہری چندر باسپاہ منصور ہمراہ بود و راوت راو کہ از گردنکشان کفار بہ مزید تہور وشجاعت و کثرت پیادہ وحشم ممتاز بود وچندی بالشکر ظفر اثر بسر بردہ طریق ہوا خواہی و اخلاص می سپرد بسبب بعضی تحکمات امین الملک آزردہ خاطر شدہ شب ہنگام از اردو فرار نمودہ درمقام عناد وحرام خواری درآمدہ خفیہ کس نزد ہری چندر فرستاد بفسوں و افسانہ اور اازراہ برد بپاد شاہی وسلطنت نویدش داد ہری چندر حقوق آبادی واحسان خاقان زمان را برطاق نسیان نہادہ از اردوی کیہان پوی فرار نمودہ وپیش راوت راو رفتہ بہ اتفاق فتنہ وشور درآن بلاد ظاہر ساختند وبادہ ہزار کافر شریر متحد گشتہ باعتماد کوہ و بیشہ وراہ ہای دشوار سودائے مخالفت و سرکشی در دماغ راہ دادہ شبخون ہای پیاپی برلشکر منصور می آوردند چون جرات وفساد کفار از حد گذاشت ملک امین الملک ہمت بردفع آن دوکافر گماشتہ بہ اتفاق جمعی از سرداران بمیان درہ وکوہ درآمدند دامن ہمت برکمر شجاعت استوار ساختہ چون سپہر پیادہ رو دست از آپ باز داشتہ مانند نجوم بربالای کوہ آسمان شکوہ برآمدند سردار کفار چون سیل بلا برخود محیط یافت درمقام مدافعہ درآمدہ شعلہ بالا گرفت واز تیر باران مجاہدان سیلاب خون درآن کوہ وہامون روان شد ناگاہ از شست یکی بندگان درگاہ تیری گشادہ

یافت و بر سینہ راوت راو کہ بہ چشم انبوہ معزز گشتہ بود رسید وکوکب رفعت او از چرخ جلال واوج کمال درگشتہ شاخ حیاتش از دوحہ سروری بریدہ شد چون کفار سردار خود اکشتہ دیدند خوف وہراس برایشان استیلا یافتہ دروی بوادی فرار آوردند ومبشر اقبال آیت فتح آیت وینصرک اللہ نصراً عزیز ابگوش سپہ سالار لشکر منصور رسانیدہ اکثری ازآن مخذولان اسیر ودستگیر گردیدند۔

ذکر مخالفت وسناد دیو وہری چندر وآمدن بمحاربہ سپاہ منصور ونصرت یافتن لشکر اسلام

چون راوت را بردست سپاہ منصور بقتل رسید ہری چندر بصد محنت ازآن معرکہ ہولناک خودرا بکران کشیدہ بہ وسناد دیو کہ ازرایان معظم بلابود ملتجی گردید وبسخنان فریب آمیز وسناد دیو را از راہ بردہ نوعی نمود کہ وسناد دیو محاربہ سپاہ اسلام واعانت مکندراج کہ برسر قلعہ جرجرہ کہ درتصرف ملک نایب است رفتہ محاصرہ نمایند وخود ہری چندر وسرداران کفار متوجہ دفع سپاہ اسلام گردید چون پیغام وسناد دیو بہ بہای بلندر رسید فی الفور کس نزد راجہا ومینواران اطراف فرستادہ بفریب وفسون مجموعی رابا خود متفق ساختہ برسر قلعہ جرجرہ کہ درتصرف ملک نایب بود رفتہ قلعہ را محاصرہ نمود ملک نایب در مقام دفع کفار درآمدہ مدت چند شبانہ روز درمیان آن دوگروہ نایرہ جدال وقتال اشتعال داشت چون این خبر بہ میرزین العابدین وامین الملک رسید چنگیز خان رابالشکر فراوان بہ مدد ملک نایب فرستادند ودروقتی کہ کفار نردبان برآنحصار نہادہ کار بآن رسانیدہ بودند کہ قلعہ رامسخر ساختند چنگیز خان بلاد رسیدہ بہ حملہ کوہ شکوہ کفار را پریشان ساختہ ملک نایب را از آن ورطہ مستخلص گردانید و ازین جانب میرزین العابدین بعزم محاربہ وسناد دیوتوجہ نمود چون آن لعین خبردار گردید باپنج ہزار سوار وسی ہزار پیادہ باستقبال شتافت وآن دولشکر روی بمحاربہ یکدیگر آوردہ عرصہ نبرد درا ازخون

دلیران لاله زار گردانیدند

دو لشکر چو مور و ملخ تاختند　　نبردی جهان در جهان ساختند
بشمشیر فولاد و تیر خدنگ　　گذرگاه کردند بر مور تنگ

و در صولت اول نسیم ظفر بر پرچم مجاهدان اسلام ورزیده ریاح اقبال گرد ادبار پر چهره وسناد دبود و اتباعش فشاند و کفار منهزم گردیده و سره کویم را که قلعه حصین بود پناه خود ساختند و سپاه منصور در نارایین پور خیمه و خرگاه براوج مهر و ماه برافراخته بفتح اختصاص یافتند و چون این خبر ببهای بلندر که قلعه محمد قلی قطب شاه آباد را محاصره نموده بود رسید از بیم سپاه منصور بطرف جلمور که تمام بیشه و کوه است و استحکام قلعه اش بدرجه ایست که با قلعهٔ سپهر لاف بر برای میزند شتافته آرام گاه ساخت و چون خبر فرار بهای بلندر بسپه سالار لشکر منصور رسید چنگیز خاں سرنوبت و عبدالکریم حوالہ دار و بهالیر او و مردم دهرما راؤ نامزد فرموده سپاه اسلام متوجه انمقام گردیده اطراف و جوانب کوه و بیشه را باتش قهر سوخته همه روزه با کفار جنگ و جدال می نمودند و چون مدت سه ماه برین منوال گذشت و کار بر مشرکان دشوار گردید بهای بلندر کس نزد و سناد دیو فرستاده پیغام داد که اگر بزودی و لشکر نفرستد قلعه مسخر سپاه اسلام خواهد گردید و سناد دیو چون براضطرار بهای بلندر اطلاع یافت از راجهاد گردن کشان مرد و مدد خواسته بعد از اجتماع سپاه هری چندر را سر لشکر نموده بول باترسویدی برادر زاده اش را باده هزار سوار و سه هزار پیاده و صد سلسله فیل بعزم محاربه لشکر منصور روانه نموده دلیران اسلام چون از توجه سپاه کفر خبردار گردیدند با پنج هزار سوار و ده هزار پیاده بیشتر نمودند کمر مجاهدت برمیان بسته باستقبال شتافتند و کفار از بیم لشکر منصور در مقام آرام گرفتند که از تنگی رهگذر و بسیاری بیشه و جنگل گذار باد در آن دشوار بود و از سه طرف کوه های بلند سر به فلک کشیده و عمق دره هایش و تحت السرر رسیده

کسی ندیده فرازش مگر به چشم ضمیر　　کسی نرفته نشیبش مگر بپای کمال

لشکر فیروزی اثر سر راه بر کفار گرفته صف آرای گردیدند اگر چه شکوه لشکر منصور عجز کفار ظاهر بود اما از راه نام و ننگ در موقف رزم و جنگ مبادرت می نمودند مجاهدان پیراهن جنگل را احاطه نموده از جوانب

حمله آور گردیده بضرب تیغ زهرهٔ اہل شرک را خون و رایت کفر را سرنگون ساختند و در صدمه نخست رواتج فیروزی بمشام جان مجاہدان رسیده شکست برلشکر کفار افتاد ہری چندر و سرداران کفر چون دلایل عجز وفتور برصفحه احوال خود مشاہده نمودند کشف دار سردر درون بیشه و جنگل کشیده ہر روز از گوشه قدم بیرون نه نہاده جمعی از مشرکان را در دام ہلاک می انداختند و چون محاربه با کفار بطول انجامید و بسبب انبوی جنگل عبده اصنام یکبارگی مستاصل نمی گردیدند غله و آذوقه تنگی پذیرفت و مسدود شد سپه سالار لشکر اسلام امرا و سرداران را طلب داشته درباب دفع مشرکان مشورت نموده شاه رضا ولد ملک نایب چند سال دران بلاد صاحب اختیار بود گفت که سپاه منصور را از راه غیر معہود برسر کفار می برم سپه سالار و امرا با او متفق گردیده عنان کشور گشای را بدانصوب معطوف گردانیدند و برہنموی شاه رضا جنگل و بیشه راطی نموده کفر را که دران بیشه و دره چون دراب ماہی و درشب سیاہی ملازم و مجاور بودند احاطه نمودند اعدادی دین چون گرداب بلا را برخوده محیط یافتند جنگ و جدال آماده کشته برمجاہدان دین متین و به تیغ کین حمله آور گردیدند و دلیران اسلام سمند برق اندام ہا را چون سمندر درمیان شعله تیغ و سنان بجولان درآورده حسام شفق رنگ آفتاب شعاع را از قالب قیرگون ہندوان بنام می ساختند و صاعقه کرداد صحایف اعمار اعدارا سوخته صحن آوردگاه را از خون کفار رعنابی رنگ می نمودند

سرآنرا ہمه سر جدا شد ز تن　　پر از خاک جنگ و پر از خون دہن
کفن جوشن و بستر از خون وخاک　　تن ناز دیده بشمشیر چاک

و سپاه کفرانچه مکان سعی وکوشش بود بجاآورده از غایت شجاعت و جلادت پای ثبات وقرار برمر محاربه افشردند انصار حق چون دریای جوشان وخروشان از میمنه ومیسره حمله آورده تزلزل دربنای تمکن کفره افگندند و اعدا که شیر بیشه وغا بودند از ستیز و آویز عاجز گشته روی از صف جنگ وموقف نام و ننگ برتافتند ونسیم فتح و فیروزی بر رایات ظفر پیکرد لیران قطب شاہی وزیده ہری چند و سرداران کفر باآنکه باستیلای خود جازم شده بودند انہزام یافتند واکثر کفار اسیر ودستگیر گردیدند و

سناد دیو چون مشاہدہ نمود کہ برادر و خویشانش تمام گرفتار گردیدہ اند سپاہ غم و اندیشہ برصحن سینہ اوتاخت آوردہ جباری تحفیص تزلل و زاری درآمدہ و درخفیہ کس پیش دھرما راؤ کہ از جملہ سرداران و دولت خواہان خاقان زمان بود فرستادہ او را شفیع خود ساخت و موازی سہ ہزار ہون و پنجاہ فیل کوہ پیکر بہ لشکر منصور فرستاد تقبیل نمود کہ سال بسبب بدین منوال بدرگاہ می فرستادہ باشد بول باتر را کہ مادفساد بود مفید ساختہ نزد سپہ سالار فرستاد خویشان خود را از قید مستخلص گردانید۔

توجہ نمودن سپہ سالار لشکر منصور بعزم محاربہ بہ بہای بلندر ونصرت یافتن بران مادشور وشر و فتح قلعہ جلمود و فرار نمودن آنکافر

چون سپاہ منصور از محاربہ و جدال و سناد دیو سرداران شرک را آسودہ چند روزی نجورمی گذارنیدند میر زین العابدین دفع و رفع بہای بلندر را کہ در قلعہ جلمور با جمعی از مفسدان جا ساختہ دست بجود و بیداد برآوردہ بود پیش نہاد ہمت ساختہ چنگیز خان را با جمعی از امرای نامدار و بہادران میر شکار بجہتہ اطفای نابرہ فتنہ وشران بیداد کر روانہ نمود و چون اندین خبر وبکوش مخالفان رسید بجانب آور عزیمت نمود در درہ کہ افتاب از بلندی و پستیش ترسان ولرزان آمد وشد نمودی

وہم از وافتان وخیزان رفتی از رفتن برون　　عقل از وترسان ولرزان دادے زوادی نشان

جانمودند و سپاہ اسلام براثر لشکر کفر آمدہ در برابر نجماعت نابکار صف آرای گردیدند ودد سپاہ جنگجوی شیر خوی روی درروے آوردہ از زخم کو پال وتبرزین سرسرکشان راخوردمی کروندو بہ تیغ آبگون کہ آتش از تیزی اوز نہار خواستے موج چون باوج چرخ نیلگون می رسانیدند ودرانروز خان شجاعت مکان چنگیز خان برسپاہ کفر حملہ آوردہ بسیاری از دلیران شرک رابدارالبوار فرستاد وچون شب بردست برآمد ولشکر دست از جنگ بازداشتہ بطلایہ مشغول گردیدند وروز دیگر کہ خورشید زرنگار رایت

زرد پیکر رادرین گنبد لا جورد برافراشت تا لشکر ضلال جمعیتی نموده بسان نرگس چشم شوخی برراه جنگ وجدال نهاده آماده پیکار گردید سپه سالار لشکر با جمعی از غازیان نصرت اثر برصف کفار تاخت آورده بسان آتش افشان سیل ارغوانے برصحرای نبرد روان کردانیدند و به شمشیر اژدہا پیکر خرمن حیات بسیارے از مشرکان رابباد فنادادند

ز خون ہفت دریا برآمد بہم　　زمین از دکر سوبردن دادنم

بہای بلندراز ہیبت دلیران روباہ صفت پشت بہزیمت دادہ تمامی کفار رواز معرکہ کارزار گردانیدند و انصاردین ودولت چون آتش از پستی روی بہ بالا نہادہ برقلہ کوہی کہ چشمہ افتاب چشمہ ساران بود ے برآمدند قلعہ جلمور را کہ بروج آن بابروج اسمانی برابری میکر دوشاہین وہم برفراز آن بجہد سایہ نمی انداخت

بزیر سایہ او درہمیشہ چرخ سبک　　بزیر پایہ او درہمیشہ ارض کران

مسخر ساختہ بسیاری از بیدینان را سراز پیکر بدن جدانمودند بہای بلندر ہزیمت راغنیمت دانستہ دل از ملک ومال برداشتہ خود رابسرحد بنگالہ رسایندواز یمن اقبال خاقان زمان اینچنین فتح روی نمودہ جمعیت غزاوت فیروے فردر اطراف بحروبر منتشر گردید۔

ذکر مخالفت کشتمراج ونصرت یافتن لشکر منصور برارباب ضلال وسرافراز گشتن سید حسین سپہ سالار کسمکوشہ و بیان بعضی وقایع کہ روی نمودہ

چون بہای بلندر از قلعہ جلمور از سپاہ منصور انہزام یافتہ متوجہ بنگالہ گردید ومملکت کسمکوشہ مسخر اولیای دولت قاہرہ شد لشکر ظفر اثر راچند روز اسودگی بحصول پیوست بتارہ کشتمراج ولد راوت راؤ کہ از

شجاعان و دلیران کفره بود در میدان نخوت غبار عصیان برانگیخت وکس نزد بهای بلندر فرستاد اورا ازولایت بنگاله طلب نمود وبتازگی خیال استخلاص قاسم کوشه درضمیر بهای بلندر کشتمراج جای گرفت و اکثر گردن کشان کسمکوشه رابا خود متفق ساخته قلعه دروازه و توبور بتصرف خود درآوردند و دست بتخریب مواضع گشاده روی به نهیب وغارت نهادند چون فتنه وفساد کفار از حد گذاشت ولطف عنف و وعد و وعید بکشتمراج مفید نیامد سپه سالار لشکر منصور وامرای بزرگ مثل چنگیز خان وسید تاج ورضا خان ومجاهد خان و دهرماراؤ واسیر اوبعزم اطفای نایره شر بهای بلندر وکشتمراج کمر مجاهدات بسته همه بسان سپر وتیغ هم پشت و یک زبان روی بدفع اعدای دین آوردند و چون بلشکر گاه رسیدند صف نبرد را ترتیب داده آهنگ حرب سپاه کفار که درمقابل لشکر اسلام قلب و جناح برکشیده بودند نمودند و دلیران پرخاش جوهری دولشکر روی بمعرکه کارزار آورده آثار مردی و هنر بظهور آوردند

چنان درهم آمیختند آن سپاه — که از گردشد روی گیتی سیاه
براشفته شیران گوپال گیر — فروریختند ازدو سرتیغ و تیر
گذر کردتیر از زه آن چنان — که باداز سرزلف سیمین بران
بفرق یلان تیغ را همدمی — چومد الف بر سر آدمی

و ازاول بامداد تا وقتیکه مهر گیتی فرور از غایت ارتفاع مایل غروب گشت آتش پیکار درالتهاب بود آخرالامر نیروی بازوی شجاعت چنگیز خان و باقی دلیران نایره جدال که از زبان تیغ آتشبار مشتعل گشته بود بآب خون دشمنان منطفی گشته شمار از مشرکان هلاک گردیدند وبقیة السیف روی بوادی فرار آورده بهای بلندر باتباعش درحصار بدروازه متحصن شده سپاه منصور در اطراف وجوانب آنکوه خیام نزول سپهر برین افراشته جهت بردفع متمردان گماشته وچون انبوی اشجار مواذی دوکاوراه در پیرامون آنحصار بنوعی بود که باد را گذار ممکن نبود تسخیر آنقلعه درتعویق افتاد تمام ان بلاد بر فتنه وشور گردید سرمارا وصلاح چنان دید که بعضی ازولایت قاسمکوشه را به بهای بلندرواگذارد وبدستور قدیم فرمان بردارو خدمتگار بوده باشد ومیرزین العابدین سپه سالار باین امر همداستان گشته میخواست که تمام آن

ولایت مستخلص سازد ودہرمارا وحقیقت حال را معروض درگاہ گردانید چون سخن وصلاح او در پایۂ جاہ وجلال مسموع بود رسید حسن خان بن مصطفیٰ خان بامرخاقان زمان سپہ سالار گشتہ میرزین العابدین رابدرگاہ طلب شد وچون سید حسن بولایت کسمکوشہ رسید ہرہرچند ربرادر زادۂ بہای بلندر کہ ازلشکر منصور فرارنمودہ مدت مدید باسپاہ اسلام محاربات نمودہ بود از کردارخود نادم گشتہ قول از سپہ سالار گرفتہ باجمعی از سرداران آن بلاد بسید حسن ودہرماراوملاقات نمود بتلافی مافات درمقام دولت خواہی درآمدہ بسپہ سالار معلوم گردید کہ علاج بہای بلندرآنست کہ درسرحد بعضی سرہای ہمران گمراہ است قلاع محکم بستہ مردان کارستوارنمودہ شود ناظررا از فتنہ مخالفان فراغی حاصل آید چون صلاح ہرچند ربنی بردولتخواہی بود در اندک روزی قلاع مستحکم باتمام رسانیدہ یکی رامصطفیٰ نکرد ویگری را قطب شاہ آباد ودیگر میرامحمد آباد نان نہادندوقلاع مذکور رابملک نایب سپردہ از اطراف راہ آمد وشد برسپاہ کفر مسدود گردانیدند وچون کار برکفر بغایت دشوار گردید بہای بلندر کشمراج را کہ باعث فتنہ و فساد سپہ سالار بود بادوسہ ۳ ہزار پیادہ جرار وجمعی تفنگی برسرقلعۂ محمد آباد فرستادند ودرانثای دراودگیر بہ تقدیرحی قدیر کشمراج بزخم تیر یکی از مجاہدان منصوراز پای درآمد بہای بلندراز استماع این خبر بغایت دلگیر شدہ رسد انیدرا کہ کافر شجاع بود سردار نمود بامدادفرستاد وبمجرد رسیدن از جانب قعلہ تفنگی برپیشانی ان گمراہ آمدہ سربادفنابرداد بقیہ سپاہ بخدمت بہای بلندر متوجہ گردیدند چون واسطہ آذوقہ تنگی تمام درلشکر کفار بہم رسیداکین راجہ راباده ہزار پیادہ برسرقلعہ مصطفیٰ آباد نامزد نمودہ ازوصول نایرۂ قتال درمیان آن دوگروہ اشتعال یافت وہنگام جدال سردارکفار بضرب جام خون آشام مجاہدان بقتل رسید ودرآن اوآن بحیلہ راج مشرکی قوی ہیکل دلاور باپنج ہزارنفر برسرقلعہ کہ درتصرف ملک نایب بودرفتہ آن ملعون ہم بضرب تیر یکی از بہادران اسلام ازپای درآمدہ اکثراتباعش بقتل رسیدندوچون این خبرفتوحات بسید حسن رسید ہمت بردفع بہای بلندر گماشتہ امراء وسرداران را از چہار جانب بہ بریدن بیشہ وجنگل مامور گردانید وچون تمامی آن جنگل بریدہ گردید ومکندراج از اطراف سیلابِ بلا رابرخودمحیط دید بالشکری چون موردملخ صف آرای گردیدہ اشرارکارزاراز مرکز

خاک بذرۂ افلاک رسید آخر الاخر بیمن دولت بیزوال سپاہ اسلام برمشرکان ظفر یافتہ جمعی کثیر را بہ تیغ آبدار گزرانیدند ومکندراج عنان تہوار گردانیدہ بجانب بنگالہ بدرفت سید حسن حقیقت محاربہ وفرار سردار کفار را بپایۂ جاہ وجلال تعریض داشتہ از درگاہ بجہتہ سامان وسرانجام آن ولایت سوریراو نام زدگردید وجمیع قصبہ وولایت رابجا گیرامرا مقرر نمود آن بلاد ضمیمہ ولایت اسلام گردید۔

ذکر تفویض وزارت وجملۃ الملکی بسیادت پناہ مرزا محمد امین

چون ہموارہ سنت سنیہ وعادات الہی خلت عظمت ہرآن جریان یافتہ کہ استحکام واستعلامی اساس سلطنت وخلافتِ سلاطین باداد ودین راہ بوجود وزرای صافی ضمیر تزئین بخشد بنابرین خاقان زمان و وزارت وجملہ الملکی راہ درکف کفایت جمعی از مسلمانان دہند کہ بوفور کاردانی واشتہار داشتند نہاد چنانچہ باید وشاید بسرانجام مہام سپاہی ورعایا کہ ودایع وبدایع حضرت واہب العطا یا اند پردازند چون دولتخواہان مذکور باآن کہ مدتی مدید فیصل معاملات جدوجہد نمود درسرانجام مہام سعی موفورہ بظہور رسانیدند چنانچہ شاہد ازعہدۂ مشیت مہمات نتوانستند آمد وخاقان زمان ہمت بررفاہیت حال سپاہی ورعیت گماشتہ تحمل امور سلطنت را از امراء وارکان دولت وزیر صایب تدبیر طالب گردید امراء وخوانین زمین عبودیت بوسیدہ بعضی از سادات عالی درجات واکابر ایران راکہ بارقہ نیابت وزارت از ناصیۂ ایشان لامع بود جہت کفایت منصب بنظر کیمیااثر خاقان زمان درآوردند بحکم سابقہ تائیدالٰہی ذات حمیدہ صفات اختر برج سیادت میرازا محمد امین کہ بوفور کاردانی واصایب رای از ہمکنان ممتاز بود منظور انظار خاقان گردیدہ قامت قابلیتش بخلعت وزارت وجملۃ الملکی آرایش یافت وزمانہ کہ چون طرۂ خوبان پریشان حال بود بانتظام امور جازم شد وروزگار کہ چون چشم بتان ناتوان وبیمار ماندہ بود ازطبیبی کلک روح افزایش باستقامت مزاج متعفن گشت وچون خامۂ سحر

آفرینش متکفل امور مملکت گردید چمن سلطنت نزہتی تازہ یافتہ ظلمات جور بہامنہ ستم پیشہ بانوار رای منیرش مرتفع شد وسوریرا وکہ از مشاہیر بہاہمنہ بود بفرطِ خردمندی وکیاست دردرگاہ اعلیٰ از ارباب قلم مستثنیٰ چون خیال معارضۂ آن عالیجاہ درضمیر آورد ازنگہبانی نکبت ذرہ مثال بیادفنا رفت وناظرہ مشکین خامہ اش عارض ملک را چہرہ کشای نمود سری از اطاعتش پیچیدہ گشت چون سرزلف بریدہ شدوکفایت این مہم خطیررا ازوفور فراست رای بوجہی نمود کہ حکایت آصف برخیا منسوخ گردیدہ وہرجا کہ قاعدہ ازمکارم اخلاق انہدام یافت بمعماری سعی جمیل مشید گردانیدہ بارقویا ازپشت ضعف برگرفت لاجرم بیمن این خصایل محمود ہرروزعنایت خاقان زمان دربارۂ آن عالی مقام مضاعف گشتہ باعلی مدارج ترقی نمود ہرسالہ دولک ہون کہ قریب بیست ہزار توامان باشدہ باوعاید شدہ بانواع تشریفات فاخرہ واسپان بازین وزروفیلان کوہ پیکر معزز وممتاز میگردید وقلمدان مرصعی کہ درہیچ اوان ازبادشاہان عظیم الشان بوزرای بلندمکان نرسیدہ بجواہرگونان گون تزئین یافہ توگوی عقد ثریااز درج آسمان برزمین آوردہ اند باوجود جوہریان تقدیراز دیگر گوہرہای شب افروز کواکب عقدی رامنتظم گردانیدہ ازخزانۂ الطاف خاقان زمان آصف جاہ مرحمت گردیدوروز بروز خدمات شایستہ ومساعی پسندیدۂ آن عالی مکان بہ محل استحسان وقبول رسیدہ بیمن عواطف شاہی پلی برسپاہ و رعیت گردیدہ اسباب شوکت وحشمت وموجبات جاہ وقدرتش از جمیع سلاطین عظیم الشان درگذشت۔

ذکر آمدن اغریوسلطان از جانب شاه عالم پاشاه ابوالمظفر ابوالمنصور شاه عباس برسم رسالت برضمیر

ارباب خبرت پوشیدہ نماند کہ چون خاقان زمان را اخلاص واعتقادارثی نسبت بدودمان عالیشان صفوی روزبروز درنزاید وتضاعف بود از جانب صاحب قران مظفر لوا وزبدۂ دودمان آل عبا الممدوح بلسان الجنۃ والناس ابوالمظفر شاہ عباس برقواعد محبت ودفاق نحوی استحکام یافتہ بودکہ بافسادراہل حسدبی ہیچ وجہ خللی بہ بنیان آن راہ نمیتوانست یافت واز فرط دوستی ومحبتی کہ آن زمیندۂ سریرسلطنت را بخاقان زمان بود امارت پناہ اغریوسلطان را کہ درسلک معتمدان ومقربان آن آستانِ انتظام داشت بتاریخ سنہ اثنی عشر والف بجہت از دیاراظہار وداد واستحکام مبانی اتحاد روانہ درگاہ گردانیدند خاقان زمان موردش را مکرم دانستہ سیادت پناہ میرضیاوالدین محمدنیشاپوری را کہ بوفورخرد ولطافت طبع آراستہ بود باتشریفات شاہانہ ومددخرچ لایق بجہتہ رعایت عزت درآوردن امارت پناہ مشارالیہ بہ بندرکووہ فرستاد وسیادت پناہ مذکور بعداز ملاقات وتقدیم شرائط تعظیم وتکریم باتفاق اغریوسلطان متوجہ درگاہ عالی گردیدہ درہرمنزلی ومقام وظایف خدمت ومراسم ضیافت بظہور رسانیدہ بعدازوصول بسرحد ممالک محروسہ حقیقت را معروض گردانیدہ از درگاہ جہان پناہ امرواخوانین واکابر واعیان باستقبال مقررگردیدند درمنزل خوان نعم زیاد ازچون وچند کشیدہ چون نزدیک بدارالسطنتہ رسیدند موکب جاہ وجلال رایات اقبال افراشتہ درکالہ چبوترہ محمدنگر کہ خاقان امارت پناہ اغریوسلطان رابشرف ملاقات معزز وارجمند گردانید واغریوسلطان از جناب اعلیٰحضرت اظہار موافقت ومصادقت بیش ازبیش نمود مکتوبی کہ مضمون بلاغت مشحونش بنی براظہار صدق وصفا ونہایت مہروفا بود گذرانید انواع شادمانی وسرور واقسام بہجت وحضوروی نمود

زمانہ کز غمم حرز امان بود　　که تعویذ دل و طور ما جان بود

تحف وہدایا برلایقہ را کہ از آن جملہ تاج عزت واقبال مشحون بالای آبدار بود باکمر خنجر مرصع مکلل بجواہر نفیس وچہل سراسپ عراقی نژاد بازین ولجام مرصّع وعبا یہای زربفت وموازی پانصد نوب مخمل واطلس فرنگی وزربفت ونیلک الوان خوش قماش نفیس ودوازدہ جوزۂ قالین کرمانی وخوش قالی دوازدہ ذرعی ودیگر تحف وہدایای ایران کہ قلم دوزبان از توصیف آن عاجزاست بنظر اشرف درآورد بتشریفات خاص ونوازش ومراحم بادشاہان اختصاص یافت وصد نفراز غازیان عظام کہ رفیق اغریوسلطان بودند بخلاع فاخرہ سرفراز گردیدہ منازل ترہ دلکشا بجہتہ واتباعش مقرر گشت ومدت شش سال بواسطہ فتنہ وآشوب مغول کہ درممالک دکن بہم رسیدہ بود رضای مراجعت اغریوسلطان درتوقف افتاد ہرسال کہ دوہزار تومان خارج انعامات بمثالیہ عاید می گردید وقبل از رضای اغریوسلطان قنبر علی راکہ از معتمدان درگاہ بود باتحف وہدایای لایقہ از جواہر آبدار وامتعہ نفیسہ ہند کہ درخوچنان بادشاہی باشد بجہتہ عرض وتجدید مراسم اخلاص روانہ سدۂ عرش فرشا نمود بعدازان محمد قلی سلطان طالش راکہ از مقربان درگاہ بود درمرافقت ایالت پناہ اغریوسلطان باتحف لایقہ وانواع مرصع آلات مشحون بجواہر نفیسہ واقمشہ تزئین کہ مدت پنج سال کارفرمایان درگاہ بسرانجام آن اشتغال داشتند بجانب عراق روانہ فرمود۔

ذکر میزبانی زفاف شہزادہائے خورشید چہرو وبیان جشن سورماہ ومہر

چون تائید آسمانی قرین روزگار خاقان زمان گشتہ عنایت ملک وہاب حضرت خلافت پناہی رافرزندی شایستہ درپس پردہ عظمتِ ارزانی داشتہ بود قاطبہ عقلاً را اتفاق است کہ نفیس ترین گوہری در دریائے وجود وشریفترین اختری بر سپہر خودرشاد آورا اولاد امجاد بجانب اعقاب سعادت

انتساب است خاقان زمان رعایت مناسب نموده گو ہردرج بادشاہی ربا نور حدقہ اسلطنت و کامگاری دردریای عظمت شہریاری شاہزادہ خورشید طلعت شاہزادہ سلطان محمد واز خلف محمد امین صاحب وبرادرزادۂ خاقان زمان بود وآثار جہانکشائی ودلایل فرمانروای ازجبین بہمایون اوچون شعشۂ آفتاب لامع وازاوآن طفولیت کہ پدر بزرگوارش جہان فانی را وداع نمودہ بود ودکف لطف و مرحمت خاقان زمان نشوونما یافتہ ارادہ ازدواج وامتزاج نمودہ ودرسنہ ست عشرہ والف بترتیب مقدمات جشن وسور واسباب عیش وسرور فرمانداد مجلس عیش وخری وبزم نشاط بیغمی بشان بہشت برین نگارخانہ چین آراستہ شدد دارالسلطنۃ حیدرآباد ربامر خاقان زمان آئین بستند چونکہ کافۂ مردم راکہ دل از سلطان کشور بدن است روز افزون ازاندیشہ ترکتازحوادثات فارغ گردیدہ بود اعضا تیرکہ رعایای کارگذاران کشوراندست از زحمت کسب و کار بازداشتہ بودندوگشادگی وقت دست ستم داشت وہان قرابہ ولب پیمانہ گشتہ نام ونشان غم چنان گم کردید کہ ؎

بادہ غم گشا با آنکہ روز وشب درکار بود بیکار ماند جہان را بشادی بیار استند

بہرجای را مشکران خاستند ہمہ شہر در زیور و زر نگار

گہر پوش روی زمین از نثار شہریار وجہان بر سریر سلطنت و شادمانی نشستہ محفل خرمی رابہ پری رویان زہرہ جبین آراستہ مغنیان خوش الحان او از رودسرور بچرخ چنبری میرسانیدند ونسیم عطر آن مجلس مشام روحانیان افلاک را معطرگردانیدہ بنگار بخور وعنبر وبوی عود قماری ومشک اذفر حلہ حیات جاویدترین اسیران خاک می پوشانیدند وشعرائے بلاغت آثار درہای آبدار نظم را درمجلس انس نثار کردہ بغرایب وبدایع سخنان چوآب زلال فرجام درکام روح حاضران می ریختند وازبادۂ خوشگوار گلذار طرب ونشاط را آب دادہ کردہ غم واندوہ از دل تنگ می کشادند ؎

حبّذا بادۂ طرب انگیز کردہ بازار عیش و عشرت تیز

از صراحیش اگر نباشد بند رود از لطف تا بچرخ بلند

گر ازان قطرۂ چکد برسنگ ہمچو یاقوت سرخ گیرد رنگ

بدین دستور مدت یکماه بزم دل افروزعیش ونشاط گرم بود خاقان زمان دست دریانوال بیذل اموال گشوده امروخوانین اکابر واشراف وسلاح داران ولشکریان وجمیع خدم وحشم را از خاص وعام بخلاع فاخره مخمل وزربفت واطلس خطای ونیلک ومطبق سرفراز فرموده حبیب وکنارآ رزو وامیدارز رشحات سحاب دست دریانوال مالامال کردید

ز بس عطای کفش دادن آنچنان گردید — که بخل رسم توقف در انتظار شکست
کرم بعهدش ازآنگونه شد که ممسک را — به بذل مختصر آئین اختصار شکست
بکثرتی زر وگوهر ز دست جودش ریخت — کهد در روی هوا در دم نثار شکست

وبعضی ازعمال سرکارفیض آثار سه۳ هزارخلقت بقلم آوردِه که دران جشن میمون از جامدارخانه عامره صرف شد وباقی اخراجات را زدین قیاس میتوان نمود بالجمله بعداز انجام عیش ومیزبانی دقیقه شناسان تقویم آسمانی ساعتی که زهرا زهررابا مشتری سعادت گستر که سعد اکبراست نظر محبت پرور توانست بود اختیارنموده عقدمواصلت آن دو اختر برج سلطنت بستند

حبّذا عقدی که عقد ملک را داد انتظام — حبذا عقدی کز و شد رونق عالم تمام
تادرین بزم همایون گوهر افشانی کند — آسمان از بدوفطرت برجواهر داشت جام

وماه منور را قرین آفتاب انور گردانیده درقصری که برائے سکون وآرامش آن درگوهر درج آفرینش تزئین وآرایش یافته بود باعزاز واکرام تمام درآورند

دواختر باوج سعادت نشان — نمودند بر تخت شاهے قران
یکی مهربرج سپهرجلال دگر گوهر — درج حسن و کمال

از اعتقاد خان زمان نسبت بائمہ ھدی وساختن قصر جہان نما

چونکہ سابقہ عنایت ازلی رفیق روزگار فیض آثار خاقان زمان گشتہ دست اعتصام بعروۃ الوثقیٰ ولای شاہ ولایت استوار ساختہ نہال محبت اہل نبوت را کہ والیان ولایت امامت وہدایت اندرجو بیار دل فیض آثار نشاندہ بود ودر مستقر سریر سلطنت بارگاہے چنان زسیدہ کہ ظل نام الہ واسم میمون حضرت برسالت پناہ بدان افگند ومحل شایستہ آن نہ کہ شادروآن دولت ایمہ ہدی را درآن باوج مہروماہ توان رسانید۔ ہمگی ہمت شاہانہ برین مصروف گردید کہ عمارات رفیع وقصر ہای بدیع باتمام رسد بنابرین مہندسان ومعماران متصل بعمارات دادمحل درساعتی خجستہ طرح منزلی عالی افگندہ بنیاد آن سپہر نہادیرا کہ وصف کمین پایہ او سبعاً شداداست دربہترین اوقات نہادند وخاقان زمان بنفس اقدس متوجہ اہتمام آن گشتہ دراندک زمانی سقف عالیش ازایوان کیوان درگذشتہ بذروۂ لامکان رسید واز زیرتابالاہفت طبقہ چون ہفت کشوروسبع و ہفت آسمان نمایندہفت اختر مرتفع وتابان مشتملبر قصرہای مقرنس وغرفہ ہای عالی وایوانہائے منزہ دلکش بیمن دولت وعلوہمت خاقان زمان باتمام رسید مجموع این طبقات بہ خدا دادمحل موسوم گردید ۔

پر از نقش ونگار از فرش تاسقف مہندس برو فکر نظر وقف
ز عالی غرفہایش چشم بد دور نقوس طاقہا چون ابروی حور

چون نہال اقبال خاقان زمان بآفتاب مہرومحبت خاندان نبوت پروردۂ وگلشن اعتقادش ازسلسبیل اخلاص دودمان ولایت ابخوردہ بود ہرایک ازین طبقات را بنام حضرت اللہ وحضرت رسالت پناہ واسامی حضرت ایمہ معصومین صلوٰۃ اللہ علیہ وعلیہم اجمعین ممتاز وارجمند گردانیدہ طبقۂ ہفتم کہ تاروزگار معمارکون وفساد است مثل این قصرہای درزیرسقف این سپہر بوقلمون نساختہ وماہ راپیش از

خورشید دوپیکر گذشتہ ظل ظلیل برساکنان ربع مسکون انداختہ بخطاب الٰہی محل مشرف ومکرم گردانید وطبقہ ششم کہ دیدۂ معمار روزگار کہ طرح عمارت لیل ونہار است درسواد ہفت کشور قریب باین منزلی پرفیض بنظر درنیاوردا

بجز کعبہ نظیرش کس ندیدہ صفاتش کوہ ماہ و خورشنیدہ

بلقب محمدی محل ممتاز گردید وطبقہ پنجم کرشمۂ ایوان گوہرنگارش آرایش چہرۂ ماہ ومہراست وشرفۂ آسمان صفہایش نمایش طاق سپہر وتمام سقف وجدار وستون ہایش را بہ بنکہای طلا از راہ پوشانیدہ انزارہ بجواہر گوناگون تزئین بخشیدہ اند بحید رمحل موسوم گردید وطبقۂ چہارم وسوم کہ مشابہ جنت الماوی وقرین فردوس اعلیٰ است بشرف نام دواختر برج امامت یعنی حسن وحسین علیہما السلام ممتاز گشت وطبقۂ اول ودویم کہ دارالملک اقبال دولتخانہ اجلال است وایوان کیوان نمایش داغ نہ فردوس برین محل جعفری وموسومی مخاطب گردید چون اسم شریف سہ ۳ امام ہا نام مبارک سیدانام وہمچنیں سرنام بانام مبارک شاہ ولایتِ مشترک است پس نام دوازدہ امام سایۂ شرف برسراین قصرہای مبارک انداختہ باشد و چون این ہفت قصرباتمام رسید خاقان زمان جشنی خسروانہ ترتیب دادہ ارکان دولت واعیان حضرت وامراء ومقربان وفضلاء حجاب را بحضور موفورسرور طلب داشتہ بانواع احسان وانعام وخلاع فاخرہ واسپان بازین زروکمرہای مرصع مبتہج وسرفرازگردانید دران مجلس میرک معین سبزواری حاجب عالیحضرت نظام شاہ کہ درسخنوری نظیرندارد این تاریخ رابدیہہ درسلک نظم کشیدہ بعرض اشرف رسانید ؎

این قصرکہ ہست رشک فرمای بہشت ایام باب زندگانیش نوشت

تاریخ مرتب شدنش کلک فضا برلوح بقا بنایی جان بخش نوشت

ذکر توصیف عمارات باغ دلکشای محمد شاہی تعریف آن

چونکہ خاقان زمان را ہمیشہ خاطر ہمایون بساختن عمارات فردوس قرین مایل بود دراسعد اوقات معماران بے نظیر کہ بساختن عمارتی عالی درباغ محمد شاہی کہ درمستقر جاہ وجلال واقعت مامور گردانید بنابان چابکدست دراندک فرصتی عمارتی کہ تاجام جہان نمای خورشید برگرد صراحی فیروزہ فلک دوران است وسپہر چنبری برگردمرکز زمین گردان مانند آن قصری سزاوار عیش وعشرت ومنزلی شایستہ سرورو بہجت ندیدہ باتمام رسانیدند والحق عمارتیست کہ تامہندس روزگار برمسند ہنرمندی قراردارد ومثل این قصری وربع مسکون نساختہ صفہایش ازفیض باطن انبیاء صفایافتہ ؎

انوار عنایت ایزدی از روز نہایش تافتہ ز روز نہارش نور بخت تابان

ز در ہا قاصد رحمت شتابان وباغ وبوستان کہ براطراف ان قصرواقع ست ازطلوع کل وریحان چون گلذار آسمان بکواکب ثاقب لامع است ودران گلستان جنت سرشت از لالہ ونسرین ہزارہرہ وشعری طالع چمن فردوس نشانش از نزہت اشجار خاک حسرت دردیدۂ روضۂ ارم کردہ وازطراوت از ناروانہار داغ حیرت برسینہ بوستان حورتق نہاد

چمن مکر و سرطان شد کہ شاخ نسترنش طلاع دادہ بیک شب ہزار شعری ہا

درختان رعونت امیز واشجار نوخیزش درطراوت ونزاکت چون شاخ سدرہ وطوبیٰ ونازک نہالان دل آویزش مانند سہی قدان فتنہ انگیز دست پرورد محبوبی خوشۂ انگور شریا افرینش برفراز تاک چون عقد پروین از طارم افلاک آویختہ وانجیرولپزیرش بسان کوزۂ نبات وشیشہ انگبین انگیختہ ودرخت لیموکمر فلک ثوابت است کہ ستارہ بارآوردہ بود وشاخ ترنج چرخ چہارم راماندکہ آفتاب برروئے کاراولاد است

خاکش از نیکوی عنبرسرشت　　میوه هایش چومیوه های بهشت
هاک انگور کج نهاده کلاه　　دیده در حکم خود سفید و سیاه
شاخ نارنج و برگ تازه ترنج　　نخلبندی کشاده برسدگنج

وخاقان زمان اکثر اوقات درین باغ فردوس نشان باپری چهرگان ودلبران دلبر با ماه لقانهال طرب درچمن لهوولعب نشانده جرعۂ شادکامی برعالم فانی می افشانده۔

گفتار درتوصیف فیض وارتفاع عمارت باصفا وشوکت درنعت کوه طور

چونکه عمارت کیوان رفعت بنات کهاث درجانب شمال دولتخانه همایون واقع شده بود ودرجانب جنوب هم آن کوه طورپرفیض وسرور دانم آن بدرختان بسیار وسبزه وریاحین آراسته واطراف و جوانب آن کوه بحوض هائے آب لطیف وباغات دلکشازینت یافته خاقان زمان معمارآن را امر فرمود تابرقلۂ آن کوه آسمان شکوه عمارت عالی باتمام رسانندهنرمندان ماهربموجب اشارعه مطالعه طرح عمارتی که مشتملبر چهارایوان وشاه نشینی سی ذرع دربیست ذرع وحوضی چهل وپنج گزطولی وسی گز عرض برفرازآن کوه طرح انداخته دراندک روزی بیمن اهتمام شهریارجهان باتمام رسانیدند

قطعه

ازان ایوان چگویم کز لطافت　　جهان را نسخۂ خلد برین است
خم طاق بلندش چون مهِ نوع　　زرفعت بافلک پهلو نشین است

و بعد از اتمام آن قصر عالیمقام خاقان زمان جشن عظیم نمود جمیع امراء وخوانین ومقربان را بخلاع فاخره سرفراز فرمود اکثر اوقات دران منزل مبارک سروقدان کلغدار وسیمین بران ماه رخسار بشربت مدام وعیش ونشاط بردوام مشغولی می نمودم۔

ذکر فتنہ وفساد ارباب شر وعناد وتاراج بازار دارالسلطنت حیدرآباد تسکین یافتن آن فتنہ از یمن معدلت خاقان زمان وکشتن مسفدان

تبیین این مقال آنکہ جمعی از ہرزہ کاران مغول کہ از ولایت آگرہ ولاہور بدارالسلطنۃ حیدرآباد آمدہ ارادہ دیدن عمارت بنات کہات کہ بے رضای اشرف بیگانہ وآشان رادرآن محل باصفاراہ نبود نمودہ در وقتی کہ سراز بادۂ ناب کرم گردانیدہ بودند بملاحظہ آن کوہ شکوہ برآمدہ داخل آن منزل مبارک گردیدندو ہرچند خواجہ سرایان ونگاہبانان منع نمودند بخاطر نیاوردہ درمقام آزار خواجہ سرایان درآمدند ہمان لحظہ بعضی از نگاہبانان حقیقت آمدن آنجماعت رابعمارت بنات کہاث و بی ادبی کہ ازایشان سرزدہ بود بعرض اشرف رسانیدند خاقان زمان را بی اعتدالے آن جماعت برخاطر انورگران آمدہ علی آقای کوتوال را امر فرمودتا آن جماعت را تنبیہ نماید علی آقا عرض نمود کہ ازمردم مغول وغریب ہنررہ کاردردارالسلطنت بسیار مجتمع گردیدہ اند چون درین اوآن سپاہ مغول بقصد تسخیر دکن توجہ نمودہ بود فرمان ہمایون برین نہج صادرشد کہ جمعی از مغلان ہرزہ کاروغریبان کہ چاکرنباشند وسواد ومعاملہ باکسی نداشتہ باشند از شہراخراج نماید علی آقا ازغرور جوانی ونشاء شراب کامرانی بملاحظہ سرنوبتان کوتوال خانہ رضا دادکہ امراشرف صادرشد کہ تپان ومغل وعرب را ازشہر اخراج نمایند سرنوبتان وپیادہ ہای کوتوال خانہ متوجہ کوچہ وبازار گردیدہ ہرکس ازسوداگران وغریبان از چاکر وغیرچاکر کہ دیدندن مقید نمودند غوغای عام از کوچہ وبازار برخاستہ چنین شہرت یافت کہ فرمان خاقان زمان بقتل غریبان صادرشدارباب عنادوبی باکان دکن کہ ہمیشہ آرزومند این قسم مقدمہ بودند دست ظلم وبیداد گشادہ تمام مال ومنال جمعی از سوداگران راکہ دربازار دارالسلطنت دکاکین را بانواع قماش آراستہ بودند دریک لحہ بتاراج بردندوکارازار یغمابقید وقتل رسید آنچہ

خواستند از جور و بیدار بجای آوردند و آن بیچارگان بہرطرف روی می آورند جہان راپراز شمشیر وخنجر اعداد میدیدند وچند آنکہ عجز وزاری می نمودند خلاصی از دست بی باکان نداشتند درانوقت سیادت پناہ میرزا محمد امین میر جملہ شاہی درجامدار خانہ عامرہ بسرانجام مہام اشتعال داشت چون این خبر استماع نمود فی الفور متوجہ خدمت خاقان زمان گردیدہ بی آنکہ شہریار جہان درآن زمان بربستر آسایش تکیہ فرمودہ بودند وخدمتگاران ترک ادب میدانستند اشہریاررا از خواب راحت بیدار نمایند وبی تحاشی دروازہ راچنان برہم زد کہ خاقان زمان چشم از خوب راحت گشودہ ازاحوال استفسار فرمود میرزا محمد امین حقیقت فتنہ وآشوب کہ درشہردست دادہ بود بعرض رسانیدہ استدعا نمود کہ بادشاہ جہان از دریچہ ہائی قصر آن حال رامشاہدہ فرمایند خاقان زمان بعداز نظارہ معلوم نمود کہ درتمام شہرشرر شر اشتعال یافتہ ظالمان دست بیداد گشادہ غریبانرا العقوبات گونا گون معذب دارند بمجرد دیدن شعلہ قہر شاہانہ بگرہ اثیر رسیدہ فرمان صادرشد کہ ہرکس دست تعدی بمال غریبان دراز کردہ باشد پایمال فیل قہر گردانند وعلی آقا را کہ بسبب بے فکری اواین قضیہ روی نمودہ بود درمعرض عتاب وخطاب دراورد فرمود کہ اگرحالا رفع این فتنہ نمائی وجمعی راکہ باعث این فتنہ گردیدہ اند بقتل نرسانی بسخط شاہی گرفتار خواہی گردید علی آقا چون دید کہ اگردرمقام تلافی وتدارک درنیابد غضب شاہانہ شامل حال اوخواہد فی الفور متوجہ کوچہ وبازار گردیدہ ہرکس از اہل فساد بنظرش درآمد بقتل رسانید وسرنوبتان وپیادگان کوتوال خانہ کہ باعث این فتنہ بودند چندیراسراز پیکر بدن جداساختہ بعض را پوست کندہ وچندنفراز وبادشاہان راپای فیل بستہ بسیاری رادست وپابریدہ بجہت عبرت درکوچہ وبازار گردانید وآنچہ از غریبان بردہ بودند پیدانمود بصاحبش رسانید وبیمن لطف وعنایت بادشاہ غریب نواز در ہمانروز جماعت بیدادگر بمکافات رسیدند۔

ذکر طغیان خدای بنده با فساد جمعی از مفسدان
وگرفتار کردیدن بعضی از دولتخواهان

توضیح این مقال آنکه خاقان زمان ابواب مشارکت برروی جمیع برادران و اقوام مفتوح داشته بجهت هریک پرگنات وقریات تعین نموده بود وپیشتر از همه اشفاق شاهانه شامل حال خدای بنده گردانیده و مدت سی سال نسبت بخدمتش در مقام مهروعطوفت درآمده بود مجاری امورش بروجه دلخواه میگذشت وآنچه درقوت متخیله گنجد از اسباب عیش وشاد مانی مهیا داشت ومراسم لطف واحسان نسبت باوظهور می رسانید والحق خدائے بنده نیز که برادر خاقان زمان بود بنوعی رعایت ادب واطاعت می نمود که گمان آن بود که تا عهد لیل ونهار برقرار باشد قدم از جادۂ اطاعت بیرون نه نهند اما مفسدان چندان وسایل انگیختند تا خدای بنده از شاهزاده وفا انحراف جسته جانب چنین بادشاه پے مانند را از دست داده وادی خلاف ونفاق پیش گرفت وباوجود این حال خاقان زمان بروفق شفقت ومهربانی که به برادر داشت آنچه در بی مهری وبدسلوکی اومشاهده می نمود کان لم یکن انگاشته دراز دیار مهرومحبت میکوشید تا آنکه عبدالکریم وامور خان که از عظمای رؤسان دولت بودند جمعی از حوالہ داران بزرگ دکنی دست توسل به دامن جاه عبدالکریم زده اہل دکن ماومال مهراونمودند باغوای شاه راجو پیرزاده که از فرزندہای مخدوم سید محمد بود از یمن اقبال بادشاه زمان جاگیروتنخواه مرغوب داشت راه خلاف وعناد پیش گرفته به تمهید مقدمات طغیان ونفاق اشتغال نمودند دروقتی که اکثر امراء وخوانین دراطراف وجوانب بمدافعه خصمان مشغول بودند. به گمان اینکه چون بیشه از شیر خالی باشد به روبه بازی مراد حاصل توانکرد درمنزل شاه راجو اجتماع نموده فتح الملک حوالدار وامور خان وحسین علی عم عبدالکریم وچندی از سلاحداران معتبر دکنی که مرید ومعتقد شاه راجو بودند اکثر اعیان دکن را بکمند دعوت

درآورد مواعظ کردند که بوقت فرصت آسیبی بخاقان رسانند جمعی غریبان را از پای درآورده خدای بنده را برسر سلطنت اجلاس فرمایند و مملکت را بقبضۂ تصرف خود آورده کشتی غوایت در بحر ضلالت اندازند و چون برخردمندان ظاهراست که قصر دولتی که معمار تائید الٰہی بیدقدرت برافراشته باشد کنگرۂ ایوانش از کمند عذر معاندان ایمن خواہد بود آوازۂ این خروج بمسامع اجلال رسیده استعارت این امر را ہزار شمع از رای منیر برافروخت وطبیب حاذق رای زرین را بعلاج این واقعه مشغول گردانیده باآنکه دفع آن کافرنعمتان بدفرجام به برہان قاطع حسام منحصر بود اشاره مطاعه بقیدآنہا صادر گردید و بموجب امراشرف مجموع اہل بیت نفاق راگرفته درقلعۂ محمدانگر محبوس گردانید ودراندک روزی بجزای کردار خود رسیدند وبالکلیه دفع فتنه وشر بحصول پیوست وخدای بنده چون ازراه صواب دورافتاده بود بافرزندان درقلعه مذکوره مقید گشته ازعیش وفراغت بی بہره وبی نصیب گردید۔

ذکر مخالفت وسناد دیو ومحاربه بالشکر منصور ونامزد گردیدن چنگیزخان دہرماراو تسخیر ولایت کفار ومردن دسناد دیو وبرسریر سلطنت نشانیدن کشن راج بفرمان خاقان زمان

قبل ازین مرقوم گردید که سپاه منصور چون کسمکوشه را از تصرف مکندراج فرزند بہای بلندر بیرون آورده تمام قلاع را مسخر گردانیدند وسناد دیو که عمده کردنکشان آنولایت بود وہمه وقت یکہزار فیل وپنجاه ہزار پیادخونخوار داشت وقلاع مستحکم درتصرفش بود وہمه وقت از سطوت لشکر منصور حذر نمود مطیع ومنقاد گردید وسید حسن بسپه سالار انولایت مقرر گشته مدت ہشت سال مجاری امور واحوال کسمکوشه برنہج خیر وصلاح بود تا آنکه درسنه ثمان عشر والف که جہانگیر بادشاه فرزند خود شاہزادۂ پرویز را بامرای نامدار بجہته تسخیر دکن فرستاده بود درہرسری سودای پیداشده ودرہرولایتی جمعی از اشرار راه خلاف پیش

گرفتند از آنجمله وسناددیو سر از حیز اطاعت تافته قدم در بادیۂ حرام خوری نهاد حشری بیشمار بعزم شیخون ودستبرد لشکر منصور فرستاد وقتی که سید حسن بابقیۂ سپاه از مکر کفار غافل بفراغ آسوده حال بودند ارباب ضلال تاختن آورده چون حوادث روزگار براطراف مسلمانان محیط گشتند ودلیران نامدار درمقام ممانعت درآمده بدستیاری سعی وکوشش ارباب شرک رامقهور ساخته رایت دلاوری برافراشتند کفار چون مشاهده نمود که محاربه بالشکر منصور جز گوهر حیات بتاراج دادن ندارد روی بولایت آورده دست بیغما وتارج گشادند سید حسن سر لشکر حقیقت حاصل را معروض پایه سریر گردانید چون کیفیت احوال بسمع اجلاس رسید آثار غضب برجبین همایون ظاهر گردیده چنگیز خان ودهرمارا ورا بالشکر فراوان بجهت دفع وسناددیو نامزد فرود وچون آن دیو لعین از عزیمت سپاه منصور خبر یافت از مقاتله وجدال لشکر اسلام حذر نمود بقلاع خود متحصن گردید درخلال این احوال سپاه منصور بولایت وسناددیو درآمده دست بیغما وتاراج گشاد عمارت وبتخانه ها را خراب ساختند کشناراج که برادرزادۂ وسناددیو بود واکثر مشرکان خواهان خدمتش بودند از جانب وسناددیو وغدغه بخاطر راه داده متوجه لشکر منصور گردید چنگیز خان ودهرمارا ومقدمش گرامی داشته نهایت اعزاز واکرام بجای آوردند اکثر مقربان وسناددیو که خواهان کشنا راجه بودند چو استماع نمودند که چنگیز خان ودهرماراؤ درمقام تربیت کشنا راجه درآمده ند امیدوار شده متوجه لشکر ظفر اثر گشته بکشنا راجه توسل جستند ازین سبب فتور پیش بارکان دولت وسناددیو راه یافته از غایت اعراض لشکر امراض مختلف برکشور بدنش استیلا یافت وازصولت سپاه اسلام تزلزل دربنای حیات اوافتاد خرمن هستی به باد رفنا برداد وچنگیز خان ودهرماراؤ از استماع این خبر مسرور گردیده عزیمت تسخیر آن ولایت نمودند ودهرماراؤ ابتداء مکتوبی بارکان دولت وسناددیو بقلم آورده دران درج نموده که چون خاقان زمان سپاه بیکران بقصد تسخیر آندیار نامزد فرموداست باید که بدستور جمیع راجهای این بلاد مطیع ومنقاد گردیده مال گذار شوند والا خان اعظم چنگیز خان بالشکر فراوان بعزم تسخیر آن بلاد متوجه شده مملکت موروثی تا از تصرف شما بیرون خواهد آورد وچون پیغام دهرماراؤ باعیان دولت رسید درجواب گفتند وسناددیو را فرزند شایسته سریر مهتری باشد نیست وبحسب ارث و

استحقاق منصب داری این بلاد بکشن راجه دارد اگر درمقام اہتمام خدمتش درآمده روانه این جانب گردانید ند ہمگی مطیع ومنقاد گردیده خراج گذار خاقان خواہیم شد چون دہرماراؤ بر عجز وزاری کفره اطلاع یافت بسبب رعایت مذہب درمقام امداد کشنا راجه ومتعلقان وسناددیو درآمده خدمتش رابولی عہدی دسناددیونویدداده کشن راجه اظہار جان سپاری واطاعت خاقان زمان نموده متعہد گردید که چون مرا برسریر سلطنت موروثی متمکن گردان بدستور بہای بلندرسال بسال مال وخراج وفیلان کوه پیکر بدرگاه گیتی پناه خواہیم فرستاد بالفعل مبلغ سه لک ہون وسی صد فیل کوه شکوه بادیگر تحف وہدایا وجواہر نفیسه بجہت پیش کش خاقان زمان ارسال میگردانیم واین عہود رابایمان شاہانه واسپ بازین زروکلاه وکمرکه از جامدار خانه شاہی که ارساد یافته بود سرفرازش گردانیده باشوکت تمام کشن راج رابجانب مستقر وسناددیوروان فرموده اعیان کفره چون از توجه کشنا راجه واقف گردیدند باستقبال شتافته برسریر سلطنتش نشانیده مطیع ومنقاد گردیدند وکشن راجه دراوایل حال صدوپنجاه فیل بلشکر منصور فرستاد چون مہمات آندیار بقبضهٔ اقتدارش درآمد باغوای مفسدان رقم بدعہدی برچنین آمال خود کشیده قدم دروادی خلاف نہاد عصیان کشن راجه چون معلوم سپه سالار گردید بعزم تخریب بلاد آن کافر متوجه گردیده اکثر ولایاتش راباتش قہر سوخته نہایت استیلا ظاہر ساخت درحقیقت حیله کفار را معروض داشته صدوپنجاه ہزار ہون وفیلان را روانه درگاه گردانیده چومضمون عرضداشت چنگیز خان ودہرماراؤ بسمع اشرف رسید فرمان ہمایون باسم چنگیزخان ودہرماراؤ شرف اصدار یافت که درتنبیه کفار وتخریب آن بلاد سعی موفوره بظہور رسانیده درنزدیکی مستقر وسناددیو قلعه درنہایت استحکام ساخته کار برمشرکان دشوار گردانید امراء وسرداران حسب الامر خاقان زمان عزم محاربه مشرکان نموده چون کفار راتاب مقابله نبود بقلاع خود متحصن گردیدند وسپه سالار اکثر ولایت را بقبضه اختیار درآورد دراندک روزی قلعه درنہایت استحکام ساخته کار برکشنا راجه تنگ گردانیده ان مخذول لاعلاج از ذروهٔ جبار یفرود آمده مطیع ومنقاد گردیده بدستور رای اعظم راشفیع خودساخت ومجموع اعیان کفره وعہد و شروط نمودند که خبر بعد مخالفت وادای عصیان نه پیمانید ومال وخراج بدرگاه اعلای فرستاده باشند چون

کشنا راجہ اظہار اطاعت نمود جمیع رایان وسرکشان بلاد کسمکوشہ نیز فرمانبردار گشتہ بمن اقبال خاقان زمان دفع فتنہ وفساد شد اکثر بتخانہ ہا بمساجد ومعابد مبدل گردید۔

نظام حال زمانہ قوام کارجہان　　تمام گشت باقبال شہریارجہان

گفتار در توصیف قصر فردوس مثال خیال محل

چوں بتوفیق ربانی عرصہ تلنگانہ بانوار معدلت خاقان زمان سمت اضاءت پذیرفت وخاطر انوار یار بہ ارتفاع عمارات عالی بسیار مایل بود مہندسان امرفرود تادرباغ ملک امین الملک کہ محاذی قصر سلطنت بود عمارتی عالی برین سپہر زرنگاری برافرازند وحسب الامر خاقان زمان منزلی عالی در مدت یکماہ بذوۂ لامکان رسانید ودررفعت وخوبی غیرت سپہر برین ونگارخانۂ چین گردانید ہوایش چون گیسوے ماہ رویان دلاویز وفضایش چون چہرۂ سیم برآن طرب انگیز۔

زان رفیع آمد چوقصر چرخ این عالی مقام　　کز علو قدر ربانی باز می گوید بنا

از ہوای او صبای گرفت ومیدہد　　خاک را پیرایۂ سر پیرایۂ مہد صبا

اہل دولت را فضای دل کشای او بود　　در لطافت ہمچوجنت دل فروز و جان فزا

ذکر بزم آراستن آصف دوران واستدعا کہ قدام خاقان دوران

چون اسباب شوکت وحشمت سیادت پناہ میرزا محمد آمین میر جملہ شاہی درمدت ہشت سال از جمیع سلطانان عظیم الشان درگذشت ازغایت اخلاص خواست تاجواہر عقیدت رابرطبق نہدوآنچہ دست

مکتبش بدان رسد بوقت خود بنظر اشرف درآورد وبنا براین بسامان وسرانجام اسباب عیش وعشرت پرداختہ تمامی منزل را بپای ہفت رنگ زیب وزینت دادہ از خدمت خاقان زمان استدعا نمود کہ کرامت نزول وشرف حضور واجب دانستہ منزل این حقیر را بیمن مقدم ہمایوں رشک فرمای بہشت برین وغیرت افزای نگارخانۂ چین گردانیدہ بادشاہ فرخندہ خصال استدعای مرزا محمد امین را باجابت مقرون گردانیدہ درصباحی کہ خسرو ثوابت وسیار بزم فلک دوار را بانوار خلعت ہمایون زیب وزینت بخشیدہ نقود معدود بنجوم را نثار نمود منزل فیض بخش عمدۂ ارکان دولت را از یمن مقدم مکرم ثانی فردوس برین گردانید سیادت پناہ میرزا محمد امین بگستردن پای انداز توجہ نمود تمام فضای منزل را بزربفت واطلس ومخمل ومشجر رشک فرمای گلستان ارم ساخت امراء واعیان ہریک بجای خود قرار گرفتہ ترکان شجاعت کیش وغریبان دولتخواہ خیراندیش دکنی وحبشی بیش از بیش کمر خدمتگاری برمیان جان بستہ دور ویہ صف کشیدند ومجلس خرمی بفرطلعت خاقان زمان آرایش یافتہ صفہ وایوان بسان بہشت برین زیب وزینت گرفت وندمای مجلس ہمایون شعرائے فصیح البیان چون زواہر جواہر مجتمع شدہ ازا برطبع دربار جواہر آبدار نظم ونثر مجلس انس نثار کردند ونغمۂ خفیا گر آن خوش الحان رخ نشاط وطرب برافروختہ نسیم صبا مرادرایچۂ روح رسانید وانواع مشمومات کہ نسیم آن از نفحات ریاض بہشت حکایت کردی مشام جان ساکنان صوامع افلاک ومتوطنان خاک را نصیب عطر ہرچہ تمام تر بخشیدند۔

گذرہا را عبیر آلودہ کردند گلاب افشان و مشک اندودہ کردند

وچہ بزم فردوس آئین بیان بہشت برین زینت یافت نثار مقدم خاقان را برطبق اخلاص نہادہ پیشکش ہائے بترتیب تمام تر از نظر انور گذرانیدند از جملہ پیشکش سی اسپ عربی نژاد بازین لجام مرصع بود کہ ہریک از آنہا بسرعت سرقدم سبقت درپیش چرخ تیز کردمی نہادند وبیت زنجیر فیل کوہ اندام کہ ہلال چوکان خرطوم گوی مہر از میدان سپہر میر بودند ویک کمر زرین باچہاردہ قرص چون آفتاب بجواہر گوناگون تزئین یافتہ ویک آئینہ مدور از بلور صاف ودردبہ کہ ماہ شب چہاردہ بمدد اقتباس نور رخسارش چہرۂ زن کے شب راچون روی رومی روز روشن میگردانید وزیاد از اعداد کواکب

جواہر لالی آبدار بجمیع اطرافش محیط گشتہ بود وزمینی از طلا درنہایت خوبی مکلل بجواہر نفیس چہاردہ عدد مجلد مصحف وکتاب غلاف مرصع خوشخط کہ سوادش چون طرہ مسلسل خوبان دلکشا بود وفقہایش مانند آب حیات از سواد ظلمات روشن وجان فزو دوویست لنگری غوری قماش ودودیست عدد شال کشمیری نفیس باریک واز جنس زربفت ومخمل ونیلک ومنطبق ومشجر واطلس قطنی ہریک چاردہ چاردہ وسی جوزۂ قالی خوش قالی وسی عدد تکیہ کرمانے خوش رنگ خوش قماش عریض طویل کہ کوی دست قدرت تارپود اوراہم آمیختہ وبانواع رنگہای لطیف زیب وزینتش دادہ وطبقہای زرین پرجواہر الماس و یاقوت و زمرد وعین الہر وشامہای عنبر مکلل بجواہر آبدار ودیگر تحائف وہدایای بری و بحری کہ اگرابرنیسانی راشعور بودی ازبسیاری وخوبی آن خوی خجلت برجبین آوردہ ترک وافشانی کردی واگرکان بدخشان خبر یافتی از غایت رشک خون درونش کرہ بستہ دیگر خود را جوانمرد نشمردی بعداز انعقاد مجلس جنت نشان وکشیدن پیش کش خوان سالاران از الوان اشربہ واطعمہ وانواع فواکہ چندان برسرِ خوان حاضر ساختند کہ پای اندیشہ ازقصورآن بسنگ حیرت درآمد وچون از اکل فارغ گشتہ فراشان سفرہ دستار خوانرا درنور دیدند آصف دوران قصہ خوانان وندیمان وشعراء واہل نغمہ راکہ درآن مجلس حاضر بودند بتشریفات فاخرہ نواختہ مواذی پنجاہ ہزار ہون بود پسند خاطر اشرف افتادہ چادرازروی خاص ازکتف برداشتہ باخلاع فاخرۂ زرنگار وپنج سلسلہ فیل وپنج سراسپ عربی مرصع لجام بمشارالیہ مرحمت فرمود واز بسیاری لطف وعاطفت دروقت مراجعت براسپ ماہ سیر ہلال نعل کہ از جملہ اسپان پیش کش بود سوار شدہ بدولت خانہ عالیہ معاودت ومراجعت فرمود۔

ذکر نامزد گردیدن اسیر اونا یکواری بجہتہ دفع شر پرتاب راجہ دستیر حال توجہ نمودن سیادت پناہ میرزا محمد امین بدانصوب وبیان بعضی وقایع

درسنہ تسع عشر والف منہیان بمامع اقبال رسانیدند کہ پرتاپ شاہ راجہ دستر جای خال تمرد وعصیان برچہرۂ حال خود نہادہ سراز جیب اطاعت بیرون کشیدہ پیوستہ بقطع طرق استغال مینماید چون طغیان راجہ دستر حال معلوم مقربان درگاہ گردید غیرت اسلام دست درعنان ہمت خاقان زمان زدہ استخلاص ولایت کفار برای اعتماد الدولہ العلیہ میرزا محمد امین رجوع فرمود سیادت پناہ مشالیہ دراوایل حال اسیر اونا یکواری راکہ بکثرت چشم ممتاز بود تشریف شاہی دہانیدہ سید حیدر حوالہ دار را مجدالملک وبعضی دیگر ازحوالہ دارآن را باوہمراہ نمود بازدوسپرد گردانید را واعظم چون بولایت کفارورآمد باپرتاپ شاہ محاربات نمودہ دراندک روزی اکثر ولایت را ازتصرفش بیرون آوردہ وچون اطراف وجوانب شہر دستیر کہ مستقر پرتاب شاہ است مشحون بکثرت اشجار وانبوہی جنگلی بود وقلعہ آن درنہایت مستحکمی تسخیر بعضی از آن بلاد درتعویق ماندہ اسیر وحقیقت حال را بدرگاہ عالی معروض گردانیدرای انورخاقان زمان بعد از اطلاع براحوال چنان تقاضا نمود کہ چون مرزا محمد امین متعہد تسخیران کفرہ آباد گردیدہ است بالشکر فراوان بعزم استخلاص بلاد کفار توجہ نمودہ دیار مشرکان راداخل بلاداسلام گرداند بنابرین سیادت پناہ میرزا مذکور رابتشریفات شاہانہ سرفراز فرمود بالشکر فراوان در دارالسلطنۃ روانہ دستیر شد وچون سپاہ منصور بسرحد دستیر رسیدندن میرزا محمد امین چند روز دو ہمانجا توقف فرمودہ مقام ساخت مالکخان زبر دست خان وخیراتخان واعتبار خان وامجد الملک باوملحق گردیدند وبعداز اجتماع سپاہ بصوب دستیر توجہ نمودہ پرتاب شاہ راچون تاب مقاومت نبود فرزندان

و اموال خود را دربطون جبال پنہاں ساختہ خود ہرروز درمنزلی وہرشب درجنگی بسرمی بردواز این جانب چون میرزامحمدامین الدین بولایت دستیر رسید در پرگنہ ملنگورومندیرکہ میان ولایت کفار بود وقلعہ درنہایت متانت ساختہ یکماہ راہ ازسرحد ممالک محروسہ بولایت کفاردرآمدہ تمام ولایت عبدہ اصنام راسوختہ دربلادی کہ ہرگزسم ستوران لشکراسلام نرسیدہ بودسعی آن زبدہ آل عباواستیصال عبدہ الات وانہدام عبدہ مشرکین بدنہاد شدوچون نہایت اقتدار از سپاہ منصوربظہور رسید پرتاب شاہ از رایان آندیار دومرد طلب نمود حصاردستیر را کہ بروجش ازواج کیوان گذشتہ بود واطراف وجوانبش مشحون بکوہ وجنگل بسیاربود بدلیران شجاع مستحکم گردانیدہ رایت تکبر برافراشت چون این خبر بمرزا محمدامین رسید باسپاہ منصوربعزم تسخیر آن قلعہ توجہ فرمود دلیران را بافروختن آتش پیکار مامورگردانید مجاہدان از اطراف متوجہ حصار گردیدہ نایرہ پیکار باشتعال درآوردند دران اثنا ابرتیرہ پردۂ سیاہ درفضای عالم علوی کشیدہ قطرات امطاربنوعی ریزان شدکہ تمام کوہ وصحرا را آب گرفت ودلیران سعی می نمودند کہ آلات جدال راکارفرمودہ تفنگ وباران را بجانب مخالفان آتش دہنداز کثرت بارندگی بہیچوجہ میسرنشد وکفارقلعہ راپناہ خودساختہ فدای وارمیکوشیدندواز اطراف راہ آمد ونشد برسپاہ منصور بستہ غلہ وآذوقہ نیزتنگی پذیرفتہ بودبدین سبب توقف درآن دیارمتعذرگردیدلاعلاج میرزامحمد امین تسخیر آن قلعہ رادرجز توقف گذاشتہ مراجعت نمود ودرکنارندی سرحد دستیر مقام ساختہ حقیقت حال رامعروض پایۂ سریرگردانید چون خبرسلامتی آصف دوران بخاقان زمان رسید خلاع فاخرہ واسپان بازین ازمصحوب مقربان حضورارسال نمود مالک پرست خان راباپنج ہزارتفنگی وبانکاری بمددوو آن عالی مقدار نامزدفرمود۔

گفتار در توصیف بزم جنت آئین مولد حضرت سید المرسلین

برمرآت ضمیر ارباب دانش وذکا محجوب نماند که چون آفتاب جهانتاب مهر ومحبت یکدانه گوهر دریای نبوت ازافق خان خاقان زمان طالع بود هرساله درهفدهم ماه مبارک ربیع الاول که ماه مولود آن شمع شبستان موجودات جشن عظیمی ترتیب داده باشاه لازم البشارت فراشان اسفند یارقدرت باآراستن بزم عشرت مشغول گشته مجلس بهشت آئین رابسایبانها ومندفهاے اطلس خطای بروفرشهای دیبای روی آرایش داده بساط عیش دل نشاط رابانواع مرصع آلات وجواهر زینت می بخشیدند بزمی مرتب می گردانیدند که تازهره بنغمه سرائے موسوم گشته مانندآن زیبامقامی بنظر درنیاورده وتاچرخ از ماه وآفتاب چشم گشوده بآن لطافت جائے ندیده ؎

خوش آینده بزمی چو رخسار یار — زمینش حلی بند روی نگار
هوایش طراوت ده خورمی — زمینش بساط افگن بی غمی
لبالب ز اسباب عشرت چنان — که آئینه از عکس نازک تنان
درون و بزونش مغرق بزر — مرصع بیاقوت ودر و گهر
جهان گرچه بس طرح صحبت کشید — بآئین آن بزم بزمی ندید

خاقان زمان مجلس بزم را از پرتورشک آفتاب جهانتاب نموده مجلس بزم رااز پرتور رشگ آفتاب جهان تاب نموده مجلسیان وامراء وشعراوند ماومغنیان نغمه پردازوپری پیکران حورسرشت ودلیران پاکیزه وخوشبوی ترازگل بهشت را درآن روضه جنت نشان راه داده ابواب مسرت برروی جهانیان می گشودندوترنمات خوش آوازان عندلیب اهنگ صدا درین گنبد مینارنگ انداخته بنوای حجاز واهنگ عراق راه عشاق زده این ابیات را درنوای راست وپرده مخالف می سپردند ؎

مگر بادشاہت این جا گذر کرد　　که چندین خورمی درما اثر کرد
مگر اقبال شہ شمعی برا فروخت　　که چون پروانہ غم را بال و پر سوخت

از کیفیت بادۂ معنوے کہ ساقیان بزم خسروی در پیمانۂ دل وگوش اصحاب عقل وہوش می پیمودند خرد مندان محتاج جی وساغر نبودند وبخورات مختلف از اطراف وجوانب درکارومشک از فرعنبر وگلاب آمیختہ بی شمارا ازنسیم عطر سای آن مجلس روی زمین چون طبلۂ عطار وصحن گلزار معطر واز لخلخہائے عنبرین مشام جان ساکنان صوامع افلاک معنبر از ترکیبات ومفرحات خرد تضمین آفرین وانواع فواکہ واصناف مقلات وحلویات والوان اطعمہ واشربہ بچند آنکہ درمستحیلہ انسانی گنجد خوان سالاران را وخدمتگاران حاضر می نمودند تاعامہ برایاد کافہ رعایا ازین جشن وسوز بہرہ مند باشد حسب الامر خاقان زمان چارصفہ راکہ ہرچہار طرف میدان دارالسلطنت حیدرآباد واقعست بانواع تکلیفات عجب وتجملات غریب آئین بستہ سرپردہ ہا وشامیانہای عالی درپیش ہرصفحہ بفلک افراشتہ فضای دلکشای آن زیبا مقام رابانواع مرصع آلات واقمشہ خطای زیب می بخشیدند وہنرمندان درزمین طاقہا وایوانہابذل جہدنمودہ ہرصورت کہ مصوراندیشہ رابخاطر گذرد ومجسم وغیرمجسم از زروسیم وسائر فلذات ترتیب میدادندصور پیلان بہ مہابتی کہ زحل بلندمحل از ہیئت افرار ہر ہفت قلہ میناہرآسان گشتی وہیاکل شیران بہیاتی کہ شیرفلک از بیم آن درزیرچادرزہرہ پنہان شدی ودرہرایوان جمعی از کلاونتا ماہ رخسارکہ اگرپرتوارزوی دل افزای ایشان بردیدہ اعمی افتادی درروز روشن جرم پنہان عطاردرامانندآفتاب بنظردرآوردی برقص وخواندگی مشغول می بودند وہرمحل ازمحلہاے چاکری مجلسی و سلح دارلشکری رابدستور مذکور زینت دادہ انواع خوشبوی واقسام اطعمہ واشربہ بجہت مردم آن محل ہمہ روزہ حاضر می نمودند مدت دراز دہ روز عیش وعشرت امتدادیافتہ بساط نشاط گستردہ دہ حی بود وروزنہم خاقان زمان بجہت دیدن ایوانہاے کہ درفضای میدان دربارزینت یافتہ بودچون آفتاب برفیل آسمان رفعت سوارشدہ از دولتخانہ بیرون نمی آمدند وامراء ومقربان ازیمین ویسار روان شدہ قریب ہزار ماہرویان زہرہ جبین باطراوت گل ونسترین رقص کنان وپای کوبان پیشاعیش خاقان

زمان می رفتند وحوالہ داران ایوانہای زربفت ومخمل و نیلک برسم پای اندازدرکوچہ وبازار انداختہ بتشریفات شاہانہ سرفرازمی گردیدندودرآن ایام خجستہ فرجام یک لک ہون مصرف کندوزی وخوشبوی وتشریفات گشتہ کافۂ خلایق بدعای دوام دولت اشتغال می نمودند۔

ذکر رحلت خاقان جنت مکان علیین آشیان محمد قلی قطب شاہ

برخردمندان ہوشمندان چون آفتاب روشن ومبرہن است کہ سہام جان شکاراجلر اکہ شصت قضا و قدرگشاد بایدہیچ آفرینہ را درآن داردنیاجام مراد مہیا نگشتہ عاقبت جرعۂ حرمانے بخشیدہ باشد وہیچ کس راصبح حیاتی ندمیدہ کہ شام مماتی ازعقب نرسیدہ باشد بناء علیہ خاقان زمان را کہ مدت سی و سہ سالہ برسرجاہ وجلال از روی شوکت وعظمت متمکن بود بتجرع اقداح روح پروراز دست ساقیان سیم اندام سیمین براشتغال نمودہ زندگانی راپے می لعل فام حرام میدانست بادۂ روح افزا درمزاج وہاج خاصیت سم جاے گرفتہ طراوت بہار حیاتش ازسموم آن حرارت پژمردگی پذیرفت واسباب مرض درعرض دو روزقوی گشتہ ضعف کلی برمزاج شریفش مستولی شددانست کہ گریبان جان دردست قضا و قدراست ازجمیع مناہی توجہ فرمودہ سحرشنبہ ہفدہم ذیعقدہ الحرام سنہ عشرین والف طائرروح پرفتوحش بسوئے جنات نعیم پروازنمود۔

ماہ تمام ملک بزیر نقاب شد　　آب حیات خلق دریغا سراب شد
سروے ز بوستان معانی فروشکست　　برجی ز آسمان مکارم خراب شد

وچون این حادثہ جانسوز روی نمودفغان وشیون از جہانیان برخواستہ جمعی از اکابر واعیان بلادایران کہ درحرم حریم بادشاہ مغفور چون کبوتران حرم مکرم بودند درماتم آن شہریارخونابۂ اندوہ وغم از دیدۂ فشاندہ ہمدم کلفت والم گردیدند وبعضی ازاعیان ومجلسیان برقصرسلطنت حاضرشدہ چون نگاہبانان

دروازۂ رابستہ دیدند مانع دخول می شدند ہمکے سراسیمہ وحیران گشتند کہ آیاچہ حادثہ روی نماید وفلک بی مہرہ بازچہ شعبدہ بازد ومردم دکن ازمسلمانان وہنودان بردرگاہ خلافت جمع گردیدہ گروہے از اوباش ستمگار جفاکیش کہ پیوستہ ہوای قتل وغارت غریبان درسرداشتند وازولایت مردمی مروت ومردی بمراحل منازل دور بودند۔

گروہی نہ برصورت آدمی ز مردم جدا دور از آدمی
چوخار خسک ہرطرف پشتر ز افعی وعقرب بداندیش تر
نہ در دل ترحم نہ در دیدہ شرم زبان شان نگشتہ بگفتار گرم

دریای فتنہ رابتلاطم درآوردہ نزدیک بان رسیدہ بودکہ دودفنا ازخرمن بقای غریبان برآید کہ درآن حال قاصدان رحمت بشارت جلوس بادشاہ خلایق پناہ کہ شرح آن مردم قلم بدایع رقم انشا اللہ خواہد گردید بماتم زدگان حیران رسانیدند وبیمن این خبر فرخندہ اثر فتنہ وشورش تسکین یافتہ دل مصیبت زدگان بیچارہ ازنوید نعم البدل آرامش پذیرفت وبعدازمقدمات جلوس وبیعت علماء وفضلا ومجلسیان واکابر واعیان بہ تغسیل وتکفین خاقان جنت آشیان پرداختہ بدن مطہرش رابکافور ومشک وعبیر معطر ساختہ بلنگر فیض اثر کہ مدفن این دودمان خلافت وروضۂ از ریاض جنت است نقل نمود چون گنجش مدفون ساختند۔

دریغ آن شہنشاہ ہندوستان جم تاج بخش ممالک ستان
دریغ آنکہ ہرگز نہ بیند سپہر نظیرش در آئینہ ماہ و مہر

مدت عمر شریف آن بادشاه خلد آشیان چهل ونه سال بود
ایام سلطنتش سی وسه سال وهشت ماه
ذکر متمراز بدایع آثار مکارم اخلاق خاقان مغفور رضوان آشیان

برضمیر جهان ارباب ذهن و ذکا محجوب نماند که چون محاسب وهم ازاحصای بدایع آثار ومحاسن اخلاق وانعام وخیراتی که ازین بادشاه مغفور برصفحۂ روزگار مانده بعجز وقصورا عتراف می نماید لاجرم بشرح شمه ازان اکتفا نموه د این قدر برلوح بیان می نگارد که عنوان نامۂ مآثر ان جنت آشیان ارتفاع آئینه وعمارت وبقاع خیرات واحداث بساتین جنت آئین راست چون باغ وعمارت الٰهی محل وباغ محمدی وعمارت بنات کهاث وعمارت کوه طور وعمارت ندی محل وهم چنین لنگر ودواز ده امام ومسجد جامع ومدرسه وخانقاه ودارالشفاء وحمامات متعدد ودیگر مساجد ومدارس که بیمن اهتمام شهریار مغفور باتمام رسیده وآنچه درایام سلطنت خاقان زمان چرخ عماراتے عالی شده سیادت پناه میر ابوطالب ناصرالممالک بقلم درآورده مبلغ هفتاد لک هون است که قریب شش صد هزار تومان باشد و نیز هرساله درلنگر ایمه اثناعشر مبلغ شصت هزار هون بوظایف مجاوران وخدام واخراجات مطبخ لنگر صرف می گردد وهمچنین همه ساله مبلغ دواز ده هزار هون بعدازماه محرم مقرر بود که بمستحقان میرسانیدند و این وجه را از عاشوری می نامیدند واز فرط اخلاص واعتقادی که خاقان مغفور را بخاندان نبوت بود چون هلال محرم برفلک زنگاری می نموه دکلاه خسروی وجامۂ شهریاری را از سر وبردرنموده به لباس سیاه الفت می گرفت وحسب الامر درتمام ممالک محروسه مسلمانان بماتم شاه شهدا اشتغال نموده جمیع غریبان را از سرکار فیض آثار کسوت سیاه پوشانیدند وعمارت عالی که فضاے وسیعی داشت یکی بدولتخانه ودیگری دربازار او دارالسلطنت ساخته به لاوه مسمی گردانیده بودند ودرهرالاوه هزارطاق

باتمام رسانید که هرشب چراغها روشن می نمودند وعلماء وفضلا وارکان دولت ومجلسیان ومقربان ایام عاشوره را درالاوهٔ حضور بگریه ومصیبت گذارنیده رسوم ماتم شهدا را بتقدیم میرسانید د وازا اوصاف حمیده آن شهریار آنکه درمدت سی سال ایام بادشاهی هرگز حکم قتل احدی نفرمودواحیاناً از روشی خونی واقع شد امرهمایون صادر می گردید که بدارالقضا رفته آنچه بموجب شرع شریف برولازم شود بعمل آوردند ومبلغ دولک هون که درعهد سلاطین ماضی بعلت تمغاوزکوة میگرفتند وچندسال دراوایل سلطنت خاقان زمان نیز بهامنه آنوجه راتحصیل نمودبخزانهٔ عامره میرسانیدند چون فتح آن مسموع خداکیعان زبان گردیدآن مبلغ رامعاف فرمود خلایق را از جوربهامنه ستم کیش نجات داد وهرساله مبلغ یک لک هون بعنوان خیرات وتصدقات خارج شصت هزارهون وقف لنگر از سرکار فیض آثار بفقر ومساکین ومستحقین میرسید وهرساله مبلغی کلی از نقد وقماش بمکه معظّمه ومدینه مشرفه ونجف اشرف وکربلاء معلا ومشهد مقدس واماکن شریفه بجهت صلحا وزهاد ومجاوران ارسال یافته ومقیمان آنجا محظوظ وبهره مندمیگردیدند والحمدالله که این سنت سنیه درایام دولت بادشاه جمجاه خلایق پناه ابوالمظفر سلطان محمد قطب شاهی درتزاید وتضاعف دیگراز مردم دارالسلطنت وولایت از هندومسلمان وفقیر وغنی که سنت فرزندان وکارخیر می نمودند ه فراخورحالت خود باجمعی از اهل نغمه رقص کنان بپای قصرسلطنت آمده از جامدارخانه الطاف شاهی بجهته عروس وداماد وشخصی که سنت اومی نمودند خلاع فاخره مرحمت میشد واگردرشبانروز ی هزارطایفه باین روش که مرقوم گردیدمی آمدند همه تشریفات وانعام یافته مراجعت می نمودندوهرحاجت مندی که ازدیار بعیده بامید سخا ومرحمت آن جنت مکان روی بدرگاه جلالش آوردی بوسیله امراء ومقربان منظورعنایت گردیده بتشریفات وانعام سرفرازمیشدی ومقضی المرام بوطن مراجعت نمودی مجملاً اوصاف حمیده وخصال پسندیده آن بادشاه مغفرت پناه اگرد فاتر نوشته شودتاریخها مملوگرددوچون از هزاریکی وازبسیاراندکی بیان نشده خواهد بود ؎

نه تعریف وی اندر حرف کنجد　　نه بحر لامکان در ظرف کنجد

بنوشتن چندغزل که زادهای طبع گهرسنج خاقان خلدمکان بودختم می نماید

باشمع بکو گرمئ دیوانه خود را　　کاتش زند از رشک تو پروانۂ خود را
ہوش و خرد ازپای درافتند چومستان　　چون سرمه کشی نرگس مستانۂ خود را
مستان محبت بدو عالم نفروشند　　کیفیت نه جرعۂ پیمانۂ خود را
بایاد تو عاشق نکشدمنت خورشید　　بستیم دو رو روزانۂ خود را
گرجملہ جہان پرشود ازگوہریکتا　　خواہیم ہمان گوہر یکدانۂ خود را
دل درغم او یافتہ صد جنت جاوید　　چون عذر نخواہم غم جانانۂ خود را
ای قطب شہ آخررہ مردان رہ عشق است
مردانہ ہمی رو رہ مردانۂ خود را

غزل

ملک محبت کہ داد خواہ ندارد　　ملک چنین ہیچ بادشاہ ندارد
گرہمہ عمر نظر بروی تو باشد　　دید تحیر حسرت نگاہ ندارد
منکر زاہدنہ ایم و زہد و لیکن　　دل سرد پروای خانقاہ ندارد
گوسیہ انگیز درد و غم بسرما　　مرد محبت غم از سیاہ ندارد
بین کہ چہ طوفان آتش است زعشقش　　آئنہ دل کہ تاب آہ ندارد
تکیہ کہ قطب شاہ چون دگران نیست
جز کرم دوست تکیہ گاہ ندارد

حرفی ز لب یار شنیدیم شنیدیم　　صد شکر کہ این بادہ چشیدیم چشیدیم
مردم ہمۂ درد سرپیہودہ دارند　　گر درد سر از بادہ کشیدیم کشیدیم

اعجاز محبت منکرکم کہ درین راہ بے بال و پر از شوق پریدیم پریدیم
این بسکہ تماشائی گلستان توکردیم گرمیوۂ وصل تو بخیدیم بخیدیم
ہرچند کہ وحشیست دل ان نیست کہ گوید از یار ستمگر چو رمیدم رمیدیم
ای قطب شہ از درد دل خویش چہ گویم
مشتاق تراز خویش ندیدیم ندیدیم

در رہ دوست دلانیست ضرر دانستیم سخن اہل غرض بود خطر دانستیم
خوش بحد داشت دلم کز تو وفای آید شکرباری کہ ترا یار دگر دانستیم
تابرخارجہان سوز تو کارم افتاد روش سوختن آتش تر دانستیم
فتنہ می بار دارزاجن چشم توہم میدانی از چہ کم میکنی این شوخ نظر دانستیم
قطب شہ دوست کہ درگلشن کوی بودم
ذوق کیفیت مرغان چمن دانستیم

بدور خط ز حشمت کم نشد شوخی و صیادی کہ این دام دگر شدبہردلہا خط ازادی
دران وادی کہ آتش میشود گلشن درآزاہد ہزاران جنت است این جاچہ ادوری امین دادی
اگرچہ نیست بی زیبی بعدل ودادشاہان را ازان زیبندہ ترماند بعاشق از توبیدادی
بملک عشق از سدسکندر کس نمی گوید درین ملک مبارد ندارد سست بنیادی
خرابی ہا کہ دل از ترکتا ز عمرہا دارد فدائی آن خرابے باد معموری وآبادی
دلی کزدوست نالان شدپریشان گشت وحیران شد مسلمانان مبادا ہیچکس از دوست فریادی
غم یاری کہ دردل قطب شہ دارد عجب نبود
گر از خاک درش سربرندارد یکنفس شادی

خاتمہ امید کہ حق سبحانہ تعالیٰ روح مطہران بادشاہداد گستر دین پروررادراعلیٰ علیین باارواح انبیاء والیائقرین گردند بحق محمد والہ وعترتہ الامجاد۔

ذکر بعضے از احوال خاقان کمشوررستان راشہنشاہ قضافرمانفرازندہ اعلام دین ودول فروزندہ رخسار ملک ومال بادشاہ سلیمان جاہ خلایق پناہ ابوالمظفر سلطان محمد قطب شاہ

عرض اعلی ازین تالیف نشرشمہ ازمناقب بہیہ وماثرعلیہ آن شہریاراست تولد مبارک آن حضرت در روز چہارشنبہ بیست وسیوم شہررجب سنہ الف واقع شدہ واز جانب ام شرف نبوت وامامت درنسب شریف دورندچہ جدماررى ایشان سیادت مغفرت پناہ میرمقصودعلی بن سیدعلاوء الدین طباطباست کہ بہ بیست وچارپشت بحضرت امام موسیٰ کاظم علیہ السلام میرسد ومیان اووسیدکمال الدین ارد وستانی کہ دردکن از مشاہیر سادات وامرائے بزرگ بود بمصطفے خان مشہوراست قرابتی نزدیک است ودرولایت خود از سادات معتبر واہل عزت بودہ اندوچون خاقان سکندرجاہ محمدقلی شاہ از ولادت وافی سعادت آن شہریارکہ اوایل روز چہارشنبہ بیست وسیوم شہرربیع الثانی سنہ احدی والف ہجری بمبارکی وفرخی واقع شدہ بودخبردارگردید ابواب سروربرروی روزگارگشودکافہ خلایق رابانعام خودمسرورگردانیدومنجمانرا امرفرمودتازائچہ طالع نوبادۂ بوستان خلافت راکہ بواسطہ رعایت ادب نام والاشکوہ رابرزبان نبردہ بحضرت ظل الٰہی تعبیر میرودملاحظہ نمودبعرض اشرف رسانید بعداز استخراج آن ولایت باسعادت رامبارک دانستہ بحضور غایت آمال ووصول باعلی مدارج اقبال استدلال نمودند خاقان زمان از استماع این بشارت بسیارشادمان گردیدہ منجمانرابتشریفات خاص وانعام

فراوان اختصاص داده بلوازم جشن وسوراشتغال فرموده ودرآن روز حضرت سیادت ونقابت دستگاه علامی درتاریخ توالدآن شهریاراین قطعه رابرشته نظم کشیده بعرض اشرف رسانیدند ؎

باز عالم ابتداء کامرانی کرده است　　صد بسیرکامرانی می برد هر سو خبر
دودمان ترکمانراخوش چراغی برفروخت　　پرتو شهزادهٔ بر چرخ می تابد دگر
رونق عز و شرف سلطان محمدزانکه هست　　هردوعالم یک صدف ازبهرآن عالی گهر
خواستم تاریخ آن فرخنده گوهرعقل گفت　　اول کام است و فیروزی و اقبال وظفر
چون دعا به زین به ندانم بهران میگویمش　　سرور عالم سوی درظل اقبال پدر

وبعد از اتمام جشن وسورخاقان زمان همت عالی بترتیب حضرت الٰهی مقصور ساخته به برادرکتهر خود فرمودند که چون شمارجوانیدوحق تعالیٰ فرزندبسیار کرامت خواهد فرمودایشان را بمن دهیدکه ترتیب نمایم آنجناب برطبق مدعاے ایشان جواب داده بانقضای ایام رضاع وعده فرمودند وبعدازان نیز بامروز فرداوعده نمودمیگذرانیدند خاقان زمان چون تعلق خاطر برادر به آن یکانه گوهر دریای کامرانی زیاد از حددانستند چندروز درمیان بمنزل برادررفته تفحص احوال حضرت ظل الٰهی فرمود مراجعت می نمودندوچون سنِ شریف آن حضرت بچهارسالگی رسید بموجب کل نفس ذایقة الموت والدعالی مقدار ایشان شربت فوت چشیده طائرروح پرفتوحش از دامگاه دنیا بروضهٔ حضرت اقدس پرداز نمودخاقان زمان خودتشریف برده حضرت ظل الٰهی را ازمسکن ومقامی که داشتند بمحل خاص آورد بمزید مرحمت وتربیت اختصاص بخشیده وقاضی محمد سمنانی که بحلیهٔ صلاح آراسته بوده است مقرر فرمودند که درخدمت حضرت ظل الٰهی بودمعلم خواندن کلام مجید باشد وبعدازچندی چاندمیان یوسف که سرآمدسپاهیان مقررهنداست ماموگردید که علم شمشیر بازی وتیزاندازی وبعضی دیگر هنرها که ملوک را بکارآید تعلیم ظل الٰهی نمایدوچون سن شریف آنحضرت بحد بلوغ رسیدخاقان زمان چنانچه سابقاً مرقوم گردید صبیهٔ خود را بانحضرت درسلک ازدواج کشیده ابواب بهجت وخورمی برروی کافه خلایق مفتوح گردانید وچون ایراد قطعه که میرک معین سبزواری درزتاج آن عقدمبارک گفته مناسب این

مقام نمود ہمر قوم می گردد

دوش سرکردہ خیالم رہ بزی چو بہت — اہل آن بزم چو حوران ہمہ نورانے چہر
بزم عیشی کہ ملایک بتماشا شدہ چشم — سر برون کردہ چو انجم ہمہ از از جیب سپہر
گفتم این بزم کہ وعیش چہ تاریخش چیست — کہ از افلاک بر ایام ہمی بارد مہر
عقل کو بود چو من مست می حیرت گفت — عید مولودے و بزم شہ و عقد مہ و مہر
چار بیتی مکن این قطعہ معین می شاید — در چین نظم تر برگذرد قافیہ سحر

چون عمر شریف آنحضرت قریب بہ بیست ویکسالرسید بمقتضائے عنایت سبحانی مفاتیح سلطنت و جہانبانی بقبضۂ اقتدار آن شہریار درآمد کمیت قلم را بمضمار بیان جلوس ہمایون وبعضی احوال کہ بعدازان روی نمود رخصت جولان میدہد ومن اللہ التوفیق والا عانۃ علی الاتمام۔

ذکر جلوس ہمایون حضرت ظل الٰہی

براصحاب عقل وبینش کہ واقفان کارخانہ آفرینش اند ظاہر ومبرھن است کہ فیض الٰہی اہل عالم و عالمیان بتخصیص افراد واشخاص نوع انسانی است بمقتضای حکمت کاملہ روافت شاملہ نضارت گلزار ملک وملت وطراوت ریاض دین ودولت را بہ میغ تیغ سلاطین جہاندار وغمام صمصام خواتین عالم مدار منوط گردانید وبموجب حدیث مشہور لولا السلطان لاکل الناس بعضہم بعضاً تاسیس قواعد و قوانین الٰہی را بحسن تدبیر جہانگیر بادشاہان عالی مقدار مربوط ساختہ

بے چشمہ سار تیغ سلاطین کامگار — سرسبزی ریاض شریعت طمع مدار
بے سایۂ سیاست شاہان فتنہ سوز — کس درسرائے امن نیابد دمی قرارا

واین نیز روشن ومبرہن گشتہ کہ ایزد ذوالجلالوقادر کمال تعالی الاوہ وتوالی نعماوہ نہال وجود ہر انسانی

راکہ بصر صرفنا مستاصل می گرداند بدست قدرت بجای اونہال دیگری نشاندواگرمراتب ودار اب جہانداری از دارای میتاند تاج آفتاب انواروتخت پایداشہریاری بسکندر میدہد

یکے را برد دیگر آرد بجاے جہان را ندارند بی خدای

بنابرین مقدمات لطف الٰہی اقتضای این نمودکہ چون انتقال خاقان غفران پناہ بعالی حضرت سیادت مرتبت مشتری منزلت خورشیداوج فضل وکمال مہرسپہرعزت واقبال مرتضای ممالک اسلام مقتدای طوایف انام الواثق بتائید المہیمن میرمحمد مومن کہ رکن سلطنت پیشوائے این دولتخانہ بودرسیدفی الفورمتوجہ بدرگاہ عرش اشتباہ گردید بنابروصیت خاقان جنت آشیان کہ ہم درزمان صحبت دہم دروقت اشتدادمرض مکررفرمودند وازہرکے بیعت گرفتہ بودند خدایگان ہنرپروروشہریان افضل گسترخورشیدگیتی افروز سپہرجہانداری اختر مسعود برج شہریاری تاج بخش خسروان روی زمین ظل اللہ فی الارضین المویدمن السماء المظفر علی صنوف الاعلاء السلطان محمد قطب شاہ ادام اللہ ایام سلطنت وطرنا بالنصر العزیز اعلام دولۃ راکہ قریب بیست ویک مرحلہ از مراحل عمرشریف طی نمودہ بودند قایم مقام بزرگوارساختہ بشرف مبایعت ومتابعش سرفرازگردیدواین واقعہ دراوایل روزشنبہ ہفدہم ماہ ذیقعدہ سنہ عشرین والف ہجری بظہورپیوست وچون سربرسلطنت وجہانداری بجلوس ذات سپہرامکان خسروگردون توان زیب وبہاورونق وضیاگرفت وتاج سروری وشہریاری بطالع فرخندہ فروزمان سعادت اثرازفرق فرقدسای اوزینت پذیرفت وصدای کوس بشارت نویدسرورو بہجت بگوش مصیبت زدگان مدہوش رسانیدغنچۂ دل جمہور جہانیان چون دل غنچہ درحلایق رفاہیت بشگفت وامراوخوانین واکابرواعیان ازروی اخلاص کمرخدمت برمیان جان بستہ بشرف تقبیل عتبۂ خلافت مشرف گردیدندخسروگردون سریرپرتوالتفات برحال صغیروکبیر انداختہ مجموع رابہ عواطف شاہانہ امیدوارساخت وظل ظلیل عنایت بی نہایت وکرم بی غایت برفرق متوطنان این بلادکستردہ برعایت دقایق عدل واحسان برجراید ماثرکسری وخاتم رسم نسیان کشیدواطراف جہان کہ چون خاطر نادان سیاہ وتاریک گشتہ بود مانند دل دانا روشنی پذیرفت وازرایات عدل عالم آرای اوکہ دربسیطہ

جہان نصیب شد باز بلند پرواز برعکس طبیعت چنگ از دامن کبک باز داشتہ چون ہمای بخوردن استخوان قانع گردید وباد خزان کہ ہموار ترکتاز سپاہ او کردفنا از فضای چمن برآواردی برخلاف خاصیت مسیح امورات بنات رابدم روح پرورحیات جاوید بخش نفس ازآئین عدل کامل اورنگ زادی رومی آئینہ شد وآب روان را باتش سوز آن آشنای درصداقت روی نمود قطعہ ؎

فلک کہ عادت اوبود کژروی امروز　　چنان زہیبت عدلش بپارے راست استاد
کہ دردنبود گرباستیزہ کاری طبع　　کند پدید مزاج وقاق در اضداد

وتاابرنیستان دست درافشان اوبارندہ گردید ریاض امال اصناف خلایق جہان را طراوت کامل حاصل گشت وتابحریف گوہرنوال اودرتموج آمدوامن وامانی کافۂ عالمیان بگوہراشعاف مشحون و مالامال گردید ؎

ازجود اوست کہ ہرقطرہ ز فیض سحاب　　نمی شود گہر آبدار در نیسان
بموضعی کہ رسد آفتاب احسانش　　زمین او ہمہ زر گردد و کیا مرجان
شگفت نیست گراز بہر شکر نعمت او　　بجای سبزہ ازین بس دہد ز خاک زبان

عقل کل بہ رہ بری آفتاب رای ظلمت زدایش ظلمت پردۂ تاریک خفا از رخسار مہمات گشود دمہندس خیال از مطالعہ حرفی از جریدۂ کمال دانش مشکل گشایش حساب مشکل جذراضم راحل نمود

گربزدوی عقل نور ازرای او　　فیض او اندرجہان ہرگز نگشتی آشکار

صواب بافکرش چون عرض باجوہر ملازم وخطا ازکمالش بسان تاریکی از جرم خورمباین آثار صایب تدبیرش رونق بخش ایام سلطنت گشتہ وفروغ آتش شمشیرش ناصیہ افروز ملک ودولت گردیدہ مناقب وفضایل اودیباچۂ صحایف مجد معالی وماثروشمایل اوآرایش جرایدایام ولیاے ہرجا کہ درمصحف محاسن سم ذکراوصاف مرضیۂ اوپیدا آیدرکوع لازم است وہرجا کہ درسورۂ فضایل نام ہمایونش ظاہر گردد و سجود واجب رایش ومفصلات امور ملک مجتہدی مصیبت آمدہ وضمیرش درحل مشکلات مصالح بادشاہی قدوۂ سلاطین گشتہ وباژدہام شواغل سلطنت ہیچ زمانی از رعایت احکام شرع غافل نبود و

باحداثت سن مرتکب ہیچگونہ لذات نفسانی کہ متضمن شمہ از مناہی باشدہ نگشتہ واعمال دینی را بر اشغال دنیای مقدم داشتہ و چون صفات حمیدہ وخصایل پسندیدہ آن شہریار چندانست کہ عشر عشیران بر نہایت مراتب شامل می گردد بنابرآن عنان قلم را از صوب بیان ان برترقیم قصیدہ کہ زبدہ و پیشوای اولاد حضرت رسالت پناہ میر محمد مومن ویک دو قطعہ کہ بعضے از شعراء زمان در تاریخ جلوس ہمایون آن بادشاہ خلایق پناہ درسلک آوردہ اند معطوف ساختہ کتاب رابایں مداتح مزید بیاند۔

قصیدہ فی التاریخ جلوس ہمایوں

بامحبت بازبستم عقد و پیمان توی — کہنہ جانی میفشانم پیش جانان توی
خستہ جانم کہنہ لیکن جانفشانے تازہ است — عہد سلطان نواست وعید قربان توی
بہردفع چشم بددرپیش چشمان خوشش — ایدریغا کاش بودی ہردم جان توی
کہنہ عالم بازپرافشانی سرکردہ است — چون زلیخا از وصال ماہ کنعان توی
قصۂ نوشیروان شدہمچوایوانش بہ کین — مسند وایوان نوبیندوسلطان توی
عرصۂ میدان ہفت اقلیم تنگی میکند — گوفضاافگن پی شہ طرح میدان توی
کوہ کان کہنہ برچین عقل از فرازنگی — دوستاری بہرمابگشود دوکان توی
دل براہ دوست ہردم وادی طی میکند — کعبہ روہرو دم کند قطع بیابان توی
مصرشاہی راروا ج افزون زعہد یوسف است — یوسفی گر رفت آمدبوستان توی
چرخ اگرچہ آتشی وزردبعالم ناگہان — بازجنت شدجہان از فیض باران توی
گرچہ ازحکم قضاجان جہان برباد رفت — یافت عالم از مسیح تازۂ جان توی

یادگار جدوعم سلطان محمد قطب شاه
آنکه ہندوستان زفیضش گشتہ ایران توی

وجہ ایران آن چنان ایران کہ آید درنظر
روبہر جانب کہ آری باغ رضوان توی

فروشان لازم شاہی کجاوشان او
بادشاہی یافت دردوران اوشان توی

آسمان را مسند خورشید تابان کہنہ بود
کہنہ مسندتازہ شد از زیب ایوان توی

ای منجم طالع منحوس اعدایش بہ بین
تامقرر گردوت تاریخ طوفان توی

ای قضا را از مکرم ذات توصد انتعاش
تاروان کرداست از حکم فرمان توی

وی جہان جسم وجان رااز مقدس ذات تو
جان جانان نوئی وشاہ شاہان توی

بسکہ می تابدز تونورسعادت برجہان
مسلم وکافربتواو ردہ ایمان توی

چرخ آئین بستہ عالم راپئ مہمانیت
میزبان کہنہ دارد باز مہمان توی

دہر در عہد توای دریای مواج کرم
نیست یکدم خالی از اکرام واحسان توی

گوخضر تابنگرد از لطیف سرشارت بخلق
جوی شاہی رالبالب زآب حیوان توی

چرخ را تا آمدہ قانون تو رانت بکف
برہمہ قانون کشیدہ خط بطلان توی

ای ز میدان وسیع عالم اوصاف تو
مرکب اندیشہ را ہر لحظہ جولان توی

لطف تو از بہر دوران نوبہاخرمی
جود توایام را باران نیسان توی

از لطافت ہای ذاتت لطف حق گویاکہ کرد
از وجودت ابتدائی خلق را انسان توی

چار ارکان گربود اصل مقدس ذات تو
میتوان گفتن کہ ہست آن چارارکان توی

پیر گردون باہزاران دیدۂ روشن ندید
ہمچو توروشن چراغی درشبستان توی

ای زمانہ از کمین ہیجای تو روز مصاف
بستہ برہم داستان پور دستان توی

یافت چون اندیشہ ات درخاطر بدخواہ راہ
از طبیب دہرشد محسوب بحران توی

سرمہ شد خاک تلنگانہ ز فرخ پای تو
ای فدائے خاک پایت ہرزمان جان توی

کزصفاہان نوشداز شاہجہان عباس شاہ
حیدرآباد از توشد شاہا صفاہان توی

دولت تونعمت کامل بوداز حق بہ خلق
ہرکہ قدراین نداند کردہ کفران توی

خواستم تاریخ فرخندہ جلوست عقل گفت
جملہ عالم نو بہاری شد ز سلطان توی

مختصر کردم شہامدحت کہ خواہد مدح تو
چون فصیح خادران مداح واحسان توی

ازدعاگوی توچون من زین دعابہترکہ نیست
او کہن داعی تو شاہ جہانیان توی

بادیارب جاودان این شاہی واقبال وبخت
ہردمت فتح نوی وہرلحظہ فرمان توی

بدسگالت رابجان صد زخم کاری ہر زمان
کہ زروئین گرزو گہ خنجر ز پیکان توی

تعیرہ ایضاً فی التاریخ

خلعت شاہے چودربرکرد شاہ دین پناہ
دہربرگردون رساند از خورمی طرف کلاہ

نورمی تابدشب و روز از زمین وآسمان
از فروغ شمع رخسارشہ انجم سپاہ

آفتاب اوج شاہے ماہ برج خسروی
آنکہ باشد برفراز سپہرش بارگاہ

خسروروی زمین مشاہنشہ صاحب قران
شاہ بافتح وظفر سلطان محمد قطب شاہ

آنکہ باشد عام لطف اوپناہ خاص وعام
وآنکہ باشد نورِعدل او فروغِ مہروماہ

از سجود خسروان روی زمین پنہان شود
چون برون از بارگاہ آید بصد اقبال و جاہ

آنکہ باشد درعدالت صدچوکسری بندہ اش
وآنکہ باشد درسخا صد حاتمش دریوزہ خواہ

ہرکجا بارد سحاب ہمتش باران فیض
زر برون آید بجائی دانہ از شاخ وگیاہ

ہست در اقلیم حکم او مساوی کبک و باز
ہست در میزانِ عدل او برابر کوہ وکاہ

اوست شاہ عالم و ازہر طرف می آورند
خسروآن بحر و ہر در سایۂ لطفش پناہ

سایۂ چتر بلند اقبال او بر فرقِ مہر
پایۂ قصر رفیع ایوان او بر دوش ماہ

آ کہ کر حفظش شود حامی نگردد تا ابد — تخم مرغ پیوہ زن از شدت کرما تباہ
موج ساکن میشود در بحر چون جوہر بہ تیغ — گرکند برروی دریا شحنۂ ضبطش نگاہ
چوں باقبال وظفر برمسند شاہے نشست — خسرو مشرق شد و مغرب بتوفیق الٰہ
بہر تاریخ جلوس او مسیح عقل گفت — بادشاہ بے بدل سلطان محمد قطب شاہ
تابود ہر صدر جنت مامن اہل ثواب — تابو درقعرِ درزخ مسکن اہل گناہ
باد باجناب واعدایش جہان خلد وجحیم — باد از نور رخش روشن چراغ مہر و ماہ
شکرایزد را کہ گرشاہِ جہاں بانی گذشت — شدجہاندار جوان ملک جہاں را بادشاہ
کرقبا از سرکلاہ خسروانے برگرفت — کسر اینک می رساند برفلک طرف کلاہ
خیمۂ اقبال دارا کربہم پیچیدہ شد — زد سکندر برسر ایوان دولت بارگاہ
شہریاری پای برتخت جہانداری نہاد — کاستانش میز دخیل ملک را سجدہ گاہ
خاک کویش سرمۂ امید چشمِ انس وجن — کرداہش صیقل آئینہ خورشید و ماہ
گر شود دارائی ملک جہان را مدعی — بخت بیدار و دل آگاہ باشندش گواہ
گر نسیم خلق او بر سر مجنون بگذرد — از زمین او نروید جز کل سوری گیاہ
ابرِ رحمت بار گردد شعلۂ برج غضب — گرشود لطفش گناہ عاصیان را عذرخواہ
عالمی او رادعا گویند از دشمن چہ باک — شہسوارے راکہ از فوج وغا باشد سپاہ
نام وصفش دانی وسال جلوش کرکنی — ہاجمع باصاحب کرم سلطان محمد قطب شاہ
یا رب آسان کن برورسم جہانبائی چنان — کاسمانرا دارد از آئین پیرائی نگاہ
باشدش تدبیر ہرکاری موافق باقضا — حکم اورا مانعی ہرگز نکیرد پیش راہ
دوستانش را مبادا کام جز برراہ دوست — دشمنانش را مبادا اجای جز در قعر چاہ

روزگار حشمتش را خالق ضمان
آفتاب دولتش را خلق عالم در پناہ

آمدن حجاب از جانب سلاطین دکن برسم تہنیت بعضے احوال خیر مال

چون سریر بادشاہے بفر جلوس حضرت ظل الٰہی بمربع نشین انجمن رفعت شد و جز جلوس مقدس چون صیت شرف دودمان محمدی در اطراف و اکناف عالم منتشر کردید از جانب عالیحضرت سلطان و معدلت پناہ ابراہیم عادل شاہ سیادت پناہ میر تقی واز جانب حضرت اشرف ہمایوں مرتضٰی نظام شاہ سیادت ماب میر ابوالفتح بجہت لوائی مراسم پرسش وتہنیت مقرر کشتہ باتحف وہدایای لایقہ ومکتوب محبت اسلوب درماہ ذی الحجہ سنہ مذکور بدرگاہ والا جاہ رسیدند وبعداز وصول ادراک بشرف بساط بوسی پرسش ومبارکبادام جانب آن دوبادشاہ باعدل و داد بجائے او دہ مکتوب مودت آئین را باہدایای بے شبہہ وقرین از نظر اشرف گذرانیدند وحضرت ظل الٰہی حجابانرا بخلاع فاخرہ سرفراز کردانیدہ بعداز چند روز ہریک را اسپ وفیل ونقود نامعدود مرحمت فرمود ورخصت مراجعت ارزانے داشت درہمین ایام جمعی از چاکران این دولتخانہ راکہ آثار اخلاص از جبین بند کے ایشان ہویدا بود بضعف مضاعف شاہزادہ قدیم سرفراز فرمود دوماہ پرتاب را وراکہ درین دولتخانہ ہمہ سالہ از جمیع خاصہ خیل وضع می شدرقریب دولک وپنجاہ ہزار ہون جمع آن بود کہ بیست وپنج ہزار تومان باشد معاف فرمودند ودرربیع الاول سنہ احدی وعشرین والف وسیادت مآب میرزا محمد امین میر جملہ استدعای رخصت زیارت امام جن والس نمودالتماس او درجۂ قبول یافت موازی دہ ہزار ہون کہ قریب ہزار تومان باشد خرچ راہ باومرحمت فرمود مرخص کردانیدند ودرجمادی الاول سنہ مذکورسیادت پناہ سید کمال الدین مازندرانی رابجہتہ دفع شر راجہ دستیر نام زدآن طرف کردانیدوشرح آن احوال انشاء اللہ درمقام خودسمت تحریر خواہد یافت ودرہمیں سال درجب عمارت الٰہی محل از محدثات خاقان جنت آشیان است ومتصل بمیدان دارالسلطنتہ واقع شدہ بجہتہ احیاے مراسم عدل و داد عمارتے عالی کہ مشتمل

است برچهار طبقه بنیاد نهاد دراندک روزی باتمام رسانید مامان محل موسوم گردانیدند و امر جهاں مطاع بمقاد پیوست که هرکس را مطلبے وعرضه داشتی باشد هر صباح بپای قصر مذکورآمده بیواسطه امراء ومقربان وپے زحمت حاجب دربان عرض حال خودنمود ازستم روزگار آمان یابدوجمعی از خواجه سرایان مقررشدند که همیشه درمنظرها بود مطلب دادخواهان رافی الفور بعرض اشرف می رسانیده باشدازیں جه کافۂ خلایق درظل ظلیل عدالت پے نهایت وکرم بیغایت حضرت ظل الٰهی ازسموم جوروستم محظوظ کشته مرفه الحال وفارغ البال بدعای از ویادعمردولت این بادشاه معدلت دستگاه مشغول می باشند و جمهور جهانیان ودربساطین رفاهیت وخلایق حصول آمال قرار وآرام دارند وزبان صغار و کبار بایں اشعارمترنم است ؎

یارب این شاه معدلت گستر — کربود شاه بحر وخسرو هر
آنکه باشد شه ظفر بذل و عطا — مهر برج نوال وجود سخا
تابصد فرق درجهان بادا — نایب صاحب الزمان بادا
عادل از عدل او منور باد — برهمه خسروان مظفر باد

نامزکردیدن سیدکمال الدین مازندرانے بعزم تسخیرولایت دستیر

چون خاطرقدسے ماثررا ازضبط امورملک وسلطنت فراغی حاصل گشت وبیمن جلوس همایوں ریاض آمال سپاه ورعیت که ازسموم واقعۂ خاقان جنت آشیان پژمرده گشته بودنضارت یافت ارادۂ تسخیر ولایت دستیر که بعدازمراجعت میرزامحمدامین مهمل مانده بودازمشرق ضمیرحضرت ظل الٰهی سربرزده سیادت پناه سیدکمال الدین راکه از بادشاهزادهای مازندران بود درسلک بندگان این درگاه انتظام داشت سرلشکرنمود باسیدحیدرحواله دارد وعزت خان و چناخان وبعضے سرداران در جمادی اول سنه

احدی وعشرین و الف بدانصوب نامزد فرمود و چون بسر حد دستیر رسیدند پرتاب شاہ راجہ آں محال رال از وصول عساکر ظفر ماثر اطلاع حاصل شد سپاہ رعب و ہراس برملک دل و اتباعش غلبہ نمود بغیر اطاعت و انقیاد کہ چارہ ندیدہ جمعی از مردم معتمد خود را باتحف وہدایاء فراوان بخدمت سید کمال الدین فرستاداز روی عجز وزاری اظہار فرماں برداری نمود پیغام دادکہ سابقاً اکرنیل عصیان برچہرۂ امال خودکشیدہ باشد بسبب آن بود کہ ملک موروثی از دست نرود چون یقین دانست کہ سرکشیکے از فرمان ظل الٰہی نمودن بپای شقاوت بدام ہلاک رفتن است از کردہ نادم وپشیمان کشتہ الحال شہریار جہاں راکمین چاکروبندہ ام واکرآنحضرت بے چارگی وندامت من ترحم فرموداز درگاہ والا جاہ التماس عفوتقصیرات این خاکسار نمایند ونوعی فرمایندکہ ملک موروثی براین بندہ از کردہ شرمندہ مسلم شود سراز حلقہ بندگی وفرمانبرداری نخواہم پیچیدہ چون فرستادہائے راجہ دستیر بخدمت کمال الدین رسیدہ صورت اطاعت اورا درلباس وعجز وانکسارے معروض داشتند سیدکمال الدین را برتضرع وزاری آن قوم رحم آمدہ بپایۂ سریر عرضداشت نمودکہ راجہ دستیر از کردۂ خودنادم و پشیمان است ودست اعتذار بردامن مرحمت ظل الٰہی زدہ امید وراست کہ درسلک چاکرآن و بندگان آن درگاہ انتظام دادہ ملک موروثے اورا بدومسلم دارند چون مضمون عرضہ داشت سیدکمال الدین بسمع اجلال رسیدوچہرۂ شاہد تسلیم وانقیاد کہ مقصود سلاطین عالی مقدار از تسخیر بلدوامصار مشاہدہ دانست درمرات قبول ملتمس راجہ دستیر نمودار بودعرض داشت سیدکمال الدین را باشعاف مفرون کردانیدہ فرمان ہمایوں بنفاذ پیوست کہ سپاہ منصور دست تعرض از آن ولایت کوتاہ داشتہ ملک موروثے بشاہ راجہ دستیر راکہ سرحلقہ اطاعت مادرکوش جان کشیدہ بدومسلم دارند وسید کمال الدین بعداز وصول این فرمان چند سلسلہ فیل کوہ پیکر کہ پرتاب شاہ بجہتہ پیشکش حضرت ظل الٰہی آوردبود گرفتہ آن ولایت بموجب فرمان قضا جریان باوگذاشتہ۔

باسپاہ منصور درگاہ والا جاہ کردید

حسین بیگ فنجاہی باشی از جانب بادشاہ گیتی پناہ ابوالنصر شاہ عباس برسم پرسش وتہنیت آن

براصحاب سیرت محجوب نماید کہ چون ایں خبر انتقال خاقان غفران پناہ مسموع اعلیحضرت سلیمان زینت سکندرحشمت زبدہ وخلاصۂ دودمان نبوت ابوالفتح شاہ عباس رسید بنابرفرط محبتے کہ آن زیبندۂ اورنگ بادشاہی را بدودمان قطب شاہے بود ایالت پناہ حسین بیگ فنجاہی راکہ در سلک مقربان آستان انتظام داشت بجہتہ ادای تہنیت باتحف و ہدایای لایقہ روانہ این درکاہ کردانید و ایالت پناہ مشارالیہ چون ازراہ ہرموز برمرکبی کہ درمضمار عریض آب جز بسینہ جولان نماید شوار شد بمدد جنوب بادموافق بحرمحیط راطے نمود بہ بندگان وایل پیوست منہیان خبروصول مشارالیہ بہ بندر مذکور مسموع مقربان درکاہ کردانیدند حضرت ظل الٰہی موردش راکرامی داشتہ سیادت پناہ میر زین العابدین مازندارنے راکہ بوفور فضل و خرد متصف بود بجہتہ رعایت عزت وطلب او باتشریفات خسروانہ وچرخ لایق بہ بندروایل فرستادند وسیادت پناہ موی الیہ رابعد ازوصول وادایے مراسم تعظیم وتکریم باتفاق ایالت پناہ حسین بیگ روانہ درکاہ معلیٰ کردید درہرمنزل ومقام شرایط خدمت و وظایف وضیافت بتقدیم رسانیدوچون نزدیک بسرحد ممالک محروسہ رسید حقیقت راعرض داشت نمودازدرگاہ جہان پناہ عمدۃ الخوانین انبیاقلی خان مجدد اباجمعی ازاعیان باستقبال مقررکشتہ بجانب سرحد متوجہ کردیدند بموجب اشارہ مطاعہ درہرمنزلے خوان نعم واحسان زیاکہ از چندشرح و بیان کشیدہ حسین بیگ ورفقارا باظہار الطاف حضرت ظل الٰہی مفتخر ومباہی کردانیدند و چون نزدیک بدارالسلطنۃ رسیدند درکالا چبوترہ محمدنگر حرسہا اللہ عن الفتن والحظر بتاریخ شہرجب سنہ ثلاث وعشرین والف ایالت پناہ مذکور بشرف بساط بوسے سرفراز کردیدہ از جانب اعلیحضرت اشرف السلاطین

اظہار محبت وموافقت پیش از حد ونہایت نمود مکتوب صداقت اسلوب را کہ درذیل این داستان بجنس نقل میشود باتاج مرصع وکمروشمشیر وکمرخنجر مکلل بجواہر آبدار کہ از خجالت فروغ باقوتہای زمانے آن آتشی نورانے درنہاں خانہ سنگ مخفی کشتہ ومردم دیدہ از مشاہدۂ زمرد ہای ریحانے آن انگشت تعجب بدندان گزیدہ ودابہ سحاب بیابانے لالی یتیم را درمہد صدف می پروردشبیہ مروارید ہای آبدار آن ہرگز ندیدہ ونظیرآن ازغواصان دریاے بصیرت نشنیدہ وپنجاہ سراسپ بادسیرسبک تک کہ ہریک چون چرخ چہارم لیاقت سوارے خسروانجم داشتند بازین ولجام مرصع وعباہای زرکش وسی صد توپ زربفت ونیلک کارخواجہ غیاث ودیگرتحف ونفایس کہ قلم گوہررقم وصاف تحریرسطری از اوصاف آن عاجز وقاصر ماند ونقشبند طبیعت از ابداع وایجاد اشباہ وامثال آن چون نفس شادروان نہایت عجز واضطرارصنعت حال خویش بیند ازنظراشرف گذرانید بخلاع فاخرہ والطاف خسروانہ اختصاص یافت وقریب ہشتادنفراز غازیان عظام کہ رفیق ایالت پندہ مذکورہ بودند بہ تشریفات شاہانہ وانعام سرفراز کردیدہ منازل عالی وسیع بجہتہ او واتباعش مقررگشت ومدت کہ سال وچہارماہ مشار الہ را توقف واقع شدہ ہرسال موازی بیست ہزارہون خارج تشریفات واسپ وفیل وغیرہ بموی الدعاید می کردیدودراواسط ذیقعدہ سنہ خمس وعشرین والف فضیلت آیات شیخ محمد خاتون راکہ ازعمدۂ مجلسیان ومقربان این درگاہ بود باتحف فراوان ومرصع الات مشحون بجواہر ہرقیمتے واقمشہ نفیسہ کہ مدتہا عاملان درگاہ دراتمام آن سعی بظہور رسانیدہ بودند برفاقت مومی الیہ مقررنمود چہاردہ ہزارہون خرچ راہ بحسین بیگ مرحمت فرموداز راہ برہان پور روانہ جانب ایران کردانید۔

صورت مکتوب محبت اسلوب

اعلیحضرت سلطنت معدلت پناہ شوکت وعظمت دستگاہ ابہت وجلالت انتباہ ممہد مبانے الدولہ و اقبال مشید ارکان النصفہ والاجلال جالس سریر سلطنت رکامگارے شایستہ مسند سرورے الخصوص بعنایت الہ نطایا السلطنۃ والامالہ والشوکت والعظمت والابہت والغرور والاجلال سلطان محمد قطب شاہ را تسلیمات عطوفات نشان محبت انجام ودعوات ملاطفت بنیان مودت فرجام ابلاغ وارسال داشہ ہمکے توجہ خاطہر مہر کزین وتعلق ضمیر منیر مودت آمین ہمایوں ماباانتظام اسباب سلطنت ودوستکامی و اعتلال لوای نصفت وبلندنامی آن عالیحضرت باقصی مراتب کمال واسمی مدارج عز واجلال متعلق و مصروف است مطالب وامارب دوجہانے بتوفیق اسیمانے مقدور باد بعد ہذا اعزا الہای رای صداقت ارائی می کرداند کہ درجنبکہ خبر ملالت اثر واقعہ ہایلہ مرحمت پناہ عم عالیجاہ غفران دستگاہ السلطنت واقبال پناہ درین دیار رسید کہ از نشاء فانیہ دنیای عذار بی اعتبار جدائی اختیار نمود بارامکاہ بقا پیوستند بمقتضای عطوفت واشفاق جبلی وعلاقہ آن حال یکدے کہ فیما بین مسلوک بود غبار کلفت وملال بور آئینہ ضمیر محبت تاثیر نشستہ کمال اندوہ وملالت دست دادان خبر بہجت اثر قایم مقام دارای آن جالس سریر سرورے وجہان آرائی بمسامع اجلال رسیدہ رنگ ملال از آئینہ خاطر زدود وچون دنیای ناپایدار محل حوادث ومکارہ است وبحکم کل نفسٍ ذایقہ الموت لقای نوع انسانے از مقولہ ممتعات وراہ عدم پیای قرار یافتہ مخلوقاتست ونفوس قدسیہ نبیا، عظام والیای کرام کہ محرمان سرایر غیبی ومقربان درگاہ ایزدی اند بمدلول کریمہ ارجعی الی ربک راضیۃ مرضیہ از دل وجان اشارت قدسی بشارت پذیر رفتہ وداع مرناپاید ار وحیات دوروزہ مستعار نمودند پس انسب کہ بادشاہ عالیجاہ درحدوث این قضیۂ ہایلہ برہنمونے گوہر شب تاب عقل بعروۃ الوثقیٰ صبر وشکیبای تمسک جستہ بدین

عطیہ عظمی شاکر ومسرور باشند کہ بحمدللہ والمنہ بعون الٰہی سریر بادشاہے آن خانوادۂ علیہ بوجود شریف السلطنت نشان آرایش یافتہ چراغ آن سلسلہ افروختیکے دار در جای واثق است کہ تاعمر غفران پناہ مذکور مستغرق رحمت حی لایموت بود باشد بقای عمرالسلطنت وشوکت دستگاہ بود از عمر ودولت تمتع وبرخوردارے یابند چون حسن اعتقاد ایشان بخاندان طیبین وطاہرین برعالمیان اظہر من الشمس است ومصادقت فیمابین از قدیم الایام سمت ظہور دارد لازم نمود کہ یکے از مخلصان حریم عزت رابجہتہ پرسش وتعزیہ ومبارکبادے سلطنت ودارائے آن عالی حضرت فرستاد شود لہذا رفعت پناہ مقرب الحضرت العالیہ حسین بیگ فتاحی راکہ از خدمتگاران بساط قرب ومنزلت ومحل اعتمادی شاہانہ است روانۂ حضور نمودیم واین نامۂ دوستے آمین از روی کمال شوق مصحوب اوارسال یافت الحمداللہ والمنہ مجارے حالات این جای بیمن عاطفت ربانے حسب دلخواہ احبا بخیر وخوبی گذرانست و درین اوقات فیمابین نواب ہمایوں ما و اعلیحضرت بادشاہ ذی جاہ فرمان فرمای ممالک روم بوساطت مصلحان خیراندیش مصالح واقع شد ومانیز آن جہتہ ترفیہ احوال اخلایق وعباداللہ رضابان دادیم واز جانبین معاہد و پیمان تاکید یافتہ ایلچیان معتبر آمد وشد نمودند واز ہیچ طرف امری کہ مکروہ خاطر انور بود باشد واقع نیست وظیفہ محبت آنکہ آن سلطنت ومعدلت دستگاہ بیشتر از بیشتر شیوہ فرخندہ آن حال وحسن موالفت وداد مرعی ومسلوک داشتہ پیوستہ ریاض اخلاق را بزلال مکاتیب صداقت عنوان وصحایف مودت نشان شاداب کردانند وچون داعیۂ ضمیر انور ہمایوں آنست کہ ہمیشہ از احوال خبردار باشیم وایلچیان کہ می فرستیم دیرتر روانہ مینمایند وباعث ایں میشود کہ ازین طرف وبرتر روانہ شوند بعدازیں برخلاف گذشتہ عمل نمود رفعت پناہ مشارالیہ راز ودردانہ کردانند وجہتہ آنکہ مردم ماوایشان ازراہ خشکے بفراغت یکدیگر زود سفر توانند کرد پیوستہ از چگونگے حالات یکدیگر خبردار توانیم بود جمعی از عساکر منصورہ را بفتح وتسخیر ولایت کج دیگران مامور فرمودیم بتوفیقات اسمانے باندک توجہی مفتوح گشت وخبر بعد تردد باسیانے میسر است بعضے حکایات غم غفران آن عالیحضرت زبانے عزت وسعادت آثار حاجی قنبر علی گفتہ بودند کہ بعرض اشرف رساند معروضداشت بعدالیوم

ہرکونہ مطلبے کہ مرکوز خاطر انور بود باشد پے مشابہ تکلف وغالب حجاب ازروی یکانیکے اعلام نمایند کہ توجہ بحصول آن موصول گردد وچون عرض تجدید مراسم الفت بودزیاد اطناب نرفت ایام سلطنت اقبال نماباد۔

ولادت وافی سعادت گوہر شب تاج عظمت و کامگارے اعنی شاہزادۂ عبداللہ میرزا

چون حضرت ظل الٰہی را خواہش فرزند دولت واقبال پیوند بسیار بود ایزد بچون ابواب این عطیہ را کشود در روز دوشنبہ بیست وہشتم ذیقعدہ سنہ ثلاثہ وعشرین والف کہ روز بہجت افروز ناصیہ فتح واقبال بود یکدانۂ گوہر دریای خلافت از نہاں خانہ صدف رحم بساحل وجود قدم نہاد واختر دولت و سعادت از مطلع اجلال اطلاع نمود ؎

باغ مجدد و معانی کل نشاط شکفت نہال دولت و دین را بری پدید آمد

پیشتر آن فرخ فال این نوید بہجت افزا را بمسامع عز وجلال رسانیدہ بشکرانۂ طلوع این نیر اقبال جشن ہائے عالی کہ مانند آن در آئینۂ خیال روزگار انعکاس نیافتہ ترتیب یافتہ وبعالمیان صلای نشاط عام در ؎

دادہ ودامن ایام از نقد مرام کرانیار گردید ازین عشرت کہ دوران راز سرشد
طرب را روز بازار دگرشد بہار آمد بعشرت پایے کویان
ز باد صبحگاہے جاے رویان بیفزود آسمان را سور برسور
جہان زدسکہ نورٌ علی نور صبا بہر مبارکباد برخاست
کہ از جیب چمن شمشاد برخاست ز عطر افشان کہ ہوش از دست میشد
طرب می جست وعشرت مست می شد سخن سنجان نکتہ آفرین درتہنیت و تاریخ

این مولود اقبال قرین بنظم ہای دلکش پرداختہ مواد صلابت بزرگ کشتند ویکے از فضلا موجب فیروزی سلطان محمد قطب شاہ تاریخ ولادت یافت وچون ایزد

متعال چنین عطیۂ والاکرامت فرمود بایستے کہ بسرعت ہرچہ تمام تران مولود مسعود را بانوار دیدار فیض بخش نور پذیر دولت و اقبال کردانیدند چون عموم خلایق این دیار را رسمی است قدیم کہ ہرگاہ واہب العطایا بعداز تمادی ایام انتظار چنین گوہر یکتای از بحر اقبال کرامت فرماید اورا دیر بنظر گرامی پدر بزرگ وار درآوردند حضرت الٰہی قرارداد عامہ را کہ درین کارکانہ دخلے عظیم دارد منظور داشتہ آن عاقبت محمود را بسیادت وفضیلت دستگاہ میر قطب الدین نعمت اللہ کہ از اقربای نزدیک آنحضرت بود سپردہ اورا بسرانجام مہام الشاہزادہ مقرر کردانیدند واین گوہر والای بحر سعادت را عبداللہ میرزا نام نہادند امید کہ درکنف حضور اشرف ظل الٰہی ترتیب یفاتہ باسترضای ایشان کہ نشان خوشنودی الٰہی است موفق باشند وبہ بیرکات انفاس قدیہ بتعمیر رسیدہ در بہارستان دولت سرسبز وشاداب کردید۔

تعریف باغ محمد شاہے وخیابانہا وعمارات واطراف آن

چون معمار کارخانہ عظمی ومہندس نگارین سراے صانع کسرے وجود اشرف حضرت ظل الٰہی رابمشیت کامل مرحمت شامل چنان خواستہ است کہ در ہرآنی مظہر کمالات کرداندودر ہرمکانی طرح ایجاد آثار وعمارات ساز دبنابرین خاطر جہان آرائی آن حضرت درشہر ربیع الاول سنہ اربع وعشرین والف باراستن وپیراستن باغ محمد شاہے کہ درمستقر سریر سلطنت واقعست توجہ موجود دران سرزمین کہ درلطافت آب وہوا واطراوت سبزہ وگیاہ از بساتین جان پرور امتیاز تمام دارد ومعمار آنرا اطرح عمارات دلکش وخیابانہای روح افزا مامور کردانیدند ومہندسان سحر پرکار وطراحان جادوخیال طرح منازل دلنشین وعمارات خاطرنشین کہ قوالب ارواح شوق توانند بود وخیابیانہا کہ طولش چون طول عمر مطلوب غنیے وفقیر چون عیش دلسپند برنادپیر باشد درساعت مسعود وطالع ثابت کہ اساس عشرت وبنیان نشاط رازیبد طرح انداختند ودراندک فرصیتی بنایان چابکدست ومعماران کارپرداز دروسط باغ کہ مرکوز نگارخانہ بضمیر انور بود باتمام رسید ؎

نشاط بخش مقامی کہ عاشقان دروے — تمام عمر توانند زیست بیدل وار
شفابہ بخشد اگر نامش آوری بزبان — بجای فاتحہ اندر عیادت بیمار
بعزم وصفش چون ناظمی قلم گیرد — ہنوز حرفے کہ برصفحۂ نکردہ نگار
قلم بسان اصابع فرو برد ریشہ — چنان مسود در دست ناظم اشعار

ودرعقب این کاخ دل افروز خیابانے طرح انداختہ دردوجانب آن دوجدول آب کہ بلورا از خجلت روشنے وصافے آن در دل زمین مختفیے میکشت جاری کردانیدند و معماران دانش اساس در دوسرخیابان قصرہای رفیع کہ سکان خضر آں دم از حیات جاوید توانند زد ابداع نمود خال رخسار

عمارات جہان گردانیدند ؎

ز ہے فرخندہ قصری کز لطافت جہان را نسخۂ خلد برین شد
خم طاق بلندش چون مہِ نو ز رفعت تا فلک پہلو ہمیں شد
توانسیتے ز سقفش مردم آسان رخ خورشید را کردن گلِ اندود
چوبامش سرسوی بالا برا فراخت زمین را آسمانے دیگر افزود

واز اتمام عمارات خاطر عیش کستر حضرت ظل الٰہی بسیر باغ ومنازل کامرانے مایل کردیدہ باشارۂ اقدس کاروانان مملکت خوری مجلس نشاط بغمی آراستہ ابواب سرور برروی جہانیان کشودند وآن گوہر یکتای خلافت برسریر عیش وعشرت متمکن کردیدہ جشنے بزرگ ترتیب یافت وعطر گلہای نشاط انگیز و بخار بخور عبیر امیز ہوای شادروان محفل اعلا راغالیہ سای ودماغ مجلسیان آن جشن قدسی رانافہ کشای کردانید وعشرت کزینان نغمۂ دوست راستیی کہ پیرایۂ ہوشیاریست افزایش گرفت وبنفایس ابقاعات موسیقی علت ؎

سودا از سرشوری زدگان بزم محبت بیرون رفت تعالی اللہ ز بزم بادشاہی
چہ مجلس خلوت خاص الٰہی بہشت خورم است آن مجلس خاص
درد خورشید ہمچون ذرہ رقاص نشستہ شاہ دین بر کرسی زر
فلک چون بندگان واماندہ بردر رخ شاہ جہان چون آتش طور
فگندہ بر در و دیوار دلِ نور بہشت از دور برپا ایستادہ
و ز آنجا روزنی بر دل کشادہ ز چشم نو غزالان رسیدہ
دران بزم از ہوا نرگس دمیدہ زمین زان عکس رخ آئینہ کردار
ہوا از نکہت عنبر کر انبار بسازے دست مطرب نارسیدہ
ز فیضش برنفس ریحان دمیدہ بلی بیدست رنج نغمہ پرداز
و ز آنجا نغمہ بخود خیز د از ساز و شادی از بزم گاہ خاص بیارگاہ عام

شتافتہ ارباب ظاہر مسرت آرائی خاطر پرداختہ داد دل کشائی امیدادند و تمام آن روز بادشاہ دریا دل بر را فشانی و ربخشے مشغول کردیدہ حاضران بارگاہ اعلیٰ را بوفور انعام واکرام بے نیاز کردانیدند وجمعی از شعرای نادرہ گوکہ درمبارکباد وتاریخ آن منزل ومحفل گوہرہای آبدار برشتہ نظم کشیدہ بودند بصلات نمایان وتشریفات خاص اختصاص یافتند واین قطعہ از اشعاریست کہ درتاریخ آن عمارت بعضے ؎

از موزونان درآن روز بعرض رسانیدہ اند — سرور ملک دکن سلطان محمد قطب شاہ
آنکہ دارند آرزوئی خدمتست ہفت آسمان — تانہادی پایہ تخت سلطنت از عز و ناز
سربفرمان تو دارد خسروچارم مکان — ای سریر و تاج شاہی آمدہ در شان تو
چوں خلافت کز محمد شاہ انس وجان — چون کہ قصر باغ دولت را بتوفیق الہٰ
ساختے دروی صدوسی سال باشی کامران — دہ چہ قصری کز رہ رفعت فلک بوسد درش
وہ چہ باغی کزلطافت ہست چون باغ جنان — بلبل بزم نشاطش چون در آید در نوا
دربہشت جاودان جز چغد بہند آشیان — حبذا باغی کہے فیضش روح بخشی میکند
مرحبا قصری کہ پیشش کوش گیرد آسمان — ہرسحر آید پئے خدمت درین خرم بہشت
جبرئیل حضرت عزت فرود از آسمان — سال تاریخ بنایش دل زپیر عقل جست
گفت فردوس جہان گلشن قطب زمان — امید کہ تا کرۂ خاک راپایۂ استوار وابلق چرخ

پویہ برقرار است کل مراد حضرت ظل الٰہی دربوستان جان دایم شگفتہ وخندان باد۔

ذکر طلوع نیر دولت واقبال یعنی ولادت سعادت افزای واسط عقد سلطنت وکامرانے شاہزادۂ سلطان قلی میرزا

برمرات ضمیر نکتہ سنجان ضوابط عناصر واجرام وخردہ شناسان روابط اصلاب وارحام محجوب نماند کہ ناظمان عالم سفلے چون شہریاری رابدولت روز افزوں واقبال ابد مقرون مخصوص گردانند بمطالب دینی مقاصد دنیوی فایز ساختہ ہرصبح تازہ کلی از خلایق امید بشکفانند دہرشام درخشندہ اختری از مشارق آرزوی او طالع کردانند ازآنجا کہ عنایت یزدانے دربارۂ حضرت ظل الٰہی افزوں ازاندازۂ ادراک انسانیست در دارالسلطنۃ حیدرآباد بتاریخ روزدوشنبہ بیست وہشتم شوال سنہ خمس وعشرین والف نوید نصرت بخش فرح افزای آوردند کہ حق سبحانہ از خزانۂ غیب گوہر نایابی کرامت فرمود وبطلوع این اختر جہانتاب منت برجہان وجہانیان نہاد بازوی سلطنت راقوتے حاصل گشت حضرت ظل الٰہی را از استماع این بشارت اقبال اشارت چمن چمن کل عشرت خندان شدہ بسپاس وستایش الٰہی آداب شکرگزاری بتقدیم رسانیدند وظہور این امررا مبشرفتوحات دوجہانے دانستہ جشنہیا عالی ترتیب دادہ بساط انبساط از کران تا کران کشیدند وآواز کوس شاید درنہ کنند کردون پیچیدہ نوای کامرانے درشش جہت عالم از قاف تا قاف افتاد ؎

گلے بشگفت جان پرور درین باغ — کہ بویش صد گلستان را کند داغ
خم طاق بلندش چون مہِ نو — ز رفعت تا فلک پہلو ہمیں شد
ازیں شمشاد بن کازاد برخاست — ز ہفت اختر مبارکباد برخاست
خدیو از سرطرب را قبال و پر داد — صلای می بہفت اقلیم در داد
نشاط اویخت از تار ترانہ — نوا پیچیدہ در مغز زمانہ

وآن گلشن مراد را سلطان علی میرزا نام نهادند بشکرانهٔ این موہبت دامن آرزو وامال خلایق را

از زیرش کف دریا نوال مالا مال کردانیدند ساقے سر آبگینہ بکشاد
گنجور درِ خزینہ بکشاد از بسکہ فشاند برجہان دُر
شد دامن وجیب آسمان پُر شعراء تہنیت پرداز اشعار آبدار در رشتۂ
خدیواز سرطرب را قبال و پر داد صلای می بہفت اقلیم در داد
نشاط اویخت از تار ترانہ نوا پیچیدہ در مغز زمانہ

نظم کشیدہ تاریخہائے نادرہ برزبان ارباب فہم جاری کشت وحضرت سیادت ونقابت دستگاہ مرتضای ممالک اسلام ین قطعہ درتاریخ تولد آن دوشاہزادۂ روحانے منظر درکرانمانہ صدف کوشہا کردانیدند

خدای داد بہ قطب شہان محمد شاہ دو شاہزادہ کہ ہستند رشک شمس و قمر
دو نور بخش بعالم کہ چون بدرہستند ز رحمت ازپے نیک بخت ونیک اختر
میان ہر دو چو آمد تفاوتے در سال چو خواہی از پئی تاریخ شان شوی رہبر
حساب سال یک ازکام بخش جانہا جوی ز کام بخش بجیانہا حساب آن دیگر
دعای ہر دو مرا خوش رسیدہ است از غیب عجب کہ جستہ دعای زہر دعا خوشتر
بہرباد دولت و اقبال شان بعمر خضر بظل چتر ہمایوں جانفزای پدر
کدام شاہ پدر آنکہ در کمال آمد بفہم و فضل ارسطو بدولت اسکندر
چو ذات اقدس او را از مدح استغنااست مرادعای و گریہ پی سخن پرور
ز حادثات زمانہ پناہ انش باد خدای جل و جلالہ بحق پیغمبر

یکے از دانش منشان نصرمن اللہ وفتح لہ را تاریخ ولادت یافتہ ودیگری از شعر این قطعہ برشتہ بیان کشیدہ

داد چو ایزد بشۂ کامران گوہری از معدن خیر آگہی
جست خرد مژدۂ تاریخ او از شرف دودۂ قطب شہی

وامارت دستگاه حسین بیگ صاحب شاه عالم پناه دیدار بخت تاریخ یافته اینچنین منظوم ساخته

شکر ایزد که مکارم غیب　　شد جهان را حیات نو در تن
از قدوم منیر باد شهے　　شد تلنگانه تازه رشک ختن
گوهرے آں چنیں چوروے نمود　　خواستم زینتی وہم بسخن
پئے تاریخ مولدش رفتم　　تابرم خوشۂ ازین خرمن
بختم آمد به نزد عقل وبگفت　　کین سخن را بگوش دار ازمن
سال تاریخ اوست دیدۂ بخت　　دیدۂ بخت باد ازو روشن

امید که این سروِ بن جویبار خلافت نا امتداد وارازظلال عاطفت وتربیت حضرت ظل الٰہی شاداب دولت واقبال ابدے الانصال باشند۔

بیان شمۂ از جامعیت ذات قدسی آیات وخصایل مرضیہ حضرت ظل الٰہی

چون محال است کہ کمالات صوری و معنوی و ماثر عقل و دانش اے بکانۂ روزگار را اگر ہزار بی انقطاع نفس شرح دہم از ہزار یکے واز بسیار اندکے گفتہ باشم بذکر مجملے ازان کلام را زینت دادہ این مختصر کہ اوآخر شعبان سنہ ست وعشرین والف واوایل سال بیست وہفتم از عمر شریف حضرت ظل الٰہی است قریب شش سال است کہ لوای سلطنت وجہانبانی برآفراشتہ وعنصر ہمایوں مورد آثار عظیمہ وہمم عالیہ شدہ و ازادای مانہایت علوشان وسطوت عظمت از زایچۂ اطوار آنحضرت و بمعاونت عقل برضبط امور کُلّی وجزوی قادر ضمیر حق پذیرش جز کسوت صواب نپوشد وخاطر منیرش جز جام سداد ننوشد چہار رکن جہانبانی راکہ بخت بلندوہمت ارجمند وسعی درمعموری ولایت ونوحہ در رفاہیت حاصل سپاہ ورعیت است بحمداللہ بروجہ مستوفی دارند واز فضائل کمینہ متعارفہ نیز سرآمد روزگار اندواز اقسام علوم عقلے ونقلے آگاہے تمام ایشان راحاصل است وبتواریخ استحضار آنحضرت بمرتبہ ایست کہ مورخان زمان ہرگونہ حکایتی راکہ ابتدا آنمایند آنحضرت باختلاف روایات باتمام رسانند وہموارہ بارباب فضل وحکمت صحبت داشتہ بافادات دانشمندانہ اہل مجلس را مستفیض می کردانندوبی شایبۂ تکلف ہرشخصے کہ درفن از فنون دانشوری چہ از حکمت پیران بالغ نظروچہ از ضعت پرداز ان صاحب ہنرسالہای دراز پیش کاعلان آن فن مشق آن علم کردہ باشدچون بشرف ملازمت نکتہ یاب دقیقہ فہم می رسد از مشاہدۂ کمال دانش خود را کہ کردہ درمقام حیرت می آید وازبدایع آن درمشارب مختلفہ و مدارج متنوعہ دریک مجلس سیرمی فرمانیدکہ برطبع عالم آرا دشوارنمی آیدکاملان ومنفران دیگر راکجاتاب آن باشدکہ بغیر روش خودلحظہ صحبت دارند این فطرت بلند واین حوصلہ فراخ درقوت بشری نگنجد بلکہ نفسی ملکے طاقت آن نیاورد وامروز الحمد اللہ محراب دعاے

والیان آمال و کعبہ اقبال جویند کان انتظام احوال جزاین درگاہ عالم پناہ نیست ونیز آنحضرت را درنظم ونثر پایۂ عالیست وظل اللہ تخلص اشرف می فرمایند و از آنجا کہ طبع موزون از خصایص فطرت سلیم است چون درخلال اوقات و ارادت قدسی درسلک نظم می کشد بایراد بعضے از اشعار فصاحت آثار کہ از جملہ زاد ہای بجز خاطر گوہر نژاداوست زینت بخش کتاب کشتہ بدان اختتام و منتہیٰ سازد۔

درتوحید باری تعالیٰ فرماید

یارب چہ برتری تو ز وصف لسان ما — پنہاں شدہ ز شرم زبن در دہان ما
در حضرتت یقین و گمان چو راہ نیست — حیران وصف تست یقین و گمان ما
ہدہد چگونہ شرح دہد طول و عرض بحر — دریائی وصف تو کجا و بیان ما
جای بود مقام خداوندیت کہ ہست — صد خندہ عقل را ز چنین و چنان ما
تالب بشہد ذکر تو کردیم آشنا — تلخست شہدہای جہان در دہان ما
جزبی نشان از تونشانے نیافتیم — بردر کہ تونیست بجز این نشان ما
برعجز ما بہ بخش ایا قادر رحیم — معلوم نست غایت تاب و توان ما
بخشای برعیان و نہانم کہ آگہے — ای پیشت آشکار و نہان و عیان ما
ظل اللہ از شرور بدان در پناہ تست — ای درگہِ جلال تو دارالامان ما

در نعت و منقبت مصطفیٰ و مرتضیٰ علیہ الصلوٰۃ والسلام فرماید

مصطفیٰ و مرتضیٰ چون نیستند از ہم جدا — نعت و مدح ہر دو شہ رامی کنم باہم ادا
آن یکے فرمانروای کہ نبی وہر ولی — و آن دگر مسند نشین بارگاہ کبریا
کمترین نعمت یکے معراج مداح ہر نبی — سہل ترمدح دکر یک فوق مدح اولیا
آن یکے را قاب قوسین آمدہ فرخ مقام — آن دگر را شمۂ از لوکشف کشف عطا
آن یکے کان مروت دین دکر بحر کرم — نعمت آن ازحق لعمرک مدح این یک لافتیٰ
ہریکے را کر بسنجی باد کر خاصان حق — ہست جائی آنکہ گویند ین کجا وآن کجا
کر نیاوردی بعرصہ لطف حق این ہر دوشاہ — کس ندیدی درخور درگاہ حق فرد بہا
مدعی نبود عجب کر راہ حق کم کردہ است — جون ندانستہ است مسکین ہادی این راہ را

ہمچو ظل اللہ یابی شاہ را از بہشت
کر بدانی بعد پیغمبر علی را مقتدا

در منقبت چهارده معصوم علیه الصلوٰۃ والسلام فرماید

بعد ذکر مصطفیٰ و ذکر شاہ اولیاء
خوش بود ذکر دہ ودو جملہ خاصان خدا

حضرت خیرالنسا باہر دوعالی گوہرش
مجتبیٰ یک را لقب دیگر شہید کربلا

بعدازیں ہر دوسر و سرور امام چارمین
حضرت زین العبادان ہردو عالم راضیا

از پئی زین العبا آنسرور باقر لقب
از پی اوصادق دین منبع صدق و صفا

از پی صادق امام عالم کاظم لقب
آنکہ بود صد چنین القاب خوش بروے روا

از پئی انسرور ہفتم امام ہشتمین
کز رضای حق طلب کردن لقب کشتش رضا

از پی آن ہشتمین سرور نہم سرور کہ بود
ہم نقی وہم جواد او را لقب ہای بجا

از پئی ذکر نہم سرور دہم را باد کنہ
آن نقی کزوی مشرف کشتہ سرمن را

ز پئی اوعسکری را ذکر کن جنت طلب
کز عقب باد کشتہ مقر التجا

رہ نمائی آخرین جز مہدی ہادی مدان
کز مبارک ذکراوکشتہ مقرر فیض ہا

پیشوایان این چنین باشند اندر راہ دین
باد برہر یک درود بیحد و بے انتہا

شکراین نعمت جان گویم کہ از لطف الہٰ
ہمچو ظل اللہ ندانم غیر ایشان مقتدا

از التفات دلبر عالی مقام ما
کردون زدہ است سکّۂ شاہی بنام ما

شام وصباح ماست چوشام وصباح عید
ہریاد دوست خوش گذرد صبح و شام ما

شد پایمال شادئی وصلت غم فراق
دوران چہ خوش کشید زہجر انتقام ما

در شرح عشق نیست روایات دوست
زاہد تو غافلی ز حلال و حرام ما

ترسم ز اشک تازه خورم نشتری دگر　　قاصد بکوش یارچو کوئی پیام ما
آن خوش سخن کہ وصف قد یارخویش کرد　　مسکین ندیدہ سرو و صنوبر خرام ما
ظل اللہ احترام چو از دوست یافتم
ز ان خلق عالمند پئے احترام ما

باری جان پرور جانانہ می باید ترا　　شاہ حسینے مرحمت شاہانہ میباید ترا
ہس درویرانہ دل کنجہا از حسن تو　　گوشۂ چشمی باین ویرانہ می باید ترا
شمۂ درد دل از درد مندی کوش کن　　این قدر درد سراز افسانہ می باید ترا
نسبت ہم خانگے دل بجان امروز نیست　　زین سبب گویم کہ دل ہم خانہ می باید ترا
خانۂ دل رشک صد خورشید تابان شد ز نور　　پرتوی زین ما خانہ درگاشانہ میباید ترا
سجے شاہی طلب سلطان بدارالملک عشق
سرورے چون مردم ازدہ می باید ترا

یافت وصل تودلم صدق وصفا را دریاب　　اثر مہر نکر فیض وفا را در یاب
می رود جانب گلذار ببوی تو صبا　　خسرو کم کردہ رہی پے سرو پارا در یاب
تا بفریاد رسی غرقۂ طوفانی را　　در شب ہجر دل خستۂ مارا در یاب
وہ نما یان ہمہ در عشق تو رہ کم کردند　　اندرین رہ دل پے راہ نمارا در یاب
سخن از دشمینے مہرفزا می کذرد　　حرف سربستۂ ارباب وفا را در یاب

تا نهی در ره جانان قدم مردانه　　شور کیفیت مردان خدا را در یاب
چون نهادی بره عشق قدم ظل الله
اندرین ره روش شاه وگدا را در یاب

قرب یارم ز عشق دولت اوست　　این همه حشمتم بهمت اوست
نعمت عشق کم نمیدانم　　شرمسارے ز حق نعمت اوست
بادشاہی کجا وشوکت عشق　　شوکت جم غلام شوکت اوست
نوبت عشق تا قیامت ہست　　ای خوشادل کہ تخت رایت اوست
غافل ازعشق غالبا کفتہ　　ہرکسے پے خرد ز نوبت اوست
عشق محمود کردہ صید ایاز　　نہ مطیعش بمحض قدرت اوست
کرچہ شاہ جہان بود محمود　　شرمسار ایاز و خدمت اوست
من کجا صبر در غم جانان　　لاف صبرم زعشق و رنج ومحنت اوست
کوشہ کیراست ہر شبے خورشید　　بسکہ درار زوی خلوت اوست
اہل بدعت شدند جملہ بتان　　زان روشہای خوش کہ بدعت اوست
مست از باد کہ نیست ظل اللہ
سرخوش از بادہ ہای صحبت اوست

درمحبت خسرو آنرا از اطاعت عارنیست ملک عشق است این واینجا حاکمی جزیارنیست
بسکه از حد پیش میخواهم بدل مهرترا صد جهان مهرتو دردل دارم وبسیار نیست
در گلستان محبت کردرائی چون خلیل روشنت کردد که از آتش ترا ازار نیست
تاتو در دل آمدی غیری ندارد راه درد در حریم خاص اونامحرمان را بار نیست
شبه سردوستے وآن قصهٔ موسیٰ و خضر غافل از سرمحبت واقف اسرار نیست
لذت خواب سحر درپیش چشمی لذنیست کرخیال یارشبها تا سحر بیدار نیست
مدعی کر دعوی دارد مسلم داشتیم
روشنش بادا که ظل الله دعویدار نیست

کارمن و دل همین بیار است مارا بکسے دگر چه کار است
هردست بدامن است در خورد دست من و دامن نگار است
خوش آنکه رسید قاصد و گفت خوش باش که باتو یار یار است
بادل خوش وصل یارد سرخوش هنگام خوشیئے روزگار است
ای دوست باعتماد و لطفت بی وعده مرا صد انتظار است
هرچند بچار حد کردون هرسو نکریم کار ساز است
برخصم مظفریم سلطان
باما نظری ز هشت و چار است

خوش شوابدل خوش کہ کارت رانکوخواہم ساخت　　یاراگر بامانسازد مابا وخواہیم ساخت
صلح جویئے ہائی ماچون ازسرصدق وصفااست　　کارصلح خویش با آن جنگجو خواہیم ساخت
ناامیداز خودمکن دل راپس از چندان امید　　کرنسازی کاراوباوی بکو خواہم ساخت
از خلافت مدعی کر صدق ما ظاہر نشد　　صدا خود را باخلاقش روبرو خواہیم ساخت
آبروی ماکربرخاک راہ دوست ریخت　　خاک پایش دستگاہ ابرو خواہیم ساخت
از نیاز خویش زاہد را اکراگہ کنیم　　شرمسارش از نماز و از وضوخواہیم ساخت
گفت وکوی زلف او داریم سلطان درمیان
زین نسیم چین جہانرا مشک بو خواہیم ساخت

دلم نالان زدست دوری تست　　ہنوزم حسرت مہجورئی تست
تو خورشیدی ومن چون ذرہ زان رو　　دلم لرزان ز تاب دورئی تست
بہ بیدارے نہ بینم لیک درخواب　　دلم فرخندہ از مسروری تست
نخواہد از سرم این نشہ رفتن　　کہ این شور ازمئی انگوری تست
بچشم نیست در ظاہر و لیکن　　بدل حسن رخ چونحوری تست
در اورد یدہ ام چون مردم چشم　　کہ چشم پردۂ زنبورئی تست
چو ظل اللہ ز مستانم و لیکن
ہمہ حرمانم از مستورئی تست

لاله رویان زغم دہر نجاتم دادند　　از شراب لب خود آب حیاتم دادند
نشاء بادہ ز آتش بلبم افشاندند　　وز طرب خانہ دل نقل صفاتم دادند
ظلمت سینہ شد محو تماشای صفا　　گل گلذار فروغ حسناتم دادند
تابدل کشت بعلوی صفت سفلی من　　قدسیان مژدۂ فیض درجاتم دادند
تلخ کامیم شدہ دور کہ شیرین دہنان　　رنگ و بوی ز بہاری بزکاتم دادند
ہرنفس عشق تونیرنگ وکربامن باخت　　چون فلک قطب منش بین چہ نشاتم دادند
کان لعل و گہر و زر بتصرف دارم　　تابکنج از پئی تقدیر براتم دادند

بریاض سخن ان ظل الٰہی کہ زغیب
عندلیب آسار نگین نغماتم دادند

لعیتان فلک از فتنہ نجاتم دادند　　برگلستان ارم تازہ براتم دادند
چون برون آمدم از مستیے خودسیم و شان　　حلۂ نور زانوار صفاتم دادند
نور ایمن چو برآورد زہر مویم سر　　قطرۂ چند زخم خانۂ ذاتم دادند
طوطیم از شکرستان غریبم زان رو　　گل رخان از لب خود تازہ نباتم دادند
شعلہ از ہر سر مویم زدہ جوشن عجیبے　　تشنہ لب بودم ازان سربفراتم دادند
مرغ ان تازہ بہشتم کہ زمنقارم ریخت　　نم کوثر ز لب آب حیاتم دادند

عاشق و مستم و سرحلقۂ مجنون منشان　　بخت بین لیلے شیرین حرکاتم دادند
کرآن باغچۂ حسن بکردم کہ درد　　نخل سبزی چو تو شیرین تمراتم دادند
عندلیبم کہ چکد نغمۂ زہر بال و پرم　　بہواداری گل خوش نغماتم دادند
خوبرویان کہ شہ ملک لطافت بودند　　شکرین بوسہ ازان لب بزکاتم دادند
شکر ایزد کہ بزبان دارم چون ظل اللہ
شاہی و دانش و دین را بزکاتم دادند

بیتی دارم کہ از لعلش شراب زندگی بارد　　ز کلبرک رخ رنگینش آب زندگی بارد
برافروزد چو رخسار از شراب ناب محبوبے　　بمرات نکاہم آب و تاب زندگیے بارد
زبس سیراب باشد از غرق کلبرک رخسارش　　بروی تر دماغانش کلاب زندگے بارد
سحاب چرخ اگر بارد بگلشن قطرہ باریہا　　کف ساقے کل چہرم کہ اب زندگے بارد
جبینش زہرہ اسا بردلم نور بقا باشد　　رخش ہرگونہ عکس ماہتاب زندگے بارد
توان گلے کودر بہارستان رنگینی　　گل از رخسار درعین شباب زندگے بارد
چو برخیزی زروی ناز از بالین محبوبے　　ز چشمانت ہمہ مستیے چو آب زندگے بارد
چو ظل اللہ خیال عارضش در دیدہ چون بندم
بجای عکس رویش آفتاب زندگے بارد

خواهیم بیار درد دلم مختصر رسد　　ناگفته به سخن که ازان درد سر رسد
غافل مشو زناله واه ضعیف دل　　شبها که وقت نالهٔ مرغ سحر رسد
هرچند باتو کار ندارد شرار دل　　لرزد دلم چونالهٔ او بر شرر رسد
از نیک وبدهرآنچه رسد خوش بود ولے　　خوشتر بود که نیک زهد بیشتر رسد
آغاز حسن و فتنه آخر زمان شدی　　تابعدازین چهابتوای ور رسد
مانداست بیخبردلم از انتظار دوست　　خرم می که برسرمن بیخبر رسد
چون آتش خلیل دلاگلشن خویشست　　پروانه راچو شعله درآغوش و بر رسد
از میوهٔ بهشت کجا یاد میکنم　　زان نورسیده که بما کر ثمر رسد
سلطان اگرچه سوخت ز شوق نگاه تو
سویش نظر مکن که مبادا نظر رسد

عجب رعنا و زیبائی چکویم　　بخوبی عالم آرائی چکویم
منور از تو کردید است چشمم　　تو نور چشم بینائی چکویم
بفکر هیچ دانا درنیائی　　عجب نازک معمائی چکویم
ز تعریف زبان از کار مانده　　چو از تعریف بالائی چکویم
ز سرتاپا چو یوست رنگ وبوئی　　دل و جان زلیخائی چکویم
بکام خود ترا کسی در نیاد　　فزون از هر تمنائی چکویم
عجب ترانیکه وصلت عین هجراست　　نه آزمای وبامائی چکویم

گل نشہ بفرق بارده از تست تو رنگین تر ز صہبائی چکویم
ظل اللّٰہ اگر سربر تیاری
چو حسن خویش خود رائی چکویم

گاه در صومعه که دیر مغان کردیدیم ہرکجا درطلب دوست توان کردیدیم
از همه راه و روش ہست خبرہا مارا عمرہا بہرہمین کرد جہان کردیدم
پیش ما سود و زیان همه عالم نحویست کردعالم نه پئی سود و زیان کردیدم
بسکه دل را ہوس شرح غمی بود بدوست ہمچو سوسن ز سراپای زبان کردیدیم
مستیے عشق زمابرده نہان کردن راز آه اکردوست بداند که چان کردیدیم
کرجوان کشت زلیخا بدعای یوسف بیدعا ما ز وصال توجوان کردیدیم
پر تو دوست چو تابید بما ظل اللّٰہ
برہمه خلق جہان نور فشان کردیدیم

چارۂ تلخ نگاہت لب خندان کرده زہر را نوش لب چشمۂ حیوان کرده
ترک چشمت که شکست همه شاہان داده من چه گویم که چه باجان عزیزان کرده
اشکارآنچه تودیدیم سہل است ہرچه کرده بمن آن عشوۂ پنہان کرده
غرق موجیست بدریائی توصد کشتیے نوح بحر حسن توچکویم که چه طوفان کرده
سیرکلکشت چمن نیست بعہدت کس را جلوه ہای توجہان جمله گلستان کرده
کرتوپروانے کے درد دلم را رحم است بر دل خسته که ترک همه درمان کرده

دلم از ودعدۂ وصلت نپذیرد ارام　　بسکہ دیدم کہ ترا غیر پشیمان کردہ
عشق راسہل بگیرید کہ پے خیل وسپاہ　　ای بساکشورا بادکہ ویران کردہ
غم زدشوار فلک نیست مراظل اللہ　　لطف حق مشکل ماسرا بسراسان کردہ

غزل

بنوروز اکر باتو شود می　　ہمہ سال وہ واہ خوش بودی
بچو کان مہ کوئی ازین مہر　　بیک حملہ از چرخ بر بودی
کراز لطف امداد می یافتم　　دو صد عقدۂ چرخ بکشودی
حیا چند منعم ز وصفت کند　　بکام دلم کاش بستودی
غمت کرنبودی بہ از زندکے　　چرادر غمت عمر فرسودمی
بصد لطف حرف رقیباں تو　　شنیدم کہ ای کاش بشنودمی
بنودی رہ عشق اکر شاہ راہ
چوظل اللہ این رہ نہ پیمود می

غزل

خصمی چو ہجر برما بکماشتیے و رفتی　　آئین و رسم باری بگذارشتے و رفتی
چندآن وفا کہ کردم چندان جفا کہ دیدم　　ناکردہ وندیدہ انکاشتیے و رفتی
یارب زبخت دولت امروز برسرکیست　　آن سایہ کز سرما برادشتے و رفتی
من دامن وفایت کی میکذارم از دست　　کرتو وفا و باری بگذاشتے و رفتی
چشمی کہ دیدہ رویت خودکوز دست ہردی　　کر خاک وخون ز ہجرش انباشتے و رفتی
گفتی کہ از فراقم سلطان چہ باک دارد
بیدرد ہمچو خویش است پنداشتے و رفتی

ای درگہ توسجدہ گہ شاہ و گدا　　ولہ　　در خورد تو توحید کہ دارد یارا
از امرمطاع قل ہواللہ احد رباعیات شد جرات این بیان دلکش مارا
ہرچندکہ حق داد عطا خواہد داد　　ولہ　　روزی کہ زینک وبد سزا خواہد داد
روزی درعرصہ میارآنچہ لئیمانہ بود　　کرلطف کریمانہ خدا خواہد داد
نیشے کہ زمارعشق خوردم بحب کر　　دردی ز فسون کرد طبیبان چہ اثر
جای کہ از آنجا بمن این پیش رسید　　آنحاست مراد او افسوں یکسر
محمود چو از ایاز شد گرم نیاز　　ولہ　　خوش روشنیے یافت ازین سوز دگداز

بین فیض محبت کہ پس از چندین قرن کرمست ہمان قصۂ محمود و ایاز

کرنور تجلی نرسید از طورم ولہ و ز فیض دم مسیح ہم مہجورم

دارم زدم علی حیات ابدی و ز نور محمدیؐ سراپا نورم

از جوروجفای چرخ پرشور وفتن ولہ احوال دم راشت نیاید بسخن

خورشید مراچوز خورشیدش دید خورشید مرا ز رشک نگداشت بمن

درمرثیہ حضرت سیدالشہدا امام حسین علیہ السلام

آمدمہ محرم وغم برملاست باز و ز دہرشور و زلزلہ کربلاست باز

اکہ ز حال عالم بالانیم و بے دور فلک چو حلقۂ ماتم سراست باز

شادی وخوری ہمہ بریک کنارشد دوران درد و غصہ ورنج و بلاست باز

تاج مرصع از سر شاہان شدہ است دور پیراہن تجمل این غم قباست باز

اورنک خسرویے زمیان برکنار شد برجایے تخت بادشاہیے بوریاست باز

برجان مصطفیٰؐ است اکر صد ہزار غم صد گونہ غم نصیب دل مرتضیٰؑ است باز

خیرالبشر بصدغم و درد است ازین عزا ایام رنج ومحنت خیرالنساء است باز

دشوار شد نفس زدن از درد این عزا بردل فضای جملہ جہان تنکناست باز

آن کس کہ ہیچ گہ خبرش از غمی نبود در جنگ صد ہزار الم مبتلاست باز

این ماتم والم نہ ہمیں شد نصیب ما ہنگام ماتم ہمہ ارض و سماست باز

ز اہل سما و ارض مصیبت عجب مدان

در ماتمی حسنین غم و محنت عجیب مدان

درمان غم ز ماه محرم رسیده است — ہنگام آہ و نالہ و ماتم رسیدہ است
نزدیک شد کہ دود بر آید ز نہ فلک — برچرخ بسکہ آہ دما دم رسید است
آہ و فغاں دل ز پی ہم عجب مدان — صد درد وغم ز دل زپی ہم رسیدہ است
کر روز کار بردر برکشتہ دور نیست — کم نیست ماتمی کہ بعالم رسیدہ است
آل رسول را عظمتہا کہ دادہ حق — در خوردان مصیبت اعظم رسیدہ است
روز جزا عجیب کہ برآرد ز خاک سر — تنگے کہ از یزید بادم رسیدہ است
از بحر اگرچہ روی زمین جملہ نم گرفت — زین واقعہ زمین ہمہ جانم رسیدہ است
کویا کہ از ملائکہ ساکن حرم — آثار آب دیدہ بز مزم رسیدہ است
داریم صد جہان غم ازین ماتم و ہنوز — نسبت بحال حصۂ ماکم رسیدہ است
داریم صدجہان غم ازین ماتم و ہنوز — نسبت بحال حصۂ ما کم رسیدہ است
ظل اللہ از مصیبت سلطان کربلا — تاب سخن نماند زبس غم رسیدہ است

ای چرخ از تواریخ وبلائے عجیب رسید
شرم کہ فتنہ تو بجائے عجب رسید

واحسرتا کہ فتنہ دوران ز حد گذشت　　رنج و بلای شاہ شہیدان زحد گذشت
واحسرتا کہ پرشہ دنیا و دین حسینؑ　　بیداد اہل فتنہ و طغیان زحد کذشت
کشتیے شکستکان ز جان دست شستہ اند　　دربحر غم شکنجہ طوفان زحد کذشت
لب تشنگان بادیۂ پرسموم را　　تفسیدگئے سینہ سوزان زحد کذشت
طوفان نوح خاستہ دوران عجب مدار　　کز موج خیز دیدۂ کریان ز حد کذشت
افغان ازین عزا کہ غم و رنج محنتش　　چون زخم درد خوردۂ کنعان زحد کذشت
از بہر انتقام شہیدان کربلا　　آہ و فغان کہ مہلت یزدان زحد کذشت
مارا زماتم شہ دین از دشمنان　　آشفتگی وحال پریشان زحد گذشت
ظل اللہ ظہور زعہدے امیدوار　　از کفر چون مصایب ایمان زحد گذشت

ماکز فلک بدیدۂ گریان نشستہ ایم
عمریست در مصیبت ایمان نشستہ ایم

آن دور ماتم است کہ از غم امان نماند　　آن عہد غم کہ طاقت تاب وتوان نماند
آن روز کار تلخ کہ ہرچند بنگریے　　از شہدہائے عیش بعالم نشان نماند
آشفتگی دہر ز ماتم عجب مدار　　در عہد ماتمی کہ سرسرور آن نماند
عہد مصیبت است کہ شاہ پیغمبران　　پے سوز وگریہ یک نفس ویک زمان نماند
دوران محنتے است کہ خیرالنسا ازان　　فارغ دمی ز نوحۂ آہ و فغان نماند
ایام ماتمیست کہ شبہاش تابروز　　پے دیدۂ ہائی غرقۂ بخون آسمان نماند
پیروجوان دہرچوطفلان بگریہ اند　　لذگت ز زندگانئے پیر و جوان نماند
از زندکے خلق جہان در تعجم ہا　　بعد از چنان قضیہ کہ جان جہان نماند
ظل اللہ آنچہ گفت ازین درد شمہ ایست　　کز سوز و درد قدرت شرح و بیان نماند

تادہرہست دست و گریبان این غم است
این غم نہ ہمچوباقے غمہائے عالم است

در کربلا ہجوم بلا را نظر کنید — جمعیت بلاہمہ یکجا نظر کنید
درپردہ چرخ ہرچہ دل خصم خواست کرد — خس پوش ظلم کنید مینا نظر کنید
برخلق تشنہ از دم تیغ آب دادہ اند — احوال دوستان خدا را نظر کنید
آل رسول را باسیری ہمین برند — شرم وحیا وفتنہ کریہا نظر کنید
احوال اہل بیت پس از حضرت امام — چون شکراز شماتت اعدا نظر کنید
تنگے کہ از یزید باسلام آمدہ است — صد طعن از یہود ونصاریٰ نظر کنید
قتل امام را بسبب کام کردہ اند — برارزوی شوم وتمنا نظر کنید
ظلم یزیدیان جفاکیش بے حیا — باصد ہزار لعن مہیا نظر کنید
ظل اللہ آنچہ گفت یکے از ہزار نیست — باقی برین قیاس سراپا نظر کنید

از شومئی یزید سگ آن نجس بد فعال
ماتم نگر کہ کہنہ نشد در ہزار سال

یارب بجان فشانی سلطان کربلا　　یارب بشاہ پے سر و سامان کربلا
یارب بسوز وسینۂ نفسیدۂ رسول　　از سوز و داغ پے حد و پایان کربلا
یارب باضطراب دل شاہ اولیاء　　از درد و اضطراب عزیز آن کربلا
یارب باشک دیدۂ کریان فاطمہؑ　　در ماتم شہید بیابان کربلا
یارب بزہر کشتہ شہید بلاحسن　　کورا رسید زہرنواز خوان کربلا
یارب بحق زین عباآن شہ اسیر　　صاحب عزا ووالہ و حیران کربلا
یاربآن شہان دگرہست غروشان　　وان قوم غرق کشتہ طوفان کربلا
کز لطف جرم جملہ محبان شان بخش　　روزی کہ ہست پرسش طوفان کربلا
ظل اللہ آنکہ نسبت خاکش بکربلاست　　حشرش نما بجمع خاصان کربلا
زان قوم پے حساب بجنت روندکان　　او را جدا مساز بسلطان کربلا

یارب نکشتہ تیغ بلا حسین
برما نظر نمائی کہ داریم وا حسین

مرثیہ ایضاً

شد محرم باز مارا داغ ماتم تازہ شد
داغ ماتم دردل ودردیدہ ہانم تازہ شد

غلغل ہفت آسما درگوش جانم میرسید
تامحرم آمدوآشوب ماتم تازہ شد

بحرجان ماغمم جانسوز عالم عالم است
از محرم باغم واندوہ عالم تازہ شد

حضرت خیرالنسا را ہردم سوز نویست
مصطفیٰ و مرتضیٰ را محنت وغم تازہ شد

از غم شاہ رسل و زمحنت خیرالنساء
دود اندوہ دل عیسیٰؑ ومریمؑ تازہ شد

ازپئی ہم چون رسید اندوہ وغم درکربلا
محنت وغم دردل ماازپی ہیم تازہ شد

غرق چون بینم سراسر داغ دلہازین عزا
لالہ زار داغ دلہا آنچنین کم تازہ شد

ہمچو ظل اللہ شادیہاست درخشرم امید
زین غم بیحد کہ در دل ہر محرم تازہ شد

خاتمہ کتاب

الحمدللہ کہ ذکر این سلسلہ رفیعہ کہ باسلسلۂ تائیدالٰہی توام است باین تنقیح وطراز اختصار سمت نگارش یافت اکنون امیدوارم کہ اختر حیات برسپہر تابان باشد وخیل اندیشہ وفکر از شیخون موانع وحدوث امان ماندنوک خامۂ مشکین برعارض کافوری کاغذ بذکر ماثر ومفاخر بادشاہانہ وشرح مقدمات رزم وبزم ووصف وفتوح شکرف خسروانہ شکبار کردیدہ این دیبای نیم کاز نیز باصد ہزار نقش ونگار باتمام رسد واین ماہ نورافروز بدری کامل نوکستر کردد وبیمن مدایح حضرت ظل الٰہی راقم ان نیز منظور فضلائے روزگار وگوہر شناسان صاحب عیار کشتہ از فیض توجہ ایشان پے بہر نماند۔

انشاء اللہ تعالیٰ

بعونہ وکرمہ نسخۂ تواریخ قطب شاہی بحسب فرمایش حضرتنواب فلک ماب سپہر رکاب خورشید انتساب نواب محمد خان بہادر دلاور نواز جنگ قایم خانے بدست احقر العبد فقیر حقیر مرزا سعادت علی بیگ ساکن قلعۂ ایتکیر جنت نظیر دربلدۂ فرخندہ بنیاد حیدرآباد برمقام گندی باوڑی نزدیک پٹیلہ برج قریب دروازہ پل کہنہ بتاریخ یازدہم ۱۱/شہر ذی الحجہ الحرام بروز پنجشنبہ بوقت دوپہر ۱۱۶۱ھ صورت اختتام یافت۔

☆☆☆☆

Tarikh-i-Sultan Muhammad Qutb Shah

Prakashika Series

No.-23

General Editor

Kanwar Sameer Lather

Director,

Ministry of Culture

Govt. of India

Tarikh-i-Sultan Muhammad Qutb Shah

Editor

Zareena Parveen

Director, A.P. State Archives & Research Institute,

Hyderabad.

National Mission for Manuscripts

Dilli Kitab Ghar

Published by :
National Mission for Manuscripts
11-Mansingh Road,
New Delhi-110001.
Phone : 23383894 Fax : 23073387
E-mail : director.namami@nic.in
Website : www.namami.org
Co-published by :
Dilli Kitab Ghar
3961-Gali Khankhanan, Jama Masjid,
Delhi-110006.
Phone : 23252696
E-mail : dillikitabghar@gmail.com

Price : ₹ 350

Prakashika Series

ISBN 978-93-80829-02-9

ISBN 978-93-80829-35-7

First Edition 2015

© 2015, National Mission for Manuscripts

All rights reserved, including those of translation into foreign languages. No part of the book may be reproduced, stored in a retrieval system, or transmitted in any form, or by any means, electronic, mechanical, photocopying, recording or otherwise, without the written permission of the publisher.

Foreword

The empire of Bahmani dynasty (1347/1523) was most powerful in Deccan in the medieval period. Amongst its five offshoots, Qutb Shahi dynasty had its own importance having Golkunda as its capital and controlling a large portion of Deccan. The present work depicts the might and grandeur of the Qutb Shahi rulers. Publishing the original text bearing the history and culture of the said period is an important step to provide substantial support to the researchers and scholars to look into different aspects of the Qutb Shahi period.

The word 'Deccan' most probably is the deviation of the word 'Dakkhin', the Prakrit form of the Sanskrit 'Dakshin' (South). Deccan had rich and flourishing kingdoms but we know very little about history of the people and the area. The text entitled 'Tarikh-i-Sultan Muhammad Qutb Shah' portrays the life of Sultan Qutb Shah and the Deccan kingdom of Qutb Shahi ages. The present edited text is another attempt on behalf of the National Mission for Manuscripts to make researchers more familiar with Deccan in the medieval period as there are not much edited published original source-materials available

on the history of the Qutb Shahi dynasty. The manuscript is scribed in fine Nastaliq script and it covers one hundred five years' history of the Qutb Shahi dynasty from 1512 to 1617 A.D. Unfortunately author's name who had documented the period in 'Tarikh-i-Sultan' is not known till date.

The content of the text is well explained in English by Dr. Zareena Parveen in the Introduction. It would be, therefore, redundant to recapitulate them here. The Mission sincerely appreciates the scholarship and hard work of Dr. Zareena Parveen, the Director of Andhra Pradesh State Archives and of the scholars who helped her in deciphering the Old Persian Pukhta script.

In the history of a vast country like India, Deccan occupies an important place. Hope this text would prove quite useful to researchers and readers who are interested in history in general and Deccan in particular. This would also be interesting to those who are conversant with Persian script and Persian language.

Dr. Sanghamitra Basu

April, 2015 Coordinator, Research & Publication

National Mission for Manuscripts

Introduction

The manuscripts, as we know, are old books written by hand. It is the very primary method of recording ideas, facts, events and history. The manuscripts are the means by which we have the glimpses of past and bygone history. The meaningful words written in hand not only depict political conditions of a particular period but also reflect on socio-economic, literary and cultural events. This is the reason why the manuscripts are considered to be the primary source for research on historical events and other facts of a particular era. The manuscript-form later developed into printed material with the invention of the art of printing and publishing.

Persian had been the official and court language in India for centuries apart from being the medium of education and the language of knowledge, literature and learning. It is because of this status enjoyed by Persian that we find most of the old libraries in the country filled with manuscripts of this language. Some of these manuscripts have already been edited, printed and published but there are plenty of them which have not seen the light of the day nor have they been

availed of for research work. The main hurdle in the way of realizing the importance of these manuscripts today is the lack of knowledge of Persian language and its script which are no longer in use. If these abandoned manuscripts /books are taken up for study and are utilized in a better way, more and more valuable information about our glorious past will come to the fore.

The Andhra Pradesh State Archives and Research Institute has a good collection of Arabic, Persian and Urdu manuscripts along with an enormous quantum of Persian and Urdu records. These manuscripts because of their special characteristics occupy a unique place in the legacy of the past and is condsidered to be a promising and resourceful asset for the future.

The Persian manuscripts treasured in the Archives can be divided into nine categories as per the norms and nuances of history. The categories are *tazkira* (memoir), *sawanih* (biography), *adabiyat* (literature), *lisaniyat* (linguistics), *insha* (composition), *makatib* (letters), *siyaq* (manual of accounts), *jughrafia* (geography), *safarnama* (travelogue) and *lughat* (lexicon).

Most of the manuscripts belong to North Indian Sultanates of the medieval period including the Mughal era and also to the Deccan kingdoms of Bahmani, Adil Shahi and Qutb Shahi ages. Besides these a good collection of Asaf Jahi manuscripts are also available. Some of the noted manuscripts of this category are Taj-ul-Maasir,

Tarikh-i-Firoz Shahi, Ain-i-Akbari, Tuzuk-i-Jahangiri, Iqbalnama-i-Jahangiri, Badshah Nama, Shahjahan Nama, Gulshan-i-Ibrahimi, Kitab-i-Nauras, Hadiqat-us-Salatin, Maasir-i-Alamgiri, Muntakhab-ul-Lubab and Ahkam-i-Alamgiri, Tarikh-i-Sultan Muhammad Qutb Shahi, Maasir-i-Nizami, Tarikh-i-Sawanih-i-Deccan and Hukumnama-i-Tipu Sultan etc.

This department has successfully completed the transcribing work of the rare and historical manuscript 'Tarikh-i-Sultan Muhammad Qutb Shah' which is written in Persian Nastaliq script. The author of the Work is not yet identified till date. The Andhra Pradesh State Archives & Research Institute, Hyderabad had set up Manuscript Conservation Centre in 2011 in collaboration with the National Mission for Manuscripts, New Delhi. After conservation of this particular manuscript an attempt of deciphering the entire Tarikh-i-Sultan Muhammad Qutb Shah was made. It is a historical manuscript of the medieval period when the official language of Qutb Shahi dynasty was Persian.

This manuscript containing six chapters is very useful to the scholarly world. This is a modest attempt to provide a conspectus of the medieval period. The purpose of deciphering this manuscript is to bring the hitherto neglected source of Indian history to limelight. This study has been taken up with a hypothesis that an analytical study of an office is a promise to afford a very authentic and comprehensive

vision of the history of a given period than the contemporary chronicles. It has been felt true while carrying on this work.

It was a Himalayan task to get the manuscript transcribed with rarely available experts in Nastaliq form of writing of Persian Language. The work was so laborious and time consuming that sometimes a single word took almost fifteen days to decipher as there is not much original source material available on the history of Qutb Shahi dynasty. This transcript will play a very significant role in throwing light on the dormant corners of the history of Qutb Shahis. The manuscript can also be taken up for the translation into English if financial support is given by the Mission. This surely is a milestone in the field of research in history.

My sincere thanks go to the Director, National Mission for Manuscripts, for the financial support for this project. I am very grateful to Dr. Sanghamitra Basu, the Co-ordinator, Publication of the Mission for her assistance and cooperation all throughout. I do appreciate the support of Sri V.Rangaraj, Deputy Director, Sri S. Ramakrishna, Sri S. Mahesh Reddy and Sri Kiran Kumar, Asst. Directors, APSARI while working on this project. The contribution of M.A. Raqeeb, Assistant Director and M.A. Moeed, Research Assistant, APSARI in transcribing is highly acknowledged. I am obliged to Mr. Syed Ahmed Mohiuddin Mirzai and Dr. Mir Fazluddin Ali Khan, Persian language experts, who patiently helped me

whenever it was needed.

This study is based on a thorough analysis of more or less three hundred and seven large size pages which relate to Qutb Shahi ancestors and their migration to India. The first and the immediate is the appraisal of their political and diplomatic acumen which witnessed happy and unhappy consequences of free relation of the Medieval Native Indian State with the world outside.

The second is the assessment of the role of Golconda with Iran during the Safavid period, in the specific context of its contact with Iran.

The third observation is aimed at evaluating the nexus of religion and thought process of people of both the countries and its contribution to the development of understanding between them for the promotion of a world culture.

The fourth observation, in the context of Qutb Shahi relationship with native Indian ruler has four broad aspects: i) political and diplomatic ii) commercial iii) religious and iv) ideological. Therefore several dimensions needed to be viewed in particular perspectives which had been sketched in broad outlines wherever necessary. In cases where more than a sketchy perspective was needed, detail information was provided.

Regarding the general method and the treatment of the subject, it may be pointed out that the scope of the study embraces economics,

philosophy, geography, Indology and Islam. The aspects of relations have been studied in the light of respective disciplines.

The fifth observation is about Muhammad Quli Qutb Shah, the founder of Hyderabad and how he had decided to build a new city of Hyderabad and Charminar.

Only two manuscript copies of 'Tarikh-i-Sultan Muhammad Qutb Shah' are found so far; one of which is preserved in Andhra Pradesh State Archives & Research Institute. This manuscript comprising 307 pages is written in fine Nastaliq script and is divided into the following six chapters:

Chapter-I (Introduction)- Life history of Qara Yusuf Turkman and his ancestors.

Chapter-II (1st treatise)- Biographical account of Sultan Quli-Qutb-ul-Mulk, founder of the dynasty.

Chapter-III (2nd treatise)- Affairs and conditions of the period of Jamshid Quli Qutb Shah and Subhan Quli Qutb Shah.

Chapter-IV(3rd treatise)- Detailed account of the ruling of Ibrahim Qutb Shah.

Chapter-V (4th treatise)- Affairs and conditions during the reign of Sultan Muhammad Qutb Shah.

Chapter-VI (Epilogue) - Covers the period of Sultan Muhammad Qutb Shah till 1026 H/1617A.D.

The second copy of the same manuscript was found in Salar

Jung Museum Hyderabad. It was written by anonymous calligrapher in simple Nastaliq script containing more than 500 folios. This manuscript consists of 105 years' history of the Qutb Shahi dynasty from 1512 to 1617 AD.

The author of the manuscript has not revealed his name but has stated that he was on the good books of Sultan Muhammad Qutb Shah and took up the work as directed by the Sultan himself and completed it in the year 1617AD.

Sultan Muhammad Qutb Shah, during his tenure gave lot of attention towards the Sufi Saints (*ulamas* and *mashaikh*) for spreading spiritual thoughts in order to maintain peace and prosperity of the people. With the blessings of Sufi saints, the Emperor himself gained knowledge which he had practised in order to ensure overall progress.

The King was religious-minded with secular thinking and thoughts; he was interested in gathering information and ideologies of the religious believers; he used to invite eminent religious personalities and scholars particularly from Arab and Iran to settle down in Hyderabad.

He appointed somebody to record everything from the beginning of his dynasty to the end. The author's name is not known till date as it is not mentioned anywhere. The main purpose of writing this book was to highlight the attributes and good work of Sultan Muhammad Qutb Shah. In1042H (1632/1633/AD), about fifteen years

after its composition, with the order of Amir Sarkhyl Fasih Uddin, the mansabdar of the court and of someone called Abdullah bin Shirazi, the manuscript was copied. On the whole this manuscript consists of six chapters including introduction and epilogue.

In the first chapter, he has mentioned that Qara Yusuf Turkman and other ancestors of Sultan Quli Qutb Shah, the founder of the Qutb Shahi dynasty belonged to Turkish race. This manuscript perhaps is the only book about the ancestors of Sultan Quli which recounts at length about the historical reference and events of royal ancestors. Although many other sources are available so far the history of Qutb Shahi rule is concerned, this manuscript seems to be authentic and it provides useful information on the social status of Golconda and Hyderabad Deccan during 10th Hijra and early 11th Hijra.

The author tried to trace the genealogy of the Qutb Shahi and had mentioned that the king belonged to Turkish origin and the source of this information was referred as Tarikh-i-Farishta. The history of writing of royal family tree has started with Agha Quyunluh. This book not only draws attention to the political events but also highlights social struggle and situation prevalent in Hyderabad. The description of Shia religious ceremonies, especially during the mourning month of Muharram, is interesting.

The author recognized the royal personalities of Qutb Shahi Kings and portrayed these features very aptly. In this context he has

mentioned names of several historical books in his work, i.e.Tarikh Jahan Kusha-i-Juvanie, Tarikh-i Mahmud Shahi, and Marghub-ul-Quloob. The said manuscript has a good collection of poetry about Qutb Shahi dynasty. It has narrated the events in prose as well as in poetry very eloquently.

The author noted the poetry of Sultan Muhammad Quli Qutb Shah on Hyderabad from the beginning to the end besides writing poetry on Jamshid Quli Qutb Shah. As per the manuscript, the founder of the dynasty was Sultan Quli, the son of Owais Quli, the son of Qara Yusuf, the son of Qara Muhammad.

Qara Muhammad was the sixth ancestor of the Qara Quyunluh (a Turkman tribal had established a dynasty in Iran). But the sources clearly have mentioned about Alvand and his successors and there is no doubt that the lineage of the kings of this dynasty is of Qara Quyunluh. Thus the author of the manuscript has tried to establish a genealogy of Qutb Shahi dynasty.

The first chapter of the manuscript covers the history of the ancestors of Sultan Quli Qutb Shah, the birth of Sultan Quli, his migration to India and historical events of that particular period specially their encounter with Aqq Quyunluh.

According to this manuscript when Sultan Yaqub came to power (883-896) he was afraid of Quli (though he was twelve years old) and decided to kill him. Quli's father sent him with his uncle to

India. Quli came to India with many gifts for Bahmani dynasty in 883H. His father was familiar with Bahmani dynasty for a long time because of his trade with them. In addition, many Turkman were employed in Bahmani Dynasty for army efforts and for other works. The author has mentioned that according to the history in Marghub-ul-Quloob, Sultan Quli went to India with his uncle Ameerullah Quli Beg due to afraid of his enemies but soon he came back to Iran. According to Marghub-ul-Quloob, again he went to India for the second time with his uncle. This time on his way to India he met with a great Sufi Nuruddin Nimatullah Sani in the city of Yazd (a city in the center of Iran). The author of Marghub-ul-Quloob quoted the statement of Sultan Quli: "when I met Nuruddin Nimatullah Sani, he told me 'Quli, God has given you a part of India' then he touched my head and shoulder and gave several coins to me" and he further told :"this will be the first victory, go to India." When Quli arrived at Muhammadabad Bidar, the capital city of Bahmani dynasty, he met Sultan Mahmud Shah Bahmani. Quli's uncle introduced him to Sultan as young prince of Qara Quyunluh dynasty and then presented Sultan many valuable gifts. Sultan became very happy and welcomed Quli and his uncle into the Bahmani kingdom. Quli grew up in the court of Bahmanis and gained training and experience. When he became young adult his uncle could present him to Sultan in many events as a powerful commander.

At that time Bahmani Sultan had been facing some problems within his territory. According to the author, Bahmani Sultan was struggling between two powers against him; on one side had some Bahmani commanders like Malik Dinar Habashi,Aziz-ul-Mulk-i-Turk, Bahadur-i-Gelani and Malik Qasim Barid who had rebelled against him and on other side the Hindu neighbours who were trying to attack him. Quli helped Sultan Bahmani to regain his power in his territory quite successfully and in the process became the commander of Bahmani kingdom.

In the first chapter, the author mentioned Quli as a commander of Bahmani kingdom who suppressed the Tilangana rebellion and as a reward; the king of Bahmani posted him to Golconda and gave him the title of 'Qutb-ul-Mulk'. After the downfall of Bahamani dynasty he was independent in Golconda and established the Qutb Shahi dynasty in 918H. After the independence, the Shia religion was predominant in his territory during the year (907-930H) due to the influence of Ismail Safavi on Sultan Quli Qutb Shah. Sultan Quli ordered that the names and titles of Imams of Shia would be engraved on coins and their names would be remembered in Khutba of Friday prayer. In addition to these he had ordered to include the name of Hazrat Ali in Azan.

The Second chapter of this manuscript says that Quli Qutb Shah did not engage himself into any war but spent the earlier years of his reign in strengthening and consolidating of the power. His

defensive lines, towers and gates of the Golconda fort were strengthened; mosque, royal palace and office buildings were constructed and moreover a castle was built to supervise all affairs directly. He tried not to war against any Muslim ruler but the manuscript refers to the conquests and battles with his neighbours. His political effort was to conquer the lands touching the border of his territory though he didn't like to fight with the Muslim rulers in the Deccan. The second chapter is ending with the mention of the battle and struggle of Sultan Quli with his neighbours. After the downfall of Bahmani, the Bahmani territory was divided into five dynasties, Nizam Shahi, Adil Shahi, Barid Shahi, Ahmed Shahi and Qutb Shahi. These dynasties fought with each other for a long time. Therefore when Quli Qutb Shah became independent he had to struggle with Muslim neighbours. According to the manuscript Quli Qutb Shah had fights with Hindu neighbours and had succeeded to capture many forts of Hindu realms, i.e. Pangal Fort, Rajkonda Fort, Gahanpura Fort, Koyal Konda Fort, and Vemal Konda Fort. Then he had a battle with Ramchandar, who was the ruler of most of the parts of Tilangana and was successful to defeat him. After that, he became the uncontested ruler of Tilangana area. At the end of the second chapter the author states about the incident of the murder of Quli Qutb Shah in 950H.

In the third chapter the author narrates the events which took place during the reign of Jamshid Quli Qutb Shah and his son Subhan

Quli Qutb Shah. As per the record, when Jamshid heard the news of his father's murder (Sultan Quli) by Mahmood Hamadani, he escaped from the prison and killed Hamadani, his father's murderer. Later he made his elder brother Qutbuddin blind and became the king. Although the Umara and government leaders had agreed to make Qutbuddin, the eldest son as Crown Prince, but did not show any displeasure against Sultan Quli's action. They accepted his crown. Jamshid bestowed them with valuable gifts and eventually attracted them to his side. In this chapter, the author describes the military alliance of Qutb Shahi and Nizam Shahi to defeat Ibrahim Qutb Shah, brother of Jamshid. Ibrahim could not stand the domination of his brother and left for Bidar. At that time Malik Barid who was the Governor of Bidar helped him a lot and attacked Golconda and surrounded the fort. Meanwhile, Jamshid Qutb Shah sent somebody to Burhan Nizamuddin of Nizam Shahi dynasty seeking his help. Nizamuddin with his troops reached Golconda to help Jamshid in the war against Malik Barid and defeated him. When Ibrahim received this news, he left Bidar and went to Vijayanagar. Ramraj, the governor of Vijayanagar warmly received him.

The author of this manuscript mentioned all the major events during Jamshid's reign, his struggle with Malik Barid and other neighbours. It seems that Jamshid did not tolerate other Muslim kings; therefore the entire period of Jamshid was full of wars. In the end of

this chapter he states that after seven years of reign, in the year 957 A.H, Jamshid passed away suffering from cancer. After the death of Jamshid, his son Subhan Quli ascended the throne. But he was only seven years old and was unable to control the Qutb Shahi dynasty. His mother, after consulting the Umara, decided to appoint Saif Khan Aiyn-ul-Mulk on the post of peshkar to set right the administration. But Jagdev Rao wanted to set the prince Daulat Khan for the kingdom and several officers of Qutb Shahi were with him in his struggle for capturing the power. The last part of the third chapter covers the history of few months of Subhan Quli Qutb Shah's reign in Golconda and eventually the return of Ibrahim.

In the fourth chapter the author talks about the reign of Ibrahim and his efforts to stabilize the new dynasty of Qutb Shahi in spite of many problems and disturbances in the region. According to this report Ibrahim Qutb Shah did not fight with his neighbours and tried to implement important reforms in administration and to establish several security measures in his territory. According to the manuscript Ibrahim Quli Qutb Shah had employed a few new administrators replacing some old ones. Then he created a new Spy Organization (Khufiyanawis) through which he used to receive all the information of his territory, Moreover, a judicial system was created to implement very severe punishment on offenders, such as pulling of nails etc. As a result, in Tilangana area, that was once the haven for

robbers, no one could dare even to talk about theft.

According to this manuscript, Ibrahim Qutb Shah during his rule had entered into war only two times; once with the local Muslim rulers of the Deccan and second time, in the year of 972H in alliance with Muslim rulers of the Deccan had fought against Ramraj of Vijaynagar at Talikota.

Talikota Battle

The Battle of Talikota was one of the most decisive battles fought in the history of India between Deccan Sultans and the Vijaynagar king in which Deccan Sultans emerged as victorious and the Vijaynagar king was defeated. The author has described this event in detail.

Ramraj, the king of Vijayanagar used to enjoy the conflict amongst the Muslim Governors and occasionally used to instigate a Muslim Governor against the other in order to create a fight between them. Ibrahim Qutb Shah got angry when he came to know about evil design of the king. He decided to have an alliance with Muslim kings of the Deccan. At first he tried to solve all the issues between Nizam Shahi and Adil Shahi by sending ambassadors to their courts. Husain Nizam Shah and Ali Adil Shah, as per the suggestion of Ibrahim Qutb Shah, exchanged pleasantries through ambassadors and eventually developed friendship through matrimonial alliance between them. Hussain Nizam Shah gave Khatija Zaman Chand Bibi, who was in

Husain's Haram, to Ali Adil Shah for marriage and in return, Ali Adil Shah gave his sister to Prince Murtuza Nizam Shah for marriage. After the formation of grand alliance among the Deccan Sultanates of Ahmednagar, Bidar, Bijapur and Golconda, they met in Sholapur Fort in 972 H for further coordination.

According to this report the Vijayanagar army had one lakh cavalry, three lakh infantry and one thousand war elephants but the number of Sultans' army is not mentioned in the manuscript. Ramraj, in the beginning, had sent two brothers, Naktawari and Yaltamraj along with troops to fight against the Sultans' army but later he followed and joined them near the Krishna River. Ramraj didn't want Muslim army to cross the river but the Sultans' army did manage to cross it quite intelligently and fought with Vijayanagar army. They struggled together for several days and finally Sultans managed to defeat him. Naktawari was killed and Ramraj was taken captive and then he was beheaded. It was one of the few times in medieval Indian history that a joint strategy was employed. The battle ended in a complete victory for the Sultans.

In the fifth chapter the author mentions various events during the reign of Sultan Muhammad Quli Qutb Shah. According to this manuscript Sultan Muhammad Quli Qutb Shah had many wars with the king of Vijayanagar and he succeeded most of the time. He had to face internal attacks also from his Governor Ali Khan Lur and from

his brother Khuda Banda. The author mentioned about an ambassador, from Shah Abbas, the first king of Safavid of Iran who came to the court of Qutb Shahi along with one hundred persons. Sultan Quli accepted them and eventually six years later sent Muhammad Quli Sultan Talash as his ambassador to Safavids of Iran.

The manuscript informs us that Muhammad Quli Qutb Shah who was the founder of Hyderabad thought that the Golconda was not suitable for his capital and decided to build a new city. One day he went out of Golconda for hunting and on his way he found a beautiful land with many trees and mountains all around and he ordered to build a new city over there.

According to the manuscript, the city of Hyderabad during Qutb Shahi period was surrounded by four villages: Bohngir in the North, Nargora in the South, Ibrahim Patnam in the East, and Patancheru in the West.

In the heart of the Hyderabad city most notable building is the Charminar. It has indeed most interesting structure not only in the state but in the entire country.

قرب کہ وسط شہر است چار طاقی در نہایت ارتفاع از سنگہا بر تراشیدہ در غایت تکلف پرداختہ سقف آنرا گنبد سان بسنگ پوشیدہ اند و بر چہار گوشہ آن چار مینار از سنگہای تراشیدہ برآوردند و این عمارت در پرکاری و نیکوی مرتبہ ایست کہ مرغ تیز پر نظر را بقصد آن میرسد چند جای توقف مینماید و موذنانش راز مرمہ تسبیح ملک بگوش رسیدہ چنبر فلک بدوش میرسد

زآسیب چنبر فلک بر فراز آن دایم خمیدہ پشت در آید موذنش

و در برابر طاقی از چہار طاقی مذکور کہ در وی زمین جفت ندارد راستہ بازاری ساختہ اند طولش چون کہکشان و عرضش چون عرض آسمان و کاکینش محرا صفت بہ زر و گوہر آراستہ و مانند اختران از کدورت پیراستہ بایعانش بصورت ماہ و آفتاب و خریدارانش

It is a magnificent rectangular edifice made of granite upon four arches and occupies most prominent position in the centre of the city of Hyderabad with four grand trunk roads running from the base. Each side of the building measures one hundred feet, and the pit of the ornamental archesis fifty feet from the ground, while the minarets which rise to a height of one hundred and eighty four feet sprung from the abutments of open arches facing the four cardinal points. Jama masjid, Charkamans, Mosque, public palaces and other buildings, were constructed in the vicinity of the Charminar.

A very important building of public utility, perhaps unique in the whole range of secular architecture in the Deccan is the famous Darushifa or General Hospital built by Muhammad Quli Qutb Shah in1004/1595-96 AD. The Darushifa was a hospital as well as a college of Unani Medicine. The Hakims who were highly experienced and learned and specialist in various diseases were employed by the state to cure the patients and to teach the medical students over there. There were two departments- the hospital and the college. Medicines, lodging, and diet were provided free to the patients. The young men who wished to join the college were given scholarship by the Government and were assured the employment after completion of their medical course. Muhammad Quli also built places of public utility, such as public baths, state guest house (*sarai*) and school-buildings. Even mosques were occasionally used as inns for travellers.

Hammams were built in the Mosques and in public buildings. Barbers were paid by the state and they used to do a haircut and provided clean towels to those who came to have a bath over there. He named this city as Hyderabad.

چون سلطان محمد قطب شاه قلعه گولکنده را مناسب حکومت وسلطنت خود نمی دانست
در اندیشه به ساختن شهر جدیدی که مناسب حکومتش باشد بود۔ یک روز
به همراه درباریان به قصد شکار از گولکنده خارج شد و در آن روز چشمش به صحرای افتاد
که بسیار وسیع و با صفا بود این داشت سرسبز دارای آب مناسب ورودخانه بود، فکر کرد که
از این جانب مناسب تر محل نمی تواند پیده کند۔ و به معماران ومهندسان ومنجمان را دستور داد که
مقدمات کار را فراهم کنند۔ دستور داد شهری مشتمل بر بیست و چهار (۲۴) بازار چهار سوی متساوی
الاضلاع چهار طاق های وسیع با بازاری وسیع چهارده هزار (۱۴۰۰۰) دوکان ودوازده هزار (۱۲۰۰۰)
محلّه وحمام وخانقاه ومدرسه ومسجد ومهمان خانه طراحی کند در سمت شمال آن دشت مرکز دولت و
کاخ سلطنت طراحی گردد، ومنجمان وظیفه داشتند که ساعتِ خوبی را برای اقدام تعیین کنند و
تمام مصالح آن از سنگ وآهک تامین شده نام این شهر حیدرآباد گذاشت۔
این شهر بعد از احداث رونق بسیار یافت وجمعیت بسیاری در آن اُستان یافتند چنانچه که درآمد
دولت در سال چهار لک هون که نزدیک به چهل تومان می باشد از حاصل دیهه وقصبه حوالی
دارالسلطنت بخزانه عامره واصل میشد ومجموع این مبلغ اخراجات مطبق معموره به انعام سادات و
علما مقرر بود۔ سلطان در جهت ساخت مساجد سراسر قلمرو حکومتش تلاش کرد از حیدرآباد نیز
سنگ تراشان وبنایان ماموریت داد مسجد جامع زیبائی را بسازند ودر کنارے مسجد نیز حمامی
ساخته شد که در آن علاوه ابر حمام حجامت وسلمانی نیز انجام می شد۔

According to the manuscript the intention of the Sultan of constructing a nine storey Dad Mahal or the Palace of Equity is very clear as Sultan himself attributed Justice to his subjects sitting there in that Mahal. This palace was constructed in such a way that one side of it overlooked the main thorough fare so that it became easier for the person who wanted to come to the king with a complaint. In order to avoid frivolous complaints it was ordered that all complaints should go to the King through his secretaries and chamberlains. On the other hand Muhammad Quli was bent on keeping his officers in check, and decreed that every morning just after sunrise the amirs, nobles, nayakwaris, and others should come and salute him.

Besides the palaces, Muhammad Quli built three vast pavilions, two on the top of the hills and one, the Nadi Mahal, overlooking the southern bank of the Musi River, where he used to come for relaxation. One day Sultan went to the jungle about four miles to the North of the new city for hunting. He was so engrossed in the game that he lost all sense of time. It was already noon and he became very thirsty. His servants and followers were sent in all directions in search of water but one of them came back with the news of a huge water body around one of the hills nearby. Sultan liked the sight of the place and later on he ordered to erect a big pavilion on the top of the hill.

There were many mosques, khanqas, madarsas in the city. The

road leading to the Golconda fort from Charminar is the oldest road. Agriculture was the main source of livelihood during that time. The majority of the people used to grow food grains, vegetables and flowers. Over all atmosphere of that region was very pleasant and favourable giving the resemblance of heaven on the earth.

The author mentions that the lime stone and plaster were used to build the city. As the Sultan was a Shia king he built several buildings in the name of Shia Imams like Jahannuma building. According to Shia belief the birthday of Prophet Muhammad fell on 17th Rabi-ul-Awal, hence Sultan Muhammad Quli Qutb Shah used to organize a big ceremony in Hyderabad following the Shia belief.

Sultan Muhammad Quli ruled for thirty three years and died in 1020H. The sixth chapter, a gist of a part of the manuscript perhaps is one of the most important and prestigious part as well. It includes the events of the first five years of the rule of Sultan Muhammad Qutb Shah.

According to this manuscript Sultan Muhammad Qutb Shah became king in 1020H at the age of twenty. During the reign of Sultan Muhammad Qutb Shah, the king of Dastir rebelled against him. The Sultan sent Saiyid Kamaluddin Mazandarnie, one of his governors to suppress the rebel. When the king of Dastir received information of Saiyid Kamaluddin's arrival with troops he got afraid. He called on Saiyid Kamal and apologized. The Sultan accepted his apology and

allowed him to remain in power. The relation between Qutb Shahi dynasty and the king of Safavid in Iran continued and Abbas, the first king of Safavid, had sent an ambassador to Hyderabad in1023 H.

According to the manuscript Muhammad Quli Qutb Shah wrote a lot of poetry in praise of Almighty Allah, Mohammad Sallalhu Alaihi Wasalam, Hazrat Ali Razi Allahu Talahanhu, Hazrat Syedna Bibi Fatima Razi Allahu Talahanha, Hazrat Imam Hasan and Imam Husain Razi Allahu Talahanhuma.

I present this volume to the interested scholars and researchers with much delight and satisfaction. I fervently hope it will be helpful to them.

Dr. Zareena Parveen

Director,

A.P. State Archives Research Institute &

District Gazetteers Department

INDEX

A

Aba Khan 10

Abdul Karim 121,292,294,299,305

Abdul Khadir 250

Abu Sayeed 10,29,32,34,35,38

Abul Khair 288

Abul Qasim-Muhammad Mustafa-Salalahualaih wa Salam 7

Adam Khan 191

Adil Chore Fort 21,31

Adil Khan 98,99,105.106,108,109,113,243

Adil Shah 159,161,162,163,171, 172,173,174,177,178,179, 180,181,182,184,194,195,196,199,200,201,202,205, 206,207,208,209,218,219,220,221,222,224,225,226, 227,228,229,230,232,233,237,239,242,243,244, 245,246,256,258,259,266,268,269,270

Afghan 49,169

Afzal Khan 249,263,264,283,284

Aghar Khan 9,41

Ahmed Nagar 61,149,252,256

Alam Khan 247

Al-Haq Fort 20,26,30,

Ali Adil Shah 171,172,173,177,108,181,184,194,196, 199, 201, 202,204, 206,207,209,229,230,231,232, 233,237,238,242,243

Ali bin Abi Talib 7

Ali Quli Khan 234,235,236,241,292,

Ameen Khan 250,269

Ameer Ahmed Saeed 35

Ameer Ali Tura Khan 35

Ameer Allah Quli 44,45

Ameer Bayazeed 36

Ameer Darvesh Ali 31

Ameer Haji Hamadani. 34,37

Ameer Hasan 33,37,38,39,41

Ameer Imaduddin 239

Ameer Jahan Shah 42

Ameer Namdar 10,11,12,13,14,15,16,17,18,19,20,21,22,23, 24,25,26,27,34

Ameer Qara Muhammad	10,11
Ameer Qara Osman	22,25,28,29,33
Ameer Qara Yusuf	8,9,11,13,14,16,29
Ameer Rustam	16
Ameer Shah Ali	38
Ameer Shah Muhammad Anju	233,234,236, 238,240,241,242,244, 245,247,248,249,264
Ameer Shahmulk	27
Ameer Shaikh Ali	31
Ameer Shaikh Ibrahim	23
Ameer Shaikh Hasan	10
Ameer Shamsuddin	12,13,14
Ameer Taimur	12,13,14
Ameer Tura Beg	9,10
Ameer zada Shah Ali	29
Ameer zada Abu Saeed	28
Ameer zada Alwand	35
Ameer zada Hasan Ali	32,38
Ameer zada Hussain	234,235
Ameer zada Iskandar	18,20,26,27
Ameer zada Jahan Shah	30
Ameer zada Malik Qasim	30
Ameer zada Meeran Shah	13,19

Ameer zada Owais Quli 39,40

Ameer zada Rustam 21

Ameer zada Shah Muhammad 18,23,27

Ameer zada Sultan Muhammad 30

Ameer zada Yaqub Sultan 41

Ameer zada Yar Ali 30

Ameer zada Yusuf 33,36,38

Amena Khatoon 172,173

Amjad Mirza Muhammad Shah 34

Amma Quli 39,40,42

Ankas Khan 219,267

Aqq-Quyunlu 29

Arab Khan 181

Arjees 10,11,13,21,25,27

Ayatgir 64,83,118,119,120,246

Azarbaijan 18,32,34

Aziz Baig 237,241

Aziz-ul-Mulk 49,207,219,249

B

Babar Ali 11,38

Baghdad 1011,12,14,15,16,19,21,22,23,32,33,34

Bagh-i-Dilkusha 318

Bagh-i-Muhammad Shahi 318

Bahadur Gelani 51

Baha-i-Bulandar 293,294,295

Bahalir 287,289,290,295

Beram Khwaja 10

Behzad-ul-Mulk 244,245,249,257

Bengala 87,88,90,215,231,252,296,297,308,309,311

Bhonghir 64,272

Bidar 43,53,56,57,58,59,60,61,109,110,111,113, 119,120,124,132,180,206,210,222,223,229, 230,232,233,242,244,291,292

Bija Nagar 55,56,60,66,70,91,94,95,96,97,98,99,100, 117,118, 149,197,201,211,214,226,228, 237, 238,241, 262,277,281,283,284,285,286,287, 288,289,291,292,297,298

Bijapur 60,61,106,195,204,205,206,208,209,219, 221,225,226, 228,238,243,244,245,

246,247,248,267,269,293

Budagh 189

Buqara 9

Burhan Nizam Shah 125,224,226

Burhan-Nizam-ul-Mulk 100,119,120,124,126,129, 130,136,137,140,

141,142,143

Burhanpur 166,168,170,351

Burj Fort 52

Bood Ali Khan 264

C

Chand Bibi 196

Changez Khan 9,10,219,220,229,230,299,300,305,

307,308,309,310

Charkas 30

D

Dad Khan 169

Dad Mahal 276,317

Dastur Khan 175,176,227

Daulatabad 172

Daulat Khan 121,246,267

Daulat Quli 149,150,151,166,167

Dayar-Bakar 25,28,35

Deccan 8,40,42,43,44,45,48,49,59,61,63,64,65,85,95,124,125,
128,129,130,142,157,158,163,170,190,194,195,196,
201,223,224,232,237,246,267,314,321,323,
324,334,347,357

Devar Konda 68,250

Dharma Rao 305,307,309

Dilawar Khan 125,191,245,266,267,268,269,292

Diglore 233,234

E

Ellore 64,111,300

Etibar Khan 271,288,289,290,293,294,295

F

Faras 18,31,32,33,35,37

Farukhzad Beg 36

Fath ullah 56,57,58,59,60

Fathi Khan 89,90,101,109,224

G

Gajpatti 87

Gang River 90,91,92,96,220

Ghazanfar Khan 287,297

Ghazi Khan 294

Golconda 59,64,67,68,69,75,99,132,145,155,156,224,229

Gujrat 51

Gulbarga 56,107,161,162,173,194,243,248,249

Gurjistan 24,25

Guzeen 19,20,28,88

H

Habash Khan 231,233

Haji Khan 156,157

Haji Quorchie 20

Halb 15,25,26

Hallaku Khan 10

Hamadan	19,20,21,22,24,34,36,37,38,39,42
Hameed Khan	125,233
Hari Chandar	144,305,306,307
Hasan Ali	32,33,37,38
Hasan Badshah	42
Hasan Beg	30,37,38,39,40,41
Hasan Khaja	47,48\\
Hasan Khan	289,311
Hazrat Ali	195,200,202,205
Hazrat Sulaimani	185, 186,195,197,198,201,202, 203,206, 208,209,210,211,212,213,215,217,218,219, 220,221,223,224,226,229,230,231,232,233, 234,237,238,239,240,241,243,245,246, 247,248,249,250
Hindustan	40,42,44,45,49,70,87,89,90,118,191,201,335,34
Hirat	32,35
Hussain Beg	234,235,236,237
Hussain Nizam Shah	195,196,197,200,201,202,205,227,229
Hydar Khan	57,88,89,101,121,247,284
Hydar-ul-Mulk	239,240
Hyderabad	272,273,274,275,302

I

Ibrahim Adil Khan 119,120,121

Ibrahim Adil Shah 227,228,244, 270,271,272

Ibrahim Qutub Shah 8,107,122,125,202,293

Ikhlas Khan 139,140,141,156,157,208,227,245

Imad Shah 120,167,169,176,177,206,224,225

Imad ul Mulk 41,42,44,45,47,57,58,59,60,61,62,63,78, 79,80,131,137,141,145

Imam Hussain 373,375

Imam Quli Baig 236

Iran 12,13,15,39,43,44,45,64

Iraq 10,16,20,21,23,31,32,33,35,36,37,42, 43,45,316,333

Iraq Arab 21,27,29,30,33,34

Isfahan 18,19,21,23,24,26,31,32

Isfand Yar 30,46,50,52,57,89,200,218

Iskandar 8,18,20,21,23,24,26,27,31,101,186,289,307

Iskandar Sani 29,30,34,35

Ismail Adil Khan 59,60,61,63,99,101,106,119

Ismat Bibi Hadiya Sultana 197

Izzat Khan 350

J

Jafar 23

Jafar Baig 99,105,106

Jagdev Rao 139,157,169,187,189,224,283

Jagpat Rao 150,156,157,284

Jahangir Khan 48,49,69

Jalaluddin Muhammad Akbar 298,299

Jalmore Fort 307,309,310

Jamshid Khan 122,123,124,249

Jamshid Qutb-ul-Mulk 8,124,125,224

Jamshid Sani 130

Jathkole 64

K

Kalab Ali Baig 289

Kamil Khan 211,228,232

Kanjanu Khan 10

Karj 10,12,24

Karnataka 286

Khadija Begum	35,197
Khairat Khan	294
Khwaja Ahmed Sadi	21
Khwaja Giyas	152
Khwaja Jaffer	23
Khaleel ullah	108,293
Khamam	240,263
Khan-i-Khanan	222,223,284,288,289,291,292,299
Khudawand Khan	156,211,249,257,294
Khursheed Khan	89,227
Khurasan	13,21,29,30,31,32,34,36,37,48,236
Kimraj	134
Kirman	33,36,37
Kishanrai	70
Kishtamraj	310
Kishwar Khan	51,202,205,219,220,247,248,265
Koheer Fort	111,112,113,216
Kokan	51,61,206,264
Kollas	119,135,136,137,139,157,206,208,230,232,234
Kondbeer Fort	95
Kondpalli	64,83,85,87,89,94,96,97,156,239
Koyal Konda	64,73,75,98,99,100,106,156,156,183,211,224

L

Lahore 322

M

Machli Patan 63

Mahmood 9,42,54,224,242,324,336,366,372

Mahmood Baig 38

Mahmood Gujrati 51

Mahmood Hamdani 124

Mahmood Shah 43,62,123,167,169

Malangore 64,77,78,331

Malik Qasim Bareed 53,54,56,57,61,108,109,110,119

Malik Aiyn-ul-Mulk 56,225,226,227,228,291,296

Malik Bareed 53,54,57,110,111,112,119,125,221,223, 225,229,230, 231,243,244,245,293

Malik Dinar 49,50,56

Malik Fakhr-ul-Mulk 49,271

Malik Isfand 57

Malik Kamgar 45,47,48,49,50,52,53,54,55,56,58,

62,68,72,73,78,81, 83,89,94,96,97,98,108,113

Malik Mansoor 42,77

Malik Moyad 41,61,62,64,65,66,67,68,70,71,73,74,75,77, 80,81,82,83,86,87,90,92,93,98,99,100, 101,103,104,107,110,111,112,113,114,115, 116,118,119,120,121,123,124,125

Malik Namdar 46,47,48,50,52,53,54,55,56,57,58,59,60, 66,67,69,70,75,76,78,79,81,83,84,85,86,88, 89,90,91,94,95,96,99,100,101,102,104,105, 106,108,109,110,112,113,114,115,116,117, 119,120,123,226

Malik Qutb Uddin 51,122

Malik Qutub-ul Mulk 52,57,77,120,121

Malik Saleh Hamdani 39

Malik Shamsuddin 28,29

Malik-Ameen-ul-Mulk 279,280,297,305

Maloom Khan 166

Malu Khan 106,119

Mansur Beg 37

Mariyam Khatoon 39

Mashhad 337

Maulana Inayath Ullah 195,202

Maulana Mir Muhammad Momen 188,343,344

Mausal 10,11,34

Mawarah-un-Nahar 10,13,35

Medak 119,120

Meeran Shah 13

Mir Abul Qasim 242

Mir Mahmood Hamdani 124

Mir Qutbuddin Nimat ullah 356

Mir Zainal 268,269,270,271

Mir Zain-ul-Abidin 296,297,298,301,306,309

Mirza Ababakar 18

Mirza Abul-Fateh 206

Mirza Alwand 30,31,35,36

Mirza Awais Quli Beg 37,40,41

Mirza Babar 32,36

Mirza Hasan Ali 32,33,38

Mirza Ibrahim 32

Mirza Iskandar 18,20,21,24,26,27,31,34,101

Mirza Jahan Shah 26,31,37

Mirza Lutfuddin 60

Mirza Muhammad Shah 34

Mirza Omar Shaikh 20

Mirza Peer Budaq 19,32,33,34

Mirza Peer Quli Beg 35

Mirza Rustam 16

Mirza Shah Muhammad 18,22,23,27,29,34,234,235,236,237,238

Mirza Sultan Abu Saeed 28,29,35,37

Mirza Sultan Quli 27

Misr 14,16,17,25,44,45,125,186,254,345

Mubariz-ul-Mulk 177

Mudgal 55,56

Mughul 312

Muhammad Nishapuri 246

Muhammad Mirak 13,220,250

Muhammad Nagar 53,68,122

Muhammad Nagar Fort 125

Muhammad Quli Qutb Shah 8,203,249,251,252,255,256,259,270, 307,334

Muhammadabad 125,312

Muhammadabad Bidar 43,53,57

Mujahid Khan 167,171,310

Mukund Raj 295,296,297,298,299,300

Munawwar Khan 211

Muqadam Khan 171

Murtuza Khan 286,287,288

Murtuza Nagar 183,250,263,264,265,284,285,288,291, 297,299,300

Murtuza Nizam Shah 197,205,206,207,208,209,210,219,220,221, 222,223,229,230,231,232,234,235,243,244, 258,261,268

Musal Murak Fort 278,279

Mustafa Khan 70,171,173,174,175,184,185,187,189,190, 191,195,197,202,203,271,311

Mustafa Nagar 98,174,175,183,184

Mustafabad Fort 312

N

Nadi Mahal 302,336

Naldurk Fort 230,245,249,256,257,258,260,264,266,271

Nalgonda 113

Nandiyal 279,283

Narayanpur 307

Nardin 23,24

Nimat ullah Sani 43,293,356

Nizam Khan 176

Nizam Shah 119,126,158,159,160,161,162,163,164,172, 173,174,175,178,179,180,181,194,195,196, 198,200,201,202,205,206,207,208,209,210, 211,219,220,221,222,223,224,225,226,

227,229,230,231,232,234,236,238,239,243,
244,246,250,256,257,258,261,270,320,348

Nizam-ul-Mulk 56,60,61,63,120,121,125,126,130,131,
137,138,141,142,143,144,145

Nuh Allaih Salam 9

Nur Khan 220,242

O

Oman 32,33,82

Ousa Fort 137,141

P

Pangal Fort 64,70,71,72,73,155,163,183,185,294

Patan Cheru 132

Peer Budaq 19,22,25,31,32,33,34

Pitapur Fort 212,213

Q

Qandhar 55,57,142,206,234

Qara Khan	9
Qara Osman	22,25,28,29,33
Qara Quyunlu	11,12,37,38,34,41,42
Qara Yusuf	9,13,14,16,29,34
Qara Muhammad	10,11,12,41
Qasim Beg	196
Qazi Imaduddin	20
Qazvin	19,20,26,28,30
Qubool Khan	156,165,166,167,229
Qutb Shah	8,107,122,125,126,130,138,152,153,158, 175,182,195,202,203,250,251,252,255,256, 259,270,274,293,302,307,312,334, 338,340,343,345,347,348,353,356,358

R

Rafat Khan	192
Raheem Dad Khan	247,265,269
Raichur	49,202
Raichur Fort	55,56,225
Raj Bandari fort	63,90,184
Raj Mandari	194,212,213,214,215,216,220,297,300
Raja Harichandar	114,305,306,307

Rajaram 91,298

Ram Raj 127,154,161,162,163,164,165,166,167,172, 173,174,175,176,178,179,180,181,182,183, 185

Ramchandar 87,88,91,98,298

Ravat Rao 305

Rume 14,78,112,139,235,281,329,343

Rustam Khan 90,268,286,287,288

S

Sabaji 284,288,289,291,292

Saif Khan Ain-ul-Mulk 139,224,229,

Salabat Khan 211,212,218,231,235,236,243,245,268,269

Salateen Bahmani 49,61

Salateen Deccan 54,61,64,95,124,225,238

Samarqand Fort 9,14,21

Sanaddev 91,92,217,218,306,307,308

Sangraj 296,297,305

Sanjar 31,32

Sanjar Khan 156,284,286

Sardar Khan 156

Saru fort 24,188

Saru Rao 188,189,196

Seestan 35

Shaam 14,15,16,17,25,26

Shah Abbas 314,351

Shah Abul Hasan 222,223,248

Shah Ismail 64

Shah Jahan 37,55,255,358,366

Shah Nimatullah Sani 43

Shah Quli Beg 234,236

Shah Raju 324

Shah Sikandar 28,29,249

Shah Tahir 119,120,121,126,222,248

Shahriyar Beg 20

Shahrukh 26,27,28,29,30,33,34

Shahzada Ababakar 18

Shahzada Alwand 35,37,38

Shahzada Awais Quli 37,39,40

Shahzada Hasan Ali 37,38

Shahzada Hydar Khan 88

Shahzada Muhammad 22,33

Shahzada Qutbuddin 121,123

Shahzada Shah Ali 34

Shahzada Shaikh Ali 11,31

Shahzada Shah Muhammad Muslim 23

Shahzada Subhan Quli 157,246

Shahzada Yusuf 33,36,37,38

Shahzadagan Timur 18

Shaikh Ali 11,31

Shaikh Hasan 10

Shaikh Ibrahim 23,24

Shamsheer Khan 268

Sharwan Shah 23,24,25,28,29,30

Sher Ali 38

Shiraz 31,32,35

Shitab Khan 212,213,214,215

Sholapur 131,141,142,143,194,197,198,245

Sikandar Sani 28,29,30,34,35,36

Simnan 32

Subhan Quli 8,149,150,151,153,157,167,246

Sulaimanjah 47,186,187,188,189,190,195,197,198,201,
209,215,221,223,239,242,266

Sultan Abu Saeed Khan 35,38

Sultan Ahmad 11,12,14,15,16,19,21,22,23,34,55,57,61,63

Sultan Awais 10

Sultan Gujrath 51

Sultan Hussain 10,11

Sultan Mahmood Shah Bahmani 43,62,123

Sultan Muhammad 10,16,30,31

Sultan Muhammad Quli Qutb Shah 8,203,249,251,252,255,256,
259,270,307,334

Sultan Owais 10

Sultan Quli 8,38,39,40,41,44,45,47

Sultan Quli Mirza 38

Sultan Quli Qutb-ul-Mulk 8,64

Sultan Tahir 15

Sultan Yaqoob 41,42,43,64

Sultan-i-Misr 17

Sultan-i-Sanjer 31,32

Sultania 11,19,20,21,22,24,26,28

Syed Mubarak 212,214

Syed Ali. 24,203

Syed Haidar 264

Syed Hussain 310

Syed Kamil Khan 211

Syed Mahmood 212,214

Syed Murtuza 212,244,245,248,249,250,270

Syedji 125

T

Tabrez 11,12,16,18,19,20,21,22,23,24,25,26,27,28,29,
31,33,38,123

Tahir Muhammad Khan 247,265,269

Taj Khan 192

Tibet 15

Tifal Khan 150,151,176,177,206,207,208,229,230

Tilangana 40,50,54,56,59,63,65,70,84,85,86,87,88,91,98,109,
119,123,125,126,154,163,175,176,182,183,184,185,
187,188,189,192,194,195,196,207,208,223,224,
231,241,253,254,256,284,294,328,346,361

U

Udgir 64,285

Uftad Khan 160

V

Vazir Khan 228

Venkatpatti 284,286,288,297,299

Venkatraj 299

W

Warangal 63,64,81,83,84,87

Y

Yal-Tamraj 198,200,201,208,209,210,228,286

Yaqub Sultan 28,41

Yaqut Khan 236

Yar Quli 232

Yusuf Khwaja 28

Z

Zain Khan 109

پرکاشِکا - 23

تاریخِ سلطان محمد قطب شاہ

ایڈیٹر

زرینہ پروین

राष्ट्रीय पाण्डुलिपि मिशन
॥ विज्ञानमुपास्व ॥
National Mission for Manuscripts